

# خاطرات ژنرال دنسترویل

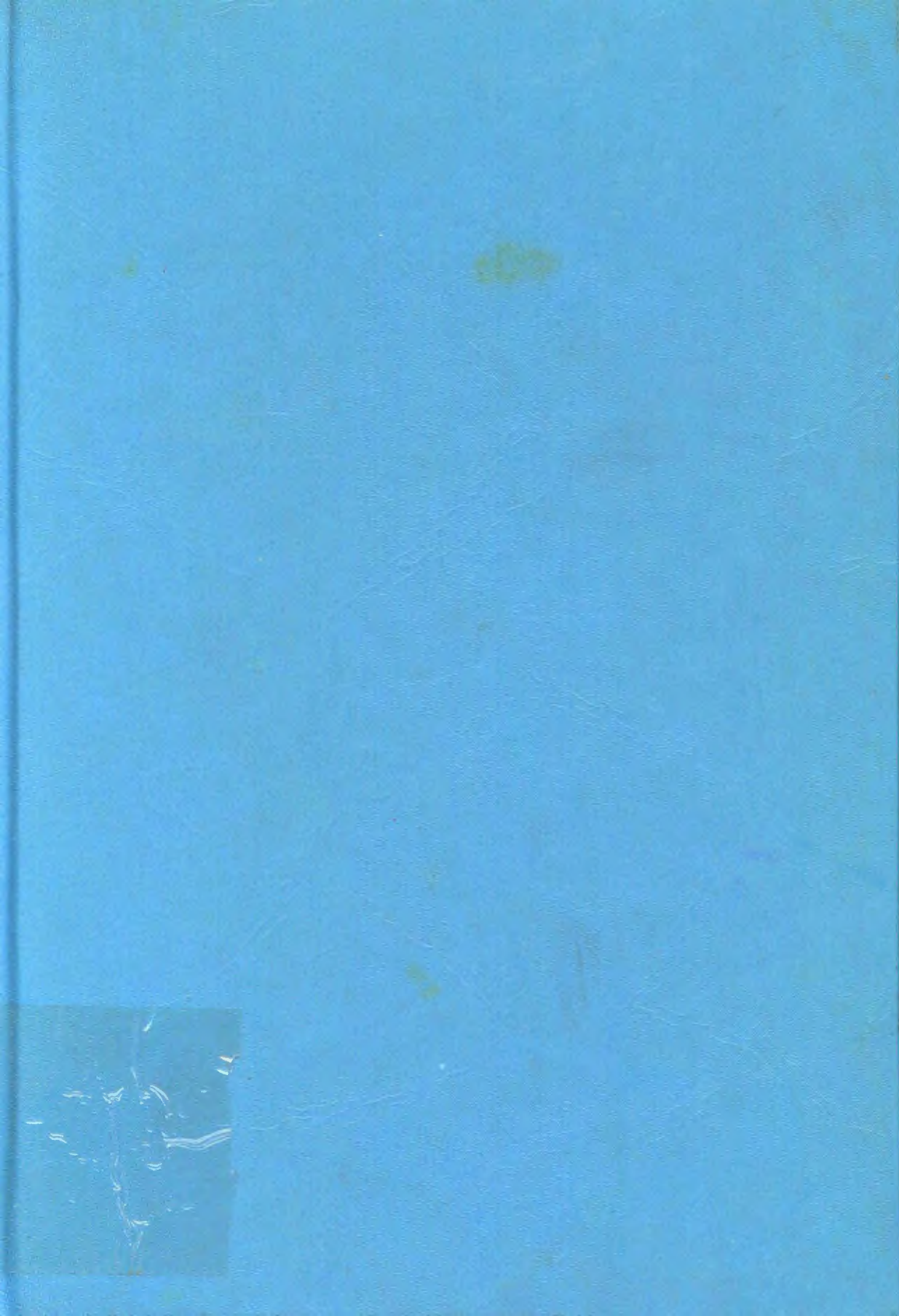
سر کو بگر جنگل

ترجمہ حسین انصاری

با مقدمہ تحلیلی و فہارس

علی دهبانی

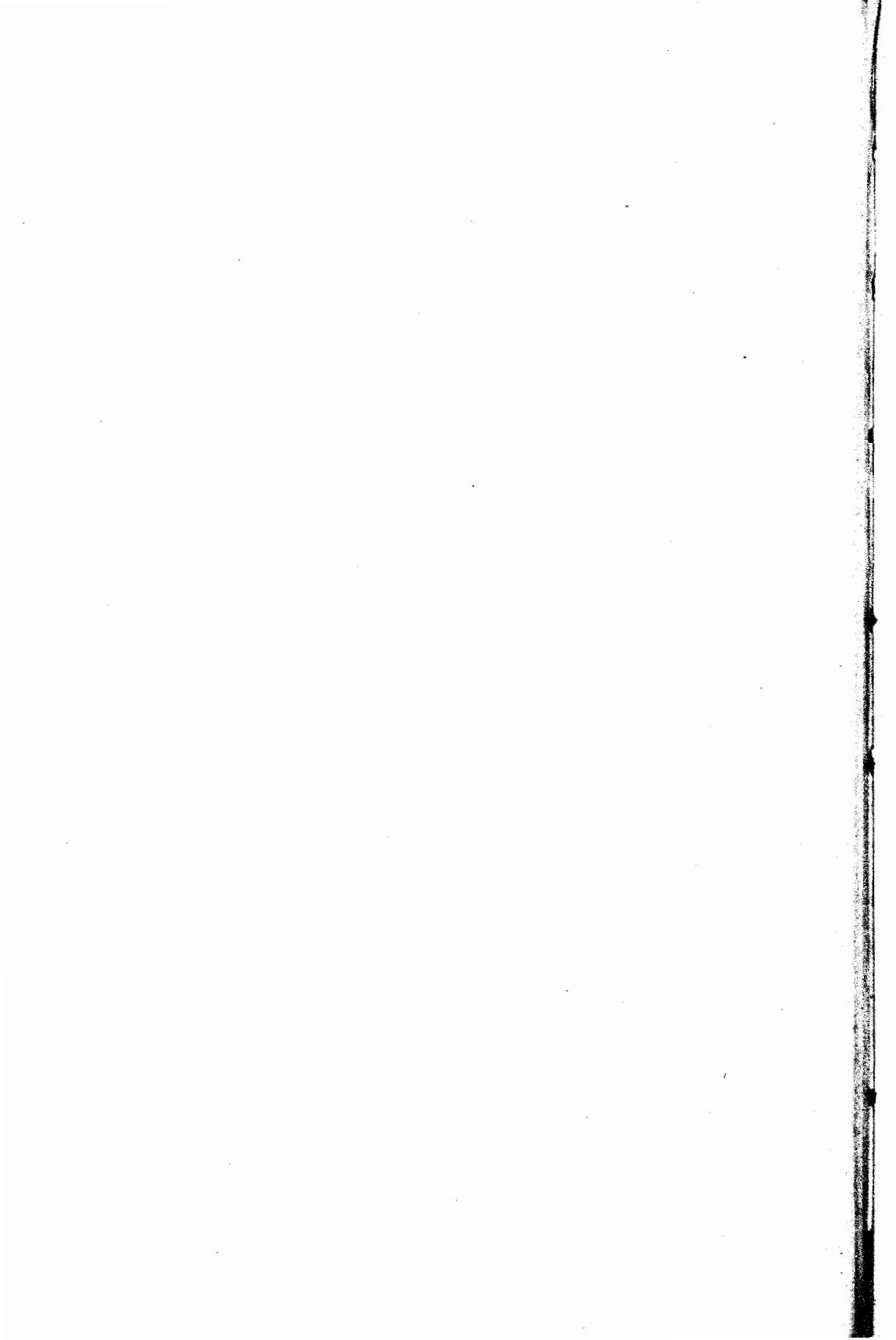


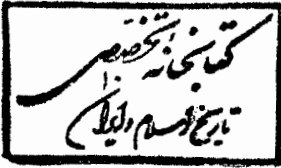




خاطرات ژنرال دنسترویل

سرکوبگر جنگل





# خاطرات ژنرال دنسترویل

سر کوبگر جنگل

ترجمه حسین انصاری

با مقدمهٔ تحلیلی و فهارس

علی دهباشی



کتاب فرزانه میدان انقلاب. خیابان اردیبهشت. شماره ۲۲۴

خاطرات ژنرال دسترویل

سرکوبگر جنگل

ترجمه حسین انصاری

با مقدمه تحلیلی و فهارس

علی دهباشی

چاپ: چاپخانه ارزنگ

تیراژ ۳۳۰۰ نسخه

حق چاپ برای کتاب فرزانه محفوظ است

این کتاب خاطرات ژنرال دنسترویل است، که در آخرین سال جنگ جهانی اول از طرف ارتش انگلیس مأموریت یافت تا به قفقاز برود و بساط استعمار را در آنجا پهن کند. ظاهراً اینطور وانمود می‌شد که دنسترویل برای کمک به استقلال طلبان قفقاز اعزام شده است. اما بعد از مطالعه این کتاب می‌توان نقش استعمار انگلیس را در کمک و همکاری به ضدانقلابیون قفقاز و بازیهای سیاسی که در جهت مقابله با رشد افکار آزادیخواهانه در شوروی و بویژه ایران انجام شده باز یافت.

ژنرال دنسترویل از بغداد در ژانویه ۱۹۱۸ به ایران فرستاده شد. و با یک گروه مرکب از ۱۲ افسر و ۴ اتوموبیل سواری و ۳۶ کامیون فورد از طریق کرمانشاه و همدان و قزوین خود را به انزلی رساند و از آنجا عازم باکو شد.

اهمیت این خاطرات در ارتباط با وقایع تاریخی مهمی است که در جهان و ایران می‌گذرد.

ژنرال دنسترویل در ایران با میرزا کوچک خان جنگلی درگیر است و در باکو با انقلابیون بلشویک؛ که شرح مفصلش را از زبان

خود ژنرال دنسترویل در این کتاب خواهید خواند . قبل از بررسی مطالب کتاب ضرور است نگاهی گذرا به اوضاع جهان و ایران در آن دوران بیفکنیم .

\*\*\*

تاریخ جنگ جهانی اول در ایران ، تاکنون بدرستی مورد تحقیق و ارزیابی قرار نگرفته است . هر آنچه که تاکنون در این زمینه منتشر شده ، حوادث را به طور ناقص تشریح کرده است . بعد از جنگ جهانی اول اسناد زیادی از جمله خاطرات دیپلمات‌ها و نظامیان و سیاستمداران منتشر شد که کمک بزرگی در جهت شناسایی اوضاع ایران در آن دوره می‌کند . هنوز دو ماهی از به قدرت رسیدن احمد شاه قاجار نگذشته بود که جنگ جهانی اول شروع شد . از جهات سیاسی و اقتصادی ناتوانی ایران باقی بود . دولت بالغ بر ۷ میلیون لیره مقروض بود . و پرداخت بهره و وامهای خارجی يك سوم درآمد سالیانه را می‌بلعید . انگلستان و روسیه طلبکاران اصلی و عمده ایران بودند .

بر طبق موافقتنامه ۳۱ اوت ۱۹۰۷ روس و انگلیس ، ایران را به دو منطقه نفوذ تقسیم کرده بودند :

قسمت شمال منطقه نفوذ روسیه و ایالات جنوبی منطقه نفوذ انگلیس بود . این دو ابر قدرت ناحیه مرکزی ایران را بی طرف اعلام کردند . جنگ جهانی اول در این شرایط آغاز گردید .

جنگ جهانی اول که به منظور غارت منابع مواد خام و ایجاد بازارهای فروش و تقسیم مجدد کره زمین بین امپریالیستها آغاز گردیده بود ، با نتایج پیش بینی نشده‌ای پایان یافت . در روسیه حکومت



استعمارگران تزاری سقوط کرد و جای آن را حکومت سوسیالیستی  
کارگری گرفت. و این بزرگترین و نمایانترین حادثه ناخواست  
جنگ جهانی اول بود.

در ایران جنگ جهانی خاتمه نیافت و به انواع مختلف،  
عملیات جنگی تا ۱۹۲۱ ادامه یافت. انگلیسها به عنوان اولین قدم در  
تحکیم پایه‌های قدرت خود در ایران اقدام به عقد قرارداد معروف  
استعماری ۱۹۱۹ با وثوق‌الدوله که یکی از عوامل سرشناس انگلیس  
بود کردند.

دولت انقلاب شوروی کلیه قراردادهای و موافقت‌نامه‌های  
محرمانه‌ای را که بین دولت تزاری با سایر دولت‌های امپریالیستی منعقد  
شده بود منتشر ساخت که موافقت‌نامه سری روسیه تزاری با انگلستان  
در سال ۱۹۱۵ مبنی بر تقسیم منطقه بی طرف ایران نیز جزو این اسناد  
بود. ولی دولت ایران زیر فشار انگلیسها از شناسایی رسمی شوروی  
امتناع می‌ورزید و با سفیر روسیه تزاری مناسبات رسمی داشت.

دولت انگلیس با غیبت روسیه تزاری از صحنه سیاست ایران،  
خود را در اجرای نقشه‌های استعمارگرانه‌اش آزاد و یکه تاز یافت.  
و در ماههای فروردین و اردیبهشت سال ۱۲۹۶ (مارس - مه ۱۹۱۸)  
به بهانه نبرد با سپاهیان آلمانی و ترک، قسمت غربی آذربایجان ایران  
را اشغال نمود و ژنرال دنسترویل با قوای خود از طریق همدان -  
قزوین - منجیل و رشت عازم نواحی شمال ایران گردید تا از این راه  
باکو و تفلیس را به تصرف درآورد. با وجود این دولت شوروی  
علی‌رغم سیاست خصمانه دولت وثوق‌الدوله نسبت به آن دولت، در  
ژوئن ۱۹۱۹ طی یادداشتی مجدداً به دولت و ملت ایران اعلام داشت

که از کلیه امتیاز نامه‌ها و مزایایی که تزاریسم در ایران کسب کرده صرف نظر می‌نماید و تمام اموال و تأسیسات متعلق به سرمایه داران و دولت تزاری را در ایران به ملت ایران واگذار می‌کند، که وثوق الدوله احتیایی به این مسئله نکرد.

«در آخر تابستان ۱۹۱۹ بریتانیا به دلایل سیاسی و نظامی مجبور شد نیروهای خود را از روسیه شوروی به ایالات شمالی ایران عقب بکشد و در آنجا منتظر فرارسیدن لحظه مناسب برای تجدید مداخله مسلحانه باشد. در آن زمان بریتانیا ده‌ها هزار سرباز انگلیسی و هندی در ایران داشت و به اتکای آنها سیاستی را که هدفش تبدیل ایران به یک مستعمره انگلیس بود، تعقیب می‌کرد. در ماه اوت ۱۹۱۹ بریتانیا موفق به عقد قراردادی با حکومت فاسد و وثوق الدوله شد که شرایط برابر با استقرار یک دولت تحت‌الحمایه در ایران بود این قرارداد خشم و نفرت مردم ایران را برانگیخت، اما بریتانیا به اتکای نیروهای اشغالگر خود احتیایی به اعتراض عمومی نکرد. اعتراضات رسمی فرانسه، آمریکا و روسیه شوروی نیز تأثیر ناچیزی در بریتانیا داشت.»  
دنيس رايت ماجرای دخالت انگلیس و لشکر کشی به قفقاز را چنین می‌نویسد:

«در این میان، انقلاب روسیه در ماه مارس ۱۹۱۷ و در دنباله آن، درهم شکستن و بلااثر شدن ارتش روسیه، موجب گشته بود که دشواریهای کار بریتانیا بسیار افزایش یابد. دولت جدید التاسیس شوروی را ایرانیان دوست خود می‌دانستند. ایرانیان که از روسیه تزاری نفرت داشتند اکنون این نفرت را انحصاراً بر بریتانیا که

---

میروشینکف - ایران در جنگ جهانی اول - ترجمه دخیانی - ص ۱۰۴

اشغالگر کشورشان بود متمرکز ساختند. بلشویکها از حقوق و امتیازاتی که روسیه تزاری در ایران کسب کرده بود داوطلبانه چشم پوشیدند و بدین ترتیب محبت ایرانیان را به خود جلب کردند. آنان موافقتنامه سری بریتانیا و روسیه را که در سال ۱۹۱۵ امضاء شده بود، علنی کردند و بریتانیا را در موقعیت ناراحت کننده‌ای قرار دادند. خروج نیروهای روسیه از شمال ایران و پیشروی ترکان عثمانی در قفقاز راه افغانستان و هندوستان را گشود. آلمانیها که به اوکراین وارد شده بودند، در نظر داشتند با استفاده از هزاران اسیر آلمانی و اطریشی که اکنون در ماوراء خزر آزاد شده بودند، ارتشی برای حمله به هندوستان فراهم آورند و انگلیسها خود را مجبور یافتند که با گسیل داشتن نیروهای بیشتری به درون ایران در برابر این نقشه واکنش نشان دهند. قطعه‌ای از «خط حایل خاور ایران» که در حیطه مسئولیت روسیه بود تحت نگرهبانی سربازان هندی قرار گرفت و فرمانده آنان سرلشکرویلفرد مالمسون در تابستان سال ۱۹۱۸ سرفرماندهی خود را در مشهد برقرار کرد پیش از آن یعنی در ماه ژانویه ۱۹۱۸، سرلشکر دنسترویل از بغداد با این مأموریت به ایران فرستاده شده بود که نیروی تحت فرماندهی خود را به سرعت از طریق دریای خزر به باکو و تفلیس برساند. هدف آن بود که مقاومت گرجی‌ها و ارامنه محل در برابر ترکان عثمانی تقویت گردد و دشمن از رسیدن به حوضه‌های نفتی باکو محروم شود.

دنسترویل و نیروی جلو دار او سوار بر چهل و یک اتوموبیل فورد از طریق کرمانشاه و همدان و قزوین پیش رفتند ولی نتوانستند از انزلی فراتر روند، زیرا در آنجا «جنگلی»ها با کمک بلشویکهای

روسیه آنان را وادار به عقب نشینی کردند.

دنسترویل سپس همدان را به عنوان مقر فرماندهی عملیات خود برگزید و پس از مدتی این مقر را به قزوین انتقال داد. کوشش او برای رسیدن به تبریز در میانه به علت مخالفت شدید ترکها متوقف و بی نتیجه ماند. از آن پس دانسترفورس (نیروی تحت فرماندهی دنسترویل) به کمک سرباز گریهائی که در میان آسوریان و سایر اهالی محل انجام داده بود هم خود را مصروف آن داشت که مراقب جبهه ترکان عثمانی در آذربایجان و شمال کردستان باشد و راه منتهی به بغداد را باز نگاه دارد. در ماه ژوئیه ۱۹۱۸ دنسترویل پس از اندکی دو دلی بر آن شد که دیگر بار بکوشد که خود را به باکو برساند. وی پس از شکست دادن جنگلیها در بیرون رشت و رهانیدن کنسولگری بریتانیا در رشت از محاصره آنان، در تاریخ شانزدهم اوت از انزلی با نیروی کوچکی به راه افتاد. وی و همراهانش در یک کشتی متعلق به روسهای سفید سفر می کردند و فرماندهی کشتی را یک افسر نیروی دریایی بریتانیا به عهده داشت. ولی با آنکه نیروهای تقویتی برای دنسترویل فرستاده شد، وی به زودی بر اثر حملات ترکان عثمانی وادار گشت که پس از دادن تلفات سنگین و متحمل شدن لطماتی بر حیثیت و اعتبارش باکو را ترک گوید. در اواخر ماه سپتامبر دنسترویل به قزوین باز گشته بود. وی با مأموریت نظامی به جای دیگر فرستاده شد.<sup>۱</sup>

ملیکف مورخ معاصر شوروی لشکر کشی انگلستان را به باکو

---

۱- دنیس رایت. انگلیسها در میان ایرانیان. ترجمه لطفعلی خنجی .

از جمله اهداف استعمار گرانۀ انگلیس به شمار می‌آورد و چنین می‌نویسد:

«در آستانۀ سال ۱۹۱۸ سپاهیان ویژه نیروهای مسلح بریتانیا به فرماندهی ژنرال دنسترویل که دستورداشتند با کو و دیگر شهرهای ماوراء قفقاز را بگیرند، به ایران سرازیر شد و تارشت و انزلی پیش آمدند. اما در پرتو واکنش جنگلی‌ها و شوراهاى محلی مردم، ژنرال دنسترویل نتوانست پیشتر برود و به قزوین عقب نشست. تابستان سال ۱۹۱۸، سپاهیان بریتانیا دوباره به سوی شمال رفتند. در همان زمان از هندوستان (از راه افغانستان) سپاهیان زیر فرماندهی ژنرال مالسون به خراسان و از آنجا به آسیای میانه آمدند. در ژوئن و ژوئیه ۱۹۱۸ انگلیس‌ها رشت و انزلی و شهرهای دیگر را تصرف کردند. ناپیگیری برخی از رهبران نهضت جنگل اشغال گیلان را برای انگلیسها آسان‌تر کرد. ۱۲ اوت ۱۹۱۸، کوچک خان پیمانی با دنسترویل بست و به او وعده داد که سپاهیان‌ش می‌توانند به آسانی از راه گیلان به ماوراء قفقاز بروند. گذشته از این کوچک خان تأمین خواربار و سیورسات اردوی انگلیس را هم به گردن گرفت»<sup>۱</sup>.

دنسترویل در انزلی با نیروی بلشویکها که به رهبری «شائو میان» تشکیل شده بود روبرو می‌شود و آنها از حرکت دنسترویل به طرف باکو جلو گیری می‌کنند. دنسترویل که خود را آمادهٔ مقابله با نیروی بلشویکها و نیروی میرزا در پشت سر نمی‌بیند به طرف همدان عقب نشینی می‌کند تا برای حملهٔ بعدی خود را آماده سازد. دنسترویل بعد

---

۱- س. ۱. ملیکف. استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران. ترجمۀ سیروس

ایزدی. ص ۱۸ و ۱۹

از زمستان خود را آماده حمله به باکو می کند. در این مدت با سربازگیری و آشنایی با کلنل بیچراخوف و ژنرال باراتوف که بر اثر سقوط امپراطوری روس در مضیقه قرار گرفته بودند نیروی خود را دو برابر می کند؛ و آنها را با خود متحد ساخته و ضمن قراردادی با بیچراخوف او را در خدمت خود می گیرد، برای مثال یکی از مواد قرارداد با بیچراخوف چنین است:

۴- اولین عملیات جنگی بر علیه قوای میرزا کوچک خان خواهد بود و جاده بین قزوین و ساحل بحر خزر می بایستی از هر گونه موانع تصفیه شود<sup>۱</sup>.

دنسترویل شخصیت بیچراخوف را چنین ترسیم می کند:

«در اینجا من لازم می دانم شمه ای از احوالات بیچراخوف که حقیقتاً شخص فوق العاده ای بود جهت اطلاع قارئین حکایت کنم زیرا هم خود او و هم قزاقهایش در مأموریت و عملیات آینده من شرکت و مدخلیت تام داشتند. بیچراخوف شخصی است به سن چهل سال خوش هیكل و با قد و قواره نظامی. او از قزاقهای عشیره آستین است. (طایفه نیمه وحشی قزاقهای شمال قفقاز). در موقع جنگ و مأموریت های مهم خدمات محوله به خود را بطور درخشان انجام داده و چندین زخم خورده بود. تابعین و زیردستانش او را بنام يك فرمانده رشید ستایش می نمایند. وقتی که ما با او مصادف شدیم فرماندهی دستجات قزاق با او بود. اگر چه اتباع او هم تا اندازه ای تحت تأثیر عوامل انقلابی واقع شده بودند ولیکن نسبت به شخص بیچراخوف

---

۱- ص ۱۰۲. همین کتاب

وفسادار و صمیمی بودند و وفاداری زیردستانش موجب شد که بیچراخوف يك سلسله موفقیت‌های قابل ملاحظه حاصل نمایند<sup>۱</sup>.

دنسترویل علی‌رغم اینکه در این کتاب سعی دارد دشمنی خود را با ایران و انقلاب اکبر به نوعی بپوشاند، ولی در بعضی موارد طاقت نمی‌آورد و قضاوت‌هایی می‌کند که پرده از چهره‌گریه او و اربابانش برمی‌دارد. از جمله درباره میرزا کوچک خان جنگلی می‌نویسد:

«پروگرام او (میرزا کوچک خان) حاوی همان افکار و اصول و مرام‌های مبتذل و غیر قابل تحمل می‌باشد منجمله: آزادی- مساوات - اخوت - ایران مال ایرانیان است - دورباد خارجی. تصریح سایر مواد پروگرام فایده ندارد و همان اندازه که دروغ و کذب محض است به همان نسبت هم زیادی می‌باشد. دنیا از دست این مرام‌ها به ستوه آمده است»<sup>۲</sup>.

و یا در جای دیگر چنین اظهار نظر می‌کند: «... میرزا کوچک خان را در واقع ناجی ایران دانسته و یقین داشتند که قوای اجانب را از مملکت بیرون خواهد کرد و عظمت گذشته و دوره طلایی ایران را مسترد خواهد نمود. علاوه بر همه اینها این نکته را نیز باید تذکر بدهم که در آن موقع روح بالشویزم در فضای عالم در پرواز بود و میکروب انقلاب را در میان کلیه اقوام و ملل منتشر می‌نمود. بنابراین نمی‌شد اطمینان حاصل کرد که ایران از سرایت این مرض محفوظ و در امان بماند»<sup>۳</sup>.

---

۱- ص ۳۲ - همین کتاب

۲- ایضاً - ص ۴۱

دسترویل بالاخره مقاصد پلید خود را می گوید و قضاوتش را در باره میهن پرستان می نویسد. ابراهیم فخرایی در پاسخ به خزعبلات دسترویل چنین می نویسد:

«گویا فرمانده انگلیسی انتظار داشت بشنود ایران مستعمره انگلستان است - ساکنین جزیره بریتانیا مولا و صاحب اختیار کشور ایرانند - مساوات و اخوت و آزادی چیزهای مبتذل و مسخره ای هستند و مخصوصاً چون به مذاق فرماندهی ثقیل و ناخوش آیند است بایستی از قاموس فکر ایرانی برداشته شود تا دنیا به ستوه نیاید و خاطر مبارکش آسوده باشد. اما در حقیقت اینطور نیست و این واژه ها نه دروغ اند و نه دنیا از شنیدنش احساس اشمئزازی می کند. فقط ممکن است افرادی از نوع ژنرالهای انگلیسی را به ستوه بیاورد که در برابر امیالشان افرادی مؤمن به این مفاهیم را مشاهده می نمایند»<sup>۱</sup>.

دسترویل مقاصد خود را از حمله دوباره به طرف باکو چنین شرح می دهد:

«... و اما راجع به نقشه آینده: بهتر است که ابتدا امنیت و انتظامات را در ایران برقرار کرده و جنگلیها را نیز ساکت نمائیم و آن وقت راه سواحل جنوبی بحر خزر برای عملیات بعد خود به خود باز خواهد شد»<sup>۲</sup>.

و یا در جای دیگر می نویسد:

«تحصیل سیادت و حاکمیت بحر خزر آخرین مقصود و از

---

۱- سردار جنگل . ص ۲۵۷

۲- ص ۸۹ همین کتاب



جمله تصمیمات قطعی ما بود. من یقین داشتم که حکومت متبوع من معتقد خواهد شد، چنانچه عاقبت معتقد هم شد که حق نظارت و تفتیش بحر خزر فقط در دست کسی خواهد بود که شهر بادکوبه را در تصرف داشته باشد»<sup>۱</sup>.

بدین ترتیب دنسترویل آمادهٔ حمله به مقاصد تعیین شده می‌شود و از جهت نیروی نظامی خود را آماده می‌بیند:

«رفته رفته ما نفرات خودمان را به وسیلهٔ استخدام صاحبمنصبان روسی که از چنگال بالشویکها از بادکوبه جانی بدربرده بودند زیاد کرده و به تقویت قوای خود پرداختیم»<sup>۲</sup>.

و یا

«تنها دستهٔ ابوابجمعی بیچراخوف باقی مانده بود که پس از حرکت آخرین اشلون قشون روس آن هم خیال حرکت داشت و بیچراخوف رسماً به من اطلاع داد که منتظر رسیدن وسایل نقلیه است و پس از ورود آن فوراً دنبال قشون حرکت خواهد کرد»<sup>۳</sup>.

قشون دنسترویل و بیچراخوف در منجیل با مقاومت میرزا کوچک خان روبرو می‌شوند.

«مطابق اخبار و اطلاعاتی که متوالیاً می‌رسید معلوم شد میرزا کوچک خان تصمیم گرفته از پیشرفت قوای روس و انگلیس جداً ممانعت نماید»<sup>۴</sup>.

میرزا تحت هیچ شرایطی حاضر به اجازهٔ عبور به انگلیسها نمی‌شود. دنسترویل در این باره می‌نویسد:

---

۱- ص ۲۰۳. همین کتاب

۲- ۳ و ۴. ایضاً. ص ۱۰۱

۴- ایضاً. ص ۲۲۰

«... و من آخرین تیری که در تو کش داشتم برای رسیدن به مقصود انداختم یعنی سرهنگ ستو کس را با بیرق سفید «پارلامنتری» نزد میرزا کوچک خان فرستادم و به او اختیارات تام دادم که از طرف من وارد مذاکره شده و به کلیه مسایل مختلف فیصله قطعی بدهد»<sup>۱</sup>.

وچنین ادامه می‌دهد:

«من به سرهنگ ستو کس تعلیمات دادم که مذاکرات با میرزا کوچک خان را به عقد يك ائتلاف و معاهده عاقلانه خاتمه دهد. شرایط و تقاضاهای حتمی الاجرای پیشنهادی ما از اینقرار بود: استخلاص فوری اسرا - افتتاح ایاب و ذهاب آزاد در راه انزلی - تأمین و تضمین عبور بلا مانع قشون ما. من هم از جانب خودم وعده دادم که اگر شرایط و تقاضاهای فوق را قبول و رعایت نماید حق تعقیب سیاست داخلی او را در ایران به رسمیت بشناسم. کلنل ستو کس دو روز تمام در قرارگاه میرزا کوچک خان نزدیکی رشت توقف نمود و غیر از شنیدن جوابهای باری به هر جهت و غیر مساعد کاری نتوانست انجام بدهد»<sup>۲</sup>.

مصطفی شاعیان در این زمینه با استناد به نوشته‌های احسان‌الله

خان چنین می‌نویسد:

«تأیید و علاقه‌میلیون ایران و نهضت جنگل به انقلاب اکبر ، به همان نسبت که عامل مساعدی برای شوروی محسوب می‌شد ، در عوض عامل نامساعدی برای انگلستان به حساب می‌آمد که اولاً برای

---

۱- همین کتاب ص ۲۲۳

۲- ایضاً . ص ۲۲۳

نخستین بار به استعمارگر بلامنازع ایران مبدل شده بود، و ثانیاً برای قفقازیه عاملی شده بود. انگلستان برای ایجاد استحاله در این عامل، یعنی تبدیل جنگل از خصم خود به خصم شوروی و متقابلاً از دوست شوروی به دوست خود، نخستین برنامه خود را تماس با جنگل جهت ایجاد اتفاق و وحدت علیه شوروی قرارداد. اجازه بدهید در این مورد به یادداشت‌های احسان‌الله خان استناد کنیم، که پس از فرار نامبرده به شوروی، در مجله شرق جدید، در مسکو به چاپ رسیده است:

«به طوری که کوچک خان بعداً به من (احسان‌الله خان) گفت، قنسول (انگلیس) با نهایت تأسف از آنچه ... بین انگلیسها و جنگلیها گذشته است، یادآوری نموده، و اشتباهاتی برای جنگلیها می‌شمرده: که بی‌جهت با قشون انگلیس در افتاده، قنسول و رئیس بانک انگلیسی را بی‌سبب توقیف نمودند. ضمناً (قنسول) می‌گفت انگلیسها هم بد کردند که با هواپیماهای خود به قشون دولت کمک کردند. و این همه تعارف و مقدمات بود برای مطالب اصلی، همان که برای قنسول حائز اهمیت بود گفته می‌شد.

پس از مذاکره بسیار از طرف او (قنسول) و سکوت میرزا، قنسول پرسید آیا شما می‌دانید که بلشویکها خیال آمدن به ایران را دارند و مناسبات شما با آنها چگونه خواهد بود آیا با آنها مساعدت خواهید کرد و یا خواهید جنگید؟

کوچک خان از جواب خودداری کرده گفت: کمیته هنوز راجع به این موضوع تصمیمی نگرفته است. برای آنکه میرزا کوچک خان را به جنگ با بلشویکها اغوا کند، قنسول گفت:

اگر جنگلیها مصالح ملت ایران را در نظر گرفته، بر علیه بلشویکها

قیام نمایند، انگلیسها تمام مساعی خود را به کار خواهند برد که دولت را به دست جنگلیها بدهند. و اطمینان می‌دادند که در این صورت ملت هم پشتیبان شما خواهد بود. ضمناً اظهار داشت که دولت وثوق‌الدوله رل خود را باخت. و از این به بعد نمی‌تواند دولت مفیدی واقع گردد.

در خاتمه قنصل از میرزا کوچک خان خواهش کرد که در اطراف پیشنهادهای او برای ممانعت از بلشویکها تعمق نموده چنانچه بخواهد آنها را رد کند، انگلیسها مجبور می‌شوند با خود بلشویکها متحد شده، آن وقت است که اساس جنگل و جنگلیها برهم خواهد خورد. بدیهی است در تعقیب این موضوع هیچگونه جوابی داده نشد و این آخرین اقدامی بود که انگلیسها برای کشاندن جنگلیها به به سوی خود به عمل آوردند».

به طوری که ملاحظه می‌شود، انگلستان در مقابل شوروی و خطرات احتمالی آن از يك سو، و تحصیل منافع و امکانات بیشتر برای خود از سوئی دیگر، حاضر به نزدیکی با جنگل می‌گردد. و معهدا جنگل بنا به حسابهای گوناگون و منجمله پیوند عاطفی با انقلاب اکتبر، دست انگلیس را پس می‌زند... به هر حال پس از عدم گرایش جنگل در اتفاق با انگلستان، امپریالیسم مزبور می‌کوشد تا لااقل جنگل را در جریان اردو کشی بریتانیا به قفقازیه بی‌طرف نگاه دارد ...

نقشه انگلستان برای وارد کردن قوا به قفقازیه این بود که ابتدا قوای ضد انقلابی روسیه را در ایران جمع و جور کند، و آنها را به سوی روسیه بفرستد و خود نیز در پشت سر آنها قدم به قفقازیه بگذارد.

و لذا جریان مذاکراتشان با جنگل نیز به گرد همین محور می‌چرخد، که جنگل در مقابل این عبور و مرور، با این شرط که غرض تجاوزی به انقلاب محسوب نشود، بی طرف باقی بماند.

جنگل در چند نوبت، و هر نوبت پس از مدتی اتلاف وقت، فقط با عبور نیروهای روسی که تحت فرماندهی «بیچراخوف» قرار داشتند، موافقت می‌کند، ولی در همه حال به عبور نیروهای انگلیسی رضایت نمی‌دهد.

بدیهی است چنین موافقتی در واقع مخالفتی حساب شده با مقاصد بریتانیا بود. موافقتی دیپلمات منشانه بود که ضمن تأیید در حرف، نفی در عمل محسوب می‌شد. زیرا انگلستان برای گسترش مرزهای امپراطوریش، و ضمیمه کردن منابع نفت قفقازیه به مهریهٔ ملکه بریتانیا جداً می‌خواست که مستقیماً قدم به قفقازیه بگذارد و محل را از نزدیک بررسی و کارشناسی کند.

به هر حال پس از مذاکرات بسیار و بی نتیجه با این یا آن نمایندهٔ جنگل، بالاخره جناب کلنل «استوکس» به نمایندگی از طرف انگلیس و مسیو نیکتین ظاهراً به نمایندگی از طرف قوای ضدانقلابی روسیه که تحت فرمان بیچراخوف قرار گرفته بود، امکان می‌یابند که باشخص میرزا کوچک ملاقات و مذاکره کنند و پس از پایان سخنان عالی جنابان (نیکتین و استوکس) بالاخره:

میرزا کوچک خان که تا آن وقت ساکت بود و گوش می‌داد، آغاز سخن کرد، و به من (نیکتین) گفت: مقصود بیچراخوف و همراهان او را خوب فهمیدم برای این که با آن مخالفتی روی ندهد، به ملاقات شما (حضرات نیکتین و استوکس) راضی شدم. و چون

بایستی عبور قشون با بهترین ترتیبی صورت گیرد. باید به این دستور عمل شود که افراد آن به دسته‌های صد و دوست نفری بیایند و اسلحه خود را در منجیل تحویل نیروهای جنگل داده، و در انزلی موقع سوار شدن به کشتی دریافت دارند. خود من هم در حین عبور با تمام لوازم در کنار راه حضور خواهم داشت، و به نیروی روسی که می‌خواهد به وطن خود عودت نماید سلام خواهم داد و احتیاجات آنها را از لحاظ آذوقه و علیق کاملاً فراهم خواهم ساخت. اما راجع به عبور نیروی انگلیس، من فعلاً نمی‌توانم داخل مذاکره شوم و باید به کمیته اتحاد اسلام رجوع شود<sup>۱</sup>.

مجموعه این مذاکرات نتیجه نداد و میرزا حاضر به اجازه عبور به انگلیسها نشد و جنگ منجیل آغاز شد. و بیچاره‌خوف حمله را آغاز کرد :

«پنجم ژوئن بالاخره بعد از همه معطلیها من موافقت کردم بیچاره‌خوف با قوای خودش برای حمله و یورش به طرف قوای جنگل و تصرف و اشغال مواضع مجاور پل منجیل حرکت نماید»<sup>۲</sup>.  
سربازان روس خط دفاعی جنگلیها را شکافتند و دنسترویل و قوایش به دنبال آنها به طرف انزلی ورشت حرکت کردند :

«بطور کلی من از سفردوم خودم به انزلی خیلی قانع و راضی شدم. ما نقشه عملیات آینده خودمان را با بیچاره‌خوف پیش بینی و تنظیم کردیم و بالاخره موقعیت نظامی و استراتژی خودمان را در بندر

---

۱- نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل . مصطفی شاعیان. -

ص ۱۵۶ الی ۱۵۸

۲- ص ۲۲۴ همین کتاب

انزلی بر پایه‌های محکم برقرار و استوار داشتیم»<sup>۱</sup>.

۲۸۵ ژوئن از انزلی حرکت و به رشت وارد شدیم مجدداً در

عمارت قونسولگری منزل کردیم»<sup>۲</sup>.

دنسترویل و بیچراخوف سپس به طرف باکو حرکت می‌کنند که شرح مفصلش در کتاب آمده است. دنسترویل در باکو نتوانست دوام بیاورد. عثمانیها برای بیرون راندن آنها حملهٔ دامنه‌داری را شروع کردند که دنسترویل مجبور به عقب نشینی به طرف انزلی شد. و در ضمن نیروی کمکی او که از قزوین می‌آمد قوای میرزا کوچک خان را در روبرو داشت و دنسترویل شدیداً محتاج قوایی بود که در حال رسیدن به انزلی بود و میرزا مانع بود. دنسترویل به فکر صلح با میرزا می‌افتد و :

«مذاکرات سالمانه با میرزا کوچک خان شروع شد. سپس به قرارداد مسلمی که با شرکت راهسازی روسها در ایران منعقد نمودیم و بر طبق آن کلیه مؤسسات و طرق را به دست آوردیم»<sup>۳</sup>.

«عصر ۲۴ اوت من به طرف انزلی حرکت کردم و ۲۵ اوت بعد از ظهر وارد شدم. معاهدهٔ صلح قطعی با میرزا کوچک خان منعقد شده بود و در خرید و تهیهٔ بونج میرزا کوچک خان شخصاً با ما خیلی مساعدت کرد. در قسمت مبادلهٔ اسرای نظامی هم بالاخره با او کنار آمدیم و کاپیتان نوئل عاقبت مستخلص و آزاد شد»<sup>۴</sup>.

ابراهیم فخرایی دربارهٔ قرارداد میرزا کوچک خان با انگلیسها

چنین اظهار نظر می‌کند:

---

۱ و ۲ - صفحات ۲۴۵ و ۲۴۶. همین کتاب

۳ - ایضاً. ص ۳۷۷

۴ - ایضاً. ص ۳۸۱

«انگلیسها از ادامه فشار به جنگل نتیجه نگرفتند و به آنها ثابت شد که بامردمی لجوج تر از خود سروکار دارند زیرا خط عبورشان از قزوین تا انزلی علی‌الذوام در معرض تهدید بود از این رو صلاحشان را در صلح و سازش می‌بینند. جنگلیها هم که با حملات خود کاری از پیش نبرده و مردم شهر را به محظورات بیشتری دچار ساخته و از همه مهمتر آنکه قحط و غلا قیافه کریهش را به طبقات ناتوان نشان می‌داد. بی‌میل نبودند تحوالی پیش آید و جنگ موقتاً متارکه گردد تا آنها بتوانند به اوضاع و سازمانشان سر و صورتی بدهند لذا به وساطت مسیو ژول سمپ قونسول فرانسه مقیم رشت متارکه جنگ را پذیرفته و راضی شدند که نمایندگان طرفین در باب شرایط متارکه مذاکره کنند. در ۲۲ مرداد ۱۲۹۷ مطابق اوت ۱۹۱۸ کلنل ماتیوس فرمانده قشون انگلیس همراه مستر مایر نماینده سیاسی در صفا سر (سه کیلومتری رشت) با نمایندگان جنگل (رضا افشار و دکتر ابوالقاسم فرید) ملاقات و بعد از مباحثه و مذاکره، با مواد هشت گانه زیر موافقت حاصل شد و با تنظیم صورت مجلسی به امضاء نمایندگان؛ طرفین، اجراء کامل قرارداد را متعهد شدند.

۱- نمایندگان کمیته اتحاد اسلام متعهد می‌شوند قوای مسلح در راه قزوین- انزلی که معروف به راه عراق است و نزدیکی‌های آن نگاه ندارند توضیح آنکه هر گاه قوای مسلح دیگری سوای نظامیان انگلیس یا نظامیان دولت ایران عازم گیلان از راه عراق باشند با قوه اسلحه حق ممانعت خواهند داشت.

۲- نمایندگان اتحاد اسلام متعهد می‌شوند صاحب‌منصبان خارجی



را اخراج نموده از دولت‌هایی که با انگلستان در حال جنگند صاحب منصب استخدام ننمایند .

۳- نمایندگان کمیتهٔ اتحاد اسلام متعهد می‌شوند که تهیهٔ خواربار لازم را برای نیروی موجود انگلیس در گیلان بنمایند و نمایندگان نظامی انگلیس متقبل می‌شوند که افراد مسلح یا غیرمسلح برای جمع-آوری آذوقه به صفحات گیلان اعزام ندارند.

۴- نمایندگان اتحاد اسلام متقبل می‌شوند اسرای دولت انگلیس را که عبارت از کاپیتان نوئل و لیوتنان موریس و کلنل شامانف و کاپیتان استریک و صمصام‌الکتاب می‌باشند رد کرده اسرای کمیتهٔ اتحاد اسلام را در هر نقطه باشند تحویل بگیرند.

۵- نمایندگان نظامی انگلیس متعهد می‌شوند در امور داخلی ایران ننمایند مگر در صورتی که ایرانیها با دشمنان انگلیس مساعدت کرده به ضد انگلیس اقدام کنند.

۶- نمایندگان قشون انگلیس قول می‌دهند به هیچ وجه در مقاصد کمیتهٔ اتحاد اسلام مادم که مربوط به پیش بردن منافع دشمنان انگلیس نباشد ضدیت ننمایند.

۷- از اهالی دعوت می‌شود که برای حفظ خود، حاکمی به طور موقت انتخاب کنند تا حکومت ایران نماینده‌اش را بفرستد.

۸- نمایندگان طرفین متعهد می‌شوند که قوای مسلح آنها به هیچ وجه داخل شهر نگرود.

امضاء نمایندگان انگلیس: کلنل ماتیوس و مستر مایر.  
امضاء نمایندگان جنگل: دکتر ابوالقاسم فرید و رضا افشار.

به طوری که ملاحظه می‌شود بیت‌القصیدهٔ این معاهده ، عدم

مداخله انگلیس در امور داخلی ایران است گرچه این مسئله را به عدم مساعدت ایرانیان به دشمنانشان متعلق کرده و تقریباً جا پای برای خود باقی گذاشته‌اند مع هذا مفهوم همین ماده را می‌توان سند زنده‌ای که به مداخله آنان در امور داخلی ایران دلالت دارد شمرد. ممکن است برای خواننده این سطور، شبهه‌ای روی دهد که به چه دلیل و با کدام منطق، یک عده‌ای که خود را میهن پرست و انقلابی معرفی نموده‌اند حاضر شده‌اند تهیه خواربار برای یک نیروی بیگانه تعهد کنند؟ برای پاسخ دادن به این سؤال باید وضع موجود آن زمان را تحت مطالعه در آورد. انگلیسها رأساً و به وسیله ایادی طماع خود که متأسفانه در کشور ما کم نیستند من غیر مستقیم برنجهای موجود گیلان و آنچه را که به نام «خواربار» به حساب می‌آمد بدون ضرورتی خریده و احتکار می‌کردند.<sup>۱</sup>

\*\*\*

ابراهیم فخرایی در پاسخ به انتقادی که به کتاب او شده است چنین می‌نویسد:

«حرفی است اساسی لابد نویسنده محترم اگر در آن زمان مشاور قضایی جنگل بود آن را نمی‌پذیرفت و رد می‌کرد لیکن اولاً لازم است این نکته را به اطلاع نویسنده محترم برسانم که غدر و تزویر یکی از طرفین قرارداد، به هیچ وجه در اصابت رأی و اصالت عقیدت و خلوص نیست طرف متقابل خدشه وارد نمی‌کند. ثانیاً به طوری که دیدیم ورود انگلیسها به منطقه گیلان نتیجه انعقاد قرار داد مزبور نبود بلکه در پرتو آتش توپخانه بیچارخوف راه گیلان -

---

۱- سردار جنگل. صفحات ۱۵۴ و ۲۵۵

قفقاز گشوده شد و با این وصف عدم رعایت مواد آتش بس از طرف انگلیسها چیزی از خاصیت انقلابی رهبر جنگل نمی‌گاهد<sup>۱</sup>.  
آخر و عاقبت کار دنسترویل به شکست در باکو منتهی شد و یکبار دیگر پوزة استعمار انگلیس به زمین مالیده شد. در ماه مه ۱۹۲۰ ناوگان شوروی با خراب کردن پایگاه بریتانیا در انزلی و تار و مار نمودن سربازان انگلیسی در آن بندر لطمه شدیدی به حیثیت ارتش انگلیس در ایران زد، و شکست دنسترویل در اوضاع داخلی ایران تأثیر گذاشت تا اینکه بعد از مدتی کابینه دست نشانده آنها (و ثوق الدوله) نیز سقوط کرد. اما با سقوط این دست نشانده رسوا و پارگی این بخش از دامهای هزار توی استعمار، دیگر عوامل و ایادی فرومایه او از پای ننشستند و در آغاز با روی کار آوردن سیاست پیشگان موجه !! آتش نوخاسته بیداری مردم را با آب مماشات و همدلی فرونشانند، و نهضت جنگل را سرکوب ساختند و سرانجام زمینه را برای کودتای سیاه ۱۲۹۹ و حکومت ننگین پالانیا آماده ساختند.

علی دهباشی

تهران - بیست و نهم اسفندماه ۱۳۶۱





ژنرال ماژور دنسترویل



## مقدمه مؤلف

غرض از نشر این کتاب تشریح و ذکر تفصیل عملیات حربی نبوده و بنا براین برای کسانی که فقط در خیال تحصیل فن تاکتیک و استراتژی باشند این کتاب اهمیت و قیمت بزرگی نخواهد داشت بلکه بدین قصد تالیف شده است که مطبوع طبع عموم واقع گردد .

حکایات راجعه بقشون ( گوش - گوش ) که بکلی عاری از حقیقت میباشد در افواه عمومیت یافته و کمان میکنم موقع آن رسیده باشد که حقیقت امر تصریح گردد .

هریک از همقطاران نظامی من ممکن بود منظره های واقعی قسمتی از عملیات جنگی را که شخصا عهده دار بوده و شرکت داشته اند تشریح نمایند ولی اطلاعات فردی آنها برای نمایاندن منظره های عمومی مأموریت های همه ما ها کافی نبوده بنا بر این حل این موضوع و تشریح این قسمت بعهده خود من واگذار میشود . این داستان را من بکدام خاطرات خود و یادداشت های روزانه ام نوشته ام و بهمین جهت هم فقط ضمانت صحت وقایع و تاریخ وقوع و ارقام تخمینی آنرا میتوانم بکنم .

تشریح مفصل عملیات جنگی که توسط دستجات مختلفه قشون بعمل آمده ما را از غرض اصلی که این کتاب تعقیب مینماید دور خواهد کرد .

حقیقت و کیفیت وقایع را از لحاظ اهمیت آن فقط کسانی

میتوانند بنویسند که خودشان شخصاً در عملیات جاریه مدخلیت داشته باشند مثلاً مازور و **واگستاف** میتوانند راجع بسرگذشت خودش در راه زنجان و میانج بین شاهسونها حکایت کند - مازور **استارنس** عملیات خود را در بیجار بر علیه اکراد اطلاع بدهد - مازور **ماکارتی** راجع بترتیب سرباز گیری در ایران - **سرهنگ ماتپوس** راجع بعملیات خود در ناحیه رشت - **سرهنگ کیوورت** در موضوع عملیات خود در بادکوبه و بالاخره **سرهنگ ستوکس** میتوانند اقدامات خودش را در قشون انقلابی راپورت نماید .

در ضمن شمارش وقایع و پیش آمد های گوناگون تعیین قدر و قیمت و اهمیت عملیات صاحب منصبان که در پیشرفت کار دخیل بوده و یا اقدامات و پیش بینی های مفید دسته دیگر که نتایج نیکو دربر داشته خالی از اشکال نیست ، در راپورتهای رسمی لیاقت و اهمیت هر يك از عوامل بطور علیحده معین شده است خوانندگان باید بداند که وقتی يك ژنرال راجع بعملیات قشون ابوابجعی خود چیز می نویسد از يك طرف نمیتواند عوامل مهم و بازی کنندگان عمده را تذکر نداده و بگوید :

« من و ارکان حرب من » از طرف دیگر هم خیلی مشکل است که در تعریف یا تشریح هر قضیه نام صاحب منصبی که در آن دخالت داشته و شاید با کمال لیاقت هم انجام وظیفه نموده مکرر گوشزد کند .

بمن نه تنها ارکان حرب من گمک میرسانده اند بلکه کلیه صاحب منصبان من هم که انجام مأموریتهای علیحده را بعد از آنان محول میداشتم نهایت مساعدت را مینمودند و بهمین جهت هم از عموم آنها تمنا میکنم تشکرات صمیمانه من را بپذیرند

گ . آگرا . دنسترویل



# فصل اول

## دروازه‌های پی پاسبان

تاریخچه سرگذشت‌ها و محل عملیات ما که کلیه ناحیه بین بغداد و بادکوبه را در بر گرفته بر حسب پیش آمد عجیب در همه جا مصادف با حرف (ب) گردیده و این حرف مکرر مشاهده و شنیده میشود :

برلن - باکو - باطوم - بخارا - بغداد اگر باز هم میل داشته باشید تکرار این حرف ادامه پیدا کند ممکن است عوض قسطنطنیه اسم قدیمی و تاریخی آن (بیزانتیوم) را گوشزد نمایم. بنا بر این غرض اصلی ماموریت خودم را شرح میدهم - در اواخر سال ۱۹۱۷ بمن امر شد بطرف قفقاز پیش بروم - اینک نقشه خصم را که مانع پیشرفت من بوده خوب است تحت عنوان حرف فوق‌الذکر الفبا قرار دهم

یکی از مسائل عمده که در نقشه سیادت و جهانگیری آلمان قبل از طلوع نایره جنگ عرض اندام کرده بود - این بود که آسیای صغیر را بتصرف در آورده و با انشاء راه آهن برلن و بغداد در اعماق آسیا نفوذ پیدا کرده فروبرود .

وقتی که در ماه مارس ۱۹۱۷ بغداد تحت اشغال قوای انگلیس در آمد و احتمال استرداد دو باره آن از طرف ترکها بکلی از بین رفت آلمانها ناگزیر شدند خط سیر خود را به طرف مرکز آسیا تغییر داده قدری دست بالاتر را بگیرند یعنی برای خط سیر

جدید خود خط برلن - باکو - بخارا را انتخاب نمایند.

بر واضح است که در این نقشه جدید مطمح نظر و محل احتیاج آنها ممالک ماوراء قفقاز و بادکوبه و بحر خزر بوده بنا بر این مقصود عمده از ماموریت من این بود که قبل از ورود آلمانها و ترکها بنواحی مذکوره آنجا را تحت نظر بگیرم. بحکم تقدیر در همان موقعی که قوای انگلیس بغداد را تحت تصرف و اشغال خود در آورد احتمال پیشرفت نقشه اولیه آلمانها را از بین برد و انقلاب روسیه راه شمالی را برای پیشرفت و نفوذ بدون مانع قوای آلمان مفتوح ساخت. تا تابستان ۱۹۱۷ سر بازان روس هنوز در فرونتها استقامت بخرج میدادند ولی واضح و مبرهن بود که این مقاومت دوامی نخواهد کرد و عمل تجزیه شروع خواهد شد. خط فرونت قوای روس از نواحی جنوبی روسیه شروع و در طول تمام قفقاز و دریای خزر و شمال غربی ایران امتداد یافته بود و جناح چپ آنها با جناح راست قوای انگلیس که در حدود ایران و بین النهرین طرف مشرق بغداد واقع گردیده بود ملحق میشد. برای پائیز ۱۹۱۷ تجزیه و تحلیل این فرونت شروع شد.

در بین ستونهای افواج قشون افراد و نفرات فراری خیلی زیاد بود و کلیه قوای محاربه عجله داشت که فرونتها را تخلیه و بوطن خود مراجعت نماید.

بنا بر این در ناحیه ارضروم قوای ترک که در واقع مثل مقدمه الجیش آلمانها مشغول عملیات بودند برای پیشرفت بطرف ممالک ماوراء قفقاز که منتهی آرزوی آنها بود باستانی چند دسته قوای ارمنی که از حیث مهمات و آذوقه فوق العاده در زحمت بودند و بعلاوه تبلیغات انقلابی روح آنها را بکلی مسموم کرده بود مانعی

نداشتند ولی چون طریق پیشرفت قوای ترك از وطن ار امنه بود ناچار بودند که در مقابل شورش عساکر ترك حتی المقدور مقاومت نمایند باین پیش آمد شهر تفلیس که پایتخت ممالک قفقاز است بدون تردید ساقط میشد و تصرف شهر مذکور سیادت قوای ترك و آلمان را در سرتاسر قفقاز از باطوم الی باد کوبه برقرار مینمود و بعلاوه خط آهن بین بحر اسود و بحر خزر و معادن ذقیمت نفت باد کوبه و معادن و ثروت های طبیعی جبال قفقاز و مقادیر متناهی غلات و حیوانات و پنبه سواحل دریای خزر تماما بدست آنها میافتاد. انتقال عرصه جدید عملیات جنگی که از مراکز اصلی خیلی دور افتاده بود ( از بغداد الی باد کوبه هشتصد میل مسافت است ) مانع از اعزام قوای عمده و مکفی بود تنها وسیله مطمئن این بود که هیتی از طرف انگلیس ها به تفلیس اعزام شود. وظیفه هیت اعزامی این بود که بمحض ورود بمحل مأموریت فوراً از روسها و گرجیها و ارمنه که جزو قشون بودند تشکیلاتی داده و فروتنی در مقابل پیشرفت قوای ترك ایجاد نمایند. این منظره بسیار دلکش و فریبنده بود و با احتمال پیشرفت این مقصود قدر و قیمت آنها بیش از وجوه و قوائی بود که برای آن مصرف میشد. این مأموریت هم خیلی عملی و هم فریبنده بنظر میآمد افتخار این مأموریت نصیب من شد و با دسته قوای اصلی خود در ژانویه ۱۹۱۸ از بغداد بصوب مأموریت حرکت نمودم. در اینجا باید تذکر بدهم که نقشه اولی ما عملی نشد و قوای ما توانست به تفلیس برسد.

ولی موضوعی را که من بعهده گرفته ام حکایت کنم راجع است بکلیه تشبتهای که قوای اعزامی برای رسیدن بمحل مأموریت بکار برده و موانع و مشکلات عدیده که در راه پیشرفت مقصود

ظاهر شده است و نیز اشاره بتمام موفقیت‌های فرعی که من یقین دارم برای متفقین بسیار قدر و قیمت داشت تقدیر موفقیت‌های فوق رابعهده قارئین داستان خود واگذار میکنم و فقط روی يك موضوع که منحصرآلمانها را وادار نمود از نقشه اشغال تفریس صرف نظر کنند قدری معطل خواهم شد .

دسته اصلی قوای من که عبارت از دوازده نفر صاحب منصب و چهل و یک نفر تاین بود سرتاسر شکافی را که در شمال ایران بواسطه تخلیه قوای روس باز شده بود پر کرده و کلیه عملیات خصم را در این ناحیه ختی و مفلوج ساخت . این قسمت درواقع در نتیجه « تاثیر اخلاقی » ممکن الحصول گردید .

یشرفت این منظور ما بیشتر بواسطه مخالفت « ایرانیان بی طرف » باشکال برمیخورد

قبل از شروع بسر گذشت و پیش آمد های هیئت اعزامی انگلیس کمان میکنم بهتر باشد اجمالا زمینه عملیات و نقشه آلمان ها را در ممالک ماوراء قفقاز باطلاع قارئین برسانم

از نقطه نظر دشمن قوای ترك می بایستی بدون تردید و تزلزل با يك جدیت سرشار و روح تازه مشغول عمل شود زیرا امیدتصرف ممالک قفقاز و بدست آوردن اراضی وسیع و ذیقیمت در مقابل آن ها عرض اندام نموده و نیل بفتوحات پی درپی و درخشان در این قسمت مانند میوه رسیده که در دهان باز بیفتد خیلی سهل و ساده بنظر می آمد

علاوه براین قوای ترك ممکن بود در این گیر و دار اتمام دیرین خود را از آرامنه بگیرد و بالا تراز همه اینها اگر ترك امیدواری کامل داشتند بلکه بتواند در شهرهای عمده غارتها کرده و مال

و منال بی حساب با خود بیرند .

ولی از طرف دیگر قوای محارب عثمانی مانند سنه ۱۹۱۶ آنطورها  
مسلح و مجهز نبود که موفق بعملیات عمده شود .

سربازان ترك از طول مدت جنگ فرسوده و زبون شده بودند و فرماندهان  
آنها علاوه بر اینکه نقرات را تشویق نمی کردند خودشان هم با احتمال  
اینکه شاید شکستهایی در مقابل داشته باشند روح مردانگی و مقاومت  
را بکلی از دست داده بودند در مقابل يك چنین قشونی ممکن بود  
بسهولت قوای از گرجیها و ارمنه تشکیل داد که با کمال مردانگی  
از ورود دشمن و تصرف خاک وطن عزیزشان معانعت نمایند .

این تصورات و پیش بینیها بقدری ساده و روشن بود که  
جزو عملیات حتمی و احتیاطی ما محسوب میشد . متأسفانه تجربه و  
عمل عکس انتظار ما را ثابت و مدال داشت .

انقلاب طوری افکار و روحیات اهالی را تغییر داده بود  
که حتی مقدس ترین احساسات که تعصب وطن پرستی و حسن محافظت  
آشیانه باشد بکلی از میان آنها رخت بر بسته بود .

یشرفه و موفقیت هیئت اعزامی انکلیس فقط روی احساسات  
وطن پرستی و وطن دوستی سکنه بومی ممالک ماوراء قفقاز قابل تأمین  
بود . شاید باور نکردنی باشد لیکن دن اطمینان میدهم که احساسات  
مذکور در اهالی انجا وجود خارجی نداشت . و نقشه ها و پیش  
بینی هائی که اساس روی این زمینه قرار گرفته بود از همان  
ابتدای امر معلوم بود که عملی نخواهد شد . کسانی را که بطور  
ساده تصور وجود این حس طبیعی را در اهالی مینمودند نبایستی  
مقرر دانست . سر این معما در اینجا است : مطابق آنچه که روس  
ها میگفتند شهر تقلیس سالها قبل از جنگ عمومی اخلاقاً در تصرف

آمانها بوده . آلمان ها با کمال دقت و مال اندیشی خودشان را برای جنگ حاضر میکردند و برای این که از هر گونه مخاطرات و پیش آمد های احتمالی آینده در امان باشند نفوذ خود را در شمال و جنوب قفقاز توسعه داده و ریشه های محکمی دوانده بودند اهالی تقلیس اخبار و اطلاعات آژانس روتر را مطالعه میکردند و وقتی آن تلکرافات را با اطلاعات بیسیم آلمان که مملو از حماسه سرائی بود مقایسه مینمودند پیش خود اینطور نتیجه میگرفتند : «البته آلمان در این جنگ فاتح خواهد شد - بنابراین انگلیس ها را در اینجا میخواهیم چه بکنیم ؟ بر فرض اینکه سربازان ترك مملکت ما را هم اشغال کردند . آلمان فاتح یقین است ما را از شرتاول عساکر ترك محفوظ خواهد داشت . انگلیس ها بی جهة جنگ را ادامه میدهند . پس از ختم جنگ آلمان قوای ترك را از وطن ما خارج می کند .

بنابراین یورش و حمله تركها برای ما فقط يك نا ملایم قابل تحمل است و دست آخر آلمانها ما را نجات خواهند داد . »  
این نمونه افکار سکنه شهر تقلیس بود مخصوصا بین گرجیها و لیکن آرامنه تمام این وضعیت را از ترس وحشیگری قوای ترك با نهایت وحشت و اضطراب تلقی مینمودند فقدان تعصب و غیرت ملی موجب گردید که کلیه مقاصد نظامی که در مالک قفقاز بدست اهالی آنجا بایستی صورت گرفته باشد عقیم ماند وقتی که تاریخچه من رسید باخرین قسمتی که راجع به مدافعه باد کوبه است بر علیه قوای ترك ثابت می شود که چگونه «در ساعت دوازدهم» در مقابل خطر سقوط شهر عزیز- غارت و تظاول هستی- قتل عام عیال و اولاد و اقارب تهدید و کشمکش خونین و مرگ حتمی الوقوع بدست خو نخوار ترین

دشمنان همه مایوس و در يك چنین موقع باریك و بحرانی که عرق وطن پرستی و تعصب ملی میتوانست شهر را در مقابل هجوم قوای اجنبی حفظ کند باز هم این حس و تعصب در اهالی بیدار نشد. بدیهی است فقدان این حس و تعصب را بایستی بر اثر تاثیرات انقلاب دانست.

کلیه عوامل تشکیل دهنده آن صفتی که ما نام آنرا «شجاعت» گذاشته ایم در نتیجه انقلاب بدون بازگشت از بین رفته و مفقودالایر شده و يك یأس حزن آوری جانشین آن گردیده همه کس و همه چیز را احاطه کرده بود و در مقابل هر پیش آمد و حادثه شنیده می شد که میگویند: «آیا اقدام و عمل نتیجه خواهد داشت؟» وضعیت عمومی ممالک ماوراء قفقاز بهراری بود که شرح داده شد حالا برویم بسمت ایران.

با اینکه ایران اعلان بیطرفی داده بود معذک اراضی آن از همان ابتدای جنگ عمومی مبتدئ بعرضه کشمکش و محاربات قوای ترك و روس گردیده و در تمام نواحی بین قزوین و کرمانشاه شروع بزد و خورد نمودند. این وضعیت تا موقعی ادامه داشت که ما بغداد را بتصرف در آوردیم و کفه ترازوی روسها بدون ترازل سنگینتر شد.

در سایه موفقیت و پیشرفت ما روسها در ۱۹۱۷ توانستند کلیه خطوط و طرق ارتباطیه سرحدی بین النهرین و ایران را که بطرف شمال شرق و بحر خزر امتداد یافته بود تحت نظر بگیرند. تركها در خطوط مذکوره مطلقا قصد تعرض علنی نداشتند ولی در مقابل فرونت قوای روس قوای معنایه بی در شمال شرق نگاه داشته و با کمال دقت مراقب جریان عملیات سوق الجیشی این ناحیه بودند.

بعد از عملیات بالشویک ها در نوامبر ۱۹۱۷ وقتی که قوای روس شروع بتخلیه نواحی شمال ایران نمود واضح و معلوم شد که در جناح راست قوای محارب انکلیس در فرونت عراق شکافی به فراخی ۴۵۰ میل مسافت باز خواهد شد که از میان آن شکاف آژانس ها و قوای معتابه آلمان و ترك بدون مانع میتوانند آسیای مرکزی را سیل اسا احاطه نمایند .

انتظار میرفت که این شکاف از نفرات داوطلب قشون روس که مشغول تخلیه وعقب نشینی بودند با پرداخت حقوقات نسبتا گزاف نحت بیرق و فرمان انکلیس گرفته شود .

ولی کلیه تشبثاتی که برای پیشرفت این مقصود بعمل آمدند بی نتیجه ماند ، علل عدم موفقیت بطور کلی همانهایی بود که در فوق اشاره کردم : انقلابی میتواند بسگشد ولی مرد جنگ نیست از نفرات داوطلب معلوم شد هیچ نتیجه مترتب نخواهد بود بعلاوه کمیته های انقلابی حکم اعدام هر کسی را باسم داوطلب برای خدمت حاضر میشد فوراً صادر مینمودند . ناچار شدیم از این تشبث برای همیشه صرف نظر کنیم وشکاف موجود را با صاحب منصبان وسربازان هیئت اعزامی خودمان که تفصیل آن بعد گفته خواهد شد پرکنیم حالا نکته که باقی مانده این است که اجمالا وضعیت جغرافیائی محل را برای مزید اطلاع قارئین تشریح نمایم .

در طرف مشرق بغداد ناحیه پست بینالنهرین واقع گردیده ناحیه مذکوره تقریباً در حدود هشتاد میل تا سرحدات غربی ایران و دامنه سلسله جبال سرحدی امتداد یافته است .

سر بلندی از ناحیه پست بینالنهرین تا ارتفاعات سر حدی کوهستانی تدریجی است یعنی ابتداء تپه و ماهورهای کوچک از پست



میل بسر حد ایران مانده شروع میشود و وضعیت جلگه را تدریجا تغییر میدهد. از این نقطه تا بحر خزر یعنی در مسافت ۴۰۰ میل بیخط مستقیم تمام منظره و دورنما عبارت است از کوههای برهنه که متناوبا فیما بین آن جلگه و دشت‌های حاصل خیز مشاهده میشود سلسله‌های مترادف قلد و ارتفاعات از شمال غربی بطرف جنوب شرقی امتداد یافته در صورتیکه راه شوسه بطرف شمال شرقی کشیده شده و بنا بر این در همه جا سلسله جبال را از طرف راست قطع مینماید.

طرق کوهستانی از پنج الی هشت هزار فوت ارتفاع عبور میکند و حد وسط ارتفاع کوهها بین سه الی هفت هزار فوت قرار گرفته در تنگه «طاق قیر» که راه ازین‌النهرین بایران است در دامنه‌های کوهها غالبا بلوط‌های کوتاه مشاهده میشود در واقع این تنها درختی است که از اینجا تا سلسله جبال البرز که سواحل جنوبی بحر خزر را احاطه نموده دیده میشود.

آخرین گردنه کوهستانی را که در نزدیکی منجیل عبور کردید شما ملاحظه میکنید که مابقی ناحیه آن طرف گردنه تا ساحل بحر خزر در امتداد هفتاد میل مسافت با سایر قطعات و نواحی مشهوده تفاوت کلی دارد و این وضعیت فقط منحصر بقاره آسیا میباشد و در سایر قطعات دنیا بی سابقه است پس از طی ۳۰۰ میل مسافت و عبور از کوههای لخت و خالی از سکنه و نباتات که بیشتر شباهت بجبال مرده عدن دارد غفله وارد جنگل انبوه و با شکوهی میشوید: این در واقع همان اثر را دارد که شما مثلاً یکدفعه از يك ستاره بستاره دیگر منتقل شوید.

نیست میل آخر که بدریا باقی مانده (در ناحیه امتیازات

روسها بندر انزلی یا غازیان) عبارت از جلگه ایست که اکثر تپه ها و بلندیهای کم ارتفاع آن را قطع میکند. و این جلگه بر اثر مرور دهور از لا ولجن رودخانه ها و آب های جاری سلسله البرز و ماسه و شن که باد های شمالی آورده اند بوجود آمده است.

نواحی بحر خزر دارای آب و هوا های مختلف و تظاهرات طبیعی گوناگون است و سواحل آن در واقع نمونه و مظهر اختلافات جوی و نباتی و آب و هوای کلیه نقاط مملکت میباشد. طوایف و قبایل بیشمار کوچک که یادگار وازبقایای ملل مقتدره ادوار تاریخی میباشند در نواحی ساحلی توطن نموده اند.

اما راجع به اختلاف آب و هوا: بندر حاجی ترخان که در مصب رود ولکا و ساحل شمالی دریا واقع گردیده در موسم زمستان بکلی منجمد میشود در صورتیکه در نواحی انزلی در همان فصل برنج کاری و شالی کاری میکنند. درختهای مرکبات و نخلی در هوای آزاد نشو و نما مینمایند و بارندگی زمستان اینجا عبارت است از ترشحات جوی گرم.

ناحیه شمال غربی بطور کلی هامون وسیعی را تشکیل داده که در پاره قسمتهای آن آب و علف فراوان است و در بعضی نقاط آن وجود ندارد. در غرب و جنوب آن رشته جبال قفقاز و کوههای عظیم الجثه البرز سر باسماں کشیده است.

از ملل عمده که در سواحل بحر خزر سکنی گرفته اند اشاره میکنم بقزاقان روس در شمال - تراکمه در مشرق - ایرانیان و گیلک ها در جنوب - تاتارها و گرجیها و آرامنه و داغستانیها در مغرب.

باستانی سواحل جنوبی که متعلق بایران است تمام دریا در حدود

متصرفات روسیه واقع شده و حتی در سواحل جنوبی هم عمده ترین بنادر و ثروت خیز ترین شیلات آن تسلیم روسها گردیده است حقیقه این يك امتیاز بسیار ذیقیمتی است .

راه از انزلی بطهران و همدان در دست روسها میباشد .

حمل و نقل بحری هم در اینجا خالی از اهمیت نیست زیرا مهمترین راهی است برای حمل خاویار و ماهی دودی و منجمد از شیلات بروسیه . بعلاوه برنج از ایالت گیلان - گندم و پنبه از ترکستان - فقط باد کوبه واقمشه و سایر محصولات کارخانجات اروپا از رودخانه ولگا از طریق حاجی ترخان باینجا وارد میشود . بمناسبت ارزانی قیمت و فراوانی فقط از يك طرف و وفور بادها و طوفانهای شدید دریائی از طرف دیگر کشتیهای بادی و شرعی خیلی کم و تعداد سفاین بخاری نسبت بحوزه كوچك دریای - نزر فوق العاده زیاد است . بدون اینکه احتیاج بمراجعه اطلاعات رسمی باشد تصور

میکنم بحریه تجار تی بحسب خزر عبارت باشد از دو بیست و پنجاه فروند کشتی که ظرفیت آن از ۲۰۰ الی ۱۰۰۰ تن بار گیر باشد . بعضی از جهازات مذکوره در انگلستان ساخته شده

و از طریق رود ولگا باینجا وارد گردیده است

بحریه جنگی كوچکی که عبارت است از سه جهاز مسلح : فارص - اردکان - گوک تپه آبهای داخلی را محافظت میکند و در صورتیکه مقاومت نشود استعداد استقرار انتظامات سواحل را دارد . - بحریه مذکوره در روزهای انقلاب رول سیاسی عمده را بازی کرد و علت اصلی آنها بواسطه بهبودی اوضاع مالی و معاشی ملاحان بود . تماشائی است که حکومت انقلابی در آن ایام چگونه کلیه تقاضاها و توقعات بحریه را پذیرفته و انجام میداد و این در

موقعی بود که مرکز حکومت در ساحل دریا قرار گرفته و مورد تهدید توبهای جهازات بحریه واقع شده بود. تا اینجا بجزایر و قایع سیاسی که اعزام هیئت مخصوص را ایجاب نموده بود اشاره شد و بقدر لزوم هم وضعیت جغرافیائی نواحی که هیئت اعزامی برای انجام مأموریت خود ناچار بود از آنجاها عبور کند تشریح گردید گمان میکنم همین اندازه کفایت کند و حالیه موقع آن رسیده باشد که قارئین را وارد در مطالعه جریان قضایا نمایم.

يك نکته قابل تامل دیگر هم هست که بایستی روی آن قدری معطل بشوم و آن تشکیلات هیئت اعزامی است

بمناسبت مأموریت مخصوصی که بعهدہ بیسیون اعزامی محول شده بود اعزام دستجات جنگی لزومی پیدا نمیکرد تقریباً دوست نفر صاحب منصب و همتا قدر هم نفرات مأموریت یافته بودند که بعنوان مشاقتان نظامی در قسمتهای قشونی جدید که بایستی تشکیل بدهند خدمت کنند صاحب منصبان مذکور و نفرات جزء از قسمتهای مختلفه و فروعتهای متعدده انتخاب شده بودند: از فرانسه - سالونیک - مصر - بین النهرین - مردمان آن غالباً از اهالی کانادا - استرالیا - زلاند جدید و از جمهوریت‌های جنوبی آفریقا بودند و مخصوصاً آنها را از اشخاص فهمیده و مجرب و کار آزموده که در میدان‌های جنگ امتحانات کافیه داده بودند انتخاب کردند از روی واقع میتوان تصدیق کرد که هیئت اعزامی فوق العاده قابل تمجید و توصیف و ریاست و فرماندهی باین قبیل اشخاص موجب سرفرازی و افتخار هر صاحب منصبی میباشد. لازم بود که این اشخاص را جمع آوری نمائیم و این موضوع خیلی مشکلی بنظر نمیآید. اگر وقت برای پیشرفت منظور اصلی قدر و قیمتی نداشت بهتر بود تمام جمعیت مذکور را در محل مناسبی جمع آوری کرده سپس

با يك فرمان آن ها را بصوب ماموریت حرکت داد لیکن بهمناسبت ضیق وقت اجرای این تصمیم غیر عملی بود . در ماموریت ما وقت رول عمده را بازی میکرد بنا بر این من مجبور بودم نقرات ابوابجمعی خودم را دسته دسته همانطور که از راه میرسیدند فوراً اعزام نمایم . آخرین دستجات عده را من در اواخر ماه دوم شروع بکار توانستم بفرستم . حتی در موقع عمل هم توانستم تمام این عده را در يك محل جمع آوری کنم زیرا مأموریتهای هر دسته در قلمت علیحده بود و بعلت وسعت عرصه عملیات و بزرگی حوزه مأموریت تمرکز کلیه عده ابوابجمعی غیر مقدور بود .

تحمل این وضعیت خیلی ناگوار و ناسف آور بود لیکن چاره نداشتیم و مجبور بودیم قضایا را با صبر و شکیبائی تلقی نمائیم زبان روسی دانستن من و روسیه دوستی من در این مأموریت موجب پیشرفت فوق العاده امورات مرجوعه شده بود لیکن نمیتوانستم انتظار داشته باشم که صاحب منصبان ابوابجمعی من عموماً همین خصلت را داشته باشند آنها اینکاره نبودند .

ولی چند نفری از صاحبمنصبان مختصری زبان روسی میدانستند و آنها در موقع مسافرت در کشتی آموخته بودند بین نقرات اشخاصی هم بودند که اندکی فرانسه میدانستند . صاحبمنصبانیکه برای ارکان حرب انتخاب شده بودند عموماً زبان فرانسه و روسی را خوب میدانستند . پاره از نقرات که از ققاط دور دست دنیا آمده بودند زبان های قبایل مختلفه را میدانستند که با آنها در دوره ماموریت خود معاشرت داشتند و دانستن آن زبانها در اروپا و آسیا ابداء فایده داشت . حتی ناچار شدم یکی از آنها بفهمانم که دانستن زبان زولوس ها در ایران ابداء فائده و نتیجه ندارد .

به کادر صاحب منصبان انگلیسی عده هم صاحب منصب روسی اضافه شد و آنها را مستقیماً از لندن اعزام نمودند و عده هم در نتیجه انقلاب روسیه فراری شده در اواخر کار بتوای من ملحق گردیدند و خدمات آنها برای من خیلی لازم و فوق العاده مفید واقع گردید

گمان میکنم تا اینجا آنچه گفته شد برای مقدمه این کتاب کافی باشد من در مقدمه سعی کردم که وضعیت سیاسی و استراتژی را که موجب اعزام هیئت مخصوص شده بود تشریح نمایم و بطور اختصار وضعیت مملکتی را که هیئت اعزامی در آنجا مصادف با آنهمه قضایا گردیده حکایت کردم و نیز اشخاص و عواملی را که در جریان قضایا شرکت خواهند داشت بقدر لزوم معرفی نمودم

## فصل دوم

### مسافرت فرح انگیز بقصد تحصیل اطلاعات

در ۲۴ دسامبر ۱۹۱۷ موقیکه عهده دار مقام فرماندهی بریگاد اول پیاده نظام در سرحد شمال غربی هندوستان بودم حکم محرمانه در یافت داشتم که فوراً در ارکان حرب قوای متوقف دهلی حاضر شوم .

مأموریت مهم بر مسئولیتی در آنجا بعهده من واگذار میشد . قبایل و طوایف سرحدی که در سال گذشته آنهمه اسباب زحمت ما را فراهم آورده بودند امسال بواسطه بکار بردن مخترعات رعب آورنده جدید : آئرو پلانها و اتومبیلهای زره پوش روح سلحشوری و جنگجویی را بکلی از دست داده ساکت شده بودند . حالت روحی من در این موقع خیلی بد بود و بنظر من اینطور

میامد که در يك وضعیت را کدی گرفتار شده باشم غنله و بدون انتظار حکم مطلوب مرا بشارت داد که از این قید آزاد خواهم شد. تهیه وسایل مسافرت و مقدمات حرکت چندان وقت زیادی لازم نداشت و پس از اقامت مختصر در ارکان حرب قوای دهلی جهة مشاوره و انتخاب صاحب منصبان لایق و کار آمد برای عضویت هیئت اعزامی در ششم ژانویه ۱۹۱۸ عازم شدم و از طریق کراچی ۱۲ ژانویه به بصره ورود نمودم. صبح ۱۸ ژانویه وارد بغداد گردیده فوراً بارکان حرب مراجعه کردم. حالیه من تنها نماینده هیئت و قوای اعزامی هستم با اینکه از شدت بی طاقتی در سوز و گداز بودم و عجله داشتم که زود تر شروع بعمل کنم مذلک ناچار شدم در اینجا منتظر ورود صاحب منصبان ابوابجمعی خودم بشوم.

بر فرض اینکه صاحب منصبان مذکوره فوراً وارد می شدند باز هم حتماً قدری معطلی پیش میامد زیرا لازم بود که با کمال دقت در نقشه عملیات آینده مطالعه شود و با اشخاص بصیر و مطلع در زمینه مأموریت جدید تبادل افکار بعمل آید و روابط جدیدی با نواحی منظور بر قرار گردد و هزاران پیش بینی ها و احتیاطات لازمه دیگر هم بشود که در دقائق خطرناک بی جهة دچار ابتالات نشویم قبل از هر اقدام ضرورت داشت که وضعیت را بطور کلی تحت نظر دقت قرار داده و جدیت کنیم که کلیه موانع و مشکلاتی را که ممکن بود در آتیه پیش بیاید مرتفع سازیم.

برای پیشرفت این منظور لازم بود با نهایت دقت نقشه های جغرافی را مطالعه و از کلیه اطلاعات واصله از نواحی منظوره باخبر شویم. در این موضوع بخصوص ماژر سر والتر بار تلو صاحب منصب گارد گولدستریم که چندی قبل تمام این قسمت راه را مسافرت کرده

و تا موقعیکه روسها فروتها را از دست نداده بودند در آنجاها توقف داشته با من خیلی مساعدت و هدر اهی کرد .

در همین موقع هم کاپیتان ك. گولد سهیت با تعلیمات مخصوصه که ارتباط کامل با ما موریت من داشت از انگلستان وارد شد و من تصمیم گرفتم این دو نفر صاحب منصب را چند روز قبل از حرکت خودم جلو بفرستم که بتوانند در پاره تقاط عرض راه برای احتیاجات هیئت اعزامی بقدر ازوم بترین تهیه کنند و خودم تصمیم داشتم که چند روز بعد با ده یا دوازده نفر صاحب منصب بعنوان مقدمه العیش با اتومبیل حرکت نمایم .

برای يك دسته که عبارت بودند از ۱۲ نفر صاحب منصب و دو نفر نویسنده قشونی که در واقع جزو مقدمه العیش محسوب میشد لازم بود چهار دستگاه ماشین سبک روسواری و سی و نش ماشین کوچک نیمه بارکش تهیه شود که بسهولت و راحتی بتواند حرکت نمایند . ولیکن ماشینهای نیمه بارکش خیلی کوچک و سبک وزن هستند و بعلاوه استعداد بارکشی آنها بواسطه بارگیری زیاد که از حیث آذوقه و دواجات و آلات و ادوات یدگی بعدل آمده بود بسیار کم شده بود . علاوه بر همه اینها ما مقادیر هنگفتی نقره ایران و طلائی انگلیس و لوازم التحریر و لوازمات متفرقه دیگر که بدون آن مسافرت خالی از اشکال نخواهد بود همراه برداشته بودیم . مشکلات و موانعی را که بطور کلی نسبت بوضعیت میتوانسیم پیش بینی کنیم از قرار ذیل بود :

- ( ۱ ) صعب العبور بودن طرق - ( ب ) کولاکهای زمستانی .
- ( و ) بیطرفی ایران که موضوع خیلی قابل تأمل بود - ( ج ) عداوت و خصومت اکراد .
- ( د ) موانعی که ممکن بود از طرف قوای انقلابی روسها و مخصوصا از طرف



بالشویک ها پیش بیاید - ز) موضوع تامین آذوقه - ك) تهیه بنزین -  
(ر) رفتار خصمانه جنکلیها در امتداد ایالت گیلان و ساحل جنوبی بحر خزر .  
علاوه بر همه اینها این موضوع را هم باید در نظر گرفت که مسافت از  
بغداد الی خاقین ۹۴ میل است و سطح جاده خاکی واهی محکم  
است و بنا بر اخبار واصله در زمستان و تابستان جهت سیر ماشین  
مناسب است .

از خاقین بهمدان دوست و چهل میل است و وضعیت این  
قسمت راه خیلی قابل تامل است با اینکه در يك موقعی روسها به  
این راه خیلی توجه داشتند معذک در هواهای مساعد خراب و در  
فصول بارانی قابل عبور نیست .

از همدان تا انزلی ( غازیان ) دوست و شصت و هفت میل  
مسافت است و این راه هم یکی از بهترین شوسه هائی بود که دستجات  
مهندس و جاده ساز روسها چند سال قبل احداث کرده بودند ولیکن  
حالیه محتاج تعمیرات کلی و صرف سرمایه بزرگیست . کولاکهای  
برفی که در زمستان خیلی فراوان میباشد کلبه طرق کوهستانی را  
مسدود و غیر قابل عبور میسازد .

ضمناً ناچار بودم در این مأموریت منظر مخالفتها و عملیات خصمانه  
ایرانیان نیز باشم زیرا بخوبی میدانستم که سکنه کامل السلاح از اقدامات  
ما فوق العاده ناراضی بودند .

علاوه بر همه اینها طبایع و خصایل ایرانیان که در کسب  
مشهور «حاجی بابای اصفهانی» بطور کامل تشریح شده است ما را  
جدا و ادا کرده بود که بسا حالت روحی سکنه ایر از دهساز و  
سازگار باشیم .

اکثراد که در خط سیر و عبور ما سکنی گرفته اند

دارای صفات و اخلاق مخصوصی میباشند و با کمال جدیت در طرق عمده براهزنی و غارت اشتغال میورزند .

ذکر نام کرد ایرانی را بلززه میاورد و لیکن روسها آنها را وادار نمودند که رعایت موقعیت و احترامات آنها را بکنند .

تا اندازه هم نسبت با کرد اغراق گوئی میشود . در موقع حکمفرمائی رؤسا اتفاقات قتل و الداتها بدست اکراد زیاد بوده . در

مقایسه اکراد با تاتارهای سر حد شمال غربی هندوستان ما به نتایج حزن آوری رسیدیم . تضاد و مواجهه با قوای انقلابی خصوصا با

بالشویکها روی مرفقه چندان نوبد خروشی نمیداد زیرا بالشویکها پس از امتناع انگلیسها از اینکه آنها را برسمیت بشناسند موقعیت خصمانه شدیدی

نسبت به بریتانیا پیش گرفتند ، جنکلیها هم که در ایالت گیلان تحت ریاست میرزا کوچک خان انقلابی مشکوک الهویه بودند ممکن بود

در راه پیشرفت ماموریت هیئت اعزامیه واقعا موانع بزرگی ایجاد نمایند . کلیه ایالت گیلان در تصرف و قبضه میرزا کوچک خان بود

خط حرکت ما هم از میان گیلانات عبور میکرد . میرزا کوچک خان کلیه اتباع خارجه را که در گیلان اقامت

داشتند غارت نموده و اروپائیها را که در راه خود ملاقات مینمود بقصد کشتن کمک میزد . بعلاوه او با عملیات بالشویکها

که بندر انزلی را تحت اشغال خود در آورده بودند کاملا هم عقیده و موافقت داشت و این تنها بندری است در بحر خزر که مابایستی

از آنجا سوار کشتی شده و جاورتر برویم . کلیه موانع و مشکلات مذکوره در فوق با اقدامات عاقلانه و ماهرانه ممکن بود مرتفع

شود ولی بر فرض برطرف شدن کلیه موانع که ما صحیحا و سالما سوار کشتی شده و به باد کوبه میرسیدیم در اینجا تازه با افراطی

ترین بالشویک ها و جسور ترین دشمنان انگلیسی مواجه میشدیم  
مهمترین مسئله، موضوع تهیه و تأمین ارزاق و احتیاجات ضروریه  
۵۲ نفر صاحب منصب و سرباز بود که در این مملکت قحطی زده  
آنهم در موقع سرمای سخت زمستان بنظر خیلی مشکل می آمد  
موضوع تأمین بنزین هم کار آسانی نبود و مفتاح پیشرفت مأموریت  
من و جریان سریع امورات موکول بهمین قسمت بود زیرا هر یک  
گیروانکه بنزین را ما ناچار بودیم از بغداد وارد کنیم و در هر یک  
میل مسافتیکه از آن مرکز دورتر میشدیم بهمان نسبت موانع و  
مشکلات در تهیه بنزین زیادهتر میشد و حتی احتمال اینکه بدون  
بنزین بهائیم خیلی قوی بود و لیکن تا آخر هم گرفتار چنین  
محظوری نشدیم

از بغداد الی کرمانشاه که ما بقوای روسها رسیدیم بقدر  
کفایت بنزین موجود داشتیم بعلاوه مقداری هم در صد و پنجاه میلی  
بغداد ذخیره کرده بودیم . از کرمانشاه باین طرف مقامات روسی در  
این موضوع با ما مساعدت کردند .

**ماژوربارتلو و کاپیتان گولدسمیت** در ۲۴ ژانویه با یک  
اتومبیل زره پوش سبک که تحت فرمان **لیوتنانت سینگر** بود بصوب  
مأموریت خود عازم شدند .

بناها دستور دادیم که خودشان را بهمدان رسانیده توقف نمایند  
و تا ورود خود من در صدد تهیه و ذخیره بنزین برآیند .

خطر ورود بناحیه اکراد با قوای قلیل خیلی زیاد بود ولیکن  
تأثیر اخلاقی ورود اتومبیل زره پوش از یکطرف و سرماهای شدید  
زمستان از طرف دیگر آنها را مجبور کرده بود که بجنگه های  
زیر دست و گرمسیر طرف بین النهرین بروند .

روز ۲۴ ژانویه عده قوای من بچهارده نفر بالغ گردید و بالاخره موقع حرکت ما هم نزدیک شد .

در روزهاییکه با انتظار تعیین تکلیف و اخذ تعلیمات لازمه بودم تصمیم گرفتم شخصا بهمدان رفته با اوضاع محلی آشنا بشوم و ضمناً هم اطلاعات بیشتری بدست بیاورم . و ایکن بد و علت از اجرای این تصمیم منصرف شدم :

اولاً علت اینکه رابطه من با لندن خیلی مشکل تر میشد در صورتیکه لازم بود مترصد دریافت تعلیمات دیگری راجع پیاره امور قرعی بشوم . ثانیاً ممکن بود پس از ورود بهمدان مدتی در آنجا معطلی برآیم پیش بیاید و بالتیجه مخالفین و بدخواهان ما پی بمقاصد اصلی من برده و قبل از شروع بکار اقدام بخشتی نمودن مقاصد من نمایند . بنا بر این بلندن تلگراف کردم که تصمیم گرفته ام در بغداد منتظر ورود کلبه صاحب منصبان ابواب جمعی خود بشوم و بعد از ورود آنها بدون معطلی و توقف بطرف انزلی و در صورت مساعدت هوا بسمت باد کوبه حرکت نمایم برای اجرای این منظور دوازده روز وقت کافی بود و همین مدت قلیل میتوانست بخوبی از عملیات خصمانه مخالفین ما جلوگیری کند . خیالاً این حرکت بدون توقف انجام گرفت ولیکن در عمل ما بیشتر توقف میکردیم و کمتر حرکت .

بیرحم ترین دشمن و گاهی رهتو قترین دوست سراز - «هوا» از همان ساعت اول حرکت قوای خودش را بر علیه ما تجهیز کرده و درهر کجا که ممکن بود کار ما را خراب و حرکتمان را دچار تعویق مینمود .

بالاخره در ساعت هفت صبح ۲۷ ژانویه چهل و یک توپ و یک فوردد پشت دپوار های بغداد صف کشیده منتظر فرمان حرکت شد

صاحب منصبان مفصله الاسامی ذیل را من همراه خود برداشتم : کاپیتن دونینک - نایب سرهنگ دونگان - کاپیتن ساو ندرس - کاپیتن ستورک ( صاحب منصبان ارکان حرب ) - سلطان گوپر - کاپیتن جونسون کاپیتن انت ( صاحب منصبان یاده و توپخانه و سواره ) - ماژور پرونسکیل کاپیتن جون ( طیب نظامی ) - کاپیتن کاپسبل - سلطان آدم ( یکی ناظر و مباشر و دیگری فرمانده رت او تومویل ) و دو نفر صاحب منصب جزء : روتج و واتس ( بعنوان نویسنده نظامی برای جلوگیری از سوء تصادف یا مواجهه با دشمن شو فرها چهل و یک تفنگ ده تیر همراه داشتند و کاپیتن گوپر هم یک مسلسل سیستم ( سوایس ) برداشته بود . ما در سر ساعت معین براه افتادیم و نظر بمساعد بودن هوا نود و چهار میل مسافت بین بغداد و خاقین را تقریباً بدون توقف زیاد طی کردیم ولیکن با همه تسهیلاتی که فراهم شده بود معذک برای طی مسافت فوق ده ساعت و نیم وقت لازم شد ، اشان او تومویل مبیاستی منقفا حرکت کند و وقتی یکی از ماشین ها معیوب میشد کلیه ماشین ها توقف میکردند تا رفع عیب آن بشود . و راپورت ختم تعمیر و حاضر بودن برای حرکت برسند بنا بر این مسافت با چهل و یک ماشین تقریباً چهل و یک برابر بیشتر وقت لازم دارد تا مسافت با یک ماشین . ساعتی ده میل طی طریق را با وضعیت و شرایط موجوده باید موفقیت دانست . از روز ورود من بغداد هوا هر روزه آرام و مساعد بود ولیکن نمیتوان اطمینان حاصل نمود که آسمان همیشه درخشان و شفاف باشد و بهمین مناسبت هم موقعی که ما بارتفاع سرحدی نزدیک شدیم ابرها در قله جبال مقابل ما جمع شده و مزده بدنترین هواها را میدادند . چند ساعتی نگذشت که نمونه هواهای غیر مساعد آشکار گردید

بعد از آنکه شبی را بخوشی و راحتی در خانه خرابه عثمانی  
ها در خاقین تحت توجه و میهمان نوازی ساخلوی انگلیسی گذرانیدیم  
صبح ۲۸ بطرف ( پاتاق ) که شصت و یک میل مسافت بود حرکت  
کردیم و پس از تحمل ده ساعت باران و بوران شدید وارد شدیم.  
بواسطه مخالفت هوا و خرابی فوق العاده راه و ضایع شدن متوالی  
ماشین ها بیش از ساعتی شش میل نتوانستیم تند تر حرکت کنیم.  
بمحض حرکت از خاقین باران شروع و کلیه اعمال شوم روز  
قبل صورت وقوع پیدا کرد. شب را در ده خرابه پاتاق که در  
پائین گردنه ( طاق قیر است ) بیتوته نمودیم دهات و قراء مجاور را  
در ظرف دو سال جنگ متناوبا قوای روس و ترک ویرانه کرده بودند  
بازماندگان سکنه فلک زده دهات مذکور که از قتل و غارت جانی بدر  
برده بودند با کمال پریشانی و ناتوانی در خرابه ها منزل اختیار کرده و  
بفاتحین جدید ورود که ملیتشان برای آن ها مجهول بود با تعجب  
و حیرت نظاره مینمودند. ولیکن چندان طولی نکشید که یقین  
حاصل کردند جدید ورود ها محزب و ویران کن نیستند بلکه  
برای مرمت و آباد کردن آمده اند. از پاتاق منزل بعد ما  
هارون آباد بود - ۲۹ ژانویه از پاتاق حرکت کردیم و چهل و  
یک میل مسافت تا هارون آباد را در دوم فوریه توانستیم طی کنیم  
راه از پاتاق سه میل اولش تقریبا تمام در دامنه کوه و سر بالا  
میرود طلوع صبح در بدترین هوا ماحرکت کردیم و این مسافت  
چندان مطبوع طبع نبود طولی نکشید باین عقیده رسیدیم که حرکت  
آوردن و راندن اتوموبیل در بالائی بادست گرچه ورزش خوبی است ولی از  
نقطه نظر سرعت سیر چندان عقبه خوشی ندارد. درقله کوه بیک جوان سرخ رو  
کمبشیری مصادف شدیم این آخرین قراولی بود که برای عبور ما بمحافظت

راه گماشته شده بود .

جنگ بین المللی موجب پیش آمد منظره های خیلی عجیب و غریب و متضاد شده بود. بعقیده من حضور این سرباز در يك چنین محلی یکی از قضایای خارق عادت و حیرت آور میباشد : در شاهراه تاریخی ایران و بابل - در شاهراهیکه ایرانیان و مدیهای تاریخی عبور نموده اند - در قله کوههای ایران سرباز جوانی از سکنه جلگه های نازنین گمشیر نشسته بود ...

وقتی بقله کوه رسیدیم سه میل دیگر راه داشتیم که از صدمه باران پناهگاهی پیدا کنیم و در آنجا اطمینان و امیدواری حاصل شد که سه میل بقیه راه را با تمام سختیهای کولاک و بوران برفی که بشدت هرچه تا متر مییارید بالاخره طی میکنیم . در سرخه دیزه مختصر توقفی در اردوگاه دستجات فوج گمشیر نمودیم . کایه مخازن اوتوموبیل ها را پر از بنزین کرد، و منتظر شدیم که هوا قدری ملایم و روشن بشود و آخرین وداع را با آخرین دسته قوای اعزامی از بین النهرین بعمل آورده حرکت کنیم . هوا برای بعد از ظهر صاف و شفاف شد و ما با يك حالت روحی بسیار خوش بسمت منزلگاه خود عزم شدیم ولیکن این وضعیت چندان دوامی پیدا نکرد خورشید فقط برای ده دقیقه خود نمائی نمود و بلافاصله شدید ترین کولاکهای برفی شروع شد و حرکت ما را در راه های لغزنده کوهستانی غیر ممکن نمود . بعد از یکی دو مرتبه امتحان که شاید بتوانیم با کولاک مقاومت کرده جلو تر برویم موفقیت حاصل نموده ناچار بسرخه دیزه عودت کرده در کاروانسرا خرابه منزل اختیار نمودیم .

قسمت عمده اطاقهای کاروانسرا مخروبه بود ولی تا اندازه

که ما بتوانیم خودمان را از زحمت کولاک محفوظ بداریم سام باقی مانده بود و با اینکه لاش دو اسب در مقابل چشم ما افتاده بود معذالک از ملجأ و پناهگاه خود راضی بودیم زیرا هیچ بدی بدون خوبی نمیشود. اگر چه راجع به دو لاش اسب هم باشد. در موسم تابستان بوی عفن لاشها هوا را متعفن و مسوم کرده و غیر قابل تحمل مینمود ولی حلیه و جور این دو لاش مرده اسب فقط توهینی برای دیدگان ما بود و حشرات موزیبه هم که در منزلگاه ما بودند همین حال را داشتند همه بخواب سنکین زمستانی رفته و ما را از شر خود راحت و آسوده گذارده بودند.

از شر اکراد هم راحت بودیم زیرا همین برفی که نا این اندازه باعث زحمت ما شده آنها را هم مجبور کرده بوده که از کوه باین کشیده بگرم سیر بروند و فقط عده معدودی در محل به ایلاقات باقی مانده بودند که ایدا در فکر آزار و اذیت ما نبودند ولی مطابق معمول خطر دریافت ( کلوله کردی ) یا حصیه که از حشرات تولید میشود همیشه در مقابل بود: « *Autant de gagné sur l'ennemie* » قسمت ما این بود که چند روزی در کاروانسرا خرابه سرخه دیزه توقف کنیم. هر روز جدیت بخرج میدادیم که شاید خودمان را با تهای گردنه برسایم. برف دائما و متوالا مینارید و هر قدر ما کوشش میکردیم که خودمان را بگردنه نزدیکتر کنیم کولاک هم بهمان نسبت برحدت و شدت خود میافزود. بالاخره ما را خیال گرفت که توقف ما ممکن است خیلی بیش از آنچه انتظار میرود بطول انجامد. در دوم فوریه تصمیم گرفتیم که هر طور شده گردنه را عبور نمایم و قبل از طلوع صبح و بیش از آنکه برف آب شود برای عبور از گردنه حرکت کنیم. ساعت چهار بعد از نصف



شب که هنوز مهتاب غروب نکرده بود ما حرکت کردیم و در ساعت هفت و نیم باشهای گردنه رسیدیم . واقعا هیچ منظره قشنگ تر و زیبا تر از این دره های متعدد و باریک و مملو از برف نیست که بطرف قله کوه میکشاند .

در موقعیکه ما مشغول بودیم ماشین های خودمان را با قوه بازو روی برف های یخ زده حرکت میدادیم سایه باند و خاکشتری رنگ کردها در نزدیکی ما دیده میشد ولی مطلقا زحمتی برای ما نداشتند .

**قونسول انگلیس مقیم کرمانشاه مسئولیت محافظت راه را بهمهده گرفته و بدست همان اکراد سپرده بود .** برای اشخاص غریب و ناشناس خیلی مشکل بود . تشخیص بدهند از کرد هائی که بین راه تصادف مینمودند کدام يك دوست و مأمور حفظ راه هستند و کدام يك دشمن . در هر صورت این موضوع چندان مهم نبود زیرا کرد ها زرنك و موقع شناس هستند و دوستی و دشمنی آنها بسته بشرايط و وضعیت موجود است

وجود این قوای محافظ **رومانتیک** مقر قونسول کرمانشاه و امتداد سیم های تلفون و تلگراف در دو طرف راه موجب تسکین خیال ما شده و اطمینان حاصل نمودیم که در این موقعیت غیرطبیعی و وحشی هم روابط ما با دنیای متمدن قطع نشده است . راست است سیم های تلفون و تلگراف را پاره و قطع کرده بودند ولی تیر و مقره آن سالم بود و بدون زحمت فوق العاده ممکن بود خط تعمیر و باب مخابرات مضوح شود .

قونسولها و مدیران بانک ها واقعا مردمان شجاع و پر دلی هستند . در تمام روزهای هونناك جنك عمومی و تبدلات و حشت

آور گوناگون آنها با خانمها و همسران خودشان در این گوشه‌های منقلب کرهٔ ارض با نهایت تهور برای حفظ حیثیت بیرق خود مردانه ایستاده بودند و غالباً از طرف قوای ترك تعقیب گردیده حتی مورد توهین و بی احترامی سکنهٔ بومی هم واقع میشدند و ناچار از هستی خود صرف نظر کرده فرار اختیار می نمودند ولی پس از رفع انقلاب و اعاده وضعیت عادی مجدداً بمحل ماموریت خود عودت کرده با کمال شرافت خدمات خود را نسبت بامپراطوری انگلستان انجام می دادند .

بالای گردنه ما ساعتی يك ميل بیشتر نمیتوانستیم حرکت کنیم . آنها با زحمت زیاد و ناچار بودیم ماشین‌ها را با دست حرکت بدهیم و گاهی هم با دست آن‌ها را از گودال برف بیرون بکشیم . در ساعت هفت صبح ما انطرف گردنه بودیم و در مقابل ما راه بسیار خوب و سرایشب باز شد . خرابترین قسمت راه را ما در واقع طی کرده بودیم . اوتوموبیل زره پوش در سرخه دیزه بما ملحق شد و ای چون در این راه فقط اوتوموبیل‌های سبك فرد میتوانند حرکت کنند ناچار زره پوش را در سر گردنه جا گذاشتیم تا این قسمت راه علائم و آثار قحطی و مجاعه را برای العین مشاهده نموده و غالباً در کنار جاده مقتولین جنك مجاعه را بچشم خود می دیدیم .

در نزدیکی گردنه بیست میای باطاق بعد از زیادی زن و مرد بر خوردیم که تحت تعلیمات کمیتهٔ خیریهٔ امریکائیها مشغول تعمیر و مرمت راه بودند .

این يك قسمت از کارهایی بود که در کرمانشاه توسط قونسل انگلیس برای مساعدت با قحطی زدگان فراهم شده بود . از کردن پس از طی بیست ميل راه دیگر بالاخره بهارون آباد رسیدیم و

چهل و يك ميل مسافت را در ۱۲ ساعت يعنى ساعتى / تقريباً سه ميل  
طى كرديم .

در هارون آباد كه يكي از دهات تيبك كردى است در يکجا  
از خانه هائى كه سالم مانده بود در كمال راحتى شب را گذرانديم .  
براى راحتى شبانه ما مانع و مخلى نبود جز اينكه يك الاغى بسر  
وقت ما آمد و اسرارى داشت كه در محل بيتوته با ما شركت  
كند .

در ساعت شش و نيم صبح سوم فوريه بطرف گرمانشاه حرکت  
كرده و چهل ميل بقيه راه را در مدت هفت ساعت پيموديم . جاده  
در جلگه مسطحى كه براى اين قسمت ايران خيلى طبيعى است  
امتداد يافته بود .

وسيع ترين جلگه هاى اين قسمت ماهيدشت را خوشبختانه ماصبح  
عبور كرديم . جلگه ماهيدشت هميشه حالت باطلاقى دارد و در زمستان  
غير قابل عبور ميشود . در نزديكيات شهر بدو نقر قزاق هاى روسى  
(فوج كوبان) مصادف شديم كه با مال هاى پشمالوى خود ميآمدند و  
آنها را براى راهنمائى و هدايت ما فرستاده بودند . قزاقها هر دو  
جوان ورشيد و زرنگ بنظر مى آمدند و متعلق بقواى مختلط بالكونيك  
**بيچراخوف** بودند . با راهنمائى هاديان كوچه ها و معابر شهر را  
عبور ننوده در مقابل يك عمارت بزرگى كه در جلوى تنسولگرى  
انگليس واقع شده و متعلق بود بيانك شاهى و ميسيون امريكائى توقف  
كرديم در اين عبارت براى استراحت ما اطلاق هائى تهيه شده بود و  
بعلاوه حمامى هم آماده و حاضر كرده بودند كه ما واقعا خيلى  
محتاج بان بوديم .

در اينجا من لازم ميدانم شده از احوالات بالكونيك بيچراخوف

که حقیقهٔ شخص فوق‌العاده بود جهت اطلاع قارئین حکایت کنم زیرا هم خود او و هم قزاق‌هایش در مأموریت و عملیات آینده من شرکت و مدخلیت تام داشتند **بیچراخوف** شخصی است بسن چهل سال - خوش هیكل و با قد و قامه نظامی . او از قزاق‌های عشیره آستین است ( طایفه نیمه وحشی قزاق‌های شمال قفقاز ) در موقع جنگ و مأموریت‌های مهم - ندمات محوله بخود را بطور درخشان انجام داد، و چندین زخم خورده بود تابعین وزیردستانش او را بنام يك فرمانده رشید ستایش مینمایند . وقتی که ما با او مصادف شدیم فرماندهی دستجات قزاق با او بود اگر چه اتباع او هم تا اندازه تحت تاثیر عوامل انقلابی واقع شده بودند ولیکن نسبت بشخص **بیچراخوف** وفا دار و صمیمی بودند و وفا داری زیر دستانش موجب شد که **بیچراخوف** يك سلسله موفقیت‌های قابل ملاحظه حاصل نماید .

من نمیدانم بچه مناسبت روسها یاین قسمت قشون خود لقب (پار تیزان) داده بودند . با این قوا نایب سر هـنـك **كلتریک** از قشون هندی بعنوان صاحب منصب ارتباط همراه بود . او تحصیلاتش را در روسیه بیابان رسانده و میان قزاقها شهرتی بسزا یافته بود . علاوه بر این قسمت‌های قشونی در کرمانشاه يك استاسیون بیسیه روسی نیز موجود بود و یکی از دستجات قوای **زلاند جدید** در آنجا خدمت مینمود . - کولونی اروپائی کرمانشاه از ما خیلی گرم و نرود پذیرائی کردند و سر میز تفاوت بین سفره شسته و تمیز و شاد انگلیسی و شب گذرانی با الاغ رفیق نواز شب گذشته ما را بخند و داشته بود . **کنل کنیون** سیاح وعالم معروف در اینجا مسئولیت نمایندگی حکومت اعلیحضرت را عهده دار میباشد .

خانم کنیون که در کلیه زحمات و مشقت حیاتی با شوهر خود شرکت میکند یکی از آن خانمهای رشید انگلیسی است که بطور غیر مرئی برای منافع امپراطوری جانشانی مینماید. هر اندازه که فرمانشاه دیدنی و تماشائی باشد معذالك من بقدری میتوانستم در آنجا اقامت کنم که ماشینها اندکی یعنی بیست و چهار ساعت استراحت نمایند. روز دیگر در ساعت پنج و نیم صبح بطرف همدان حرکت کرده و کستاخانه اظهار امیدواری مینمودیم که بلکه بتوانیم یکصد و سه میل مسافت را یکروزه طی کنیم. ولیکن از همان ساعت اول حرکت شانس با ما مساعد نشد. هنوز ربع میل از شهر دور نشده بودیم که محور یکی از ماشینها شکست و برای تعمیر آن يك ساعت و نیم وقت ما در توقف گذشت.

پس از طی چند میل راه بقریه بیستون رسیدیم که در کوه مجاور آن **لوح تاریخی از طرف داریوش اول** حکاکی شده.

بعد از روی يك پل بلند و قوز داری عبور نمودیم ترکها آنرا با دینامیت خراب کرده بودند و فقط هلال طاق پل باقی مانده بود که برای عبور ماشینهای ما کفایت میکرد. در اینجا دیگر برف دیده نمیشد و هوا آرام و صاف بود و بقدری هوا و راه مساعد بود که صاحبمنصب ارکان حرب من طاقت نیاورده فریاد کرد «ما کلیه مشکلات و موانع را گذراندیم حالا دیگر این قسمت به يك مسافرت تفریحی بیشتر مشابهنه دارد.» این اظهارات را صاحب منصب مذکور در میل چهارم راه کرده بود و در میل چهارم و یکم ما بگردنه سر آب صحنه که خیلی کوچک و ناقلا و خسته کننده است رسیدیم و باز مجبور شدیم ماشینها را با دست حرکت بدهیم و بقدری این کار مشکل بود که يك میل مسافت را در سه ساعت طی کردیم

در میل پنجاه و ششم ماشین‌ها باز بسرعت به راه افتاده و طولی نکشید که بکنکاور رسیدیم. در کنکاور نزدیکی معبد خرابه عهد تاریخی یونان یگدسته قوای کوچک روسها ما را استقبال کردند و بنا به عادت مهمان نوازی روسی نهار گرمی برای ما حاضر نمودند. وقت میگذشت ساعت چهار بعد از ظهر بود و ما بیست و دو میل دیگر راه در جلو داشتیم.

واضح بود که اگر ما در آنجا توقف میکردیم همینقدر که هوا تاریک میشد قطعا یک مانع غیر مطلوب بر میخوریم. از طرف دیگر ممکن بود ما توانیم اصلا بمقصد اصلی مسافرت امروزه برسیم با همه این احوال اگر از نهار بگذریم تکلیف شده و ممکن بود شوفورها شکمی از غذا در بیاورند. میگذشتیم کمالی احتیاطی بود و بعلاء نایب گنور گییف صاحب منصب روسی از طرف بیچراخوف فرمانده خود مأمور شده بود که تا همدان با ما همراهی کند. وجود این شخص برای ما خیلی خیلی لازم بود و بدون مساعدت او یحتمل آنشب را ما نمیتوانستیم حتی به اسد آباد هم برسیم. باری خواهی نخواهی شکمی سیر کرده ساعت پنج بعد از ظهر خود داده منزل عوض کردیم. طولی نکشید هوا تاریک شد و با زحمت زیاد راه را تشخیص میدادیم و شوفورهای خواب آلود هم بزحمت حرکت مینمودند کار بجائی رسید که در ساعت هشت من تصمیم گرفتم در همان وسط راه منزل کنم. شب خیلی آرام بود و علائم و آثار تغییر هوا یا بارندگی مطلقا مشاهده نمیشد. خوشبختانه طوریکه در دنباله حکایت تصریح خواهد شد من از تصمیم اولیه خود منصرف گردیده دستور دادم حرکت کنند و طولی نکشید وارد قصبه اسد آباد شدیم و در یک کاروانسرای بزرگی منزل گرفته هم خودمان استراحت

نمودیم و هم ماشینها را در محل محفوظ پناه دادیم و بخیال اینکه صبح خیلی زود حرکت خواهیم کرد فوراً خوانیدیم . راه سر بالا بارتفاع هفت هزار و ششصد فوت و پس از طی بیست و پنج میل راه خیلی سخت ورود بهمدان خیلی مطبوع و باب کیف بنظر میامد! بعلاوه شوفر ها هیچده ساعت تمام کار کرده بودند و آرزو داشتند که روز بعد در شهر استراحت کنند . روز چهارم فوریه بود که من در این اندیشه بودم ولی اتومبیلها در یازدهم فوریه وارد همدان شدند !

در ساعت چهار صبح که برخاستم بینم شوفور ها برای حرکت حاضر میشوند چهرت و اضطراب فوقالعاده بمن دست داد زیرا مشاهده نمودم بارتفاع يك فوت برف روی زمین نشسته و بعلاوه مانند بنبه های لحاف پاره از آسمان میبارد . او این احساس من در اینموقع حس تشکر بود که شب در بیابان وسط راه منزل نکردیم زیرا اگر شب را در صحرا مانده بودیم قطعا نمی توانستیم از آنجا حرکت نمایم . دومین احساس من حس حسد و خلق تشکی بود زیرا من عجله داشتم زود تر بمقصد رسیده وقت را از دست ندهم و عالی رنم عجله من عدم مساعدت هوامرا محکوم کرد که مدتی بی جهت در اینجا توقف نمایم . « واقعا عجب مسافرت فرح انگیزی است ! » خیر اجازه دهید این دفعه من با نظریه و عقیده ارکان حرم موافق نباشم تمام روز را ما مشغول بودیم که شاید راه عبور را پاك کنیم ولی هر قدر جلو تر میرقم شدت برف بیشتر میشد . روز سوم توقف خودمان در اسد آباد یعنی ششم فوریه برای پاك کردن جاده يك دسته از رعایا را اجیر کردیم وی بکلی بی فایده بود . برف مرتبا با کمال شدت میامد ... هفتم فوریه من تصمیم

گرفتم با یکی از صاحب منصبان ارکان حرب سواره بگردنه بروم .  
نردیک ظهر ما بقریه زاغه انظر ف کرده رسیدیم . دو اسب  
راهبر و یک فرهادی پیدا کرده با اتفاق سرهنگ دونگان روانه شدیم از آنجا بقریه  
راه را با اتوموبیل روسها بمحیت نایب زیپالوف که از همدان باستقبال آمده بود  
طی نمودیم . مقصود من از این مسافرت فوری این بود که وسیله فراهم  
کرده زودتر ماشین هارا بهمدان برسانم و از طرف دیگر اشخاصی  
را که در آنجا منتظر من بودند ملاقات کنم منجمه ژنرال او فلی شر  
بود که تاره از قفقاز آمده بود و می توانست اطلاعات تازه راجع  
بوضعیت ممالک ماوراء قفقاز بدهد - ماژور ارتلو و کاپیتان گولدمیت  
بودند که امر داده بودم تحصیل اطلاعات لازمه نموده ضمنا برای  
ماشینها بقدر لزوم بنزین تهیه و ذخیره کنند آنها هم یقینا در همدان  
منتظر بودند .

علاوه بر این هاممکن بود اخبار و اطلاعات مهمی از ماگدوآل  
قونسول و ماگموری رئیس بانک بدست بیاورم و ژنرال باراتوف  
را که اخیرا فرماندهی قوای فاتح روس را عهده دار بود میبایستی  
در همدان ملاقات کنم .

باراتوف در آن موقع هنوز در راس قوای انقلابی باقی بود  
و لیکن مطلقا او امر او را اطاعت نمیکردند .

موضوع تخلیه ایران از یک چنین قوای بی نظم و نسق خیلی مشکل بنظر میامد  
تخلیه اراضی اشغال شده از قوای بیگانه در مواقع محدودی هم غالبا به  
اشکالات زیاد بر میخورد . وقتی که قشون از فرماندهان خود اطاعت  
نکند موضوع تخلیه تقریبا غیر ممکن میشود . هر یک نفر سالدات  
عجله داشت که زودتر بمنزل برسد و بدون اینکه اعتنائی به تعلیمات  
مقامات بالاتر خود داشته باشد به تنهایی راه میافتاد . سرهنگ رولندسون



انگلیسی بعنوان مأمور ارتباط با ژنرال باراتفوف همراه بود .  
در همدان در عمارت بانك شاهي ما با نهايت راحتی منزل  
كرديم . ماژور **بارتلو** و كاپتن **گولدسميت** و ژنرال **اوفلي شر**  
و سايرين هم در همين عمارت منزل كرده بودند .  
كدبانوي وجهه خانه بدون احساس خستگي حاضر بود در  
باره خيلي هاي ديكر هم ميهمان نوازي كند . با وجود انقلابات  
و تبدلات هولناك نواحى شمال ايران شعبه بانك انگليس در همدان  
مانند ( منار رهنما ) دايرو برقرار است و همچوقت شانه از زير بار  
منزل دادن و ميهمان نوازي خالي نميكنند و مركز كلييه اطلاعات  
اخيره سياسي است .

اولين كار من اين بود كه كاپتن **گولدسميت** را براي كسب اطلاعات  
لازم و تهيه بنزين بطرف انزلي روانه نمايم .  
روز بعد او بطرف مقصود رهسپار شد و قسمت اينطور بود  
كه ما ديكر نتوانيم او را ملاقات كنيم . **كاپتن گولدسميت** به تهائي  
مسافرت مينمود و راهها عموما مملو بود از قشون روس كه مشغول  
عقب نشيني و تخليه اراضي ايران بودند بنا بر اين مورد توجه احدي  
واقع نشده و پس از ورود بانزلي چون شخصاماجرا جو و ماييل باستقبال  
حوادث و پيش آمد هاي خطرناك بود بدون اينكه منتظر بشود به  
طرف باد كوبه حركت كرد و چون قواي ابوابجمعي من بعد از  
هفت ماء وارد باد كوبه گرديد امكان ملاقات با كاپتن **گولدسميت**  
فوق العاده مشكل بنظر ميآمد و بعلاوه او در ظرف اينمدت بهر  
شكلي بود خودش را بقواي سرهنك **پايك** در شمال قفقاز رسانده بود .  
عاقبت در يازدهم فوريه اتوموبيلهاي متوقف اسد آباد توانستند  
از گرده عبور نمايند . . .

پس از ورود بهمدان صاحب منصبان و افراد با نهایت مهربانی و گرمی از طرف میسیونرهای امریکائی استقبال شدند و بقدری از آن ها خوب پذیرائی کردند که تصور میرفت همه آنها از بستگان و منسوبان نزدیکشان باشند.

برای عموم واردین منزلهای بتیاری خوب تهیه شد و ماشینها را از هر حیث مرتب و آماده کردند و برای حرکت و ادا مۀ مسافرت از هر جهة آماده بودیم که غفله کولاک برفی شدید گردنه سلطان بولاغ را مسدود کرد و تا روز پانزدهم فوریه ما را مجبور به توقف نمود. ساعت شش و نیم صبح پانزدهم فوریه حرکت کردیم و در جاده شوسۀ عالی روسها طی طریق مینمودیم و میدواری کامل داشتیم که بدون سانحه بمقصود خواهیم رسید.

انتظار ما این دفعه عملی شد کولاک برفی مجددا خیال داشت گردنه را مسدود نماید و ایکن قشون کتیرالعهده روس که مشغول عقب نشینی بودند و عجله داشتند زود بمنزل برسند با کمال جدیت و چابکی تمام گردنه را پاک کرده بودند و طولی نکشید که ما از گردنه سلطان بولاغ عبور کردیم و بدون تحمل زحمت زیاد ساعت دو بعد از ظهر به آوج رسیدیم و یکصد و هفتاد و پنج میل راه را از قرار ساعتی ده میل طی نمودیم.

روز شانزدهم فوریه بشهر قزوین وارد شدیم و در اینجا هم از طرف مستر گودوین رئیس شعبه بانک انگلیس نسبت بمسا پذیرائی کامل بعمل آمد.

قزوین با پنجاه هزار نفر جمعیتی که دارد یکی از شهرهای نسبتاً جدید الاحداث ایران است و در محل تلاقی راههای تهران - انزلی و راهی که ما وارد شدیم واقع گردیده است.

قبل از خروج از قزوین و حرکت بطرف سواحل بحر خزر ملاقات و مشورت با سرچارلز مارلینگ وزیر مختار انگلیس متیم تهران برای من خیلی مفید و لازم بود. برای عملیات آینده قفقاز واجب بود اوضاع ایران را کاملا در نظر گرفته و مطلع باشیم و بنا بر این اطلاع از عقیده و نظریه روشن وزیر مختار بسیار مهم بود. اهالی قزوین چندان اوسرت و روی بز ما را استقبال نکردند در همدان که ما را میدیدند تبسم می نمودند ولی در قزوین ما فقط بقیافه های عبوس و درهم کشیده اهالی برخورد میکردیم. از طرف سکنه و اهالی شهر عملیات خصمانه محسوسی نسبت به ما بعمل نیامد جز اینکه در مساجد اجتماع کرده و بر علیه ما مینگ میدادند و قطعنامه های تهدید کننده صادر مینمودند. دسته قوای ما که همه جهت عبارت از دوازده نفر صاحب منصب و دو نفر نویسنده قشونی و چهل و یک فرشفور بود چندان اهمیتی نداشت. ولی ترتیب ورود ما در چهل و یک اوتوموبیل و همراهی اوتوموبیل زره پوش لیوتنان سینگر که در همدان به ما ملحق شده بود خبر ورود قوای مهمی را با اهالی شهر میداد. شاید هم تمام مخالفتها بر علیه ما بواسطه ورود اوتوموبیل زره پوش بود که تصور میکردند اقدام عملیاتی نماید لیکن از بدیهیات بود که اقدام به چنین عمل عواقب خوشی دربر نداشت.

در قزوین ما اطلاع پیدا کردیم که ادامه سافرت عملی نخواهد شد. میرزا کوچک خان سرکرده گیلانیها اخطار کرده بود که خیال ندارد باکلیسها از منطقه عملیات خودش اجازه عبور بدهد. کمیته جنگلیها با موافقت کمیته انقلابی بالشویکها کار می کرد و آنها هم تصمیم گرفته بودند از عبور ما مانع شوند از آنجائیکه تا کنون کلیه موانع و مشکلات مهمی که در

مقابل ما عرض اندام کرده بود. بالنتیجه حال يك ( کاغذ سیکار نازک ) را پیدا کرد در این قسمت هم لازم بود جدیت بخرج برود بلکه این ( مانع غیر مترصد ) هم بر طرف گردد من حکم کردم که صبح روز بعد بطرف رشت حرکت نمایند .  
در اینجا لازم است اطلاعاتی راجع به نهضت ( جنگلیها ) یا ( گیلانیها ) بدهم :-

سلسله جبال البرز که مرتفعترین نقطه آن « دماوند » و در نزدیکی طهران است با ارتفاع ۱۸,۰۰۰ فوت از سطح دریا بلند تر واقع شده و مانند يك دیوار بلندی بحر خزر را از فلات ایران مجزی می کند . رشته کوههای البرز تقریباً بفاصله پنجاه میل دورتر از ساحل دریا امتداد یافته و دامنه های آن تدریجاً بطرف دریا سرازیر میشود و پوشانده از جنگل های انبوه و با شکوه میباشد . سر تا سر این ناحیه به دو ایالت تقسیم گردیده : مازندران در قسمت شرقی و گیلان در قسمت غربی واقع گردیده است .

راه ایران به اروپا از طریق بحر خزر از گیلان عبور مینماید رشت شهر عمده ایالت گیلان در کنار این راه بیست میلی بندرانزلی و غازیان واقع گردیده . راجع بدو اسم داشتن این يك بندر لازم است توضیح بدهم :

خود بندر گاه بشکل دو داس شنی و یا مقراض بزرگی تشکیل یافته و بین آن دو قسمت حفره کم عمقی پیدا شده است . در قسمت غربی بندر شهر قدیمی ایران انزلی واقع گردیده در قسمت شرقی غازیان شهر جدید که روسها پس از تحصیل و دریافت امتیازات گرانبهای تجارتی آنجا را بنا نمودند . سطح آبی بوسعت چند صد ذرع این دو شهر قدیم و جدید را از هم جدا کرده است . کلبه

کارخانجات تعمیر کشتی در قسمت غازیان واقع گردیده تجارتخانه ها و بانکها و مهمانخانه ها و دوایر دولتی در قسمت انزلی میباشند سکنه گیلان را فقط بمناسبت این که در نواحی جنگل زندگی میکنند « جنگلی » هم میگویند . ولیکن این اسم و لقب بی جهت ذهن اشخاص را مشوب میکند و اهالی گیلان را وحشی و ظالم معرفی مینماید در صورتیکه مردمان گیلان وحشی و ظالم نیستند نهضت جنگل از طرف میرزا کوچک خان انقلابی معروف که يك ایدآلیست باشرف و منصفی است تشکیل یافته پروگرام او حاوی همان افکار و اصول و مرامهای مبتدل و غیر قابل تحمل میباشد منجمله: -

« آزادی - مساوات - اخوت - ایران مال ایرانیان است - دورباد خارجی ! » تصریح سایر مواد پروگرام فائده ندارد و همان اندازه که دروغ و کذب مخص است بهمان نسبت هم زیاد میباشد .

دینا از دست این مرامها بستوه آمده است .

برده دوم این نمایش هم از آن نمایشات کهنه و مبتدل است میرزا کوچک خان کمیته اجرائیه تشکیل میدهد . کمیته فوراً اختیارات او را در دست خود میگیرد . او خیال میکند که کمیته تحت-انتیاش میباشد در صورتیکه کمیته او را بجلو میراند .

کمیته‌های مذکور آیا از جانب خود رأیی دارند یا آنها را هم دیگران میراند ؟ جواب سئوال فوق مفتاح این ممارا بدست ما خواهد داد که عمال و آژانس های آلمان و ترك و تبلیغات و تحریکات آنها محرك کمیته ها میباشند .

قوای میرزا کوچک خان تحت فرماندهی فن پاسبان صاحب منصب آلمانی ترار گرفته و مشاقان اطریشی آنها را تعلیم میدهند .

نوبهای مسلسل و فشنکهای ساخت عثمانی عمده ترین قسمت

اسلحه آن ها را تشکیل میدهد بنا بر این ما اولاً در مقابل خودمان میرزا کوچک خان را داریم که از حیث معلومات و اطلاعات خیلی محدود و بی نهایت هم خود پسند است . دنبال او کمیته اجرائیه را داریم که مشغول عملیات است و هر يك از اعضاء کمیته مقاصد خصوصی خود را تعقیب مینمایند . پشت سر کمیته از يك طرف آلمان ها هستند که مواعید و اعتبارات مادی میرسانند از طرف دیگر ترك ها میباشند که تعصب مذهبی سکنه را تحریک نموده اند و دومیلسل هم موجود دارند.

قائد و سر پرست واقعی این جمعیت کیست ؟ از اینجا می توانیم طرز رفتار گیلانیان را نسبت بروسها تشخیص بدهیم . احساسات قسمت اعظم سکنه نواحی شمال ایران نسبت بروسها خصمانه است ولی انفجار مدعش انقلاب - اعلام اصول اخوت ملل و مهمتر از همه تخلیه اراضی ایران از قوای روس بطور موقت از احساسات خصمانه و نفرت انگیز اهالی جلوگیری بعمل آورده و آنها را تا اندازه تسکین داده است.

میرزا کوچک خان خوشوقت بود از اینکه قوای روس از طریق گیلان اراضی ایران را تخلیه میکنند و امیدوار بود که روسها برای همیشه دست از ایران کشیده و خواهند رفت و این پیش آمد بانها فرصت خواهد داد که در مقابل پرداخت مبلغ مختصری ذخایر و مهمات و اسلحه روسها را از دستشان بگیرند . بنا بر این برای عقب نشینی و حرکت قوای روس تسهیلات ممکنه را حتی المقدور فراهم مینمودند . کمیته های بالشویکها و جنگلیها در انزلی متقفا کار میکردند و تعلیمات میدادند و مقصود عمده آنها هم جلوگیری از یشرفتی انگلیس ها بود . بالشویکها خیال میکردند که انگلیسها مخصوصاً

دنباله جنگ را ادامه میدهند و جنگلیها هم خوف آن را داشتند که مبادا پس از طرد اسارت روسها انگلیسها جانشین آنها بشوند و بعلاوه آنها تحت تاثیر مرام : « ایران مال ایرانیان است » عمل میکردند و هر دو دسته فریب خورده آلت تحریکات ماهرانه دیگران شده بودند . میرزا کوچک خان میگوید که پنج هزار نفر سرباز دارد احتمال میرود که این مقدار را هم موجود داشته باشد ولی چه مقدار قوا توانست در میدان جنگ حاضر کند و استعداد جنگجویی قوای مذکوره از چه قرار بوده ؟ اینها سئوالاتی است که جوابهای آن را حوادث آینده خواهد داد .

## فصل سوم

### دریا ! دریا !

همینکه صبح زود روز شانزدهم فوریه دسته قوای ما از دروازه رشت قزوین خارج شد عموماً حالت روحیه بسیار خوبی پیدا کرده یقین حاصل نمودند که برای روز بعد طرف عصر آخرین موانع فیما بین را مرتفع - سوار کشتی شده و بطرف باد کوبه حرکت خواهند نمود . با همه امیدواریها ما مدرک و وثیقه در دست نداشتیم که بدانیم حتماً بدون پیش آمد سوء یا سانحه صحیح و سالم وارد خواهیم شد . بر خلاف انتظار جریان امور خیلی بد بنظر میامد منتهی در بین نفرات و صاحب منصبان ما اشخاص بد بین وجود نداشتند و عموماً معتقد بودند که کایه موانع و مشکلات بر طرف خواهد شد . از همدان باینطرف تمام سطح جاده از نفرات قشون روس که بدون نظم و ترتیب حرکت میکردند پوشیده شده بود در شهر قزوین هم از کثرت جمعیت قشون محل خالی باقی نمانده بود .

سالدانهای روس بطور کلی نسبت بما نظر بدی نداشتند ولی دستجات بی ترتیب و نظم آنها در جاده مانع عبور میشدند .

برای حرکت و مسافرت هوا خیلی مساعد بود برف هم نبود و ما آخرین گردنه مشهور ( کوهین ) را که در سی میلی قزوین است براحتی گذشتیم . در اینجا هم مثل سلطان بولاغ روس ها گردنه را خیلی خوب پاك کرده بودند از کوهین به منجیل چهل میل مسافت است و جاده از میان جلگه و دشت و در اغلب جا ها از رود خانه که روی آن پلهای بسیار محکم و خوب بناشده عبور مینماید . بعد جاده وارد جلگه وسیع منجیل میشود در این قسمت چندین دسته درخت های کهن سال زیتون يك روحانیت و تازگی بمنظره حزن آور طبیعت میبخشد . شب را در قرارگاه قراولان روس برای ما منزل معین کردند . پس از ورود بانجا و مشاهده اعلانات بلند بالای « گراند هتل » « مطبخ فرانسوی » لذت غذا و شام سربازی ما از بین رفت و واقعا آن شب از سایر اوقات کمتر طعم و مزه غذای خود ما نرا فهمیدیم .

در بین راه تنها مانع حرکت ما قشون روس بود . وسایط عمده حمل و نقل آنها عبارت بود از گاری های چهار چرخه بزرگ ایرانی که بهر يك چهار اسب بسته بودند . عبور از کنار گاریهای بزرگ آنها در جاده شوسه باریک کار آسانی نبود سالدانهای روس عموما سر دماغ و بشاش بودند . در تمام امتداد راه از طرف آنها نسبت بما حرکت سوء یا خلاف انتظاری مشاهده نشد . تا آنموقع زندگی سربازی آنها بد نبود و حالا هم که عموما با هم دست اخوت داده و صمیمی شده اند این زندگی جدید را برای دیگران هم با نهایت صمیمیت و صداقت طلب و مسئلت مینمایند .



اصول آزادی و مساوات را با حرارت مخصوص نسبت به مرغ و خروس و حیوانات و پرندگان دیگر که در کنار راه پیدا میشد رعایت مینمودند . سکوت فضا و یکنواختی منظره را غالباً شلیک بمقره‌های تلگراف یا تیر اندازی بطرف کلاغها بهم می زد . باستانی بعضی از دستجات سواره نظام ترتیب و نظم حرکت از طرف سایرین مطلقاً مراعات نمیشد دستجات سالداتها دو بدو و یا سه سه در میان جاده حرکت و غالباً سالداتهای وا مانده از ما خواهش میکردند آنها را سوار کنیم و بعضی هم بدون ملاحظه اتو موویل را تعاقب مینمودند که در حرکت سوار شوند بدیبهی است خستگی بانها مانده و بداشین نمیرسیدند .

در کاروانسرای که برای برداشتن بئزین با اجازه مخصوص وارد شدیم عده زیادی سالدات ما را احاطه کرده و سئوالات عجیب و غریب مینمودند .

آنها خیلی اصرار داشتند بنهمنند ما بکجا میخوایم برویم . من جواب میدادم « انزلی » - برای چه ؟ « مربوط بوقایع جاریه است » « ما تصمیم گرفته بودیم با شما که جزو متفقین ما هستید مساعدت کنیم » - در اینجا فوراً این عبارت شنیده میشد :

« مامتفق شما نیستیم . ما با آنها صلح کردیم . شما بیهوده دنباله جنک را میکشید . » جمله‌های فوق را در بین راه عموماً طوطی وار بما تذکر میدادند . باید اینطور نتیجه گرفت که این عبارات را مخصوصاً مبلغین زبر دستی بانها تبلیغ کرده و آموخته اند همه در صدد بودند که از مقصود اصلی و علت حضور ما در اینجا آگاهی حاصل نمایند و عموماً عقیده داشتند که ما چندان ساده باین جانیا آمده ایم رعیت جنسا و بطور عموم همیشه نسبت بهر کس و یا هر چیز بدین

و ظنین است . این حس بد بینی و سوء ظن در طبیعت و نهاد رعیت و دهقان روسی بیش از سایرین جایگیر شده و روی همین احساسات انگلیسی رئوف الطبع و مهربان در روسیه محیل قلمرفته است بنا بر این روسها ما را بانظر بدینی و سوء ظن استقبال مینمودند منتهی بواسطه صلاحجویی طبیعی خود بر علیه ما تظاهراتی بخرج نمیدادند .

منجیل در ابتدای آن جلگه واقع گردیده که در مسافت پنجاه میل بطرف دریای مازندران امتداد یافته و معبر باریک و تنگ کوهستانی و شهر رشت هم در دنباله همان جلگه واقع گردیده و سفیدرود هم که در تمام فصول سرخ رنگ مییابد از میان همان جلگه و معبر باریک بطرف بحر خزر جریان دارد این معبر کوهستانی شبیه یک قیف بسیار بزرگی است که دهنه اش بطرف بادهای شمالی باز شده است و از این دهنه با شدت هرچه تمامتر دائما بادمیوزد و در موسم تابستان هوای منجیل و ناحیه آنرا طوری سرد میکند که قابل زندگی نیست . خوشبختانه وزش بادهای شمالی مذکور در موسم زمستان متروک و موقوف میشود و الا زندگی برای سکنه آن نواحی طاقت فرسا و خیلی دشوار میگردد ما مختصر وقت فارغ خود را بگردش اطراف منجیل پرداختیم طولی نکنید هوا تاریک شد از این بهانه خوشوقت بودیم و تصور میکردیم که زود تر استراحت میکنیم و صبح خیلی زود حرکت نموده و بمسافرت خود ادامه خواهیم داد روز بعد یعنی ۱۷ فوریه حرکت کردیم و هوا بیش از حد انتظار مساعد بود قسمت کم و پر زحمت راه باقی مانده بود و امیدواری کاملی داشتیم بلکه بتوانیم چنانچه مانعی در مقابل ایجاد نشود از بحر خزر نیز بگذریم .

ولیکن طولی نکشید که عملاً ثابت و مدلل شد مقدرات مساعدت نخواهد کرد و بدون مانع و حادثه از دریا دور نخواهیم شد. جاده شوسه بسیار خراب و مناظر زیبای اطراف آن را که از منجیل الی لب دریا در حدود همتاد و پنج کیلو متر میشود و عموم مسافرین و سیاحان تعریف و تمجید نموده اند من هم در سهم خود فرو گذار نخواهم کرد. از منجیل راه در مسافت نیم میل در دامنه های تپه مسطحی پیچ و خم زیاد پیدا کرده رو بسر آشیبی می رود و این وضعیت راه تا بل منجیل که روی سفید رود بنا گردیده ادامه دارد.

از این محل آخرین سر آشیبی بطرف ساحل دریا شروع میشود.

بل محکم که از سنک و آهن ساخته شده در همان مدخل معبر کوهستانی که شکل حرف بزرگ T را پیدا کرده رودخانه راقطع مینماید و از همان نقطه راه دفعه بطرف شمال منحرف میشود. پس از عبور از روی بل راه در مسافت چهل میل تمام در ساحل یسار رود خانه ادامه یافته سپس بیک دشت پر وسعتی منتهی میشود و بعد مختصر انحرافی بطرف چپ پیدا میکند از بل دهنه معبر کوهستانی برشت پنجاه میل و بانزلی هفتاد میل راه باقی میماند.

در این معبر و دره باریک و تنگ کوهستانی که فوراً بعد از منجیل شروع میشود هر سربازی پس از مشاهده منظره اطراف خود بی اختیار بفر فرود می رود که چه موانع فوق العاده و سنگرها و پناهگاههای طبیعی در این معبر بوجود آمده و کوچکترین قوه ممکن است در این معبر با قوای متناهیه خصم مقاومت نماید. جاده شوسه در بعضی قسمت ها مستقیماً روی تخته سنگهای دامنه

کوه ساخته شده است در سر تا سر قسمت یسار جاده کوهها و قله مرتفع و سهمگین سر باسماں کشیده و طرف یمین آن پرتکاههای حیرت آور و دهشت ناک با برید گیهای زیاد يك مرتبه میان امواج خروشان سفید رود که در هیچ فصل سال قابل عبور نیست سرازیر میشود . برآمد گیها و تخته سنگهای عظیم الجثه در سمت راست جاده کنار رودخانه بخوبی میتواند از عبور قوای دشمن جلوگیری کند و بعلاوه وضعیت معبر طوری است که از هر دو ساحل رودخانه ممکن است بطرف دشمن آتش باز شود . در این قسمت مسافرا با اینکه احساس میکند که ایران در عقب سرمانده و وارد مملکت تازه شده است معذک علائم و آثاری از جنگل ها دیده نمیشود . تپه های پائین دست برهنه و بکلی خالی از اشجار است و بندرت

در دامنه پاره از آنها يك دسته درخت دیده میشود .

ییشه های درخت زیتون جاده شوسه را احاطه کرده و بعضی از دره های کوهها هم غالباً پوشانده از درخت زیتون است در قسمتهای بالای کوه خط و منطقه درختهای کاج و سرو و بلوط و صنوبر شروع میشود . جنگلهای ابوه و پرشکوه گیلان از میل بیستم آنطرف منجیل شروع و همینقدر که از راهدار خانه فقلبر عبور کردیم وارد جنگل شدیم . در اینجا دیگر بنظر اینطور می آید که نه تنها از ایران بلکه از قاره آسیا هم خارج شده ایم

وقتی که برای تعمیر ماشین در کنار جاده توقف کردیم چشممان بگللهای سینوره که تازه از زمین روئیده بود افتاد و قدری بالاتر از توقفگاه خودمان بگل یخ و بنفشه برخورداریم . اشجار و نباتات باستانی پاره از آنها که دائماً سبز و خرم هستند بقیه برك نداشتند تشخیص جنس اشجار سبز هم بواسطه بعد مسافت مشکل بود و بزحمت

درخت بلوط و بوك را شناختیم از اشجار جنس كوناہ درخت از گیل خلی فراوان است .

از نزدیکی امام زاده هاشم چهل میلی منجیل كوه هاوارتقاات دفعه غایب میشوند و از آنجا تا انزلی جاده شوسه روی اراضی مسطح امتداد یافته و ابتدا از میان جنگل و مزارع برنج و بعد هم نزدیکتر بانزلی از وسط مراتع و سپس از میان هامونهای شن زار عبور مینماید .

نصورت نمیکردیم که میرزا كوچك خان از معبر تك و باریك كوهستانی باسانی بما اجازه عبور بدهد بنا بر این ناچار بودیم که کلیه قوای مدافعه خود را حاضر و آماده کنیم که بمحض بروز اولین علامت مخاصمه بتوانیم بکار بیندازیم .

ما فقط برای عبور از معبر كوهستانی يك شانس داشتیم و آنهم اقدام قطعی و سرعت عمل بود . و لیکن بهتر بود تیر اول را بجزگلیها واگذار کنیم زیرا در انتظار تیر اول ممکن بود اصلا از معبر گذشته باشیم .

جستن از میان خطر البته عاقلانه تر و بهتر است تا اینکه با قوای خیلی قلیل وارد محاربه شدن . انومیل زره پوش تحت فرمان لیوتنان سینگر در جلو حرکت میکرد - کاپیتن گوپو بایک مسلسل لوئیس د بنال آن و هر شوفر هم يك تفنگ ده تیر بایکصد فشنگ حاضر داشت . ما در فواصل خیلی نزدیک توقف میکردیم که ماشینها برسند و بهم نزدیک باشیم . در منطقه جنگل بهیچ حادثه سوئی بر نخوردیم ولی در نزدیکی رشت يك عده سوار کامل السلاح که خیلی غضبناك بنظر می آمدند مصادف شدیم . سوارها عموما قطار فشنگ هیکلی انداخته و هر کدام يك ماوزر در کمر

داشتند و معلوم بود که ماموریت و یا تصد معینی دارند .  
ایران سر زمینی است که هر اتفاقی در يك لحظه و يك  
چشم بهم زدن در آن رخ میدهد و تا موقع از دست نگذشته  
باید اقدام مقتضی بعمل آورد در رشت ما قریب نیم ساعت توقف  
کردیم که با مستر هاگلا راون قنسول انگلیس و مسیو گریگوریویچ  
قونسول روس در کنار جاده ملاقات کنیم . با تمام پیش آمد ها و  
و تحولات متوالیه قونسول انگلیس و مستر اوکشوت رئیس شعبه  
بانک حیثیت بیرق خود را شجاعانه محفوظ داشته اند .

بعد از آنکه میرزا کوچک خان خود را رسماً دشمن  
انگلیس معرفی کرد اعصاب خیلی قوی لازم بود که بتواند در  
پایتخت جنگلیها دوام آورد و تحمل ناملایمات را بنماید .  
بعد ها من اطلاع حاصل کردم که هر دو نفر آنها دستگیر و  
محبوس شدند و بواسطه سوء رفتار جنگلیها با آنها خیلی صدمه وارد  
آمد و بالاخره موفق بفرار از حبس گردیدند .

پس از ملاقات و مذاکره بسیار مفید با آنها انومیلهما مجدداً  
بحرکت آمدند ما از رشت عبور کرده و بیست میل راه تا انزلی  
را بدون وقوع حادثه بسرعت طی کردیم و دائماً باین فکر بودیم و سر و  
مغز خود را زحمت میدادیم که چه پیش آمد کرده با آن همه  
تهدیدات و حماسه سرائیها بما اجازه عبور دادند .

تقریباً يك ساعت بغروب آفتاب مانده بود که تپه و ماهور  
های شن زار نزدیکی انزلی پیدا شد و نزدیکی دریا محسوس گردید  
و ما وارد غازیان شدیم . نکته دانستی این بود که بدانیم بالشویک  
ها و انقلابیون چگونه ما را استقبالی خواهند کرد .  
ما منتظر بودیم که با ما عداوت نکنند و فقط با يك خیرت

و تعجب ساده ما را تلقی نمایند ولیکن زمامداران بالشویک ها که عده آنها زیاد بود اندکی سوء رفتار نسبت بما ابراز کردند و مبلغین قلیل العده که در ضدیت و خصومت با انگلیس ثابت قدم بودند سوء رفتارشان با ما شدیدتر بود .

حکومت و زمامداری محل بمهده آن ها بود و ما منتظر بودیم که بینیم نسبت بما چه اقداماتی بعمل خواهند آورد .

در اینموقع در شهر متجاوز از دو هزار نفر قشون روس موجود بود و بعضی آنکه ما در مقابل عمارت گمرک توقف کردیم همه این دو هزار نفر اطراف ما را گرفته و با نهایت دقت و کنجکاوی بدون اینکه احساسات یا تظاهرات خصمانه نشان بدهند مراقب حرکات ما بودند .

ادارات گمرکات ایران بطور کلی تحت ریاست بلژیکیها منی باشد ، مسیو هوفن که در این جا ریاست گمرکات را عهده دار است به تهائی با خانم و بچه هایش عمارت بسیار بزرگی را اشغال نموده است و مشارالیه ما را با کمال خون گرمی و مهربانی قبول کرده و پذیرائی نمود و در عمارت گمرک بدین شکل برای ما تعیین منزل نمود :

خود من قرار شد یا مسیو هوفن در يك منزل بمانم -  
اوتومبیلها را در حیاط گمرک جا دادند - برای شوفرها هم در همان حیاط زیر سر پوشیده منزل معین کردند و برای صاحب منصبان هم در يك میلی گمرک در عمارت شیلات منزل تعیین نمودند . بدتر از این قرار گاه و توقف گاه ممکن نبود بتوانیم بدست بیاوریم . تا کنون در هر منزلگاه صاحب منصب و تائین عموما در يك محل زندگی میکردیم و غذای عمومی که بدست

پایک نام یکی از نفرات با نهایت سلیقه طبخ میشد میخوردیم و با ترتیب فوق اگر اتفاقی میافتاد فوراً میتوانستیم با هم مشورت کرده و در فکر چاره باشیم ولی با وضع حالیه که هر قسمت در يك گوشه غازیان واقع گردیده چنانچه حادثه پیش بیاید ممکن نیست موفق بتوحد مساعی بشویم .

در این ساعت غیر از قبول این ترتیب چاره نداشتیم و من اجباراً رضایت دادم . ولیکن برای جلوگیری از هرگونه پیش آمدها اقدامات احتیاطی لازم بعمل آوردم . فقط از قبول يك تکلیف من بطور قطع استنکاف کردم و آن هم تکلیف پذیرائی در منزل شخصی مسیوهون بود و من ترجیح دادم که با صاحب منصبان خودم در عمارت شیلات منزل نمایم . هیچکس در خیال آسایش و زندگی لوکس نبود عموماً در صد تهیه مأمّن بودند .

در عین حال من نمیتوانستم اینتدرها هم مستقیم الرأی باشم و در عقیده خود با فشاری کرده و از دعوت شام در منزل مسیوهون امتناع ورزم . اوتوموبیل ها را فوراً بمحوطه گمرک وارد کردند و هر اندازه که جاداشت و ممکن بود جمعیت متفرقه هم در حیاط گرد آمد . چگونه ممکن بود جمعیت را متفرق نمود ؟

تصدیم گرفتیم با ملایمت و مسالمت مردم را متفرق کنیم من و کاپیتن ساواندرس متفقاً شروع کردیم به صحبت داشتن با جمعیت - همین مصاحبه ما بیشتر جمعیت را بطرف ما جلب کرد موضوع مصاحبه خیلی ساده بود : راجع بسوانح اخیر جنک با آنها صحبت میداشتیم و با عقیده آنها در همه جا موافقت میکردیم و تصدیق مینمودیم که آزادی بسیار خوب نعمتی است و عموم مردم بایستی با هم رفیق و ( تاواریش ) بشوند و در قشون انگلیس بطور کلی صاحب منصب



و تا این با دیده رفقت بهم مینگرند . سئوالاتی که از ما میشد خیلی مختلف و بی سر و ته بود . مثلا راجع بنشان کلاه کاپیتان ساواندرس که عبارت از ( تاج و شیر ) بود سئوال میشد آیا این نشان ایران نیست ؟ - جنك بالاخره چه وقت تمام خواهد شد ؟ روسیه که بجنگ خاتمه داده است .

بهین ترتیب خیلی با نزاکت مصاحبه را ادامه داده بدروازه حیاط گمرک رسیدیم و تدریجا از دروازه عبور کرده وارد میدان شدیم جمعیت هم دنبال من مثل اینکه پیشوائی هستم همینطور میآمد . در موقعیکه ما در خارج محوطه گمرک سرگرم صحبت و مذاکره بودیم آهسته دروازه گمرک را بسته و يك پست قراول هم جلوی آن گذاشتند . دیگر خیال ما راحت شد و میتوانستیم بساحل بندر رفته و کشتیهای متوقف را باز دید کنیم و بفهمیم با کدام يك از آن ها مسافرت برای ما بهتر خواهد بود .

جز اینکه از مسافت دوراسامی کشتیها را خوانده و ظرفیت آنها را در نظر قرار بدهیم کار دیگر نمیتوانستیم بکنیم زیرا جمعیت زپادی در اطراف ما گرد آمده و بتمام صحبت های ما گوش می دادند و مجال نمیدادند که ما بطور آزاد راه برویم . اولین اقدام ما این بود که از دست این جمعیت راحت شویم بنا بر این شوفور های خودمان را بمحوطه گمرک فرستاده و خودمان هم در عمارت شیلات پنهان شدیم پس از ورود بعمارت موقعیکه ما مشغول شست و شو و توالت بودیم جمعیت با تظاهرات خصمانه مجددا در مقابل عمارت ازدحام کرد . ولی قبل از آنکه ما مجال پیدا کرده بتوانیم با جمعیت وارد توضیحات بشویم صدای یکی از زمامداران جمعیت بلند شده گفت : « حالا زود است ! » بدان شنیده شدن

صدای فرمان جمعیت متفرق گردید .

من فوراً تحقیقاتی بطور محرمانه از وضعیت بحریه بعمل آورده دستور دادم راجع بوضعیت محل تحقیقات کرده راپورت بدهند . بعد حرکت کردیم برای صرف شام که خیلی یموقع بنظر میامد بمحل موعود برویم . در همین موقع شخصی مجهول الهویه وارد شد و پاکت مشکوکی از طرف « شورای انقلابی ایالتی ! » و « کمیته انقلابی نظامی ناحیه شرقی ایران - فرونت قنقاز » ( سیس ! ) بدست من داد . مفاد مراسله از اینقرار بود :

« کمیته خواهشمند است که شما در جلسه فوق العاده حضور بهم رساننده و توضیحات لازم راجع بورود ماشینها و میسیون بدهید . چون ساعت حضور در مراسله معین نشده بود من ترجیح دادم که قبلاً برای خوردن غذا بروم و در ضمن فکر خود را حاضر نمایم . شام واقعا بسیار عالی و ماکول بود و تازه از خوردن آن فراغت حاصل کرده بودیم که دفعه صدای پای سنگینی پشت درب سفره خانه شنیده شد و پیشخدمت ایرانی مضطربانه وارد اطاق گردیده اطلاع داد که « کمیته انقلابی » آمده و ژنرال انگلیسی را می خواهد .

من خانم صاحب خانه را که از این پیش آمد بو حشت افتاده بود تسلی داده و حرکت کردم بروم بینم آقایان واردین از چه قبیل اشخاص هستند و یقین داشتم اقلایک عدد شش نفری خواهند بود . وقتی باطاق دفتر وارد شدم از حیرت توانستم خود داری کنم زیرا فقط دو نفر نماینده بیشتر نیامده بودند یکی از آنها رفیق چلیبایین بود که سابقا منشی مؤسسه کشتی رانی بود و حالیه ریاست کمیته بانشو یکی انزلی را عهده دار است و دیگری هم شخصی بود در لباس ملاحی .

چلایمین جزو پارتی نبود و نسبت بما احساسات خوبی داشت . من بمحض ورود دست هر دو را با کمال خون گرمی فشار داده و خواهش کردم بنشینند و قبل از شروع به مصاحبه سؤال کردم :

اجازه میدهید پرسم چه خدمتی میتوانم انجام دهم ؟

ج - ما یاد داشتی بعنوان شما فرستاده دعوت کردیم که در جلسه کمیته حضور بهمرسانده توضیحاتی راجع بورود خودتان باینجا بدهید . مگر یاد داشت کمیته بشما نرسیده است ؟

- یادداشت بمن رسیده ولی چون ساعت حضور در آن معین نشده بود منتظر شدم دعوتنامه مشروحتری با تعیین موعد حضور برسد « - ما میل داریم که شما همین حالا بانفاق ما بکمیته بیایید و کمیته منتظر شما میباشد »

- « تصور میکنم کمیته هم مثل من از کثرت مشاغل روزانه خسته شده باشد و من معتقدم اگر ممکن بشود برای فردا ساعت یازده صبح اجتماع کرده و حضوراراجع بکلیه قضایا صحبت بداریم . فعلا نکته را که میتوانم بشما بگویم اینست که ما فقط از احاطه احساسات دوستانه نسبت بروسیه حرکت کرده ایم و ابداء قصد تولید عملیات ضد انقلاب نداریم . « سپس من راجع بجنبه عمومی وضعیت حاضر و پیش آمد ها اظهار تاسف و حیرت کرده منتظر بودم که فردا از طرف آنها با کمال خون گرمی تلاتی شوم و امیدواری کامل داشتم که نسبت بمقصود من از طرف آنها مساعدت لازم بعمل بیاید . من اصرار و عجله داشتم که مقصود اصلی خودم را بانها بفهمانم و یقین داشتم که در کلیه موضوعات با آنها کنار خواهیم آمد و از آنها خیلی اظهار امتنان کردم که قبول زحمت نموده و نزد من آمدند و سیکاری با هم کشیده تعارفاتی

مبادله کردیم ( در واقع مبادله تعارف نبوده و تمام تعارفات یکطرفی بود آنها از طرف من ) ما يك مرتبه ديگر دست همديگر را فشار داده و با نزاکت مابى طبيعى روسى از هم جدا شدیم .  
من خيلى علاقمند بودم که قبل از مواجهه با کمیته اطلاعات صحیحی راجع باوضاع حاضر و شرایط مسافرت با کشتی بدست بیاورم .

برای شخص من این نکته خیلی اهمیت داشت که قبل از شروع بمذاکره از جریان قضایا بصیر و مطلع باشم . با بصیرت و اطلاع کاملی که آنها داشتند و چهل صرف و عدم اطلاع ما ممکن بود سهولت ما را به تله بیندازند . من باطاق سفره خانه مراجعت کردم و نکرانى و پریشانى خانم هوفن را که تصور کرده بود مرا برای اعدام خواهند برد مرتفع داشتم و پس از کشیدن يك سیکار بسیار عالی خارج شدیم . شب بلند بود و قبل از آنکه استراحت کنیم ممکن بود در اطراف قضایا مطالعاتی بعمل بیاوریم پس از عودت بمنزل اطلاعاتی راجع به بحریه متوقف در بندر به دست آوردم . در بندر دو کشتی موجود بود که مطابق میل ما بود . کشتی های خصوصى و متفرقه وجود نداشت کلیه کشتیها به مصادره رفته ملی شده بود و تمام را حکومت بالشویکی در اختیار خود نگاهداشته بود. خیال اینکه شبانه وارد کشتی شده و از تازیکی شب استفاده کرده فرار کنیم عملی بنظر نمیآمد .

مسئله ثانى موضوع ظرفیت کشتی بود. کشتی معمولی میتوانست از یکصد الی پانصد نفر را حمل نماید وای هیچ کدام از کشتی ها نمیتوانستند بیش از ده اوتوموبیل بارگیری کنند .

اگرما قصد فرار میکردیم مجبور میشدیم سی ویک ماشین خودمان

را جا بگذاریم و همین موضع ما را از خیال فرار منصرف داشت  
سایر اطلاعاتی را هم که بدست آوردیم چندان رضایت بخش نبود  
و ما در يك وضعیتی واقع شده بودیم که نمیتوانستیم جلو برویم و  
نه قدرت داشتیم مراجعت کنیم .

از هر طرف مراقب منزل ما بودند و در هر گوشه عمارت  
يك پست قراول گماشته شده بود که از کایه عملیات ما که مورد  
سوء ظن واقع شده بود اطلاع داشته باشند . پست های قراول تا  
موقعیکه ما در انزلی اقامت داشتیم هر شب در اطراف عمارت، سکونی  
ما کشیک میدادند .

روز بعد بایستی کلیه مسائل حل و تصفیه شود زیرا مسن ابدواری  
کامل داشتیم که بتوانیم با کمیته کنار بیایم .

من تا امروز هم در این عقیده باقی هستم که اگر مامورین مخصوص  
میرزا کوچک خان و آژانسهای آلمان مداخله ننکرده بودند و کمیته  
را بر علیه ما و ادار بخصوصت تموده بودند ممکن بود جلب توجه  
کمیته را نموده و موافقت آنها جهت منظور خود تحصیل کنیم .

شب باران شروع کرد . صبح ۱۸ فوریه که از خواب بیدار شدیم  
آسمان گرفته و هوا مستعد بارندگی بود و تمام فضا و محیط در  
امواج مه غلیظ غوطه ور شده بود . ما فوراً مشغول بکار شدیم .

پیدا شدن ما در خیابان مجدداً عامه مردم را متوجه داشته و علاوه  
بر بیکاره ها و وانگردها که دائماً دنبال ما بودند مامورین سری کمیته  
هم عملیات و حرکات ما را تحت نظر داشتند . با شرایط موجوده  
خیلی مشکل بود بتوانیم از طریق مستقیم اطلاعات لازمه را بدست  
بیاریم و ناچار بودیم بکمک و مساعدت آژانسهای خفیه توسل جست  
تحصیل اخبار نمائیم و انصافاً یکی دو نفر از عمال خفیه مذکور

با کمال صداقت برای این مقصود خدمت میکردند ولیکن راپورت های آنها غالباً عاری از حقیقت و یا مبالغه بود .

درست در ساعت یازده باتفاق کاپیتن سا اوندیس یک عمارت کوچک که محل انعقاد جلسه کمپته بود رسیدیم و از پله های چوبی بالا رفته باطاق انتظار که وارد شدیم عده کثیری سالدات و ملاح در آنجا گرد آمده و با کمال بی اعتنائی مشغول صحبت و سیکار کشیدن بودند و سر تا پای واردین را تماشا میکردند . طولی نکشید درب اطاق متابل باز شد و رفیق چلیایمین شخصایرون آمده و با قیافه جدی که حکایت از رسمیت موقع مینمود بطرف ما دست دراز کرد و پس از مبادله تعارفات رسمی ما را باطاق دیگر هدایت نمود و ما با کمپته برافروخته و عصبانی مواجه شدیم . در موقع ورود ما باطاق هیچیک از حضار از جای خود حرکت نکردند و فقط در موقع دست دادن هر يك نیم خیزی کرده مینشستند ولی قیافه های اعضاء کمپته عموماً جدی و اهمیت موقع را نشان میداد . اعضاء کمپته اغلب در لباس سالداتی و ملاحی تمام دگمه ها را انداخته خیلی مؤدب و موقر نشسته بودند .

فقدان اشخاص کار آزموده و مجرب بین عمال و رجال انقلابی اغلب منتهی باشباهات زیادی میشود که با مدخلیت آن ها این قبیل اشتباهات کمتر و بندرت رخ میدهد . ولیکن اشخاص جوان همیشه ضمیر خود را آشکار کرده و کفتنی ها را بی پرده میگویند در کلیه ادوار ماضیه و بین تمام ملل جریان چشمه جوانی در روز های انقلاب محسوس بوده و هر قضیه و موضوعی را بر خلاف سالخوردهگان مجرب درك کرده و آنها را لایق تشخیص و تمیز محسنات و فواید طرح های درخشان اصلاحات و رفورمه های جدید

نمیدانستند .

با همه این احوال جوانی خوب نعمتی است و در دوره جوانی  
یختمل اسراری نهفته باشد که برای دوره های بعد زندگی بی ثمر  
و نتیجه نباشد .

من نمی توانستم نکات و دقائق فوق را در انزلی به کمیته  
بفهمانم با اینکه خیلی میل داشتم در این زمینه با آنها صحبت بدارم  
وقت منتظر نمیشدی و من ناچار بودم زودتر کار را یکسره کنم  
بما تکلیف کردند پشت میز بنشینیم و جلسه با مختصر بیانات رفیق  
چلبابین مفتوح گردید . مشارالیه اظهار داشت که ژنرال انگلیسی  
دعوت شده است راجع به ورود ناگهانی میسیون توضیحات لازم داده  
و مقاصد و عملیات آینده را که در نظر دارد تصریح نماید . من  
همانطور که قبلاً بطور اختصار گفته بودم جواب دادم که من از طرز رفتار  
و معامله کمیته با خودم در حیرتم - ما فقط بقصد مساعدت با آنها آمده ایم  
و خیلی متاثر هستیم که ما را این گونه استقبال نموده اند .

لازم بود که من در جواب های خودم خیلی احتیاط کنم  
زیرا در آن واحد از هر طرف چندین سؤال از من مینمودند .  
میل قلبی من این بود که حقیقت امر را براستی و صداقت بیان نمایم  
ولی راست گفتن همیشه کار آسانی نیست عالی الخصوص در موقعی که  
اسرار مهم دولت سپرده بشخص باشد وضعیت من مشکلتتر بود زیرا  
ناچار بودم مقاصد میسیون را در مقابل این کمیته که با ما سرخصومت  
داشت مستور بدارم و از طرف دیگر ناگزیر بودم که بکلیه سؤالات  
گوناگون که از من بعمل می آمد جواب بدهم .

سختی موقعیت من بدون انتظار از طرف رئیس محبوب کمیته  
مرتفع گردید زیرا مشارالیه قبل از آنکه از طرف من اظهار بشود

بیان نمود که قبلا از مقاصد ما اطلاع پیدا کرده و نقشه ما اینست که بتفلیس رفته با آرامنه و گرجیهای آنجا مساعدت مادی بعمل آورده و دنباله جنگ را ادامه دهیم .

معلوم شد رئیس کمیته طاقت نیاورده و برای اینکه بفهماند مقاصد ما عملی نخواهد شد قبل از وقت اطلاعات سری خود را افشاء نمود ولی بهتر بود که او اندکی حوصله بخرج میداد تا اظهارات کذب من شنیده شود بعد بدون انتظار در مقابل کمیته شروع به آتش فشانی نماید از این پیش آمد معلوم شد که بالشویک ها از قضا با اطلاع کامل داشتند و از تفلیس بانها قبلا اطلاع داده بودند که میسیون نظامی انگلیس بانزلی خواهد آمد و حکم قطعی داشتند که بهر قیمت شده است از حرکت ما جلوگیری کنند .

نتیجه جلسه کمیته بانجا رسید که کمیته رسماً اعلام کرد روسیه دیگر متفق انگلیس نیست و با آلمان و اطیش و ترکیه صلح کرده و مطلقاً اعتمادی بانگلیس ها و سکنه تفلیس که می خواهند با آنها کمک نمایند ندارند .

- در انزلی کایه خطوط تلگرافی و تلفونی و بی سیم و مخازن نفت تحت اختیار آن ها واقع گردیده و تمام کشتی ها و بحریه در دست آنها میباشد و جهاز جنگی مستعد و آماده است که به طرف هر کشتی که بدون اجازه آنها از بندر حرکت نماید آتش توپخانه را باز کند . بما هم اکیدا قدغن کرده اند که هیچگونه اقدامی برای ترك بندر و حرکت بطرف باکو نکنیم .

شهر باکو در دست بالشویک ها واقع شده و بوسیله بی سیم ورود ما را اطلاع داده اند و از آنجا حکم کرده اند که از حرکت ما حتماً جلوگیری نمایند . برای روسیه جنگ تمام شده و



آنها حاضر نیستند با میسوینیکه میخواید جنک را ادامه بدهد مساعدت کنند من جواب دادم که مقصود ما فقط مساعدت با روسیه است و ابد امد اخلاقی در امور سیاسی نخواهیم داشت و با همه تهدیداتی که از طرف آنها بعمل آمده و میاید تصمیم گرفته ام بطرف باد کوبه حرکت کنم و بقدر لزوم هم مسلسل همراه دارم که مانع را از مقابل خود بردارم و بزمامداران بالشویکی هم حق نمیدهم که از حرکت من جلوگیری کنند .

من منتظر بودم که فوراً حکم توقیف ما صادر شود و با اینکه عدّه از اعضاء کمیته متقابل باین موضوع بودند و ایکن اتفاق رأی و وحدت نظر بین عموم اعضاء حاصل نگردید . من از این پیش آمد استفاده کردم فوراً بر خاسته مثل اینکه مذاکره در بین نبوده مراسم تودیع بعمل آورده و بدون اینکه کسی جلوگیری کند باتفاق کاپیتن ساواندرس خارج شدیم .

باقی روز را در صدد بودم که شاید کشتی بزرگی که بتواند ما را حمل کند تهیه نمایم . دیده شدن ما در بندر بیشتر کار ما را خراب کرد زیرا کلیه جهازات را تحت نظر گرفته و جهاز جنگی با هیکل و هیولای مهیب خود توپها را حاضر کرده بود . ما در یک موقعیت غریبی واقع شده بودیم اولاً در خود انزای محصور بالشویک ها و جنکلی ها بودیم ثانیاً در جلوی ما بالشویک ها بودند و در عقب سر ما هم میرزا کوچک خان انتظار میکشید که مراجعت کنیم . در واقع ما نه راه پس داشتیم و نه راه پیش . یک نکته بر ما محقق و مسلم بود که هر قدر در حرکت اهمال کنیم بهمان نسبت مشکلات ما بیشتر خواهد شد . با همه این احوال لازم بود که یکی دو روز دیگر هم تأمل کنیم شاید راه فرجی پیدا شود .

حاق مطلب این است که من منتظر بودم شاید از آن سمت بحر خزر از طرف هواخواهان و دوستان ما اشارتی بشود که اگر ما وارد باد کوبه شدیم مطمئن باشیم که مختصر مساعدتی با مقاصد ما بعمل خواهد آمد. ولی ساعت ها متوالیا میگذشت و هیچ خبر و اشاره از طرف آنها نرسید. من قطع داشتم که در باد کوبه دوستان ما مخصوصا ارامنه انتظار ورود ما را داشتند و احتمال میدادم که از جانب آن ها قاصد یا ماموری برسد. معلوم شد انتظار مساعدت از باد کوبه ثمری نخواهد داشت.

آخرین تجربه بمن ثابت کرد که این جماعت دوست دارند همیشه کمک و مساعدت بخواهند و وقتی کمک خواستند مینشینند و دست روی دست میگذارند و موقعی که کمک رسید با کمال شوق و ذوق استقبال میکنند و بعد میگویند: «حالا دیگر آزادی و اختیار کامل بشما میدهیم. هر عملی را هر قسم که میل دارید اقدام کنید. ما مینشینیم و تماشا میکنیم تا نتیجه آن معلوم شود». عین این وضعیت را شش ماه بعد که وارد باد کوبه شدم برای العین مشاهده کردم.

قسمت عمده شب را من نخوایدم و در اطراف قضایا فکر و مطالعه مینمودم. بکلیه مدارک و اطلاعات واصله رسیدگی کردم و قایع جاری و آینده را در مدنظر قرار دادم ممکن بود یکی از کشتیها را نزور بگیریم و از بندر فرار کنیم. من وسیله را در نظر گرفتم که با کمک آن ممکن بود از آتش فشانی توپخانه جهاز جنگی جاوگیری شود.

با اینکه نقشه من عملی بود معذالك ناچار شدم از اجرای آن صرف نظر کنم زیرا يك كشتی بیش از ده اوتوموبیل نمی

توانست حدل کد و آنوقت سی و يك اوتوموبیل دیگر رامجبور  
میشدیم در بندر جا بگذاریم یا بعبارة آخری تسلیم بالشویک ها نمائیم  
و بعلاوه پس از ورود به باد کوبه با قوای که همراه داشتم قطعا  
گرفتار بالشویک ها و پذیرائی گرم و نرم ! آنها میشدم زیرافورا  
بوسیله بی سیم حرکت قهری ما را از انزلی اطلاع میدادند برفرض  
اینکه ما در ساحل قفقاز پیاده میشدیم قوای که بایستی از عقب به  
کمک ما برسد در انزلی گرفتار دشمنان عصبانی ما گردیده و در  
تبیجه اقدامات جدی خصم یکنفر از آنها قادر عبور از دریا نمیشد  
و با نرسیدن قوای امدادیه بدیهی است وضعیت ما در باکو یا قفقاس  
چندان قابل ملاحظه و رضایت بخش نبود .

**پالکونیک پایک** آژانس نظامی انگلیس در قفقاس منتظر ورود ما  
بود ولی از طرف او ما نمیتوانستیم انتظار هیچگونه مساعدتی داشته  
باشیم زیرا او خودش یقینا منتظر مساعدت از جانب ما بود .  
کاپتن **گولدسمیت** احتمال میرفت خودش را به او رسانده  
باشد ولی ما نمیتوانستیم با او روابطی پیدا کنیم زیرا هیچگونه وسایل  
ارتباط در اختیار خود نداشتیم .

نقشه دیگر که محتاج مطالعه بود از اینقرار است : ما در  
انزلی بمائیم و جدیت بخرج بدهیم روابط خودمان را با زمامداران  
فعلی حسنه کرده و رفته رفته برای پیشرفت منظور اصلی خود مساعدت  
آنها را جلب نمائیم مخاطرات این نقشه خیلی زیاد بود . عداوت و  
خصومت ایرانیان و بالشویک ها رفته رفته ممکن بود کار را بجائی  
بکشاند که بیخیال تقبیش قوای ما افتاده و آنوقت آشکار شود که  
ما چیزی با خود همزاه نداریم . شایعات راجعه باین که ما مقدار  
زیادی طلا همراه داریم بیشتر آن ها را تشویق باقدام فوق مینمود .

رفیق چلیابین يك طرح دیگری را بما پیشنهاد کرد :

کتاب و رسماً حکومت بالشویکی را برسمیت بشناسیم ( به رسمیت نشناختن حکومت بالشویکی از طرف حکومت ما بیشتر باعث عداوت آنها شده بود ) و تحت نظر بالشویک ها بطرف باد کوبه حرکت نمائیم. و کلیه عملیات آینده خود را با موافقت و تصویب آنها صورت بدهیم مفهوم و معنای تکلیف او این بود که ما بالشویک بشویم . چلیابین پیشنهاد کرد که راجع بهمین موضوع ما تلگراف کنیم ولیکن ضمانت موافقت یا عدم موافقت مقامات بالاتر را بعهده نمی گرفت من حرفی نداشتم و ممکن بود بالشویک بشوم ولی در عین حال من نمیتوانستم پروگرام بالشویک ها را که عبارت از طرف نشدن با ظلم باشد آنهم از طرف خصم قبول کنم . زیرا این موضوع توافقی با اصل مأموریت مرجوعه بمن نداشت . رفیق چلیابین بمن میگفت مطمئن باشید که بازی جدید را باخته اید و مأموریت شما به تفایس با مقاصدی که دارید عملی نخواهد شد . ولی اگر شما حاضر بشوید با قوای بالشویک ها همراهی کنید حضور شما بین قشون انقلابی در طریق مسکو خیلی مفید خواهد بود . او این کلمات و عبارات را جدا و بدون اینکه تبسم نماید بمن میگفت . - نتیجه تفکرات و مطالعات شبانه من این شد که تا وقت از دست نرفته انزلی را ترك کنم . ما يك خطر دیگر در مراجعت داشتیم آنهم مواجهه و مصادمه احتمالی با قوای میرزا کوچک خان بود در راه رشت . آخرین اقدام ما این بود که به داخله ایران رفته منتظر ورود دومین دسته قوای خود بشویم و پس از وصول آن بمحض بدست آوردن اولین فرصت تشبث خود را تجدید نمائیم . در کنار شوسه انزلی سیم تلفن امتداد یافته و در دست ایرانیان است

چون من امیدوار نبودم که بتوانم بی سرو صدا و بدون این که کسی خبردار شود خودم را به منجیل برسانم لذا تصمیم گرفتم در اینجا يك قدم بی باکانه برداشته دل بدریا بزنم . پس از اخذ تصمیم قطعی صبح ۱۹ فوریه مراسله بکمیته انقلابی نوشته خواهم کردم که قبل از ظهر برای دو ساعت جلسه فوق العاده تشکیل داده اجازه بدهند چند کلمه با کمیته صحبت بدارم . در ساعت معین من با اتفاق کاپیتان ساواندرس در کمیته حاضر شدیم و همان مراسم سابق مجدداً بعمل آمد . تفاوتی که این دفعه پیدا شده بود این بود که تبسم در قیافه هافوق العاده مصنوعی بنظر میآمد و عده مستحفظین که در اطراف گماشته شده بود خیلی دقت و کنجکاوی مینمودند بدواً من از هیئت حضار سؤال کردم که آیا کمیته در نظریه سابق خود کماکان مقاومت خواهد کرد یا خیر ؟ و آیا حاضر شده است نسبت بما هر گونه مساعدت ابراز داشته و رویه خصمانه را موقوف کند یا نه ؟ عموم حضار منقفاً جواب دادند که کمیته نظریه سابق خود را محفوظ داشته است و در عقیده خود تجدید نظر نخواهد کرد .

بعد از مبادله سؤال و جواب فوق من اجازه خواستم به تنهایی و در خلوت با رفیق چلباین مذاکره کنم . پس از تحصیل اجازه با اتفاق چلباین باطوق خلوت رفته مشغول مذاکره شدیم . من به او گفتم خیلی مناسبم که نمیتوانم پیشنهادات بالشویک ها را بپذیرم و مطلقاً میل بجذال و خونریزی هم ندارم زیرا ممانعت آنها از حرکت ما بطرف بادکوبه و ادامه عملیات لازمه و اصرار مایجرکت قطماً منجر بخونریزی میشود . صحبتهای او مرا متقاعد کرده و مصمم شده ام با قوای خودم مراجعت کنم . سپس نسبت به

انتظامات و امنیتی که حکومت او در شهر برقرار کرده بود او را تبریک گفته و خاطر نشان کردم که من او را يك شخص لایق و کار آزموده شناختم . بعد با او مراسم تودیع بعمل آورده جواز دریافت مقدار کافی بنزین گرفتم و از کمیته خواهش کردم که حرکت مرا در پرده نگاه دارند و بعد از مبادله تعارفات از کمیته خارج شدم .

در تعارفات با رفیق چلبابین و تمجیداتی که بعمل آوردم چندان غیرصمیمی نبودم و تشخیص داده بودم که وضعیت او با مسئولیت عمده که در عهده داشت تاچه اندازه مشکل بود. چلبابین مأمور بود حکومتی را تشکیل بدهد اولاً برای اینکار تجربه لازم نداشت و ثانیاً معلوماتش باین اندازه ها کافی نبود . باهمه این احوال من میخواهم این نکته را تذکر بدهم که او در عملیات و اقدامات خود موفقیت حاصل مینمود و در يك چنین روز های هرج و مرج و انقلاب نظم و آسایش را بقدر لزوم برقرار داشته بود علی ای حال در مقابل بنزینی که بما داده بود من برای همیشه ممنون او خواهم بود . علی رغم خواهش من که حرکت ما را در پرده نگاه دارند تمام شهر از حرکت ما مطلع شده بود بنا براین من عجله داشتم که قبل از آنکه بوسیله تلفون خبر حرکت ما را بمیرزا کوچک خان اطلاع بدهند خودم را اقلاب برشت برسانم و دستور دادم که برای صبح خیلی زود آماده حرکت بشوند و پس از خوردن شام بسیار عالی که عبارت از مربا های سربازی و ماهی تازه بود استراحت کردیم .



## فصل چهارم

ما بطرف همدان عقب نشینی میکنیم

روز بیستم فوریه خیابای پیش از آنکه طلعه صبح بدهد اوتوموبیل  
ها را آهسته از محوطه گمرک خارج کرده بارگیری بعمل آورده  
و آماده حرکت شدیم. وقتی هوا روشن شد ما قسمت عمده  
راه را پیموده و رو به منجیل میرقیم و هر دقیقه منتظر اعلان  
جنگ قوای جنگل بودیم. هوای گرفته و بارانی و غیر مطبوع با  
حالت روحیه ما که بر اثر عقب نشینی و یأس از پیشرفت منظور  
پیدا کرده بودیم توافق کامل داشت. اگر امیدواربهایی حاصل می  
کردیم که در آینده بتوانیم مقاصد خود را مجددا بموقع اجرا  
بگذاریم چندان بد نبود ولیکن حالیه هیچ چیز نمیتوانست این عقب  
نشینی و عدم موفقیت ما را جبران نماید. مواجهه و مصادمه با  
جنگلیها در این روز حتمی الوقوع بنظر میامد. نمیتوانستیم باورکنم  
که اجازه بدهند ما با مقادیر زیاد طلا و نقره که همراه داشتیم  
سالما از منطقه نفوذ و قدرت آنها عبور کنیم بنا براین حاضر شده  
بودیم که هجوم و یورش آنها را دفع نمائیم چنانچه در موقع آمدن  
برشت هم همین احتیاط را بعمل آوردیم. ایندفعه هم برخلاف انتظار  
تجاوزی بعمل نیامد و کسانیکه بین راه مصادف میشدند خیلی عبوس  
و گرفته بنظر میامدند و در تمام امتداد راه فقط يك نفر سوار مسلح  
نظر غضب آلودی بما انداخته دست به پاشنه ماوزر برد ولی تیر  
خالی ننگرد. بمزاج و تیر اندازی سالداتهای روس هم عادت کرده  
بودیم و آن ها در بین راه به هرچه برمیخورند تیر میانداختند و  
گوشهای ما با شلیک و تیر اندازی شبانه آن هاهم مانوس و آشنانده

بود کلیه این قضایا از موقع ورود بهمدان برای ما از جمله مناظر عادی شده بود ولی ایندفعه وقتی در جلوی ما صدای تیر بلند می شد دقت میکردیم بدانیم آیا تیر اندازی معمولی است که بمقره‌های تلگراف و تلفن بعمل میاید و یا اینکه مصادمه با جنگلی ها شروع شده است .

تأمین سرعت سیر و صحت و سلامت ما بسته بخوب کار کردن و بی عیبی ماشین ها بود که تا کنون بدون تعمیرات اساسی در راههای خراب قریب هفتصد میل راه طی کرده بودند . ماشینهادر کمال نظم و خوبی کار میکردند و شکستگی و معایب بزرگ در آنها پیدا نشد .

تاخیرات و توقف های سه ساعتی که در موقع آمدن برشت برای ما پیش آمده بود اگر در این موقع و در این محل پیش میاید ممکن بود ما را دچار زحمت فوق العاده نماید .

تقریبا ساعت پنج و نیم بعد از ظهر وارد منجیل شدیم در همان محل بست قراولان روس که اعلانات عریض و طویل داشت منزل اختیار کردیم . ساعت شش صبح ۲۱ فوریه بطرف قزوین حرکت کردیم ولی این روز یکی از روزهای بد بختی ما بود . ماشینها خسته شده بودند و غالبا عیب و شکستگی در آنها بروز میکرد . دو ساعت تمام ناچار شدیم در مقابل منجیل معطل شویم . این تاخیر و معطلی روز ما را کوتاه کرد ولی امیدوار بودیم که آنها در ساعت های بعد جبران نماییم که بدون انتظار يك معطلی سه ساعتی دیگر پیدا شد و ما از رسیدن بقزوین بکلی مایوس شدیم هوا خیلی مساعد و آرام بود و بنظر میآمد که نایبستی عجله برای رسیدن بقزوین داشته باشیم . شوفور ها از شدت خستگی بی طاقت



شده بودند و خیلی میل داشتیم شب را در ( یسکندی ) توقف کرده روز بعد بقزوین برویم و من باین تصمیم موافق شده بودم ولی خوشیخانه اقدام نکردم و تاغروب آفتاب از گردنه ( کوهین ) عبور کرده و در دو میلی آنطرف گردنه يك کاروانسرای بسیار خوبی در کنار راه پیدا کردیم شب را در همانجا ماندیم . شبانه بدون انتظار هوا مانند شب تاریخی اسد آباد تغییر کرد . صبح که بیدار شدیم دیدیم تمام اطراف ما را برف گرفته و بوران با شدت هر چه تمامتر حکمفرمائی میکند . احيانا اگر ما شب را آنطرف گردنه مانده بودیم قطعا تا يك هفته دیگر از آنجا قادر بحرکت نمیشدیم ولی از کاروانسرای منزل ما تا قزوین بیست میل بیشتر راه نداشتیم و اگر ممکن میشد جاده را که زیر برف سنگین مستور شده بود پیدا کنیم حرکت اشکالی نداشت زیرا راه نسبتا محکم و خوب بود . حرکت دادن و اداره کردن ماشین با تشدد بوران خیلی مشکل بود با اینکه برف تمام شیشه های اتومبیل را پوشانده بود معذک بدون وقوع حادثه بمقصد مسافرت خود رسیدیم و خیلی خوشوقت بودیم که در منزل گرم و محفوظ پناهنده شدیم .

اهالی قزوین در موقع ورود شهر در مرتبه اول چندان ما را با روی خوش استقبال نکردند بنا براین انتظار نداشتیم که این دفعه ما را بخوشی بپذیرند . از قرائن معلوم بود که ما در شهر قزوین ماندنی نخواهیم بود و بنا بر این شایسته نبود که بسی حبه وقت خودمان را در قزوین تلف کنیم من تصمیم گرفتم که بطرف همدان حرکت نمائیم و بعد از تهیه موقعیت تدافعی مناسب در شهر با مساعدت بی سیم روسها باب مخبرات با بغداد را مفتوح نمایم .

قبل از آنکه وارد کوچه های کج و معوج و کثیف شهر

بشویم من ماشین ها را در تاکستان مقابل دروازه شهر نگاه داشتم که متفقا و بایک ترتیب مؤثر وارد شهر بشویم . در همین موقع غفلة در اطراف ما صدای شلیک تفنگ بلند شد و کلوله ها طوری از نزدیک ما عبور میکرد مثل اینکه ما را حذف قرار داده باشند. طولی نکشید معلوم شد که این کلوله های دشمن نبود و متعاقب به دوستان بوده است : یک گاری بزرگ که عدة سالدات روس سوار آن بودند از زاویه شهر پیدا شده و خیلی مه-لایم در جاده پربرف حرکت میکرد و مسافری آن قدری جدی تر از معمول خود شوخی و تیر اندازی مینمودند .

باری ما از کوچه های شهر عبور کرده در مقابل عمارت قونسولخانه انگلیس توقف کردیم و آقای گودوین مثل دفعه گذشته از عموم ما ها پذیرائی کرده و برای صاحب منصبان و نقرات تعیین منزل نمود .

ورود ما شهر را بهیجان و ذلیان انداخت و شایعاتی در شهر منتشر شد مبنی بر اینکه میرزا کوچک خان ما را در رشت نگاه داشته و پس از اخذ طلا و نقره و اشیاء قیمتی تر حما مرخص کرده است .

بما بچشم شکست خورده و مغلوب نگاه میکردند و خیال اینکه زودتر ما را از شهر بیرون کنند ایندفعه قوی تر شده بود . این نکته را نبایستی فراموش کرد که در آنموقع کلیه نواحی شمال ایران مملو بود از اسلحه و مهمات جنگی و هردسته از راهزنان به تفنگهای پنج تیر روسی و عثمانی و ده تیرهای انگلیسی مسلح بودند .

با شرایط موجوده تصمیم بیرون کردن ما از شهر از طرف

اهالی ممکن بود تولید زحمت نماید . مجالس میتینگ در مساجد منعقد گردید و قطنامه های شدید اللاحن بدیوار ها الصاق شد .

روز بیست و سیم فوریه را ما در قزوین بتعمیرات ماشین های خود پرداختیم . خیلی میل داشتیم زود تر حرکت کنیم ولی ماشین ها قادر بحرکت نبودند دنباله اجتماعات و نمایشات ماتدروز قبل ادامه داشت ولی خیلی بیشتر کسب حرارت کرده بود .

اجتماعات يك سر پرست و سر دسته توانائی نداشت كه علاوه بر ایراد نطقهای آتشین بتواند عملیات جدی آن هارا اداره كند خوشبختانه تا بحال هم چنین سرپرستی پیدا نشده است .

من فرصت بدست آورده راپورت عملیات خودم را تا آخرین دقیقه بوسیله تلگراف هند واروپ كه سیم آن از قزوین میگذرد بانگلستان مخابره كردم . از انزلی من نمیتوانستم چنین راپورتنی مخابره نمایم زیرا در آنجا فقط بی سیم روسها بود و بما اجازه استفاده از آنرا نمیدادند . من تلگراف كردم كه هیئت اعزامی توانست از انزلی قدمی جلوتر بردارد و اگر هم موفق شد سالما عودت كند فقط بواسطه مساعدت شانس بوده و قبل از جنك یا طرف شدن بامیرزا كوچك خان و یا عقد ائتلافی با او رفتن ما بانزلی مطلقا نتیجه نخواهد داشت . در قزوین از منابع رسمی بمن خبر دادند كه میرزا كوچك خان بقوای خود حكم كرده است كه اگر ما مجددا قصد حرکت برشت نمایم بطرف ما حمله نمایند بعلاوه خبر رسید كه در انزلی توطئه بر علیه ما فراهم شده بود و عودت فوری ما اساس توطئه را بر هم زد و جنكلی ها خیال داشتند بین راه كمین كرده برای ما تولید زحمت نمایند ولی از ترس اینكه مبادا قشون روس كه در حال عقب نشینی بطرف رشت میرود بكمسك

ما قیام نماید دست از پا خطا نکردند و بفرماندهان قوای روس در قزوین مراجعه کرده تقاضا نمودند که در این قبیل پیش آمدها آنها مداخله نکنند .

روسها در جواب دادن اهمال می نمودند زیرا برای خود آنها که در حال تخلیه و عقب نشینی بودند مقتضی نبود بجنگلیها جواب غیر مساعد بدهند بعد خبر رسید که در همان موقع حرکت ما از انزلی یکدمته قشون سرخ از باد کوبه بانزلی وارد گردید پس از وصول این خبر معلوم شد مقصود چلبا بین از اینکه ما یک روز دیگر در انزلی توقف کنیم بیبانه اینکه تاکرانی به باد کوبه مخابره کرده و منتظر جواب میباشد این بوده که بوسیله قوای سرخ از ما پذیرائی کامل بعمل بیاورد . قشون سرخ مأمور انجام عملی بوده که کمیته انقلابی جرئت اجرای آنها نداشت و آنهم دستگیری و توقیف هیئت اعزامی انگلیس بود . در ظرف تمام روز ۲۳ فوریه حادثه خلاف انتظاری رخ نداد از سرشب تا صبح صدای شلیک و تیر اندازی در تمام شهر بلند بود و با اینکه تیراندازی از روی مزاح بعمل میامد ولی خیلی شباهت بمواقع شدید جنگ پیدا کرده بود .

ساعت هشت قبل از ظهر روز ۲۴ فوریه موکب ما یکمرتبه دیگر از کوجهای قزوین عبور کرد و انومیل زره پوش همه جا در عقب ماشینها حرکت مینمود . طولی نکشید که ماشینها بجاده مرغوب رسیده و بواسطه مساعدت هوا با سرعتی زیاد تر روانه شدیم . ساعت چهار بعد از ظهیر به آوج رسیده در محل چاپار خانه منزل مناسبی که چند نفر قزاق هم در آنجا بود بدست آوردیم روز بعد گردنه سلطان بولاغی را با بودن برف زیاد عبور کردیم ولی راه عبور و مرور گردنه مانند سفر پیش باز شده بود و طرف عصر

همدان ورود نمودیم در همدان نقرات را در منزلهای بسیار خوب که از طرف میسیون امریکائی واگذار شده بود جادا دیدیم صاحب منصبان هم در نزدیکی همان محل در دو بالاخانه عالی منزل کردند .  
**کانل دونگان و کاپتن دونینک** و من در عمارت بسانک که نزدیک منزل نقرات بود منزل اختیار کردیم . بنا بر این از نقطه نظر مدافعه موقعیت ما خیلی عالی و مناسب بود و ماشینها و صاحب منصبان و نقرات عموماً در نزدیکی هم واقع شده و در دقائق خطرناک میتوانستند بخوبی با هم مشورت و کمک کنند . شهر تاریخی همدان یا اکباتان - گنجینه سلسله هخامنشیان - در دامنه های شمالی کوه الوند واقع شده است .

بلند ترین قله الوند با ارتفاع یازده هزار و نهصد فوت از سطح دریا میباشد پست ترین نقاط شهر ارتفاعش از سطح دریا بشش هزار و پانصد فوت میرسد . اقامتگاه خارجیان یعنی محلی را که من برای اقامت قوای ابوابجمعی خودم انتخاب کردم در ارتفاع هفت هزار فوت واقع گردیده است و بهتر از این قرارگاه غیر ممکن بود بدست بیاید . آب و هوای این محل خیلی سالم و موقعیت مسلط بنام شهر است . آب را میتوان بقدر لزوم از چشمه هایی که از دامنه های الوند سرازیر میشود تحصیل نمود و اطمینان کامل داشتیم که آبها تمیز و خالی از هرگونه میکروب مسری است شهر همدان چندان قابل ملاحظه نیست : ابنه و عمارات شهر مطابق معمول ایران یا هند شمالی احداث گردیده . شکلیترین عمارات شهر را از آجر ساخته و دور آنها دیوار گلی یا خشتی کشیده اند چند باب ساختمانهای قدیمی که قسمت درون و برون آنها را کاشی کاری کرده اند تا اندازه منظره حزن آور شهر را تغییر میدهد ولیکن بناهای مزبوره با مسجد

و یا مقبره است . یکی از مقبره‌ها متعلق به (اسفیری) و دیگری متعلق به (مورداحای) میباشد در طرف شرق شهر يك تپه بزرگی واقع گردیده که گویا محل یکی از تصور قدیمه بوده و حالیه مطلقا آثاری از آن باقی نمانده است . خیلی مشکل است شهری در عالم پیدا شود که نصف کمتر سرگذشت و تاریخ همدان را داشته باشد . با اینحال از آثار تاریخی و عظمت گذشته آن چیزی باقی نمانده است تمام ابنیه و آثار شهر بدست اسکندر مقدونی در موقع جشن‌ها عیش و عشرت‌های آلوده بشهوت چه غارت گردیده و چه طعمه حریق و انهدام شده است . فاتحین بعد از اسکندر هم از قرار معلوم بقیه السیف آثار تمدن و بناهای تاریخی شهر را که در تذکره‌های مورخین قدیم بطور مبایغه اشاره شده است از بین برده و بکلی منهدم کرده‌اند تنها اثر و یادکار عظمت گذشته يك شیرسنگی است که در چند صد قدمی شمال شرقی خارج شهر افتاده و این نمونه حجاری و هیکل تراشی قدیم میباشد و از قراین با آن‌وامثال آن سر درب دروازه‌ها را تزئین مینموده‌اند . حالیه اهالی وسکنه شهر در حق این شیر سنگی معتقد بکشف و کرامت گردیده و مرضی و مردهای بی نصیب از اولاد برای جناب صحت و تشفی دردهای خودبان مراجعه میکنند .

چشمه آب کوهستانی از سر تا سر شهر جریان پیدا کرده و بنواحی مرده روح تازه میدمد و اهالی را بقدر لزوم سیراب نموده ذباله و کثافات شهر را هم خارج میکند . همدان از لحاظ تجارت موقعیت مهمی را احراز کرده و از حیث قالبهای ممتاز و دباغی و عمل آوردن چرم هم مشهور است . جمعیت شهر در حدود پنجاه هزار نفر است و عده زیادی هم یهودی و آرامنه جزو عده

مذکورہ میاشد . قسمت عمدہ سکنہ ہمدان و توابعش ترک زبان  
ہستند و زبان ترکی خیلی بیش از فارسی رواج و رونق دارد  
قسمت اعظم سکنہ از قبیہ ( قرہ گوزلو ) و ترک نژاد میباشند .  
تمام شہر در مزارع و باغات و مراعات خرم و بسا شکوہ  
محصور و غوطہ و راست در موسم بہار جوانہ های خرم گندم و  
شکوفہ های اشجار میوہ جات منظرہ سیار خوبی پیدا میکند . ما  
از محل اقامتکاخ خودمان میتوانستیم تمام دشت مسطح را در مسافت  
پنجہ میل تا گردنہ سلطان بولاغی تماشا کنیم . نقطہ را کہ برای  
اقامتکاخ خود انتخاب کردہ بودیم از نقطہ نظر نظامی و استراتژی  
خیلی مہم بود . ترکہا ہم در موقع اقامت در ہمدان ہمین نقطہ  
را اشغال کردہ بودند و اتفاقا همان عمارتی کہ محل ارکان حرب  
من بود ترکہا ہم ارکان حربشان را در همانجا قرار دادہ بودند  
و بواسطہ حمایت ترکہا عمارت بانک کمتر آسیب یافتہ بود .  
قشہ ابتدائی و اولیہ ما عجلہ موقوف الاجرا گردیدہ و حالہ  
ما کاری کہ میتوانستیم بکنیم این بود تدابیری اتخاذ کردہ بتوانیم  
از عملیات و تحریکات ترکہا در این ناحیہ ممانعت بعمل بیاوریم .  
برای تامین مدت اقامت خود در ہمدان ناچار بودیم از ادامہ دامنہ  
تحریکات عمال آمان و ترک در این نواحی جلوگیری نمائیم . و  
مجبور بودیم بقدری در این نواحی توقف کنیم تا موجبات پیشرفت  
ما بطرف قفقاز از ہرجہ آمادہ و فراہم شود .  
در این روزها اوضاع داخلی ایران خیلی منقاب بود و ایجاب  
مینمود کہ ما احتیاط را از دست ندادہ و کاملاً ہوشیار باشیم .  
برف ہم متوالیا شب و روز میبارید و کلیہ گردنہها و معاہر  
اطراف را مسدود کردہ بود بطوریکہ مطلقا کسی قادر بعبور و مرور

نمود و روابط ما بکلی با بغداد مقطوع گردید و هیچ کسی با هیچ وسیله ممکن نبود بتواند خودش را بما برساند. يك دسته قشون روس در گردنه اسدآباد دچار بوران شده شش نفر انسان و سی رأس حیوان تلفات داده بودند معلوم بود که هوا باین زودی ها مساعد نخواهد شد. من موفق شدم با بی سیم روسها اولاً با بغداد بعد هم با لندن مخابره نمایم از لندن بمن دستور رسید در همانجائی که هستم بمانم و مراقب رفتار و عملیات ایرانیان باشم و همینکه راه باز و هوا مساعد شد بطرف مقصود حرکت کنم یکی از مسائل عمده که در نظر داشتیم این بود که يك راه دیگری برای رفتن بققازیه پیدا کنیم.

تنها راهیکه ممکن بود برویم راه قزوین و تبریز و جلفا و از آنجا هم بوسیله راه آهن به تفلیس ... مسافت بین قزوین و تبریز قریب سیصد میل است و جاده از میان خك شاهسون هاعبور می کند.

جنگلیها هم در جناح راست ما واقع میشوند. پس از سبك و سنگین کردن کلیه احتمالات در امکان حصول پیشرفت از این طریق تردید حاصل نموده و دانستم که از این راه بمقصود نمیرسم.

برای پیشرفت منظور قشون لازم بود زیرا در انموقع سرتاسر ایران منقلب و در آتش هرج و مرج دچار شده بود و از طرف دیگر لباس پوشاندن باشخاص و حرکت دادن آنها در موقعی که زهستان با شدت هرچه تمامتر در نواحی شمالی مشغول حکمفرمائی بود عاقلانه بنظر نمیرسید بنا بملاحظات فوق ما ناچار بودیم در همین نقطه که توقف کرده بودیم بمانیم و بمصاحبه قناعت کنیم.

ما در نظر ایرانیان خیلی قویتر از آنچه در سابق بودیم جلوه گر شده ایم



تنها منظره يك اوتوموبيل زره پوش آنها را بوحشت انداخته بود و بعلاوه تصور ميکردند كه در هر يك از چهل و يك ماشين آلات و ادوات آدم كشي بيحد و حساب پنهان كرده ايم .

منظره ظاهري چهل و يك نفر شوفور هم چندان بي تاثير نبود زيرا ايرانيها نميدانستند كه كليۀ معلومات شوفورها منحصر به اطلاعات تكنيكي اوتوموبيل بوده . وليكن شوفورها هم در واقع قابل تمجيد بودند و با داشتن فقط دو نفر صاحب منصب جزء (گارس و واتسرن) آنها خودشان را خيلي معقول و بسنديده نگاه داشته واز تحمیل و فشار كار زياد هرگز شكايث نميکردند .

واما راجع بوضعيت عمومي و سياست ما در آنموقع : حكومت ايران بدبهي است موقعيت تدافعي در پيش گرفته و بيشر بطرف آلمان ها كه در آنموقع در طهران بودند و تحريكات جدی بعمل آورده و كايه حوادث و قضايای جنگ را بنفع خودشان جلاوه می دادند متمایل بود .

در آنسوقميكه قوای ترك و روس بدون هيچ مانعی بعنوان ميدان جنگ از جاده قزوین و گرمانشاه استفاده ميکردند طهران تحت حمايت آلمان واقع شده و ابداء سر و صدا يا تظاهراتی بخرج نميداد .

رو بروی سفارت انگليس بيرقهای عثمانی و آلمان با كمال بشاشت در اهتزاز بود و تركها با نهايت آزادی بهرگونه تبليغات و تحريكات اقدام مينمودند . ولی آلمان ها با وجود قانون بيطرفی معلوم بود كه پايتخت ايرانرا مأمن خود نميدانستند اگر چه بيرق آن ها بسالای سر درب سفارت در اهتزاز بود ولی درب سفارت هميشه بسته بود .

در اینموقع نهضت میرزا کوچک خان رو بتوسعه گذاشته بود ... عقب نشینی ما پر و بالی به آمال و آرزوهای او داده و حیثیتش در انظار بعد از این پیش آمد بمراتب رو به فزونی گذاشت.

پروگرام عمل او در همان حالیکه با مقاصد و آرزوهای دموکرات های واقعی و حقیقی و جدی موافقت پیدا کرده بود با مقاصد میثه عوامل و عناصر بدعمل هم که فقط قصد قتل و غارت داشتند مساعد شده بود در طبقات اعیان و ممتازه هم میرزا کوچک خان طرفدارانی پیدا کرده و عمال و آژانسهای او در قزوین و همدان و سایر شهرها با نهایت جدیت مشغول تبلیغ و کار بودند. میرزا کوچک خان را در واقع حاجی ایران دانسته و یقین داشتند که قوای اجانب را از مسلطت بیرون خواهد کرد و عظمت گذشته و دوره طلایی ایران را مسترد خواهد نمود. علاوه بر همه اینها این نکته را نیز باید تذکر بدهم که در آنموقع روح بالشویزم در فضای عالم در پرواز بود و میکروب انقلاب را میان کلیه اقوام و ملل منتشر مینمود بنا بر این نمیشد اطمینان حاصل کرد که ایران از سرایت این مرض محفوظ و در امان بماند. تصور میرفت درسی را که قشون روس در موقع اقامت خود داده بود مانند نازیانه عبرت در افکار و روحیات جامعه تاثیرات لازمه را بخشیده باشد و ایکن طولی نکشید و عکس آن انتظار عینا مشاهده شد با شرایط موجوده و وضعیت از هر جهت مساعد چیزی کسه باقی مانده بود این بود که میرزا کوچک خان بیرقهای فتح و فیروزی خود را بر افراشته بطرف قزوین پیشرفت کند و پس از تصرف آنجا بطهران رفته مستقلا حکومت انقلابی خود را در مرکز تشکیل بدهد

میرزا کوچک خان با داشتن سرکردگان با قوّه و تمایل عموم اهالی اگر چنانچه در همان موقع اقدام کرده بود پیشرفت و موفقیتش کاملاً تامین بود . موعده عمل و اقدام هم رسیده بود لیکن اوضاع جوی مساعد نبود و وقتی که هوا مساعد شد و او تصمیم گرفت که قوای خودش را بطرف مرکز حرکت بدهد ما اقدیرها قوت و قدرت پیدا کرده بودیم که باواخطار کنیم : « شه مات ! » میرزا کوچک خان در عقب خود مساعدهای مادی و معنوی آلمان و ترک را همراه داشت و از طرف دیگر توجهات ( کمیته اتفاق و ترقی ) هم با او بود .

در سر راه او مطلقاً مانعی وجود نداشت ولی موقع عمل را از دست داد و ایران نجات یافت . تفصیل مشروح و قابل توجه این نهضت را من در یکی از فصلهای آینده این کتاب حکایت خواهم کرد . در شهر همدان عده زیادی بودند که هوا خواهی از حضرات مینمودند و یکی از وظایف عمده خودشان میدانستند که ما را از شهر اخراج کنند و ایکن کلیه عملیاتی که از طرف آنها در این زمینه بعمل آمد خالی از اهمیت بود و بیشتر شباهت به تحریک و تقنین پیدا کرده بود و ما چندان از این قبیل عملیات و اقدامات خصمانه بیم و هراسی نداشتیم .

برای تامین کامل موقعیت و وضعیت خودمان از یک طرف و تحصیل اطلاعات لازمه برای پیشرفت مقصود عمومی متفقین از طرف دیگر ما محتاج بداشتن یک شعبه اطلاعات شده بودیم . عملی نمودن این منظور را بعهده کاپیتان سااوندرس واگذار کردم و مشارالیه در این قسمت بموقفیتهای درخشان نایل گردید . در واقع هیچ کاری و اقدامی مفید تر از عملیات صاحب منصبان مامور تحصیل اطلاعات

نبود و بیش از آنچه که در يك مراسله توقيف شده گفته شده بود ممکن نبود نسبت بخدمات صاحب منصبان مذکورہ تقدیر و تمجید بشود در مکتوب مزبور نوشته بودند : « انگلیس ها حتی مطالبی را که ما بیخ گوشي با هم صحبت داشته ایم شنیده اند . » با مساعدت عمال و آژانسهای خودمان ما در جریان قضا واقع شده و از اوضاع عمومی ایران و مخصوصا همدان بخوبی مطلع بودیم و راجع بوضعیت قوای ترك و تعداد آن و حالت روحیه نقرات که در نزدیکی ما بودند اطلاعات کامل بدست آورده بودیم .

با داشتن وسایل لازمه ما با نهایت سهولت میتوانستیم در اعمال جاموسان که در خط قزوین و کرمانشاه بودند مراقبت کنیم و حتی چندین ماهی درشت هم در دامهایی که گسترده بودیم گرفتار شدند . و اما راجع به نتیجه عملیات شعبه اطلاعات و حای - ما از مقاصد کایه عمال خصم با اطلاع بودیم و متفقد ترین آن ها را که در اطراف ما بودند میشناختیم بر واضح است بصیرت و اطلاع ما از جریان قضا یا کفه ما را بمراتب سنگینتر مینمود . ما اقداماتی هم بعمل آوردیم بلکه بتوانیم روابطی با کنلن پایک و کاپتن گولدسمیت که در تفلیس بودند پیدا کنیم و برای این مقصود چابار ها و قاصدین مخصوص تجهیز کرده روانه نمودیم لیکن کلیه جدیت ها و تشبثات ما برای استقرار روابط با تفلیس بی نتیجه و عقیم ماند .

از بین ایرانیان برای خدمت در شعبه اطلاعات عدّه بسیار قابل ولی کافی و لایقی را انتخاب کردیم اگر چه آنها در مقابل پول بما خدمت میکردند ولی باید اعتراف کرد که پول این اندازه ها در آنها تاثیر نداشت زیرا آنها کاملا خودشان را وقف کارهای ما کرده بودند و یکی از آنها معلوم شد شجاعترین مردمانی بود که

تاریخ نظامی  
کتابخانه نظامی

من تا آن موقع دیده بودم - این شخص در واقع با جان خودش بازی میکرد و هیچ خطر و خیاطی ممکن نبود او را از پیروی مقصودی که انجامش را بعهده گرفته بود باز دارد .

قوای روس هنوز همدان را تحت اشغال داشتند و تمام شهر از قشون روس پر شده و تیر اندازی شبانه آنها بما مجال آسایش و خواب نمیداد . ارکان حرب قشون روس در شورین و در دهکده کوچک سه میلی شهر قرار گرفته بود و معلوم نبود که چه موقع اقدام به تخلیه شهر خواهند نمود .

فرماندهی کل قوا کماکان بعهده ژنرال باراتوف بود . و ژنرال لاستوچکین سمت ریاست ارکان حرب او را داشت ما واقعا نسبت بوضعیت این دو ژنرال که فرماندهی قوای غیر دیسپلینه و متعصب را بعهده گرفته بودند متاثر بودیم . بعلاوه ممکن نبود نظم و نسق جدیدی بین قشون برقرار گردد زیرا بعموم صاحب منصبان اکیدا قدغن شده بود علائم و امتیازات مخصوص باخود همراه نداشته باشند . بیچاره خوف هنوز در کرمانشاه متوقف بود ولی یک دسته کوچکی از قوای ابوابجمعی او در همدان بودند و تنها همین دسته کوچکی قشون بود که هنوز بمقررات و قوانین نظام احترام مینمود .

از سایر مسائل عمده که محتاج مذاقه و مطالعه بود مسئله تامین ارزاق و احتیاجات ما در این قسمت خیلی زیاد بود . بعلاوه ما ناچار بودیم آذوقه و غلیق احتیاطی برای یکعده قشون که ممکن بود از بغداد بعنوان کمک اعزام نمایند حاضر داشته باشیم .

در آن روزها،یکه قحطی و مجاعه در سر تا سر این مملکت محنت زده حکمفرما بود من میل نداشتم مقدار بسیار قلیل

ارزاق و آذوقه اهالی را خریداری نموده برای احتیاجات خود ذخیره کنم .

ولی ما بوسیله شعبه اطلاعات خود فوراً خبر دار شدیم که اینک که در ظاهر جنس و علیق خیلی کمیاب بود ولی انبارداران و محضکرین باتظار بالا رفتن مظنه جنس مقادیر کلی گندم را در انبارها پنهان کرده بودند . بهمین جهت خریدهای کوچک و مختصر ما باعث ترقی زیاد مظنه اجناس و انلاف جمعی از گرسنگی میشد . تقشیش و مراقبت کامل در مصرف گندم ممکن بود از این وضعیت جلوگیری کند ولی متأسفانه با وضعیت موجود خودمان ما آقدهرها مقتدرو توانا نبودیم که بتوانیم موضوع ارزاق را در دست خود گرفته و از این راه باهالی محنت زده کمک برسائیم .

با این حال چندی بعد ما موفق شدیم که در این زمینه نیز اقداماتی بعمل بیاوریم و آنهم در موقعی بود که ژنرال بایرون فرمانده بریکاد بجانشینی من وارد شد . ژنرال مشارالیه مدتها در همدان توقف داشت و موفق گردید که بر علیه مجاعه اقداماتی کند و تقشیش و مراقبت در مصرف گندم را عملی نماید و همین اقدام و مساعدت او موجب شهرت و معروفیت ما گردید .

ممکن نبود ما بتوانیم بطور تحقیق پیش گوئی کنیم که چند مدت دیگر در همدان بطور کلی در شمال ایران توقف خواهیم داشت بنابراین لازم بود که بدون سرگردانی زیاد مشغول آموختن زبان فارسی شده و از نزدیک با ذواتی که ریاست داشتند و اهالی محل شناسائی پیدا کنیم . بعضی از ما ها که قدری فارسی میدانستند جدیت داشتند تلفظ و لهجه خودشان را بهتر کنند و آلهائی هم که آشنا نبودند شروع بدرس گرفتن نمودند .

ملاقات و ویژگیهای ما با رؤسای مهم و متفدین و مسلاکین عمده همدان خیلی قابل توجه و شایان عبرت است. رؤسای درجه اول شهر های ایران عبارت هستند از حکومت و نایب الحکومه و کارگذار ( مأمور وزارت خارجه ) و رئیس پلیس . دز همدان یکنفر دیگر هم بود که ماموریتش مربوط بمسئله تصفیه دیون قشون روس بود . در موقع توقف ما در همدان مأموریت مزبور را حاجی سعدالسلطنه عهده دار بود مشارالیه یکی از ایرانیان تحصیل کرده و با اطلاع است و خیلی مسافرت کرده و من ممنون مساعدتهای زیاد و مصاحبه مطبوع و پند آموز او میباشم .

در ایران ذواتی که در راس مشاغل دولتی واقع شده اند معدولا بالقاب معروف و معرفی میشوند و اسامی اصلی و نام فامیلی آنها حتی برای نزدیکترین آشنایانشان مجهول میماند و این مسئله خیلی موضوع مراقبت در باره اشخاص را مشکل مینماید زیرا القاب روز بروز تغییر میکند و بعلاوه هیچ تناسبی با مشاغلی که عهده دار هستند ندارد منجمله شخصی که متعلق بعرق نجیب میباشد معروف به «امیر نظام!» است در صورتیکه ابداسر و کاری باخدمات نظامی ندارد . - «مدیرالسلطنه!» یا (اداره کننده سلطنت) ازدموکرات های معروف است! - «رئیس همه چیز!» یا «سردار کل!» يك شخص عادی است و مقام و ریاستی هم ندارد .

- یکی از احمقترین مردمانی را که تا کنون من دیده ام دارای لقب « اقیانوس معلومات!» یا « بحر العلوم!» میباشد . چند روزی که از ورود ما به همدان گذشت رفته رفته شروع بشناسائی مردم نمودیم . برای مقدمه و پیشرفت کار بازی فوتبال راه انداخته و سرباز های ما مشغول این ورزش مفید شدند .

ایرانیان با ذوق سرشاری در بازی شرکت میکردند و بواسطه بودن میسیون امریکائی آنها چندان از فوتبال بی اطلاع و بی بهره نبودند دامنه‌های بلند سردارهای ایرانیها در میدان بازی چندان منظره خوشی نداشت و صاحبان آن وقتی در میدان بازی با دامنه‌های بلند خود که در پرواز بود میدویدند هیکل مضحکی پیدا نموده یقیناً خودشان هم تشخیص میدادند که فوتبال و سرداری چندان با هم تناسبی ندارد ! و لیکن جوانان ایرانی که از شاگردان مدرسه میسیون امریکائی بودند بهتر تربیت شده و در لباس هم کمتر رعایت قیودات قدیمه را مینمودند .

توفورهای ما برای بازی فوتبال وقت فارغ زیاد داشتند زیرا معلوم نبود که ماشینها باین زودیها حرکت کنند و بعلاوه ما هم احتیاجی بانها نداشتیم زیرا کلیه گردنه‌ها و معابر از برف مسدود شده بود و بنزین هم خیلی نزحمت بدست می‌آمد .

ژنرال باراتفوف خیلی جدیت داشت که در این موضوع با ما مساعدت کند و بنزین ما را تامین نماید و لیکن بواسطه مسدود بودن راهها و عدم اطاعت قشون خیلی کم بنزین بما میرسید مقدارهای جزئی بنزین ممکن بود در شهر تهیه شود و ما مقداری هم از همین راه ذخیره کردیم ولی بقیمت‌های خیلی سنگین و این بنزین راشوفورهای روس از مقدار تحویلی خود که برای مصرف ماشینها تعیین شده بود بطور غیر مشروع در بازار فروخته و بدین ترتیب بر عواید خصوصی خود می‌افزودند .

تشبثات ما برای جلب دوستی و استقرار روابط حسنه با اهالی و سکنه محلی چندان پیشرفت نمینمود زیرا عملیات ما در این زمینه با تحریکات ضد انگلیسی مقامات حکومتی محل مصادف میشد و نتیجه



مثبتی بنفع ما بدست نمیداد . حکومت وسایر متنفذین دقیقه فرو گذار  
نمیکردند و اهالی را بر علیه ما تحریرك مینمودند و در عین  
حال هم سیاسیون همه رنگ همدان : دموکرات های - اکثر من  
( افراطی ) - دموکراتهای اعتدالی و سوسیالیستها در مجامع متینك  
تخلیه و حرکت فوری ما را تقاضا مینمودند .

با اینکه چند روزی بیشتر نبود که ما وارد همدان شده  
بودیم در شهر میان اهالی شهرت دادند که در نتیجه خریداری گندم  
از طرف انگلیس ها قیمت جنس بالازده در صورتیکه ما هنوز شروع  
بخریداری گندم نکرده بودیم و بعلاوه شایع شده بود که ما  
مقدمه الجیش قوایی هستیم که بعد خواهد آمد و قوای مزبور تمام  
ارزاق مملکت را خورده و اجحافات و وحشیکریهای زیاد خواهد  
کرد . و اگر این عده موجود را منهدم کنیم قوای جدید دیگر  
قدرت ورود باینجا نخواهد داشت من تصمیم گرفتم که با همان حربه  
مخالفین خود وارد عمل شوم و دستور دادم بیان نامه خطاب با اهالی  
طبع و توزیع نمایند طولی نکشید بیان نامه بمضمون ذیل در تمام  
شهر بدیوار ها الصاق گردید :

« توقف انگلیس ها در اینجا موقتی خواهد بود و ابداحیال  
ندارند در این ناحیه ایران مدت مدیدی اقامت نمایند .

اقامت موقتی انگلیس ها جهت مراقبت عمایات قوای ترك هابی  
نهایت لازم است . در کلیه ممالک و نواحی اولین وظیفه ما امداد  
و مساعدت با اهالی بوده و بهر کجا که بیرق انگلیس وارد شود  
بنام آزادی و صلح و رفاه عمومی به اهتزاز میاید . گندم را ما  
خریداری نمیکنیم و بر خلاف با تمام قوای خود با قحطی زدگان  
مساعدت مینمائیم .

قیمت‌های سنگین کنونی جنس بواسطه خریداری جنس از طرف ما نیست زیرا ما گندم خریداری نمیکنیم بلکه ترقی قیمت جنس بواسطه عملیات دستجات دموکراتها است که انبارداران و خبازان را بی جهت مرعوب کرده و وادار میکنند که منظم جنس را بطور مصنوعی بالا برده و مردم را بر علیه ما برانگیزانند .

این بیان نامه تأثیرات عمده بخشیده و موجب بی اعتباری اقوال و افعال مخالفین و محرکین گردید و حتی تأثیرات گفته‌های ما پس از انتشار بیان نامه های مخالفین هم که بمضمون ذیل اشاعه یافته بود از بین نرفت :

« ژنرال انگلیسی میگوید که برای صلح و رفاه عمومی به اینجا وارد شده است .

آیا ما از ایشان خواهش کرده بودیم ؟ بهتر است این صلح و رفاه را در مملکت خودشان برقرار نمایند . ما که تا کنون در این زمینه از آنها تمنائی ننموده ایم . ایران در يك موقعی متمدن بوده که انگلیس ها حتی معنای آنرا نمیتوانستند بفهمند . بعلاوه ما احتیاجی نداریم که از آنها چیزی بیاموزیم .»

من گمان نمیکنم بیان نامه که از طرف آنها برای تحریک احساسات وطن پرستی ایرانیان صادر شده و اشاره بگذشته ها و عظمت تاریخی و تمدن آن ها گردیده بود باندازه خطابه من که ما آمده ایم بقحطی زدکان مساعت کنیم تأثیر بخشیده باشد .

پیدا شدن نظامیان جدیدی که خودشان را در جامعه معقول و موقر نگاهداشته و در مقابل هر معامله قیمت اجناس را بدون کم و کسر تادیه مینمودند رفته رفته افکار عمومی را بطرف ما متمایل نمود و هر اندازه تمایلات عمومی نسبت بما شدید تر میشد دستجات

دموکرانها اهالی را بیشتر بر علیه ما تحریک مینمودند .

چند روزی هم گذشت تغییر حالت روحیه عمومی بنفع مابطور  
وضوح اشکار و عملی شد بعد از آن شعبه اطلاعات و تبلیغات  
شروع به تبلیغ اوصاف خوب ما بین اهالی نمود و برای پشرفت  
منظور تشکیلات بزرگی ایجاد نموده و در تمام منطقه بین همدان  
و قفقاز عده زیادی آژانس و مامور تبلیغ گماشته و بنفع ما شروع  
بعمل کردند .

در تعقیب تبلیغاتی که بعمل می آمد با کمال جدیت و موفقیت  
بتعقیب دشمنان و مخالفین جدی خود پرداختیم . در همین موقع هم  
موضوع اعزام قوای معهود که در بغداد تمرکز یافته بود بمیان آمد .  
اردوی اعزامی رسماً معروف به اردوی دنسترویل شد و قرار گاه  
اردو هم با همان اسم ابتدا در بغداد بود بعد به (روز) منتقل  
گردیده منتظر در یافت حکم حرکت بود . بطور غیر رسمی  
این اردو معروف به ( اردوی گوش - گوش ) شده بود من خیلی  
میل داشتم یکدسته صاحب منصب دیگر هم بما کمک بدهند لیکن  
هنوز تصمیم قطعی برای تعیین محل اقامت و تمرکز قوا نگرفته  
بودم و بعلاوه قوای اعزامی از حیث وسایط نقلیه و اوتوموبیل در بغداد  
دچار زحمت شده بودند و باندازه کفایت اوتوموبیل موجود نداشتند  
من قبلاً از حالت روحیه صاحبمنصبان و نظامیان که باین منطقه  
مأموریت یافته بودند اطلاع داشتم زیرا آنها از میدانهای مختلفه  
جنگ عمومی دست کشیده و باینجا مأموریت یافته بودند به امید  
پشرفت های مهمه و ترقیات عمده و عوض همه امیدواری ها ناچار  
بودند در این جا دست روی دست گذاشته لب دریا بانتظار هوای  
مساعد بنشینند . در هر صورت هیچ کار دیگر ممکن نبود بکنیم

و تنها مشغولیت عمده ما این شده بود که اوقات خود را مصروف باموختن زبان فارسی و روسی بنمائیم. این اشتغال جدید یقیناً برای مردمانیکه همیشه درزندگی سلحشوری بسربرده بودند خیلی مطبوع! بنظر می آمد و هیچ پیش بینی نکرده بودند که يك روزی هم در جلو خواهند داشت که میبایستی شغل محصلی را عهده دار شوند. در این جا قسمتی از راپرت خودم را که راجع بوضعیت عمومی آن موقع مخابره کرده بودم ذیلاً درج مینمایم:

- « ما فعلاً آقدها که در مقابل نقشه (پانیسلامیستها) طرفداران اتحاد اسلام عمل میکنیم با بالشویکها سر و کاری نداریم زیرا آنها ما نهایت جدیت مشغول تهیه زمینه اتحاد فیما بین تاتارهای بادکوبه و جنکلبهای انزلی گردیده و يك تشکیلات بسیار قوی ضد انگلیسی بوجود آورده و با صاحب منصبان آلمانی و پول آلمان سرگرم جریان عملیات هستند ... و اما راجع بنقشه تفلیس که در نظر گرفته بودیم ما نمیتوانیم با مردمانی همراهی کنیم که دخالت انگلیس هارا در امور رد میکنند و فقط مایل بدریافت نقود انگلیس هستند اگر نمکن میشود هیئت اعزامی خودشرا در پائیز ۱۹۱۷ بتفلیس میرسانید من تمام جدیت خودم را بکار می انداختم که دو طایفه مسیحی (ارامنه و گرجیها) را با هم نزدیک کنم و يك زمینه موافقت و اتفاقی هم با تاتار های مسلمان بر قرار نمایم با این شرایط ممکن بود موافقتهای عمده نصیب ما بشود .

ولی در ظرف این ششماه چه اتفاقاتی رخ داده ؟ ارامنه و گرجیها بدون اینکه موضوع تعصب مذهبی درین باشد با مسلمانها قهر کرده کنار کشیدند و حمایت کومونیستهای مسیحی هم کار رابجائی کشانید که مسلمانها ناچار شده باترکها عمده اتفاق بستند. واما راجع

بنقشه آینده : بهتر است که ابتدا امنیت و انتظامات را در ایران بر قرار کرده و جنگلیها را نیز ساکت نمائیم و آنوقت راه سواحل جنوبی بحر خزر برای عملیات بعد خود بخود باز خواهد شد .»

## فصل پنجم

### قشون و اردوی خیالی



رای او اسطماه مارس ما در مواقع اشغالی همدان کاملاً موقیعت خودمان را تثبیت کرده بودیم .

تثبیت موقیعت ما را در واقع خود ایرانیها مسبب

شده بودند زیرا آنها عادت بمبالغه و اغراق کوئی دارند ما تقریباً از کلیه تلگرافاتی که بین روسا و ذوات صلاحیت دارمبادله میکردید استفاده می نمودیم .

يك قسمت از تلگرافات محتوی مضمون ذیل بود :

- از عمر و به زید : « علت اینکه تا کنون تعداد قوای انگلیس

را که در حوزه ما موریت شما اقامت دارند راپورت نداده اید چیست؟ سبک عمل شما رضایت بخش نیست و شما را بایستی تغییر بدهم . »

- جواب زید به عمر و : « بنده اقدامات مجدانه بعمل آورده ام

که اطلاعات لازمه را بدست بیاورم . ولی تعیین تعداد قشون آنها خیلی مشکل است . بما اجازه نمیدهند که بقرارگاه قوا نزدیک شویم . »

- از عمر و به زید : « شما شخصاً بایستی تحقیقات بعمل آورده

و تعداد حتمی و واقعی آنها را راپرت دهید . من باید تعداد قشون را بدانم . شما موظف باطاعت و اجرای احکام هستید . »

تلگراف فوق زید را مضطرب میکند و از روی اضطراب

اینطور جواب میدهد : « حسب الامر عالی اطلاعات واقعی را بعرض

میرسانم . آنها پانصد نفر قشون و دوازده اوتومبیل زره پوش دارند و هر زره پوش دارای چهار توپ بزرگ میباشد و اینها را بچشم خودم دیده‌ام و بعلاوه یکصد و پنجاه ماشین سبک روسواری دارند . « زید پس از ارسال این راپورت یقینا بادی بد ماغ خود انداخته و پیش خود خیال میکند که عمرو از در یافت چنین «اطلاعات موثقی!» قطعا کیف خواهد کرد .

ما یواش یواش دستجات کوچک چهار فردی فرد بنواحی شهر فرستادیم و هر دفعه که این دستجات اعزامی کوچک در اطراف شهر دیده میشدند مدرک جدیدی بدست مامورین ایران میدادند که راجع به افزایش تعداد قوای ما راپورت تازه بدهند .

بالاخره وقتی عمرو کلیه اطلاعات و صورتهای واصله از طرف مامورین خود را جمع آوری نمود بآبنا دسته قوای ما که همه جهت عارت بود از دوازده نفر صاحب منصب و دو نفر نویسنده قشونی و چهل و یک نفر شوفور و یک اوتومبیل زره پوش در نتیجه اغراق گوئی مامورین به یک کردارمه قشون بالغ شده بود .

بعمل معلوم من در اینجا از معرفی و ذکر اسامی مامورین فوق خودداری میکنم . ترکها از قرار معلوم اطلاعا نشان راجع بما کاملتر بود ولی یقینا بایک اضافاتی زیرا من گمان نمیکنم آنها فهمیده باشند که تقریبا دو بیست و چهل میل راه بین قزوین و کرمانشاه در تحت تهدید فقط دوازده نفر صاحب منصب و دو نفر نویسنده و چهل و یک نفر شوفور واقع شده باشد .

ترکها در (سنه) یکصد میلی همدان بودند و میتوانستند بانهایت سهولت بما حمله ور شده و پیشرفت کامل حاصل نمایند بعلاوه ما از طرف نفرات فراری ترک محاصره شده بودیم و عده آنها بقدری

زیاد بود که بواسطه قلت قوای خودمان موفق بدستگیری آنها  
نمیشدیم و قوه نگاهداری و آذوقه زیادی هم موجود نداشتیم .  
یکی دو نفر از سربازان جدی ترك را ناچارا دستگیر و توقیف  
کردیم ولی بقیه را بحال خودشان واگذار نمودیم .

اکثر آنها خیر خواه صمیمی ما بودند عده از آنها از  
اردوی ترکها که در نزدیکی ما بودند فرار کرده و مابقی  
هم کسانی بودند که بعد از جنگهای ۱۹۱۶ - ۱۹۱۷ در همین  
خط با قوای روس و عقب نشینی قوای ترك جا مانده بودند . يك  
قسمت از فراریها در دهات اطراف همدان اقامت کرده متاهل شده  
بودند و باهوار زراعتی و غیره اشتغال داشتند .

عمل تخلیه منطقه همدان از قوای روس بسرعت پیشرفت مینمود  
و ما امیدوار بودیم که بزودی قشونی از روسها باستانی قوای پالکونیک  
یبعجرا خوف باقی نماند . بدیهی است پس از تخلیه و حرکت قوای  
روس وضعیت ما در ناحیه همدان بمراتب بهتر میشد . در دوره  
اقامت روسها در همدان من غالبا با ژنرال باراتفوف و ارکان حرب او  
سر و کار پیدا میکردم .

لازم بود دو موضوع کاملا روشن شود : اول مسئله کمک  
مالی . با قوای روس و تانیا ترتیب تسلیم مصالح و لوازم موجوده سابقا  
من شرحی راجع به ژنرال باراتفوف اشاره کرده بودم مشارالیه یکی  
از فرماندهان درجه اول اردوی روس بود و در مراحل اولیه  
جنگ خدمات برجسته نسبت بمقصود عمومی متفقین انجام داده و  
در نواحی شمال غربی ایران قوای کثیرالعدد ترکها را مشغول داشته  
و دنباله عملیات و قوایش کشیده میشد تا جناح راست فرونت ما  
که در سرحد ایران و عثمانی واقع بود .

ژنرال باراتوف اصلا از اهل قفقار و مسقط‌الراسش شهرتقلیس بود و بهمین جهت با هر نقشه که بقصد استقرار انتظام و آسایش موطنش طرح میکردید باطنا و قلبا مساعد و همراه بود. ولیکن در روز های انقلاب کسانیکه قبل از طغیان آن بیش از همه متنفذ و توانا بودند از همه بیچاره تر و مفلوک تر شده بودند زیرا آن ها در واقع نماینده آن طبقه بودند که انقلاب و جنبش عمومی بر علیه آنها برپا شده بود .

بنابر این با اینکه خدمات و مساعی ژنرال باراتوف در يك چنین موقع باریک و بحرانی برای روسیه و منفقین خیلی ذیقیمت بود معذک بالشویک ها جدا اصرار و پافشاری مینمودند که خون او ریخته شود .

با يك چنین شرایطی من از ژنرال باراتوف غیر از مشورت در امور انتظار دیگری نمیتوانستم داشته باشم . اگر ممکن میشد وما می توانستیم او را در قفقاز بکار وادار کنیم قطعا خدمت او در آن جا برای مقاصد ما خیلی مفید واقع میشد .

ژنرال باراتوف قوه نطق و بیان خوبی داشت و از حیث شخصیت هم خیلی مشهور و متنفذ بود . در نواحی شمال ایران روسها خیلی کم اقدامات برای تحیب اهالی کرده بودند و اگر در نواحی مذکوره يك احساسات صمیمانه و احترامات وافری نسبت به ژنرال باراتوف از طرف اهالی مشهود میشد فقط واسطه کفایت و صلاحیت شخصی و او صاف حمیده خود او بود .

در این موقع بخصوص انقلابیون جدا با مشارالیه مخالف بودند زیرا باراتوف یکی از مخرکین عمده تشکیل کردارمه مخططاد و طلب روس و انگلیس بود و این قوا را انقلابیون از عوامل ضد انقلاب



میدانستند . تاریخچه تشکیل کردارمه مذکوره اجمالا از این قرار است :

موقعیکه در پائیز ۱۹۱۷ محقق شد که قوای روس قسمتی از فرونت خود را در شمال ایران تخلیه خواهند کرد و شکافی در مسافت چهار صد میل در سمت جناح راست قوای بین النهرین پیدا خواهد شد پیشنهاد شد که برای جلوگیری از بروز این شکاف قوای داوطلبی از قشون روس که مشغول عقب نشینی هستند با نظارت و پول انگلیس تشکیل شود بدین وسیله ممکن بود اعزام قوای جدید از بغداد که وجود آن در ناحیه مذکوره خیلی لازم بود ضرورت پیدانکند . داوطلبان مزبور را تحت تعلیمات و سرپرستی یکی از بهترین صاحب منصبان روس سرهنگ بارون مدم جمع آوری مینمودند و از همان ابتدای امر معلوم بود که از این قوای داوطلب انتظاری نمیتوان داشت و موقعیکه در فوریه قوای داوطلب راسان دیدم یقین حاصل کردم که از وجود آن ها فوایدی مترتب نخواهد بود .

موقعی که ما باین خیال افتادیم نظیرمان این بود که با اوضاع هرج و مرج روسیه ممکن است عده یشماری پیداشود که حاضر باشند با حقوقات کافی در ایران مشغول خدمت بشوند و پس از حصول بهبودی در اوضاع روسیه با آسایش خیال با وطن خود معاودت نمایند . این نقشه در آن موقع خیلی عملی بنظر میآمد و ما امیدوار بودیم بتوانیم بدین وسیله عده زیادی قشون تهیه کرده تحت فرمان صاحب منصبان انگلیس قرار بدهیم . ضمنا قرار شد فرمان مستقیم نفرات بعهده صاحب منصبان روسی واگذار شود ولیکن سالداتنها حاضر برای اطاعت اوامر و تعلیمات صاحب منصبان روسی نبودند .

علت واقعی عدم پیشرفت تشبث مزبور این بود که بالشویک ها در همان بدو امر آنها را ضد انقلابی اعلام و معرفی کردند. با آثار و علائمی که مشهود شده بود من یقین حاصل نمودم که وجود این دستجات بیفایده خواهد بود و واضح بود که حتی تحت فرمان صاحب منصبان انگلیسی هم ممکن نبود آن نظم و نسق جدی نظامی بین دستجات و نقرات قوای مذکوره برقرار شود و نقرات این قوا در واقع بیکاره هائی بودند خونسرد و بیعلاقه و فقط انتظار داشتند حقوق و سورسات گزافی دریافت داشته و دور از مخاطرات جاریه روسیه در نهایت آسایش زندگی کرده و حتی برای حفظ جان خود تحت تاثیر ماجرا جوئی انگلیس ها هم واقع نشوند. ما بایستی واقعا خیلی از بالشویک ها ممنون باشیم که در همان ابتدای امر این نقشه را که عملی نبودن آن واضح و مبرهن شده بود پاره کردند . برای ادامه مذاکرات با ژنرال باراتوف در موضوع تخلیه اراضی ایران از قوای روس و کمک مالی با آن ها بی نهایت وقت زیاد لازم بود . در این نکته تردیدی نبود که هر قدر اراضی ایران زود تر از قوای روس تخلیه میشد بفتح هر دو طرف تمام میگردد ولیکن روسها پول نداشتند و منتظر بودند از طرف ما کمک مالی بعمل بیاید . در اینموضوع قرار دادی با آنها منعقد گردید و کلیه محاسبات آنها تحت نظارت و کنترل اداره مالیه محل که ریاست آن بعهده مستر ماك موری مدیر بانک شاهی واگذار شده بود تأدیبه میگردد . موضوعی که باقی ولاینحل مانده بود مسئله قروض و دیون گذشته روسها بود در این قسمت هم حکومت انگلیس خون سردی فوق العاده نشان داده و مانند سنك محکم بود بهمین جهت ژنرال باراتوف دچار يك وضعیت نا مطبوعی گردید و راه

مفردی برای خود نمیتوانست پیدا کند از طرف دیگر ما هم نمی توانستیم در مقابل استر حرام و استغاثه مظلومانه آن ها تسلیم شویم . بالاخره حکومت انگلیس رضایت داد در مقابل تضمینات معتبر مبلغ معینی را با قسط تادیه نماید و اقساط را طوری معین کرده بودند که با حوالجات و اعتباراتی که از طرف حکومت قفلیس بعنوان ژنرال بار اتوف جهت استهلاك مخارج تخلیه میرسید مساوی باشد نه با اصل قیمت تخلیه . حکومت قفلیس در اخراجات ضروری مساعدت نمینمود و فرماندهی قشون روس ناچار شده بود که در مقابل بدهی و دیون قشون بجای وجه نقد سند ذمه بطلبکاران تسلیم نماید مبلغ قبوض بدهی مزبور بخدمت مآبھی بالغ گردیده بود ژنرال بار اتوف شروع بخواش و اقدامات نمود که حکومت انگلیس با او مساعدت کند که قبوض را خریداری نمایند . و اظهار عقیده مینمود که از خریداری قبوض علاوه بر رو سفیدی خود او حیثیت اروپائی ها در آسیا محفوظ خواهد ماند و چنانچه دیون مذکور تادیه نشود قطعا وضعیت انگلیس ها هم مانند آن ها مورد تهدید واقع خواهد گردید .

در مقابل همه خواش ها و التماسهای ژنرال بار اتوف جواب های منفی میرسید و مناسفانه تمام جواهای غیر مساعد را هم من ماموریت داشتم بمشارایه برسانم .

دلایل و براهین این ژنرال شجاع واقعا سنک را متاثر مینمود ولی چون گفته های او را ممکن نبود بانگلستان برسانیم لهذا حکومت انگلستان نسبت بوضعیت رقت آور او چندان توجه و علاقه نشان نمی داد . من جمله در ضمن مراجعه و مصاحبه بمن بطور استعاره و کنایه میگفت :

« - لف لو وویچ ! توجه کنید اینجا در برابر چشم شما یک جسد مرده افتاده . این جسد متعلق بکیست ؟ این جسد روسیه متفق

شما میباید . آیا شما ها اشك تاسف و حسرت برای او در دیدگان خود ندارید ؟

آیا شما میتوانید فراموش کنید این دوست شما که حالیه بدون حرکت روی زمین افتاده شما و همه متقین را در سال اول جنگ نجات داد ؟ و اگر ما روی حس همدردی با شما زمین خورده ایم آیا شما شجاعت و زحمات گذشته ما را فراموش میکنید ؟ شما که در مقابل من میباید دوست روریه شناخته شده اید . در جلوی چشم شما جنازه بدون غسل و کفن دوست شما افتاده است . آیا واقعا شما نمیخواهید حتی مخارج کفن و دفن دوست هم پیمان خودتان را هم بعهده بگیرید ؟

استدعای من از حکومت شما راجع به باز-نرید قبوض دیون گذشته قشون روس در واقع بیش از مخارج کفن و دفن جنازه دوستان نخواهد بود . «

با همه مقدمات فوق در تصمیم حکومت مرکزی تغییری حاصل نشد اگر چه قسمتی از قبوض بوسایل دیگر خریداری شد . مسئله دیگری هم که تصفیه و حل آن خیلی وقت لازم داشت موضوع پرداخت قیمت مصالح و لوازم و مهمات جنگی قشون روس بود که باختیار ما واگذار مینمودند .

ذخیره ارزاق و علیق آن ها را ما خیلی خوشوقت بودیم بدست بیاوریم و بنا بر این بدون مسامحه و تردید آنها قبول کردیم و بوسایل حمل و نقل عرابه و لوازم و مصالح سیم کشی تلگراف و سایر مهمات و لوازم جنگی نیز جهت احتیاجات ما بی اهمیت نبود ولیکن اشیاء و مصالح دیگر بود که حتی ارزش مذاکره و تقویم را هم نداشت . از جمله مصالح و لوازم بی اهمیتی که خرید آن

بما پیشنهاد شده بود :

۱ - قیمت سیم تلگراف جنگی خط همدان و انزلی  
جواب داده شد : خط تلگراف بکلی خراب شده و قیمت  
و اهمیتی ندارد .

۲ - خریداری و تأدیه قیمت جاده های شوسه نظامی که  
قشون روس احداث نموده اند .

جواب : مسئله طرق نظامی که توسط قوای روس در ایران  
بنا گردیده راجع بحکومت ایران است و هر مبلغی را که من در  
مقابل طرق مزور تأدیه نسایم هیچوقت صاحب آن نخواهم بود .

۳ - تأدیه قیمت مصالح پل سازی و پل های متحرک  
جواب : چون پلهای دائمی ساخته شده پلهای متحرک زیاد است .  
۴ - روسها تصمیم گرفته بودند جاده شوسه اسدآباد را تعمیر  
نمایند و مقدار کلی مصالح و آهن کنار شوسه حاضر نموده اند آیا  
انگلیسها میل دارند مصالح مزبور را خریداری نمایند ؟

جواب : خیر . -

در موقعیکه قرار شد پاره قسمتهای اشیاء و مصالح خریداری  
تحویل شود موضوع مالکیت واقعی آن بمیان آمد .

ژنرال بارانوف از طرف حکومت قزلباش سمت نمایندگی داشت  
جمعیت صایب احمر و (زمسکی سایوز) هم هر یک دعوی علیحده  
مینمودند و هیچیک از آنها حاضر نبودند از حق خود صرف نظر  
کنند. نتیجه اینطور میشد که ما مصالح و اشیاء را از یکطرف  
خریداری مینمودیم در صورتی که معلوم بود آنها متعلق بطرف  
دیگر است و درعین حال مالکیت آن طرف دوم هم مشکوک بنظر  
میآمد . من تصمیم گرفتم یک قسمت از مصالح و لوازم سیم کشی تلگراف

را از آن ها خریداری نمایم بعد معلوم شد که بموجب يك قرارداد علیحده آنها تعلق به اداره تلگراف ایران پیدا کرده است . وقتی در این موضوع با نمایندگان ایران وارد مذاکره شدم آنها با کمال جدیت از حق خود مدافعه کرده و کلیه لوازم را که متعلق بخودشان بود ضبط و تصرف نمودند .

نماینده ایران یا در واقع مالک سومی مصالح سیم کشی برای اثبات حقانیت خود سندی بمن ارائه داد . سند مزبور عبارت از يك قطعه کاغذی بود که یکی از صاحب منصبان روسی روی آن نوشته بود : « حامل این ورقه در صورتیکه احتیاج داشته باشد میتواند از سیم ها استفاده نماید . »

ما وقت زیادی برای ادامه این قبیل مذاکرات با روسها و از طرف دیگر با ایرانیها نداشتیم و لازم بود برای تامین و حفظ موقعیت خودمان در صدد اقدامات برائیم زیرا شایعات متعدده شهرت یافته بود که شاید چندان هم بی اساس نبود مبنی بر اینکه تصمیم گرفته اند به هیئت نظامی انگلیس حمله کنند : گاهی شنیده میشد که اهالی شهر به تحریک عمال خارجی قصد تعرض دارند . گاهی مشهور میشد که تعرض و حمله بطرف ما از جانب طوایف چادر نشین و یا دستجات راهزن بعمل خواهد آمد .

ولی گویا مراقبت های دائمی و شبانه روزی ما مانع پیشرفت خیالات آنها بود و بانها اجازه نمیداد که سوء قصد خود شان را نسبت بما علنی کنند . و احتمال هم میرفت که بملاحظه بودن روسها در همدان و از ترس اینکه مبادا روسها بمساعدت ما قیام نمایند سر و صدائی بلند نمیشد . برای ما نگرانی دیگری هم موجود بود زیرا چندان مستبعد نبود که عده از سالدات های روس تطمیع شده و

با دستجات راهزن موافقت در حمله و غارت بانک نمایند . هوای نامساعد و بارندگیهای متوالی ادامه داشت و این در واقع بفتح ما تمام میشد زیرا اگر کسانی هم خیال حمله و یا سوء قصدی نسبت بما داشتند بواسطه برف زیاد پیاده یا سوار نمیتوانستند بمقصد خود مبادرت ورزند و وسایل ثقلیه هم بعلت مسدود بودن معابر قادر به حرکت نبود .

پس از کولاهای برفی شدید عاقبت برای شانزدهم ماه مارس هوا آرام و مساعد شد و روسها مجددا بحرکت آمدند و فقط دسته قوای ابوابجمعی بالکونیک بیچراخوف در شورین سه میلی شهر باقی مانده بود .

من کمافی السابق کذبه خیالاتم متوجه بطرف قفقاز بود و نقشه های متعدد برای عملیات آینده جلوی پای ما گذاشته میشد .

ولیکن هیچیک از آن ها نوید و امید موفقیت نمیدادند اغلب صاحب منصبان روسی بقصد مساعدت با وضعیت فلاکت بار وطن خود با من صحبت داشته و نقشه های عجیب و غریبی پیشنهاد مینمودند و همه آن ها افسانه مانند و غیر عملی بنظر می آمد .

منجمله یکی از آن نقشه ها از اینجا شروع میشد که بحکومت انگلیس پیشنهاد شود مبلغ چهارده ملیون لیره انگلیسی بپردازد و پس از تامین نظم و آسایش قفقاز با موفقیت تام و فاتحانه بطرف مسکو حرکت و پیشرفت نمایند دیگران تکلیف میکردند که با کمک طیارات جهاز جنگی بحر خزر را تصرف نمائیم و لیکن نکته اصلی را فراموش کرده بودند که اگر ممکن بشود جهاز را ضبط و تصرف نمائیم جهاز مزبور در بحر خزر لنگرگاه بندری نخواهد داشت و پس از تمام شدن ذخیره سوخت جهاز بی مصرف و بایستی

دست خوش امواج خروشان دریا گردد .  
موضوع تهیه آذوقه هم خیلی مشکل شده بود . من قصد م  
این بود که علاوه بر تامین آذوقه عدّه . وجود مقدار کمی هم جهت  
احتیاجات قوایی که ممکن بود برسد ذخیره نمایم .  
منظور من در این قسمت مصادف با موانع میگردید زیرا  
قحط و غلا در سرتا سر مملکت حکمفرما بود و اهالی از شدت  
گرسنگی تلف میشدند و از طرف دیگر نمایندگان حکومتی محل  
هم برای ما اشکال تراشی میکردند .  
بالاخره از طرف حکومت مرکزی هم اکیدا قدغن شده بود  
که انگلیسها حق خریداری آذوقه و ارزاق محلی را ندارند .  
آذوقه و مواد اولیه که بما میرسید خیلی خوب بود و لیکن غذای  
سرباز انگلیسی میبایستی غیر از این باشد . تهیه و بدست آوردن  
گوشت چندان زحمتی نداشت . نان سنگک ایرانی که شبیه فطیرهای  
هندی است بقیمت های خیلی سنگین بدست می آمد . سبزیجات  
و بقولات مطلقا نایاب بود و بجای آن بیشتر انجیر خشک و برگه  
زرد آلو تهیه میکردیم . افراد با کمال خوشوقتی غذای خود را  
میخوردند و ابداء اعتنائی به ترکیبات اصلی آن نداشتند .  
سرباز انگلیسی همیشه در غذا محافظه کار است معده آن ها  
به نان ایرانی عادت نداشت طولی نکشید بین نفرات درد امعاء و  
معدّه پیدا شد و اگر خودمان خبازی راه نینداخته بودیم و نان  
مخصوص تهیه نکرده بودیم بیم آن میرفت که مشکلات زیادی  
پیش بیاید . ناوائی را از مصالح تحویلی روسها تهیه کردیم .  
رفته رفته ما نفرات خودمان را بوسیله استخدام صاحبمنصبان  
روسی که از چنگال باشویکها از باد کوبه جانی بدر برده بودند



زیاد کرده و بقویت قوای خود پرداختیم .

ورود این صاحب منصبان جریان اخیر وقایع باد کوبه را برای ما روشن و واضح کرد . دو نفر از صاحب منصبان مذکور را فوراً با دستور و تعلیمات سری پس فرستادیم . کلیه صاحب منصبانی که بخدمت ما وارد شده بودند مردمانی بودند که کار آزموده جدی و خیلی سعی داشتند که اوامر صادره را فوراً بموقع اجرا گذارند و حقیقتاً هم در امور جاریه امتحانات کافی داده و عموماً خودشان را بلیاقت و صداقت معرفی کردند . باری آخرین دستجات قشون روس هم از منطقه ما خارج شدند . تنها دسته ابوابجمعی بیچراخوف باقی مانده بود که پس از حرکت آخرین اشلون قشون روس آن هم خیال حرکت داشت و بیچراخوف رسماً بمن اطلاع داد که منتظر رسیدن و سایط نقلیه است و پس از ورود آن فوراً دنبال قشون حرکت خواهد کرد .

اگر بیچراخوف در همان موقع ایران را ترك کرده بود بطور قطع ما موفق بحفظ موقعیت خودمان در شمال ایران نمیشدیم ممکن بود من در همدان اقامت نمایم ایکن هیچ قوه‌ی نداشتم که بتوانم نفوذ خودم را در نواحی شمالی ایران توسعه بدهم بعلاوه جنگلیها پس از رفتن روسها ممکن بود بدون ملاحظه قزوین را اشغال نمایند و یقیناً آنها با مساعد شدن هوا هتسه عملیات خودشانرا بدون پروا بموقع اجرا میگذاشتند . بنا بر ملاحظات فوق لازم بود که پالکونیک بیچراخوف را تطبیع کرده و حاضر نمایم که مقدراتش را با ما توأم نماید و برای پیشرفت این منظور لازم بود قراردادی با مشارایه منعقد شود که برای هر دو طرف مفید باشد . پس از مباحثات زیاد در تعیین شرایط بالاخره ما موفق بعقد ائتلافی بشرایط

ذیل شدیم :

۱ - بموجب قرار داد پالکونیک بیچراخوف قوای ابوابجمعی خود را از حدود ایران خارج نخواهد کرد تا من بتوانم مواقع او را با قوای خود اشغال نمایم .

۲ - من متعهد شدم که از طرف خودم نسبت بمشار ایه مساعدت مالی بعمل بیاورم زیرا وضعیت مشارالیه از حیث احتیاجات مالی خیلی مشکل شده بود و نمیتوانست حقوق و علیق نقرات و صاحب منصبان را تادیه کند ولیکن مشروط بر اینکه او قصد نفع برداری نداشته باشد و در مقابل مساعدتی که با ما بعمل میآورد حق الزحمه نخواهد و وجوهی را که از ما دریافت مینماید فقط بمصرف احتیاجات قشون برساند .

۳ - پالکونیک بیچراخوف متعهد است که بدون موافقت ما اقدام به بیج عملی ننماید و در صورت تخلف مساعدت مالی فوراً از طرف حکومت انگلیس مقطوع میشود .

۴ - اولین عملیات جنگی بر علیه قوای میرزا کوچک خان خواهد بود و جاده بین قزوین و ساحل بحر خزر میآیستی از هر گونه موانع تصفیه شود .

۵ - اگر پالکونیک بیچراخوف در مساعدت با ما در ایران مضایقه نکند ماهم بنوبه خود باموافقت او نقشه عملیات آینده قفقاز را طرح نموده و برای اجرای آن با مشارالیه مساعدت لازم بعمل خواهیم آورد و قطعاً اهمیت و ارزش کمک ما در قفقاز با او کمتر از مساعدت او با ما در ایران نخواهد بود .

همینکه این قرار داد بسیار خوب از طرف ما بامضاء رسید واقعه پیش آمد که برای آزمایش صداقت و لیاقت او در عمل بی مناسبت

نبود . در ۲۳ ماه مارس از منبع موثقی خبر رسید که قوای جنگل برای پیشرفت بطرف قزوین آماده و مستعد گردیده و اهالی قزوین هم با کمال شغف و مسرت میرزا کوچك خان را استقبال خواهند کرد . فعلا جنگلیها کلیه مواقع مهمه بین راه رشت را اشغال کرده و سنگر بندی محکمی در نزدیکی پل منجیل نموده واحدی را از جاده اجازه عبور نمیدهند .

پس از وصول این خبر روز ۲۴ مارس يك عده از قزاق ها را از بیراهه و دسته دیگر را از راه شوسه حرکت دادیم و هر دو دسته اعزامی در يك موقع بشهر قزوین وارد شدند . با ورود آنها بقزوین نقشه میرزا کوچك خان عقیم ماند و شهر قزوین از تعرض جنگلیها نجات یافت .

در اینموقع وضعیت شهر بقدری در هم و برهم و منقلب بود که از مرکز به بانك شاهی امر شد فوراً تعطیل نماید و مستخدمین آن حرکت کنند . بانك رشت بدست قوای جنگل بغارت رفته بود **مستر اوکشوت مدیر بانك شاهی و مستر ماکلورن قونسول انگلیس از طرف قوای جنگل دستگیر و توقیف شدند و کاپیتن نوئل هم که با اطلاعات و راپورت های مهم از تفلیس وارد شده و بنزد من میامد دستگیر شد .** دوقهر اولی چندان تحت مراقبت شدید واقع نشده بودند و پس از تحمل چند ماه اسارت فرار اختیار کرده بطرف انزلی رفتند سومی را از همان روز اول گرفتاری خیلی سخت تحت مراقبت قرار دادند و همینطور درجسب مانده بود تا اینکه پنج ماه بعد پس از شکست قوای جنگل و عقد قرار داد با آنها موفق باستخلاص گردید ، چندین مرتبه نوئل اقدام بفرار کرده بود ولیکن هر دفعه گرفتار میشد بیشتر باو سخت گیری مینمودند

و بر خلاف مقررات جنگی با او معامله می‌کردند در حالیکه میرزا کوچک خان مدعی بود که معامله و طرز رفتار او با اسرای جنگی عینا مثل معامله اروپائیهای متمدن می‌باشد .

بیچراخوف میتوانست بطرف منجیل پیش برود و خیلی هم داوطلب بود ولی در اینموقع هنوز برای من قوائی نرسیده بود که بتوانم پشت سر او را تا همین نمایم و این موضوع خیلی خیلی وضعیت مرا مشکل و غیر مطبوع کرده بود عاقبت من بمشارایه وعده دادم که اگر يك هفته دیگر صبر نموده و مهلت بدهد من عقب سر او را ممکن است با طیارات و اتوموبیلهای زره‌پوش محافظت و تا همین نمایم بدینمحوال من ده هفته تمام از او با مواعید معطل کردم تا اینکه بالاخره قوای موعود رسید . و آنوقت ما نقشه خودمان را با موفقیت تام بموقع اجرا گذاشتیم مدت ده هفته انتظار برای هر دو طرف خیلی ناگوار شده بود و کار ما بجائی رسیده بود که طرفین بنای گله و شکایت را گذاشته و همدیگر را مورد ملامت قرار میدادیم .

تصمیم گرفته شد که فوراً باستخدام داوطلب ایرانی نیز اقدام شود و برای اجرای این منظور چند نفر صاحب منصب آزادنامزد و تعیین گردیدند علاوه بر اینها دسته دوم صاحب منصبان و نفرات قوای ن . س . ۱۰ هم احضار شدند .

در اینموقع یکی از نقشه های عمده من این بود که از پیشرفت قوای دشمن بطرف نواحی شمال شرقی ایران جلو گیری کنم . در اجرای نقشه مزبوره موفقیت حاصل نموده و یکی از صاحب منصبان فعال و متفداطریشی را دستگیر کردیم . صاحب منصب مذکور را قزاقها روز ۲۱ ماه مارس باتفاق يك نفر صاحب منصب

جزء ترك كه سمت مترجمی داشت دستگیر کردند .  
صاحب منصب اطریشی لباس زنانه ایرانی در بر کرده ولسی  
طرز راه رفتن و قد یش از حد انتظار بلندش اورا مورد سوء  
ظن قرار داده و موجب گرفتاریش گردید . صاحب منصب ترك  
لباس رعیتی ایرانی پوشیده بود و قطعا اگر تنها بود شناخته نمیشد  
تنها خواهش صاحب منصب اطریشی این بود که قدری نان اروپائی  
باو داده شود وقتی باو اخطار شد که ما خودمان دو مپاه است  
با نان سنگك گذران میکنیم بی نهایت حیرت و تعجب باو دست  
داد و لیکن يك هفته بعد ما اورا به نانی که خواهش کرده بود  
میهمان کردیم زیرا با مصالح خریداری از روسها نانوائی خود مان  
ساخته و حاضر شده بود .

در همان موقع در دهات مجاور شهر مشق و تعلیمات نظامی  
سربازان داوطلب تحت تعلیمات مشاقان ترك جریان داشت معلوم بود  
که نتیجه آن بالاخره متوجه ما گردیده و بر علیه ما تمام خواهد  
شد . ما فوراً اقدامات مؤثر جهت منع این قبیل تعلیمات بعمل  
آوردیم . بر واضح است تعلیم و مشق دادن سرباز داوطلب فوراً  
و آنا منتهی بتعرض و حمله نمیکردید و برای پیشرفت و عملی  
کردن آن منظور مدتها وقت لازم بود ولی چون میدانستیم اهمیت  
این قبیل عملیات و مضار ادامه آن از قطعنامه صادر کردن در مجالس  
متینك بمراتب بیشتر است لذا از ادامه و توسعه آن بطور قطع  
جلوگیری کردیم .

كمك و مساعدت عملی بقحطی زدگان شروع شد و با موفقیت  
تمام ادامه پیدا کرد و تفصیل مشروح طرز و کیفیت اقدامات ما در  
این زمینه در فصل بعد گفته خواهد شد . عواقب بیجاچه و قحطی

واقعا مدهش و وحشت آور بود در موقع عبور از خیابان های شهر در هر قدم انسان بمنظره های دهشتناک مصادف و مواجه میشد. هیچکس طاقت سیر این مناظر را نداشت باستانی مردمان خون سرد و بی قید مشرق زمین که میگفتند «این پیش، آمد خواست خداست!» مردم بیچاره همین طور در کوچه و معابر از شدت جوع جان میدادند هیچکس بفکر آنها نبود و جنازه آن سیه روزان تا موقعی در معابر میماند که لزوم دفن فوری آنها محسوس و واجب میشد. در یکی از معابر شهر من بجنازه بچه که تقریباً نه سال بیشتر نداشت مصادف شدم معلوم بود که طفل بیچاره در همان روز مرده بود سر و صورت بچه میان گل فرو رفته بود. مردم بدون اعتناء و اندک تأثر از برابر آن طفل مثل اینکه يك قضیه و یا واقعه عادی باشد عبور مینمودند.

عاقبت فصل بهار اولین آثار و علائم نزدیکی خود را جلوه گر ساخت لیکن غفلتا و بر خلاف انتظار در اوایل ماه آوریل برف مجددا شروع شد و مثل این بود که در مجادله و کشمکش بین زمستان و بهار زمستان غلبه کرده باشد. خیال اقدام بعملیات جنگی تا ماه مه با آن بارندگیهای متوالی غیر عملی بنظر می آمد.

همان روز که برف مجددا شروع بامدن کرد من غفلتا بخيال غریبی افتاده تصور نمودم که آن روز وحشت افزای معهود رسیده باشد در این ضمن قاصدها هم پی در پی نفس زنان خبر میاوردند که اهالی شهر بسرعت و با جدیت هرچه تمام تر تحت سلاح میروند و حکومت شخصاً مشغول تقسیم و توزیع اسلحه و مهمات میا شد و حکم کرده است که بطرف انکلیسها حمله ور شوند. این خبر نزدیک بحقیقت بود و ما هم برای استقبال مرك و انهدام قطعی

خودمان را آماده ساختیم ولیکن از تحقیقاتی که بعدا بعمل آمد معلوم شد انقلاب شهر مصنوعی و نظریات و مقاصد دیگری درین بوده است . چون در آن موقع مناسبات و روابط من با حکومت خوب و رضایت بخش بود هیچ نمیتوانستم باور کنم که او این طور غدارانه با ما معامله نماید . ولی باستناد اینکه در موقع جنگ بهیچ کس نیاستی اعتماد کرد من هیچوقت بدوستان ایرانی خودم این اندازه اطمینان پیدا نمیکردم که بکلی از رعایت حزم و احتیاط دور باشد. ولی از طرف دیگر تجربه بمن ثابت کرده بود که اعتماد و اطمینان باین طرف و یا آن طرف دور از احتیاط نبوده بلکه غالباً نتایج مقرون بحقیقت در بر داشت ، دراین موقع مطابق آن چه که گفته و شنیده شد تفصیل واقعه از این قرار بود : یکنفر قزاق ایرانی از طرف حکومت دستگیر و محبوس شده بود. قزاقهای ییچراخوف بتصور اینکه یکی از رفقای آنها گرفتار شده باشد فوراً بشهر آمده در صدد محاصرهٔ محبس برآمدند .

این اقدام قزاقها پیمانه طاقت و تحمل حکومت را لبریز کرده بکسانش فوراً امر داده بود تحت سلاح رفته و با قزاقها شروع بزد و خورد نمایند .

مناقشه وقتی خاتمه پیدا کرد که ژنرال بارانوف شخصاً بمحل مناقشه آمده و پس از تحقیقات و اطلاع از کیفیت واقعه قزاقها را متقاعد کرده بسربازخانه عودتشان داد .

در سوم ماه آوریل ژنرال بایرن با اشلون دوم که عبارت از بیست نفر صاحب منصب و بیست نفر تاپین از قسمتهای ن. س. ا. بود وارد همدان شدند. ورود و اضافه شدن این عده بقوای کوچک ما خیلی اسباب امیدواری و مایه مسرت بود عدهٔ صاحب منصب نخبه

و کار آزموده انتخاب و اعزام شده بودند منجمه. کاپیتن دونگو که از وقایع نکارن نظامی معروف بود و زبان روسی راهم خیلی خوب میدانست همراه عده بود و ما از آمدن او فوق العاده مشعوف و خوشوقت شدیم. کاپیتن ایو. هم که جزومهندسین نظامی واز تحصیل کرده های روسیه بود همراه آنها آمده بود وجود او برای احتیاجات قوای کوچک ما خیلی لازم بود.

یکی دیگر از مامورین که بقوای ما اضافه شد لیوتنان اکبر یکی از فرنگی مابهای ایرانی بود که با انگلیس ها مراجعات مخصوصی داشت مصاحبت و خدمات او هم برای ما خیلی ذیقیمت بود. در تمام مدت مسافرت ما از بغداد به انزلی و بعد هم از انزلی الی همدان فقط يك مرتبه بطرف ما شلیک شده بود و من از این واقعه خیلی در شکفت بودم. وایکن با روسها طور دیگر معامله میشد و آنها همیشه درین راهها بیک حادثه و پیش آمد سوئی بر می خوردند در اواخر ماه مارس يك اتوموبیل بارکش که شش نفر مسافر روسی همراه داشت در نزدیکی همدان مورد حمله واقع گردیده و کلیه مسافرین آن بقتل رسیدند.

پشت گردنه سلطان بولاغی به يك اتوموبیل دیگر حمله وپورش بعمل آمده و سه نفر مستخدم کشوری روس کشته شدند سومین حمله و هجوم به اتوموبیل بارکش در سربالائیهای گردنه سلطان بولاغی با موفقیت دفع گردید.

من علت این وقایع و پیش آمد ها را در این نمی بینم که نظریات و روابط ایرانیها نسبت بما بهتر از روسها باشد.

جز اینکه کلیه حوادث مذکور راناشی از عدم مال اندیشی و بی احتیاطی خود روسها فرض کنم دلیل موجه دیگری در دست ندارم و



این رویه در طرز اداره روسی خیلی عادی است .  
نظیر همین وقایع در جاده قزوین و انزلی هم تا زمانیکه  
آخرین دسته قوای روس از حدود ایران خارج میشد متناوبا  
رو می داد .

هر روز مرتبا جلوی اتومبیلها گرفته میشد ماشینها را آتش  
میزدند و مسافزین را بقتل میرساندند . در صورتیکه ما در تمام  
مدت توقف خودمان در ایران باستانی تلفات وارده در جنگ يك  
ماشین از دست ندادیم و یکنفر بین راهها از ما کشته نشد .  
برای اواخر ماه مارس یکدسته سی نفری دیگر بما ملحق  
گردید و در همان موقع طیارات هم از بغداد پرواز کرده بهمدان  
وارد شدند . این قوه كوچك و كمك مختصر در انظار ایرانیان  
مبدل بيك قوای مهمی شده فوراً بطهران راپورت داده بودند که  
يك با تالیون تمام كمك رسید تاثیرات اخلاقی وارده از آئروپلنها  
برای ما اهمیتش از قوای زیادی که ممکن بود اعزام شود خیلی  
بیشتر بود .

ورود قوه قلیل العده و ائروپلنها مدلل میداشت که اردوی  
بین النهرین نزدیک شده و عماقرب كمك مهمی بما خواهد رسید ،  
روسها و ترکها هیچیک در این منطقه ائروپلن نداشتند .

تاثیرات عمده طیارات بواسطه نازگی و تجدد آنها بوده و در  
ایران، عملیات جنگی با طیارات هنوز سابقه پیدا نکرده بود .

شایعه ورود يك با تالیون قوای امدادیه جدید و آئروپلنهای زیاد  
در طهران پاپخت دور دست ایران که دشمنان ما در آنجا آشیانه  
محکمی بنا کرده و بر علیه انکلیس تحریکات مینمودند تاثیرات  
عمده بخشید . در اینموقع وضعیت و موقعیت سفارت انکلیس در

طهران خیلی ناگوار بود زیرا حکومت ایران فهمیده بود که ما با پالکونیک بیچراخوف ائتلافی منعقد داشته و بر اثر آن موفق شدیم از پیشرفت قوای میرزا کوچک خان بطرف قزوین ممانعت نمائیم و بخیال افتاد که بین ما را تفرقه بیندازد بنا بر این سیاست عاقلانه تعقیب نموده یاد داشت فوری و شدیدالحنی برای پالکونیک بیچراخوف فرستاد مبنی بر اینکه مدت قرار داد حکومت ایران منعقد بافرماندهی قوای روس راجع به تخلیه قطعی اراضی ایران منقضی شده و بایستی بفوریت از حدود ایران خارج شوند و چنانچه فوراً اقدام به تخلیه نکنند حکومت ایران به اتخاذ تدابیر شدید ناچار خواهد بود . بیچراخوف فوراً بدون تزلزل و تردید جواب داد که برای اجرای امر و تخلیه ایران حاضر است ولیکن قوای میرزا کوچک خان مانع حرکت او شده اند .

هیئت اعزامی رفته رفته يك شکل بین المللی بخود گرفته بود یعنی سه نفر صاحب منصب فرانسوی هم بعده ما اضافه شدند . صاحب منصبان مذکور مأموریت داشتند تحت ریاست کلنل شاردین بفقارز بروند ولیکن بانظار شرایط مساعدتری فعلاً بماملحق گردیدند . دو نفر از آنها چندی بعد بفرانسه عودت کردند و تنها لیوتنان پوآدبار که جوان بسیار زرنکی بود تا آخر کارزار یعنی سقوط شهر باد کوبه با ما همراه بود .

در ظرف مدت اقامت ما چند نوبت سوء قصد نسبت بصاحب منصبان بعمل آمد ولی پیشرفت نکرد زیرا اولاً سوء قصد کنندگان در تیر اندازی مهارت نداشتند و ثانیاً در فواصل بعید اقدام بسوء قصد میشد . یکی از سوء قصد کنندگان با یکی از صاحب منصبان روز برو شده طپانچه را بطرف او کشیده بود وایکن صاحب منصب

مزبور زبر دستی کرده و تیر اول را انداخت .  
اتفاقات و وقایع ناگوار جدیدی در مدت اقامت همدان برای  
ما پیش نیامد و اهالی شهر هم رفته رفته عادت کردند بما بنظر  
قوای اشغال کننده دائمی ولی غیر مطبوع نگاه کنند .

## فصل نهم

ما با اربابان و صاحبان خودمان آشنا میشویم



زروزهای آخر ماه مارس جریان امور رو به بهبودی گذاشت  
زیرا قشون روس عمل تخلیه اراضی ایران را تمام کرده  
و ما با بیچراخوف در عملیات خودمان کاملا آزاد شدیم مقررات  
قرار دادی که فیما بین ما منعقد شده بود از هر دو طرف ملحوظ  
و مرعی بود ولیکن نگرانی بزرگی که در مقابل داشتیم این بود  
که مبادا يك روزی غفله پیمانۀ صبر و طاقت قزاقها لبریز شده و مارا  
گذاشته بوطن اصلی خود شمال قفقاز بروند . آنها از سرگردانی  
و بلا تکلیفی خود شروع بشکایت کردند من میدانستم که حرکت  
آنها بطرف دریا با نقشۀ ما موافق خواهد بود ولیکن برای عملی  
شدن آن چندین هفته وقت لازم بود . در این موضوع فکر م  
پریشان شده بود زیرا گمان نمیکردم بتوانم آنها را تا ورود قوای  
امدادیه نگاه داریم .

اگر چه ایرانیها نسبت بدسته قلیل العده ابوابجمعی من که  
عبارت از دوازده صاحب منصب و دونویسنده قشونی و چهل و یک نفر  
شوفور و يك اوتومبیل زره پوش و سی نفر پیاده نظام بود نهایت  
احترام را بعمل آورده و آنها را يك اردوی چندین هزار نفری میدانستند  
ولیکن با نبودن مقدار کافی قشون و بايك اردوی خیالی ممکن نبود

ما به توانیم وارد عملیات بشویم در صورتیکه ما ناچار بودیم در آینده خیلی نزدیک شروع بعمل نمائیم .

قضیه کاملاً روشن بود : یا بایستی قزاقها بمانند و یا اینکه از عملیات آینده بکلی صرف نظر شود .

نگارش داستان عملیاتی که بدست هیئت اعزامی صورت گرفته است و تشریح جریان امور و حوادث آن موقع با رعایت ترتیب خیلی مشکل است زیرا در آن واحد ما ناچار بودیم بعملیات مختلفه اقدام نمائیم بنا بر این برای تشریح هر يك از قسمت های عملیات خودمان فصل علیحده باز خواهم کرد .

فصول این کتاب نداینده وقایع جاریه به ترتیبی که وقوع یافته نخواهد بود بلکه وقایع مختلفه را در همان موقع که صورت گرفته نشان میدهد .

در فصل گذشته من راجع بمذاکرات خود مان با روسها صحبت داشتم در این فصل به قهقرا برگشته بحکایت ایام توقف در همدان و تشریح کیفیت روابط ما با ایرانیان میپردازم .

همینکه معلوم و محقق شد که ما برای مدت غیر معلومی در همدان اقامت خواهیم نمود من تصمیم گرفتم که با رؤسای ادارات محلی و ملاکین عمده و عمال سیاسی و تجار عمده شروع بدید و بازدید و شناسائی نمایم . دید و بازدید های دائمی کار چندان سهلی نیست ولی نتیجه حاصله از این قبیل ملاقاتها رویهمرفته برای ما خیلی رضایت بخش بود .

بدیهی است ایرانیان نمیتوانند مدعی باشند که صاحب هر گونه معلومات و صفات پسندیده هستند و قصور و گناهان آن ها هم چندان زیاد نیست . - در این روز های هرج و مرج و انقلاب

عالم همه آنها مطابق امتحانی که دادند سربازان و سلحشوران خوبی نبودند ولیکن جنگجو ترین مردمان هم همیشه در شجاعت و تهور باقی نمیمانند . بنابراین من دلایلی در دست ندارم ایرانیها را فقط برای اینکه زبان را بر شمشیر ترجیح میدهند مورد ملامت قرار ده-م .

چین ملت و جمعیت خودش را بدو قسمت میکند شجاع و غیرشجاع . ایرانیان هم کم و بیش همین نظریه را تعقیب مینمایند . عده مانند راهزنان شجاعت را سرمایه زندگی خود قرار داده و از این راه اعاشه مینمایند و سایرین با کمال بی پروائی ملبس به لباس جبن و احتیاط گردیده و هیچوقت با مخاطرات مواجه نمیشوند و خیلی جدیت دارند که همیشه از تصادف با آن احتراز نمایند . ضرب المثل ایرانی که حکایت از روحیات واقعی ایرانیان میکند میگوید : « برای آسایش فکری و روحی خود گوشه امنی را اختیار خواهم کرد ! »

در ملاقاتها و ویزیت های اولیه مستر ماگداول قونسول انگلیس دوستانه با من رفاقت و همراهی مینمود .

او مترجمی مرا بعهده گرفته و با رسوم و آداب معموله ایرانیان مانوس و آشنا مینمود .

بدیهی است اولین ملاقات ما با نظام السلطان حکومت وقت بود . از لحاظ معتقدات سیاسی او یکی از دموکراتهای افراطی و لیکن در سایر قسمتها در ردیف اشراف قرار گرفته بود .

در جامعه معروف شده بود که از « افراطی ترین دموکراتها » میباشد و حتی در مصاحبه و مکالمه جاو تر رفته رفته انار شیستی بخود داده بود ولی با همه این معروفیت ها باز کردن میچ او

چندان اشکالی نداشت . روز ملاقات ما برای سوم ماه مارس معین گردید و در ساعت پنج بعد از ظهر بدارالحکومه رقیم در موقع ورود از طرف گارد پلیس احترامات بعمل آمد و با راهنمایی پیشخدمت مخصوصی بسالون پذیرائی که از قرائن محل ارغام بود وارد شدیم .

کاپیتن ساووندرس و کاپیتن دو نینک آجودان من همراه بودند کاپیتن ساووندرس سابقا مدتی در سیستان ماموریت و اقامت داشته و تا اندازه با زبان فارسی مانوس بود و در این قبیل مجالس و ملاقات ها میتوانست گلیم خودشرا از آب بیرون بیاورد . حکومت دست ما را با خون سردی دوستانه فشاری داده دوست خود حاج ساعدالسلطنه را که مامور رسیدگی بامور روسها بود معرفی کرده خواهش کرد بنشینیم و بعد هم دستور داد جای بیاورند .

نظام السلطان یکی از فرنگی مابهای جوان و خوشگل ایرانیست و سی سال بیشتر ندارد و دارای آداب و اصول مخصوص جامعه تربیت دیده طهران میباشد .

مصاحب و رفیق او تقریباً ده سال بزرگتر است و ظاهر و قیافه موقری دارد و مسافرت های زیاد در اروپا دیده زبان فرانسه را خیلی خوب میداند و کلیه آداب و اصول اروپا و لباس اروپائی را باستانی کلاه سرش خوب تقلید کرده بود .

مصاحبه باموضوع های بی مغز و میان تهی که مخصوص مجالس تربیت دیده و تمدن شناخته است شروع شد !

حکومت اشاره کرد که امسال برف خیلی زیاد باریده من با این نظریه او موافقت کردم بعد هم علاوه نمود که شاید باز هم

برف زیادتری بیارد این قسمت را هم تصدیق کردم نوبه که بمن رسید از تلفات مجاعه و قحطی و صعوبت و بی اساسی زندگی بشر صحبت کرده ضمنا از خرابی فوق العاده راه اسد آباد الی همدان شکوه نمودم . این بر داشت من غفله زمينه مصاحبه را تغییر داده از صحبت های میان خالی بامور و مسائل مهمه پرداختیم .

حکومت بدون انتظار هوشیار شد و چندین سؤال از

من کرد .

- آیا راهها واقعا خراب است ؟

- از کجا ما آمده ایم ؟

- برای چه آمده ایم ؟

- آیا عده ما زیاد است ؟

بتمام سئوالات فوق باستثنای سؤال آخری جواب دادن سهل بود ولیکن سؤال اخیر او قدری مرا مضطرب کرد .

من ناچار شدم در جواب او اطلاعاتی عاری از حقیقت بدهم و بحکومت اینطور جواب دادم

- « قوای اعزامی کثیرالعدده است و انتظار داریم يك عده

هم قوای جدید برسند . »

برای اینکه دنباله این مذاکرات ادامه پیدا نکند و ناچار نشوم در موضوع « تعداد قوای جدید » توضیحات بدهم مسئله میرزا کوچک خان را پیش کشیدم .

طرح این موضوع تحقیقات راجع بتعداد و جمعیت قوا را عقب زد . من گفتم : میرزا کوچک خان آدم خوبی است و با اینکه در باره مسائل با او موافقت نظر نداریم معذالک من او را پسندیده ام .

گمان میکنم علت اختلاف نظر ما هم این باشد که ما تا امروز موفق نشده ایم حضورا و بدون واسطه با او ملاقات و مذاکره نمائیم. اگر ممکن میشد و ما همدیگر را ملاقات میکردیم من یقین داشتم که کلیه اختلافات موجوده مرتفع میشد. تصور می کنم حضرت اشرف با نظریه من راجع به او موافق باشید.

سوال من همانطور که انتظار داشتم از طرف او با اظهار تفرق تلقی شد ولیکن معلوم بود که کراهت و نفرت او از روی عقیده نیست. تغییر آئی موضوع صحبت تا اندازه نظام السلطان را مضطرب کرد و میرسانید که ضمیرش پاک نیست و در گفتار خود کمتر اصول حقیقت گوئی را رعایت میکند.

لطف مطلب در اینجا است که حکومت در ردیف اشخاصی نبود که با جریانات جنگل نظر موافق داشته باشد بلکه در صف آن عده مردمان محافظه کار واقع شده بود که همیشه مراقب هستند بپسند « باد از کدام طرف میوزد » حاجی معتمد السلطنه هم وارد مصاحبه شده و خیلی جدیت داشت که بلکه مطالبی از من بنهمد ولیکن من بعنوان اینکه اولین ملاقات رسمی است که عمل میاید شانه از زیر بار جواب دادن خالی کرده و بدنباله سئوالات آن ها خاتمه دادم.

اگر من بخواهم اعتراف کنم که يك معجزی نسبت بشخص نظام السلطان در خودم احساس کردم یقینا نمایندگان انگلیس در همدان بمن بوزخند خواهند زد زیرا نظریات آن ها با من در این قسمت بخصوص چندان موافق نیست.

اولین نکته را که آن ها برخ من میکشند اینست که نظام السلطان اسم خود را حاکم گذاشته در صورتیکه ابتدا حکومت نمی



کند . در اینجا بطور کلی يك سئوالی پیش میاید : مگر حکام ایرانی بایستی حکمرانی بکنند ؟

هیچ يك از حکام که من میشناسم بمفهوم ومعنای واقعی که ما می دانیم حکمرانی نمی نمایند .

آنها خودشان را نماینده حکومت میداند و بس و عملیاتشان در همین جا خاتمه پیدا میکند .

مثلا در موضوع قحطی زدگان : مگر وظیفه حکومت نبود

که اولین قدم مساعد را نسبت بانها بردارد ؟

آیا در ایران کسی پیدا شد که در این زمینه ادای وظیفه نموده و توجهی در حق قحطی زدگان بنماید؟ مگر این موضوع در آن موقع بحرانی یکی از مسائل عمده حیاتی نبود ؟ آیا در سرتاسر ایران یکنفر حاکم پیدا شد که دوشاهی بمنفعت گرسنگان و قحطی زدگان از جیب خود اعانه بدهد ؟ خیر !

دوست جدید من هم که دارای همان ذوق و فهم میباشد مانند سایر همقطاران خود از مستفرنگهای دلپسند و نمایندگان ظاهرالصلاح و پشت هم انداز طهران بود و فقط بعنوان حکومت قانع بود و حکومت نمیکرد .

ملاقات بعد ما با کارگذار و بعد هم با امیر افخم که یکی از عمده ترین ملاکین و منوالین همدان است صورت گرفت . امیر افخم خیلی از موقعیت و اقامت خود در این ایالت بی سر و صدا و بی بهره از تفریحات و مشغولیت های بلاد راقیه شکوه میکرد و خیلی دلخور بود از اینکه یکنفر آشنای حسابی ندارد که بتواند با او پوکر بازی کند . حاکم هم با او هم عقیده بود و هر دو خیلی آرزو داشتند که بطهران منتقل شوند و اقلا در جامعه تربیت

شده و متمدن تهران بتوانند بحد کفایت به بازی بو کرمشغول شوند.  
امیر افخم یکی از تپ های طبیعی ملاکین ایران و تقریباً  
شصت سال از عمرش گذشته پست قدم و خیلی بنشین بنظر  
میامد و همیشه صدای قهقهه خنده اش از نیم میل فاصله شنیده میشد.  
با وجود مکت و تمول زیاد مانند عموم ثروتمندان غالباً در فشار  
بود. چشم دیدن دموکراتها و سیاسیون و مخصوصاً حاکم ما را  
نداشت، موقیمکه ما در منزل او بودیم معاون حکومت هم حاضر  
بود. این هم یکی از خصوصیات روحی و اخلاقی این ایان است:  
امیر افخم با عبارات زنده و مستهجن بحکومت حمله مینمود و آقای  
معاون حکومت نشسته و گفته های پیرمرد را تمجید و تصدیق میکرد.  
غلت واقعی کدورت بین امیر افخم و حکومت از اینجا شروع  
شده بود که حکومت بر حسب وظیفه خود مبالغ هنگفت بقایای  
مالیاتی امیر را مطالبه کرده بود.

مالیاتها بدون تردید قانونی بوده و مدتی هم از موعد پرداخت  
آن گذشته بود. ولی با این حال مطالبه مالیات آن هم از شخصی  
مانند امیر خیلی خارج از حدود نراکت و ادب شمرده میشد!  
و بقول امیر عدم پرداخت مالیات بر اثر فراموشکاری بوده و  
اینقدرها مهم و قابل توجه نبوده است که از طرف حکومت مطالبه  
شود. این پیر مرد اصیل! در نتیجه با فشاری و مقام و مت  
تحصیلداران مالیاتی عصبانی شده و مسلحاً با آنها روبرو گردید ولی  
خوشبختانه مناقشه منجر بخونریزی نشد زیرا مالیات ها کمافی السابق  
موقوف المطالبه و لاوصول باقی ماند.

وقتی من با چشم خود دیدم که معاون حکومت با تمرد  
و سرکشی این پیر مرد بر علیه حکومت موافقت نمود بساین

عقیده رسیدم که واقعا در ایران حکومت کردن کار بسیار مشکلی است شاید هم روش و سیستم اداری ایران که میگویند: *laisser faire - laisser passer* از روش جریانات اداری دیگران بدتر نباشد

قطعه نظر اداری ایرانی در جواب بیان نامه که من خطاب به اهالی صادر کرده بودم و قبلا بنظر قارئین رسانده ام بخوبی معلوم میشود. « سیستم و روش اداری ما شاید پسندیده و قابل ملاحظه نباشد ولی چون آن طرز اداره متعاقب خود ما میباشد لذا با احتیاجات ما وفق میدهد. ما سیستم و طرز اداری شمارا که با روحیات و اخلاق ما مغایرت دارد طالب نیستیم. »

ملاقات با امیر افخم وضعیت واقعی حکومت را برای من روشن کرد. ممکن است شخص حاکم را ملامت کرد که چرا بوظیفه قانونی و اداری خود عمل نمی نماید و لیکن در عین حال این نکته را هم بایستی در نظر گرفت که حاکم در چه موقعیت سختی گرفتار است.

اگر حاکم بخواهد بر طبق احکام و تعلیمات مرکز عمل نماید عمده ترین و متنفذ ترین رجال محلی با او مخالفت میکنند و چنانچه تصمیم داشته باشد که در پیشرفت اوامر دولت پافشاری نماید با اسلحه باو جواب میدهند!

و اگر این نکته دقیق و قابل توجه را که معاون حکومت هم با عملیات متمردين موافقت میکند علاوه نمائیم آنوقت وضعیت و موقعیت يك نفر حاکم در ایران بخوبی واضح و روشن میشود.

بد یا خوب ما در هر صورت باید ممنون و شکر گذار همین وضعیت باشیم زیرا کلیه این پیش آمدها سبب شده بود که ما موقعیت خودمان را در همدان محکم کنیم.

امیر افخم مثل سایرین در ضمن صحبت چندان اصراری بخرج نمیداد که از من راجع بجمعیت قوای ما تحقیقاتی بعمل آورده باشد و خیلی خوشوقت بود از اینکه میتوانست قشون انگلیس را در این قسمت ایران مشاهده کند .

امیر افخم اظهار عقیده مینمود که زیر بار تحملات هر اداره و سیستمی میتواند برود مگر اداره دموکراتها و آن ها را خیلی یملاحظه و بی حیا میدانست برای این که دموکراتها بمقام و شخصیت امیر اعتنا نکرده و با نهایت بی باکی از او مطالبه بقایای مالیاتی مینمودند .

چند روز بعد بازدید های متقابل از طرف ذوات محترم شروع شد حاکم و کارگذار وحاجی سعدالسلطنه بهمراهی اسکورت مخصوص که لازمه اینگونه مواقع وملاقاتهای رسمی است ورد شدند و مصاحبه این دفعه بر خلاف ملاقات دفعه اول چندان رسمی و از روی خونسردی نبود . امیر افخم بایک روش و طرز رعب آورنده که مخصوص متنفدین میباشد ورود نمود و یکی از سوار های او اسب پاکوتاهی را که حامل « قبل و منقل » بود یدک میکشید . قلیان و تباکوی آب زده و آتش سرخ جبهه امیرهمراه برداشته بودند . بار ( قبل منقل ) برای آن اسب پاکوتاه شرور چندان مناسب نبود ولی از قرار معلوم آتش سرخ چشم ( حیوان تباکو کش ) را ترسانده بود زیرا چندان تمایلی بحرارت و خود نمائی نشان نمیداد .

در همان موقع صاحب منصبان من هم مشغول بودند با سایر متنفدین و رؤسای شهر روابط شناسائی و دوستی برقرار مینمودند مساعدهای ما با قحطی زدگان رفته رفته ما را با عموم طبقات

شهر آشنا کرده و کار بجائی رسید که ما از اعضاء لاینفک جامعه شهر شناخته شدیم .

تحقیقات مصرانه که از من و صاحب‌نصبان من دائماً راجع بجمعیت قوای اعزامی و نظایر آن بعمل می‌آمد پیمانه طاقت ما را لبریز کرده و قابل تحمل نبود .

من اطلاع داشتم که چه تلگرافاتی از وزیر داخله ایران بحکومت و سایر مامورین دولتی میرسد : وزیر داخله در تلگرافاتش از مامورین همدان جدا خواسته بود که حتماً عدّه واقعی قوای انکلیس را تعیین کرده راپرت بدهند منکه از وصول این تلگرافات اطلاع داشتم آیا میتوانستم مامورین رسمی همدان را مورد ملامت قرار بدهم که چرا در اینگونه تحقیقات اصرار می‌ورزند . تحصیلات و ترقیات من در زبان فارسی خیلی جلورفته بود و دومین مرتبه مطالعه «گلستان سعدی» برای من در مکالمات و مصاحبه‌های دیپلماسی بعد خیلی مفید واقع شد .

واقعا خیلی جای تعجب است : ایرانیان تمام دوره تحصیلات خودشانرا روی پندیات و مواعظ و حکمت های سعدی و سایر متفکرین مشهور قرار داده‌اند زیرا موضوع و مسئله در زندگی بشر باقی نمانده است که در تالیفات ادبا و حکمای مذکور لاینحل مانده باشد .

ایرانیها تالیفات مزبوره را میخوانند - حفظ میکنند - تفسیر و معنی مینمایند ولی هیچوقت سرمشق زندگی خودشان قرار نمیدهند! ایرانیان کشاورش و فرج را از مغرب زمین بیخواهند بدست بیاورند در حالیکه در ممالک مغرب زمین هر آنچه شایسته تحصیل بوده باستانهای علوم معاصر از مشرق اقتباس نموده‌اند . در باب هشتم گلستان من آن جواب دندان شکنی را که لازم

داشتم پیدا کردم و يك قسمت مخصوص آنرا بحفاظه خود سپردم که در موقع سئوالات متوالیه حکومت بکار بیرم . عاقبت من پروتست خودم را با ذکر این جمله بیان کردم :

دید و بازدید من باشما و شما با من واقعا خیلی مطلوب و موجب مسرت و خوشوقتی است ولی من گمان میکنم در ضمن مصاحبه يك طرف از ما بدون خیال وبدون نظر جاب تفاع خصوصی نمیشد .

صحت های من تماش راجع است بهوا و محصول و محسنات و لطایف زندگی ، سختی وضعیت زندگی بشر و سرنوشت انسانی و غیره وغیره ، صحت شما عبارت است از چند فقره سئوالات مکرر و غیر مطبوع منجمله :

جمعیت قشون شما چقدر است ؟

قشون شما چند قبضه تفنگ دارد ؟

بهر تفرگی چند فشنگ داده شده ؟

جمعیت قوای جدید که خواهد رسید چه میزان است ؟

قوای جدید چه موقع وارد خواهد شد ؟

ادامه این گونه سئوالات و مصاحبه برای من خیلی حزن آور

و غیر مطبوع است یقین دارم برای شما هم همینطور باشد . من میتوانم با کمال سهولت تمام سئوالات شما جواب بگویم و يك سلسله اطلاعات کذب و عاری از حقیقت راجع به قوای اعزامی بدهم زیرا حکومت متبوعه من یقین دارد که من اسرار دولتی را فاش نخواهم کرد ولیکن من هیچ میل ندارم دروغ گفته باشم و یبختل در این قسمت من تنها کسی باشم که دارای چنین عقیده هستم و شاید شما تا کنون مثل مرا ندیده باشید من باز تکرار میکنم که از دروغگوئی نفرت دارم . ممکن بود مطابق معمول ایران من هم

افکارخودم را در لفاف فراموشی مخفی بدارم ولی من باین قسمت هم نمیخواهم و مایل نیستم اقدام کنم .

بنا بر این در مقابل کلیه سئوالاتی که تا کنون کرده‌اید و من بعد خیال دارید بکنید من این بند و موعظه سعیدی را در جواب شما تذکر میدهم :

﴿ هر آن سری که داری با دوست در میان منه چه دانی که وقتی دشمن گردد - و هرگز ندی که توانی به دشمن مرسان ، باشد که وقتی دوست گردد - رازی که خواهی نهران ماند با کسی در میان منه اگر چه معتمد بود که هیچ کس بر سر تو از تو مشفق تر نباشد . ﴾

بیات فوق به کنجکاوای های آقایان برای همیشه خاتمه داد و بالاخره مرا بحال خود راحت گذاشتند .

بازهم گاهگاهی در نتیجه فشار حکومت مرکزی طهران حضرات در صدد تحقیق و سئوالات جدید بر میامدند ولی همین قدر که من اشاره « به باب هشتم گلستان شیخ » میکردم همصحت های من تبسم کرده موضوع را تغییر داده وارد صحبت های دیگر میشدند تصور نکنید که من در زبان فارسی مهارت تام پیدا کرده و میتوانستم با فصاحت و طلاقت تظاهراتی بکنم . خیر !

یکقسمت از مکالمه را من شخصا عهده دار بودم قسمت دیگر را با کمک کاپیتان ساووندرس و مالک موری قونسول انگلیس انجام میدادم و بقیه مصاحبه را با ترجمه و مساعدت حاجی ساعداالسلطنه بزبان فرانسه باتهی میرساندم .

شالوده دوستی ما خوشبختانه با مقامات اداری اینجا برقرار و محکم گردید . پول که یکی از وسایل خیلی معجز و مشکل

گشای هر کاری شناخته شده در مناسبات ما وجود خارجی نداشت هر موقع نسبت بمقاصد ما مساعدت های لازم بعمل می آمد سیاستون محلی آنرا حمل بدریافت رشوه مینمودند ولی من با نهایت صداقت اعتراف میکنم آنچه برای پیشرفت مقصود ما اقدامات شده در مقابل بول نبوده .

من میتوانم در اینجا يك نمونه از سیاست خود مان را با مقامات حکومنی و اداری بیان کنم و يك واقعه حکایت نمایم که نظیر آن در موقع دیگر و شهر دیگر نیز مشاهده شده ولی البته از ذکر اسامی اشخاص و معرفی آنها خود داری خواهم کرد . یکی از ذوات مسئولیت دار روابط و مناسباتش با من در کمال صمیمیت و یگانگی بود و جدیت داشت که مساعدت های خودشرا در هر موقع برخ من بکشد . در آنموقع موضوع تهیه و خرید ارزاق و آذوقه برای ما خیلی دشوار شده بود .

يك روز صبح بمن اطلاع دادند که آن دوست من از ما فوق مرکزی خود تلگراف رمزی در یافت داشته است . طولی نکشید مضمون آن تلگراف رمز را هم که از اینقرار بود بمن اطلاع دادند : « اقدامات جدی بعمل بیاورید که انگلیسها نتوانند آذوقه و ارزاق تهیه و خریداری نمایند و کلیه کنتراتیهای آنها را فوراً تحت توقیف در آورید . »

با وصول آن تلگراف معلوم بود که با هر وسیله از عملیات ما در تهیه آذوقه و ارزاق جلوگیری خواهند نمود . ولی عجباً ما ناچار بودیم بنشینیم و منتظر باشیم دوره انتظار ما هم چندان طولانی نشد .

صاحب منصب مامور مباشرت و خرید آذوقه نزد من آمده



راپورت داد که مقدار اجناس و ارزاقی که بایستی برای امروز صبح تحویل شده باشد تا کنون نرسیده است .

طولی نکشید صدای شیون و گریه زاری جمعی زن و بچه بلند شد که از گرفتاری و توقیف نان آورهای خود شکایت داشتند بمحض در یافت این راپرت و مشاهده وضعیت فوق یادی داشتی بقید فوریت بان شخص رسمی و مسئول سابق الذکر نوشته خواهش کردم علت توقیف و حبس کنتراتیچیان را توضیح دهند .

جواب خیلی مؤدبانه و با نزاکت رسید که این اشخاص مرتکب خلافهایی شده و از استخلاص آنها معذور است .

پس از وصول و در یافت این جواب در مقابل مادو راه متضاد باز میشد : یا بوسیله اعزام دوازده نفر صاحب منصب و دو نفر کاتب نظامی و چهل و یک اوتومیل اقدام کرده و بقوه سرنیزه کنتراتیچیان خودمان را خلاص کنیم و یا اینکه از طریق صلح و مسالمت داخل شده امتحان کنیم ادعای دوستی ان شخص مسئولیت دار تا چه اندازه صحیح و پا بر جا است .

من تصمیم بشق اخیر گرفته فوراً باتفاق یکنفر از صاحبمنصبان ارکان حرب برای ملاقات آن رئیس جدی روانه شدم . من نگران بودم که مبادا ما را بعد از کسالت پذیرد زیرا در ایران در مواقع بحرانی تعقیب این رویه معمول و متداول است .

وایکن خوشبختانه او ما را پذیرفت و من این پیش آمد را بفال نیک گرفتم، رئیس مسئول ما را با یک قیافه رسمی و بسا نهایت خون سردی بار داده تکلیف نشستن نمود .

پس از مبادله تعارفات معموله اصل موضوع را پیش کشیده خواهش کردیم توضیحاتی راجع اینگونه رفتار مستبدانه نسبت به

کنترات چیان ما بدهد .

رئیس مسئول در جواب اینطور اظهار داشت : « راجع به توقیف اشخاصیکه شما وساطت میکنید باید تذکر بدهم که من بعنوان يك نفر مامور مسئول و موظف در اینمورد ناچار از این اقدام بودم زیرا از مقامات بالاتر حکم شده بود و من نمیتوانستم اجرا نکنم شاید شما بگفته های من قانع نشوید و یا اعتماد نکنید ولی من غیر رسم و دوستانه بشما اطلاع میدهم که حکم صریح بمن رسیده است از عملیات شما در خرید اجناس و ارزاق بطور قطع جلو گیری کنم و برای تعقیب این منظور هم بایستی قبلا کلیه کنتراتچیان شما را دستگیر و در توقیف نگاه دارم .

اقامت و حضور شما در ایران برخلاف میل عمومی است و بنا بر این مخصوصا تدابیری اتخاذ میشود که وضعیت شما در این جا از هر جهت مشکل و غیر قابل تحمل بشود .

زیرا شما آسایش و امنیت مملکت را خلل دار میکنید و بیطرفی مملکتی مانند ایران را رعایت و احترام نمی نمائید و قشون خود را بایران سوق میدهید . «

من در مقابل جواب دادم . « راجع بحبس و توقیف کنترات چیان معنی ندارد که اشخاص را بدون تعیین جرم و خلافی بحبس بفرستند . و من یقین دارم در این مملکت چنین قانونی وجود نداشته باشد که داد و ستد و معامله را و لو با هر کس که باشد منع نماید . «

رئیس مسئول در جواب اعتراض من اینطور اظهار کرد :  
« شما قوانین مملکت ما را نمیدانید و بنا بر این صلاحیت ندارید اعتراض کنید ، قوانین مملکتی ما با مال شما شباهتی ندارد

بمن امر شده است آن ها را توقیف کنم من هم اطاعت کرده بموقع اجرا گذاشتم . »

من جوابا اینطور توضیح دادم : « چنانچه مکرراظهار داشته‌ام حضور و اقامت مادر این مملکت بیطرف بواسطه وضعیت و پیش آمدی است که در مملکت ایجاد گردیده . اگر حکومت ایران می‌توانست بیطرفی خودش را کاملا محافظت کند یقین بدانید ابا احتیاجی پیش نمی‌آمد که ما بایران بیاییم .

و حضور ما فقط ناشی از عملیات آلمانها و ترکها میباشد و بس . بطوریکه استنباط میشود حکومت ایران با تبلیغات آلمانها و اشغال نظامی قوای ترک مانوس شده و رعایت قانون بیطرفی را فقط از يك طرف مطالبه مینماید . »

در واقع هیچ نزومی نداشت که ما در اینموضوع مذاکره کنیم ولیکن مردمان مشرق زمین دوست ندارند که در کار آنها را به تعجیل و ادا نمایند و میان آنها اینطور معمول است که برای سر و صورت دادن کار و بدست آوردن نتیجه از بیراهه بان نزدیک شوند . بنا براین قدری هم در اینموضوع صحبت کردیم بعد من تصمیم گرفتم موضوع اولیه را مجددا طرح کنم و اظهار داشتم : « من خیلی خوشوقت و متشکرم که راجع بقضیه اخیر توضیحات مقنع دادید و من هم چون سرباز هستم البته نمیخواهم شما را مجبور کنم که اوامر مافوق خودتان را موقوف الاجرا گذاشته و یا اطاعت ننمائید . و تصدیق میکنم که شما غیر از این طریق چاره دیگر نداشتید . و واقعا محل حیرت است که چگونه موفق شدید و به سرعت امر مرکز را بموقع اجرا گذاشتید .

شما وظیفه خودتان را کاملا انجام داده اید و با وجدان پاك

میتوانید بمرکز راپورت کنید که حکم اطاعت و اجرا شد .  
در اینجا ما بمذاکرات رسمی خودمان خاتمه دادیم و بعد به  
طور دوستانه و غیر رسمی شروع کردم :

« حالیه بزما ئید بدانم آیا ان دیتوانم مثل يك نردوست صمیمی  
بشما مراجعه کرده و خواهشی بکنم ؟ من یقین دارم که شما محض  
رضایت خاطر من هرچه از قدرتتان ساخته باشد کوتاهی و مضایقه  
نخواهید کرد .

تا با امروز دوستی ما فقط روی حرف بوده و عملا امتحانی  
نداده بودیم . میخواهم بدانم آیا این وعده و وعیدها از روی  
صداقت بوده ؟ اگر اینطور است خواهش میکنم عملا ثابت کنید .  
من از شما که دوستم هستید خواهش میکنم فورا کنتراتیچیان ما را  
مرخص کنید و باز هم از دوست خودم تمنا میکنم که در مسئله  
تامین ارزاق و آذوقه هم برای ما تسهیلاتی فراهم نمایند .

تبیجه مذاکرات فوق باینجا منتهی شد که کنتراتیچیان مرخص شدند  
و کلیه تدابیری که برای جلوگیری از عملیات ما در تهیه آذوقه  
انخاذ شده بود فسخ و ملغی گردید .

در ملاقات بعد من اظهار خوشوقتی کردم که مناقشه بمسألت  
و خوشی مرتفع گردید او هم بنوبه خود اظهار نمود که اگر کلیه  
دولیکه حالیه با هم مشغول محاربه هستند باندازه شما و من سال  
اندیش و عاقل بودند هرگز کار بچنک نمیکشید . من اینموضوع  
را تصدیق کردم و ضمنا هم تظاهراتی که لازمه ملاقاتهای دوستانه  
و صمیمانه بود بعمل آوردم .

يك قسمت ملاقاتهای دیگر هم بعدا بعمل آمد که چندان  
مطلوب نبود منجمله ملاقات با تجار و سیاسیون مخالی . نمایندگان

تجار خیلی خوشوقت و بشاش بودند و لیکن آن جلب توجهی را که فرنگی مابهای تربیت شده تهران میتوانند بکنند آنها نیاموخته بودند و غیر از امور راجعه بحرفه خودشان در هیچ موضوعی نمیتوانستند اظهار عقیده یا نظریه کنند. وقتی که موضوع تلفات مدھش قحطی و مجاعه را پیش کشیده و بانها تکلیف کردم که هر يك مبلغی برسم اعانه و مساعدت با قحطی زدگان بدهند و نتیجه نگر فتم ناچار شدم برای همیشه مذاکرات با آنها را متروک و موقوف بدارم.

نمایندگان و عدال سیاسی محلی اغلب از طبقات پست و میان آنها عده واقعا دارای مسلك و عقیده هم بودند ولی بقیه معلوم بود که سیاست را بکنوع حرفه برای خود قرار داده و از آن راه جاب منفعت مینمودند.

مدتها سیاسیون محل رضایت نمیدادند که بدعوت من برای صرف «چای» حاضر شوند و لیکن رفته رفته دو نفر و سه نفر حضور بهم رسانده و در دست آخر هم فریدالدوله ایدر قهار آنها با شرف حضور خود ما را مقتخر و سرافراز نمود.

وقت ما با آنها خیلی خوش گذشت. خیلی مشکل بود مابتوانیم با این جماعت يك روابط ساده و دور از هرگونه رنگها و تمایلات سیاسی بر قرار سازیم. در این زمینه مستر هویر که مستشار سیاسی هیئت اعزامی بود با من خیلی مساعدت کرد. مستر هویر زبان فارسی و آداب و رسوم ایرانیان را خیلی خوب آموخته بود و در این قسمت ها واقعا معجزه بخرج میداد. مشارالیه سالیان دراز بنام مدیر يك شرکت عمده و بعد هم بسمت قونسول نظامی در ایران اقامت داشت: سپس بهیئت اعزامی انگلیس ملحق گردید و تا آخرین

مراحل عملیات ما در ایران با من کمک و مساعدت مینمود . علاوه بر مستر مویر یکنفر از دوستان ایرانی من هم در این قسمت با ما خیلی همراهی کرد . اینگونه شناسائنها برای ما خیلی مفید و ممکن بود بدین وسیله از نزدیک با خصایص روحی و اخلاقی عمال سیاسی محلی آشنا شده و از حرارت فوق العاده و تبلیغات مضره آنها اندکی کم کنیم .

من هیچ امیدواری نداشتم بتوانم آنها را بطرف خود جلب نمایم و لیکن افکار آنها را بیک جریان تازه سوق دادم که عملیات بعد آنها برای ما چندان تولید ضرر و زیان ننماید . شعبه اطلاعات ما تحت ریاست کاپیتان ساووندرس در عملیات خود بقدری مهارت پیدا کرده و پیش رفته بود که ممکن نبود من مطلبی را بخوام و آنها فوراً حاضر نکند .

در این قبیل عملیات « پول » رل عمده را بازی میکند ولی تنها با دادن پول هم ممکن نیست تا بجز بزرگ بدست آید میان اعضاء ارکان حرب و اشخاصی که برای پیشرفت مقصود ما کار میکردند روح سعی و عمل و جدیت فوق العاده حکمفرما بود بعلاوه برای رسیدگی بصحت و تقم کایه اخبار و اطلاعات واصله بیک سیستم تقش مخصوص بر قرار داشته بودیم که اخبار کذب مدرک عمل نباشد .

در تمام مدت اقامت ما در همدان در یکصد میلی ماقونسول عثمانی با یکمده قوای نظامی مکفی که ممکن بود در صورت اراده ما را از صفحه روزگار بردارد توقف داشت و لیکن پس از سقوط بغداد روح جنگ آزمائی تر کها را برای همیشه وداع گفته بود و شایعات و اشارات مبالغه آمیز راجع بقوای من قونسول عثمانی را طوری مرعوب کرده بود که او از من بیشتر خوف داشت تا من

از او . بدیهی است قونسول مذکور باسفارت عثمانی در طهران رابطه و سر و کار داشت و مبالغ هنگفتی پول و ساعت‌های بشمارای اوقات گرانبهای خودش را صرف مخابرات تلگرافی مینمود ، کلیه تلگرافات او بوسیله همدان مخابره میکردید و مابدون اینکه خیانتی از طرف اعضاء تلگراف همدان سر زده باشد! تلگرافات او را میخواندیم بعضی از تلگرافات او را که معمولی بود ترجمه میکردیم ولیکن تلگرافات رمزش همینطور کشف نشده مانده بود و تا آخر هم توانستیم مفتاح آنرا بدست بیاوریم .

نتیجه استفاده ما از تلگرافات این شد که قونسول عثمانی شدیداً برئیس تلگراف ایران بدینمضمون اعتراض کرد :  
- « این چه وضعی است که در اداره شما حکمفرما شده ؟  
اداره شما آنطوری که شایسته است کار نمیکند .

یکی از آژانس های من امروز اطلاع داده است که از نه تلگرافی که من بطهران مخابره کرده ام دو فقره اساساً بمقصد نرسیده و هفت فقره تلگرافات رمز را بقدری تغییر داده اند که ممکن نشده است آنرا کشف کنند !

فقدان دو تلگراف بواسطه کسری نمرات کشف شد .  
خواهشمندم در آینده بیشتر در اینموضوع دقت کنید . «

تصور میکنم آقای قونسول محترم چندی بعد موضوع را بخوبی حل کرده باشد با وجود يك چنین شعبه اطلاعات و بهارتی که در تهیه اخبار پیدا شده بود بدست آوردن اسناد و مدارك مثبتی که معرف خصوصیات اخلاقی و خط مشی واقعی اعضاء کمیته دموکرات باشد که تحت سرپرستی فریدالدوله است چندان اشکالی نداشت مکاتبات آن ها همیشه روشن و نزدیک بحقیقت بود و من میتوانستم

از نوشتجات آنها استفاده کرده و از جریان واقعی سیاست محلی مطلع باشم .

تقریبا هر روزه از طرف آن ها بعنوان میرزا کوچک خان از يك طرف و سنارت عثمانی از طرف دیگر مراسلاتی فرستاده میشد و کایه آن ها بدست من میرسید .

بمیرزا کوچک خان معمولا اینطور نوشته میشد :

انگلیس ها در اینجا توقف دارند و عده آن ها خیلی قلیل است ، با اجازه و موافقت شما مامیتوایم بر علیه آن ها قیام کرده و بکلی آن ها را نابود نمائیم ولی در این عمل کمک شما خیلی لازم است زیرا ما در این جا مرد جنگی خیلی کم داریم وانگلیس ها خوب مسلح هستند اهالی و رؤسای شهر عموما طرفدار شما هستند و ما منتظر اشاره شما هستیم . پول ما هم کم است .

بعثمانی ها تقریبا بدین مضمون مینوشتند : « قوای انگلیس در اینجا چندان قابل توجه نیست .

از قراریکه شنیده ایم قشون آلمان با مساعدت روسها از طریق بادکوبه بایران میآیند .

پس از ورود آن ها اگر بتوانید عده قلیلی از قوای آلمان را باینجا بفرستید ما قورا قوای ساحلوی انگلیس را از بین برمیداریم و عمل سایر انگلیس ها را که در اینجا اقامت دارند یکسره می کنیم . اگر ممکن نشد اقلا عده قوای ترك بفرستید .

ما تا آنجائی که در قوه داشتیم اقدام کرده ایم و در آینده هم حاضر هستیم هر موقع اقتضا کند جان خود را در راه پیشرفت مقصود فدا کنیم .

اگر ما بیشتر پول داشتیم قطعا بیشتر میتوانستیم کار بکنیم . «



متن مراسلات فوق ثابت میکند که اطلاعات سیاسیون محلی و دهو کراتها راجع بقلت قوا و وضعیت کنونی ما در همدان از مقامات رسمی و اداری محل بیشتر و بواقع نزدیکتر بوده است .

با يك چنین اطلاعات و مدارك صحیح و معتبر من خودم را برای پذیرائی مهمانان که جهت « صرف چای » می آمدند حاضر کرده بودم . در موقع یکی از تشریف فرمائیهای میهمانان یعنی تقریباً دو سه ساعت بورد آن ها مانده دو مراسله که نظیر مکاتیب سابق الذکر آن ها بود آوردند من مضمون هر دو مراسله را مطالعه کردم و بعد برای پذیرائی واردین حاضر شدم .

بس از ختم صحبت هائی که راجع بسردی هوا و مجاعه و تلفات قحطی بود من موضوع را تغییر دادم و میرزا كوچك خان و تركها را پیش کشیدم . در اینکه مهمانان من بمن دروغ می گفتند ابداً محل تردید نبود و حق هم داشتند . اگر آن ها صادق ترین مردمان دنیا هم بودند قطعا در اینموقع در جواب سئوالات من ناچار میشدند دروغ بگویند زیرا اگر میخواستند حقیقت مطلب را اظهار نمایند برای مقصود اصلی آن ها مضر بود .

ولیکن در موقعیکه اسناد و مدارك کتبی آن ها نزد من موجود بود و از تمایلات و خط مشی اخیر آن ها با کمال صراحت اطلاع حاصل کرده بودم جوابهای کذب و طفره مانند آن ها بیشتر مایه مسرت من میشد .

البته بیشتر اسباب تفریح من فراهم میشد اگر میتوانستم نوشتجات آن ها را با تمام امضا هائی که داشت بخودشان من باب مدرك نشان میدادم . چندی بعد من مجبور شدم با آن ها با مدرك صحبت کنم ولیکن در اینموقع اگر مراسلات آن ها را ارائه میدادم قطعا از

داشتن اینگونه اطلاعات و مدارك برای بعد ها محروم میماندم . من برداشت صحبت را از این جا شروع کردم و گفتم :

« - بطوریکه شهرت پیدا کرده است و من هم شنیده ام گویا شما نسبت بهیئت ما خصومت میورزید . پرواضح است که من نسبت بشایعات و اخبار بی اساس نمیتوانم اهمیتی بدهم ولی نسبت به اطلاعات صحیح و با اساس البته کاری نمیشود کرد . در این که شما طالب حضور و اقامت ما در ایران نیستید تردیدی ندارم . ما هم خیلی متأثر هستیم از اینکه در اینموقع بایستی حتما در ایران حضور داشته باشیم .

البته شما هابا نظریات میرزا کوچک خان همراهی و موافقت دارید . و عات هم ندارد که با او همراه نباشید؟! شما دموکرات هستید او هم از قراریکه شنیده میشود از هر دموکراتی دموکراتر است . شاید شما تصدیق کنید که من هم دموکرات هستم زیرا من نمایندهٔ تنها حکومت دموکراسی عالم میباشم و بهمین جهت هم من نظربه پارهٔ مناسبات با افکار و عقاید میرزا کوچک خان مساعد هستم .

ولی او اشتباه میکند که با ما از در خصومت داخل شده و راه ما را بطرف دریا مسدود نموده . من یقین دارم عاقبت مضار این سیاست متوجه خود او خواهد شد .

بیانات من از طرف همهٔ حضار با اعتراض شدید تلقی گردید:  
« - چه شایعات بی اساسی! چه افکار وحشیانه! چگونه مایستوانیم با میرزا کوچک خان همفکر باشیم در صورتی که او مظهر انقلاب و هرج و مرج است و ما طرفدار نظم و آسایش عمومی .»  
- ولی شما با کمال شدت برعلیه ورود و اقامت مادر این جا

اعتراض و پروتست کردید و من برای اثبات بیانات خود دلایل و مدارک مثبتی در دست دارم . و آنکه می از قطعنامه ها و بیاناته های شما پر واضح است که شما تصمیم گرفته اید ما را درخت خوابان بقتل رسانده نابودمان کنید و جنگلیها هم یقینا در این عمل با شما همراهی خواهند کرد !

مجددا اعتراضات از طرف حضار شروع شد و دلایلی بر بی گناهی خودشان اقامه مینمودند .

بعد من موضوع هواخواهی و طرفداری آنها را نسبت به آلمان ها و ترکها بمیان آوردم و گفتم : « یکی از نتایج و مزایای عمده اقامت ترکها و یا آلمان ها در ایران و یا هر دو آن ها اینست که میتواند حکومت خودشان را در اینجا تحکیم و تثبیت نمایند . ولیکن ما در اینجا مقصودی نداریم و همینکه جنگ بمنفعت ما تمام شد از اینجا حرکت کرد ، میرویم و مملکت را بحال هرج و مرج سابق که وضعیت عادی ایران شناخته شده می گذاریم . ترکها و آلمان ها اینطور معامله نخواهند کرد .

وقتی آن ها توانستند موقعیت خودشان را در اینجا ثابت و برقرار نمایند باین اسانی از اینجا نخواهند رفت و حکومت استبدادی مطابق را برای شما تاهین خواهند کرد . حکومت و اداره آلمان ها ایرانیان را تکان شدیدی خواهد داد زیرا شما خودتان شکایت دارید که ملت ایران بخواب غفلت رفته است .

و پس از آن که ببخشید «**یک خوراک تمدن**» بشما چشاندند دیگر محلی برای غفلت و یا خواب باقی نخواهد ماند .

و اما راجع بترکها شما آن ها و طرز حکومت آن ها را خودتان خیلی بهتر از من میدانید . در هر صورت این فواید و

مزایا وقتی نصیب آلمان ها میشود که بتوانند در این جنگ قبح و غلبه نمایند ولیکن بدانید که آن ها فاتح نخواهند شد . بنا بر این با این تصورات که شما دارید حب و بغض شما نسبت به آلمان ها و ما برای خود شما نتایج خوبی نخواهد داشت . بیانات من مجددا باعث اعتراض و جنجال آن ها گردید و اظهار داشتند : چه تصورات بیجائی میکنند آن هائی که گمان دارند ما هوا خواه و یا طرفدار آلمان ها هستیم و یا ترکها را دوست میداریم ما باطنا از آن ها نفرت داریم !

ما نسبت بانگلیس ها بیشتر توجه داریم ولی چون حکومت ما اعلان بیطرفی داده شما بایستی فوراً از وطن ما خارج شوید . ما ابتدا در این خیال نیستیم که نسبت بشما عداوت ورزیده و یا ضرری وارد کنیم و بلکه برخلاف حاضریم با شما همه قسم مساعدت و همراهی نمائیم ولیکن سکنه شهر از این قضیه خیلی عصبانی شده اند و ما نمیتوانیم در مقابل آن ها مقاومت کنیم .

آنچه گفته شد گمان میکنم کافی باشد برای فهمیدن ترتیب وقت گذرانی ما و مذاکرات مشغول کننده که غالباً جریان پیدامیکرد برای شخص من اینگونه صحبت ها و مذاکرات هم فرح انگیز و هم بسیار نافع بود . عقیده ندارم که این قبیل صحبت ها برای دموکراتها فایده داشته باشد ولی در هر صورت آنها از اظهار اینگونه مطالب خیلی خوشوقت و مسرور بودند و یقیناً هم پیش خودشان اظهار خوشوقتی میکردند که چگونه ژنرال انگلیسی این مزخرفات و لاطائلات آنها را راجع باظهار نفرت از میرزا کوچک خان و عدم هوا خواهی آلمانها و ترکها شنید و باور کرد!!.

## فصل هفتم

### قحطی و مجاعه



ساینکه در مدت عمر خود هیچ گرسنگی و مجاعه را ندیده‌اند نمیتوانند آن مصائب و فجایع رعب آور و فلاکت های مدهش را که بر اثر ظهور قحطی تولید میشود حتی دورادور هم درمقابل چشم خود مجسم نمایند .

در مجادله و مانزه که برای حفظ بقای حیات و زندگی در مواقع حکمفرمائی قحطی و مجاعه پیدا میشود تمام اصول و آداب پسندیده و کلیه عواطف انسانی و ملکات فاضله بشری مفقود و منهدم گشته و بجای آن اصول سبعیت و درندگی و حرص و ولع جای گزین میگردد - بشر مانند گروک گرسنه که در جستجوی طعمه برآمده باشد نقط در تلاش بدست آوردن نان و سیر کردن شکم است و بس شاید خیلی ها با مجاعه و کمیابی ارزاق در ممالکی مانند هندوستان آشنا باشند ولی در اینگونه ممالکها هر اندازه مجاعه سخت و شدید باشد معذک چون از طرف حکومت مساعدت و کمک های مستقیم و غیر مستقیم مادی و معنوی بوسیله مؤسسات و تشکیلات خیریه خصوصی و عمومی بعمل میاید و تقسیم و توزیع ارزاق و مواد اولیه با یک طرز عادلانه و منظمی پیش میرود تا اندازه بطبقات ضعیف و خورده پا چندان سخت نمیکردد باوجود شرایط مذکوره بدبختیها و مصائبی که دراین موارد بعامه مردم وارد میشود غیرقابل توصیف و حقیقتا وحشت آور است .

حالا ملاحظه کنید - در مملکتی مانند ایران وقتی حکومت

هیچگونه اقدام و مساعدتی در حق قحطی زدگان نمیکند و عملیات خیریه و معاونت های خصوصی هم جزو « مراحل اولیه جنون » شناخته میشود وضعیت طبقات ضعیف و خورده پا از چه قرار خواهد بود؟! ..

علائم و آثار اولیه قحطی و مجاعه در ماه ژانویه ابتدای ورود ما بایران بخوبی معلوم بود زیرا در بین راه اغلب جنازه قربانیهای مجاعه را بچشم خود میدیدیم و آکثرا بدھانی میرسیدیم که سکنه آن عموما گرفتار دست تنگی و مجاعه بودند رفته رفته وضعیت ارزاقی رو بسختی و شدت گذاشته و واضح شده بود که احتیاج عمومی و مجاعه تا خرمن آینده یعنی تقریبا مدت شش ماه دوام پیدا خواهد کرد ،

اسباب و علل ظهور مجاعه زیاد بود :

اولا - جنك عمومی .

ثانیا - هوا های مختلف و نامساعد محصول ۱۹۱۷ را ضعیف و قلیل کرده بوده

ثالثا - بواسطه خریداری های عمده قشون روس و ترك ذخایر جنس در میادین و بازارها تمام شده بود .

رابعا - ترقی و بالازدن بی سابقه مظنه جنس انبارداران و ملاکین را بامید اندوختن سرمایه های بی پایان بطمع انداخته و عموما با هم موافقت کردند که مظنه جنس را در همان پایه نکا گذاشته بلکه بالاتر ببرند .

گندم بقدر احتیاج و مصرف مردم همیشه موجود بود ولی مالکین و انبار داران حاضر نمیشدند جنس موجودی انبار های خودشان را وارد میدان کنند و منتظر بودند قیمت جنس بالاتر برود و هیچ حاضر نبودند بفهمند که با چند شاهی بالا زدن مظنه جنس

سبب فلاکت و مرگ جمعیت زیادی از طبقات ضعیف و فقیر مردم و بالاخره هموعان خودشان میشود. گندم موجود بود ولی آنچه که بایستی در قبال آن پرداخته شود نایاب و اکسیر شده بود. خونسردی و بی اعتنائی و بالاخره قساوت قلب اهالی همدان نسبت بوضعیت فلاکت بار و رقت آور قحطی زدگان حقیقتاً شایان حیرت بود. از پنجاه هزار نفر جمعیت شهر تقریباً صدی سی گرقنار چنگال سفالک مجاعه بودند و وضعیت آن سیه‌روزان بقدری سخت و ناگوار بود که مرگ حتمی آن‌ها پیش بینی میشد،

متمولین و ارباب مکنت در همدان زیاد است و اگر از طرف آن‌ها یک جمعیت یا مؤسسه خیریه با تشکیلات صحیح و منظم بوجود می‌آمد با کمال سهولت میتواند تمام قحطی زدگان و ینویان شهر را از مرگ نجات بدهد و سرمایه مؤسسه هم بوسیله اختصاص چند تومان از عواید بیشماری که از راه اختکار گندم و جنس‌ارزاق عمومی بدست می‌آوردند ممکن بود تا همین بشود.

متمولین همدان علاوه بر اینکه خودشان با قحطی زدگان کمک و مساعدت نمیکردند حتی منبهم با هزاران زحمت توانستم آنها را حاضر کنم که اقلاً برای تقسیم بلیط غذا بین فقیرترین افراد مردم با من مساعدت کنند و اماناء و معتمدین خودشان را برای پیشرفت این امر خیر بفرستند.

وقتی که ما وارد همدان شدیم دو مرکز مشغول مساعدت با قحطی زدگان بود: یکی بانگ شاهنشاهی ایران و دیگری میسیون مذهبی امریکاییها، جمعیت‌ها را که این دو مؤسسه تحت حمایت خیریه خود گرفته بودند عبارت از ضعیفترین و فقیرترین سکنه شهر و بالغ بر پانزده هزار نفر میشدند.

مؤسسات مذکورہ فقط و فقط روی نظر خیرہ و مساعدت  
بنوع عمل میگردند و در مقابل آنچه میدادند کار از کسی نمیخواستند  
پول دستی با حدی نمیدادند و غذای مقوی حاضر کرده و بوسیله  
بلیطین فلاکت زدگان تقسیم مینمودند .

من تصمیم گرفتم که فقط در مقابل انجام کارهای عام المنفعه  
با قحطی زدگان مساعدت کنم و بهر يك از آنها بطور یومیہ اجرت  
معینی پرداخته و برای کارهم نظارت و مؤاخذہ شدیدی اعمال نمایم .  
بهترین و مفید ترین کاری که در نظر داشتیم ساختمان طرق جدید  
اطراف شهر و تعمیر و مرمت جاده‌های قدیم بود ، من برای  
پیشرفت این مقصود در خواست اعتبار کردم و اعتبارات لازم بقوریت  
تصویب شد .

پس از وصول اعتبار مکفی و اجازه خرج فقط کاری که  
داشتیم این بود که اشخاص را برای کار دعوت نمایم . هیچکدام  
از ما ها اطلاعات لازم و بصیرت و تجربه برای تأسیس مؤسسات خیرہ  
و معاونت عمومی نداشتیم و موضوع بنظر ما خیلی سهل و ساده  
میآمد ولی بعد که دست بکار شدیم اهمیت و صعوبت مسئله کاملاً  
در مقابل ما عرض اندام کرد . قبل از شروع بکار مسائل ذیل  
در مقابل بود . در شهر قریب ده هزار نفر مرد و زن و بچه در چنگال  
مجاہہ گرفتار بودند از این جمعیت ما میتوانستیم پنجهزار نفر کمک  
برسانیم ولی لازم بود که این پنجهزار نفر از فقیر ترین طبقات  
قحطی زدگان انتخاب شوند .

چگونه میتوانستیم مطمئن باشیم که فقیر ترین آنها را انتخاب  
خواهیم کرد ؟ و بچه وسیله ما میتوانستیم محل کار و ساعت کار و  
شرایط آن را تعیین نمایم ؟



آیا میتوانستیم مطمئن باشیم همان اشخاصیکه منظور نظر ما بودند برای کار حاضر شدند؟ با قلت عده صاحبان و نظاریکه بتو اتند در صحت جریان عمل نظارت کنند و با کثرت جمعیتی که برای کار کردن حاضر خواهند شد چگونه ما میتوانستیم اطمینان حاصل کنیم اجرتی را که خواهیم پرداخت حتماً بان کسیکه کار کرده و استحقاق داشته خواهد رسید .

باز هم موانع و مشکلات زیاد در مقابل داشتیم لیکن آنچه را که من فوقاً اشاره کردم فقط برای ابتدای کار بود .

حالا که من قلم در دست گرفته و این مناظر را تشریح میکنم و تفصیل هر يك را مینویسم مبینم با حقیقت خیلی منافات دارد و من در این قسمت نگارشات خودم از جاده حقیقت منحرف شده‌ام زیرا در آن موقع که ما شروع بعمل خیر و کمک با قحطی زدگان میکردیم هیچ نمیفهمیدیم و ابتدا نمیتوانستیم پیش بینی کنیم که چه موانع و مشکلات عظیمی در مقابل خواهیم داشت و وقتی بانوانع مصادف میشدیم تازه در صدد چاره جوئی و بفکر علاج درد میافتادیم .

علاوه بر موضوع مساعدت با قحطی زدگان بگرفته مسائل مهمه دیگر هم در مقابل داشتیم و ما نمیتوانستیم تمام اوقات خودمان را بامور خیریه مصروف بداریم .

ما جمعیت و عده اشخاصی را که واقعا احتیاج بمساعدت داشتند نمیدانستیم و همینطور روی تخمین کار میکردیم. در اقدامات اولیه موفقیت حاصل نکردیم ولی بعدها که کار بجزریان افتاد و نظم و ترتیب برقرار شد موجبات رضایت خاطر ما از حیث پیشرفت کار کاملاً فراهم گردید .

روز اول شروع بکار هیچ يك از ما اطمینان نداشتیم که مردم دعوت ما را اجابت نمایند بنا بر این خودمان را آن طوری که لازم بود برای استقبال جمعیت زیاد درخواست کنندگان حاضر نکرده بودیم. روز قبل از شروع بکار طرف عصر در شهر اعلان شد که «انگلیسها میخواهند بعضی از جاده‌های شهر را تعمیر و مرمت نمایند و بھرکار گروزی سه‌قران اجرت خواهند پرداخت و کارهای مزبور فقط بقصد مساعدت با قحطی زدگان شروع میشود.

برای کار ضعیف‌ترین اشخاص پذیرفته خواهند شد و محل اجتماع اشخاصیکه برای کار حاضر میشوند در ناحیه شرقی خارج شهر خواهد بود. و کار از ساعت هشت صبح شروع خواهد شد. «روز بعد من کاپتن ژون را با دو نفر صاحب منصب دیگر معین کرده برای تهیه مقدمات شروع بکار در خارج شهر روانه نمودم ضمناً بانها اینطور دستور دادم: «وقتی که جمعیت حاضر شد آن‌ها را دسته دسته بنشانید روی زمین و از میان جمعیت اشخاصی را که قوی‌هیکل و سالمتر هستند انتخاب کرده و خارج کنید. و از بقیه جمعیت عده را که ما بتوانیم کمک نمائیم باقی بگذارید و سایرین را مرخص کنید.

بعد عده را بدستجات پنجاه نفری تقسیم کنید و برای هر دسته يك سر عمله انتخاب کرده فوراً شروع بکار نمائید»

تصور نمی‌کردم که جمعیت در خارج شهر زیاد بیاید. ولی معلوم شد تمام شهر برای شروع بکار در خارج شهر اجتماع کرده اند صاحب منصبان بیچاره که هیچ همچو انتظاری نداشتند از کثرت جمعیتی که آن‌ها را احاطه کرده بود بوحشت افتاده فرار را بر قرار ترجیح داده و جان خود را سلامت بدر بردند اگرچه

از طرف جمعیت بهت زده و متحیر خلاف انتظاری رخ نداد ولی چاره نبود جز اینکه آنروز کار را موقوف کرده در صدد نقشه عملیتر بر آمده و با بصیرت و اطلاع شروع نمایم .

بعلاوه چند فقره اعلانات دیگر در شهر منتشر کرده اصل مقصود را باهالی گوشزد نموده تعداد جمعیتی را هم که برای کار لازم داشتیم در ضمن اعلانات معین کردیم و قرار گذاشتیم از روز بعد شروع بکار نمایم .

مقداری هم بلیط طبع کرده حاضر نمودیم که بین عملجات تقسیم شود و با ارائه بلیط هر يك بسهوت بتواند اجرت خود را دریافت نماید . روز بعد کاپیتن ژون باعده زیادی مستحفظ بمحل شروع کار روانه گردید ولی طولی نکشید مراجعت کرد و عدم موفقیت خود را راپورت داد . من از مرتبه دوم پیشرفت نکردن کار خیلی ناراضی و دایخور شدم و بصاحب منصب مذکور فهماندم که علت عدم موفقیت او اینست که با تدیر و سرعت عمل کار نمیکند . کلنل دونگان هم با نظریه من موافقت کرده اظهارداشت « خبط شما در اینجا بوده که جمعیت را وادار نکردید بنشینند . اگر آن ها را نشانده بودید اداره کردن کار دیگر چندان اشکال نداشت . »

روز سوم مجددا راپرت رسید که کاپیتن ژون توانست با جمعیت کنار بیاید و شروع بکار کند .

من بکاپیتن ژون پیغام دادم که کلنل دونگان را بمعیت او میفرستم تا باو نشان بدهد که چگونه کار باید کرد . روز بعد کلنل دونگان شخصا بمحل کار روانه شد و روبه صاحب منصبان کرده گفت : « حالا نگاه کنید من چگونه شروع

بیکار خواهم کرد» سپس خطاب بجمعیت نموده امر داد: **بنشینید!**  
**بنشینید!** **بنشینید!** تا تشینید شروع به هیچ کاری نخواهیم کرد.  
جمعیت چند هزار نفری بالاخره نشستند، بعد مترجم بصدای بلند خطاب بجمعیت گفت: «**حالا صاحب‌ها!** **بلیط‌ها را بان**  
**کسانی خواهند داد که برای کار قبول میشوند.**  
احدی از جای خودش نباید حرکت کند و شما ها بایستی  
منظم و بی سرو صدا بنشینید.»

نظم و ترتیب کامل برقرار شد و یک تبسم که دلیل بر مسرت بود در چهره سرهنگ نمودار گردید و رو به صاحب‌منصبان کرده گفت:

«**حالا هر کدام از شما یک دسته بلیط برداشته و میان صفوف جمعیت بروید و با مراجعه بظاهر اشخاص بهر کسی فقیر تر و ضعیفتر بنظر آمد یک بلیط بدهید.**» پس از ادای این کنتمات برای اینکه ترتیب توزیع بلیط را هم بصاحب‌منصبان نشان داده باشد یک دسته بلیط برداشته و خودش جاو افتاده ناگهان در یک چشم هم‌زدن تمام شش هزار نفر جمعیت از جای خود بحرکت آمده و بطرف او حمله ور شدند . . .

سرهنگ بکلی از پیشرفت کار مأیوس شده بمنزل مراجعت کرد ولی البته قدری تجربه آموخته بود.

بعد از این پیش آمد قرار شد که شبانه بلیط‌ها را توسط قونسول و بعضی از اشخاص محترم در محلات شهر بین عائله‌های فقیر و بی بضاعت تقسیم نمایند، حالا تا اندازه وسایل پیشرفت کار تا مین شده بود ولی بنظر این طور می‌آمد که تمام دنیا بر علیه این اقدام خیر ماقیام کرده بودند زیرا بهیچ وسیله ما نتوانستیم چند نفر

اشخاص فهمیده را برای تقسیم بلیط و یا پاره کارهای دیگر بدست بیاوریم و اشخاص بی بضاعت و فقیر را هم که برای کمک و خدمت آورده بودیم درستکار و امین نبودند. اولاً جمع کردن فقیرترین اشخاص خیلی مشکل بود زیرا فقیرترین مردمان از همه ضعیفتر بودند ضمناً راهم جمعیت بیک هجوم زیر دست و پا از میان میبردند و قویترها با پطها را بچنگ آورده ضمناً باز در عین احتیاج و بدبختی و فلاکت جان میسپردند.

طولی نکشید سوء استفاده از بلیطها شروع شد. بر فرض اینکه تقسیم کننده بلیط شخص امین و درستکار باشد ممکن نبود اوتواند همه گیرندگان بلیط را بشناسد و چندان اشکال نداشت که یک نفر سه بلیط بدست آورده و از سهم سه نفر بدبخت دیگر استفاده نماید و اگر تقسیم کننده بلیط از همان اول کار نا درست و غیر امین باشد که ممکن است بهر یک از دوستان و همجانبان خود عوض بیک بلیط پنج بلیط اعطا کند در هر دو صورت ما بیچاره و لا علاج بودیم و در مقابل اینگونه تشبثات هیچکاری نمیتوانستیم بکنیم.

هر بیک بلیط بدارنده اش حق میداد که در قبال بیک روز کار سه قران دریافت نماید. ( قیمت و مظنه عادی قران قدری کمتر از پنج پنس است ) بدیهی است دارنده پنج بلیط با نهایت سهولت میتواند بلیط خود را از قرار یکی بیک قران بفروش رسانده و بدون اینکه دست بکاری زده باشد روزی پنج قران عایدی پیدا کند و خریدار آن پنج بلیط هم در مقابل بیک روز کار که بایستی سه قران در یافت نماید میتواند یومیه ده قران مداخل داشته باشد.

هیچ وسیله ممکن نبود از اینگونه تقابات جلوگیری شود مگر با مساعدت عده از معتمدین ایرانیان آنها هم ابداً خودشان را با این

مسائل آشنا نمیکردند و روی موافقت و همراهی با ما در پیشرفت این مقصود نشان نمیدادند .

من چندین مرتبه از حکومت و رؤسای ادا رات و سایر محترمین شهر خواهش کردم که در این کاری که مابعدہ گرفته ایم مساعدت و همراهی نمایند ولی هیچیک از آنها اندک توجه نکردند تنها کسانی که توجهی بکار ما داشتند و عملاً اظهار علاقه مینمودند سیاسیون محلی بودند و توجه آنها هم بشکل شدیدترین مخالفت ها و کارشکنی ها بود . آنها فهمیدند که من شروع کرده ام بمواعید خودم که در بیان نامه خطاب باهالی وعده داده بودم راجع باینکه انگلیس ها همیشه در هر کجا باشند طرفدار سعادت و رفاهیت اهالی هستند عمل میکنم . آنها با چشم خود مشاهده میکردند که ما رفته رفته در جامعه یک شهرت و صلاحیت مخصوصی پیدا میکنیم بنابراین افتا و مرک همشربها و هموطنان خودشان را بر شهرت و صلاحیت ما ترجیح میدادند . آنها در واقع همان اصول و پرنسب های انقلابی را تعقیب مینمودند که میگوید «واقعی پیشتر، میاید که بایستی سر و جان را فدای پیشرفت مقصود کرد . پس بگذار سروجان همه قربانی شود غیر از جان من !»

یکی از تدابیری که سیاست بافان محلی بر علیه پیشرفت مقاصد ما اتخاذ نموده و بموقع اجرا گذاشتند بستن دکا کین نانوائی شهر بود برای اینکه فقرا و ضعفا قحطی زده نتوانند با اجر تی که از ما دریافت میدارند در شهر برای عائله سیه روز خود نان بدست بیاورند . ما این سد و مانع آنها را هم از مقابل برداشته و در هم شکستیم . علاوه بر همه اینها موانع دیگر هم در مقابل بود با عده قلیل صاحب منصبان چگونه میتوانستیم اطمینان حاصل کنیم که عده

دارنده بلیط واقعا همه کار میکنند؟ ما بهیچ وسیله نمیتوانستیم از اشخاصی که بلیط در دست داشتند و موقع کار حاضر نمیشدند و موقع دریافت اجرت حاضر بودند و اجرت میگرفتند جلوگیری و یا اقلا تقیثی بعمل بیاوریم .

هر يك از عملجات نسبت بقوه و پشرفتش كار ميكرد و كسی هم از او باز خواست و یا مؤاخذه ننمود . بعضی از عملجات با آلات و ابزار کوچکی که در دست داشتند صورت کارکن بخود گرفته موقعیکه ما کارها را بازدید مینمودیم مختصر حرکتی بخود داده زمین را خراش سطحی میدادند و همینکه ما دور میشدیم فوراً دست از کار میکشیدند .

برخی از عملجات هم در حین کار و قبل از دریافت اجرت میمردند .

خیلی رقت آور و طاقت شکن بود مردم بیچاره را باین کیفیت و وضعیت بکار وادار نمودن ولیکن چون اعتبارات صادره حکومت را فقط براه اعانت و تبرء نمیتوانستیم مصرف کنیم ناچار بودیم حتی المقدور تا اندازه که پیش میرود کار پیش ببریم .  
چند روزی که از شروع کار گذشت مرك و میر بین عملجات نادرالوقوع و بالاخره موقوف شد و هر کس که محتاج باعانت و کمک بود با نهایت آزادی برای کار حاضر میشد و با انجام دادن مختصر کاری که از عهده اش ساخته بود اجرت معموله یومیه را دریافت مینمود .

ولی این نکته هم در اینجا باید گوشزد شود :  
« ایرانی هیچوقت خودش را از کار خسته نمیکند و هرگز زیر بار کار زیاد هم نمیروند . »

سیستم ما در تقسیم عملجات بدستجواب پنجاه نفری و تعیین يك نفر سرعمله خیلی مناسب و مقتضی بود ولی اطمینان پیدا کردن بسر عمله غیر ممکن بود و من تصور میکنم آن هاقسمتی از اجرت عملجات را برفع خودشان کسر میگذاشتند. کاری که ما میتوانستیم برای جاوگیری از این سوء استفاده و تقلب بکنیم فقط منحصر باین بود که اجرت عملجات را مستقیما و بدون واسطه بخودشان تادیه نمائیم بنا بر این بصاحب منصب انگلیسی مخصوصا ماموریت داده شده بود که اجرت یومیه هر یک نفر از عملجات را بدستشان بسپارد. ولی آیا ممکن بود این رویه مفید واقع شود و سر عمله هر دسته پس از پرداخت اجرت عملجات از دسته زیر دست خود باصطلاح معروف چینی ها « عصاره کشی » نکند.

ترتیب پرداخت اجرت عملجات بطور مستقیم و انفرادی گر چه مشکل و پر زحمت بود لیکن برای جلوگیری از هر گونه سوء استفاده ما ناچار بودیم آن رویه را همیشه تعقیب نمائیم. چون ما زن ها را برای کار قبول نمیکردیم در اینجا يك موضوع دیگر پیش میامد و آن از اینقرار بود. ما بهر يك نفر کارگر يك بلیط بیشتر نمیدادیم و در مقابل يك بلیط اجرتی داده میشد که برای مخارج روزانه فقط يك نفر کافی بود بنا بر این عثله و زن و بچه آن کارگر از گرسنه میماندند. این مشکل را هم ما بطور خیلی سهل حل کردیم یعنی اجرت هر يك نفر عمله را بقدری بالا بردیم که خود عمله و زن و بچه اش بتواند براحتی گذران کنند.

این تصمیم ما هم مانند سایر تصمیمات ساده معلوم شد عملی نیست و ناچار شدیم بزودی از تعقیب آن صرف نظر کنیم. نتیجه که از



این تدبیر ما بعمل آمد بکلی برخلاف انتظار و عواقب آن رقت آور بود. رعایای دهات مجاور که بهر شکلی بود امور خود و عائله شان را میگذرانند همینکه شنیدند ما خوب اجرت میدهیم بشهر هجوم آورده تمام فقرا و ضعفاى شهر را کنار زده قسمت عمده بلیط ها را بدست آوردند. تدابیر نافع من تا بیج معکوس حاصل آورد و بحکم اجبار از تعقیب این رویه بکلی منصرف شدم.

اشخاص با تجربه و بصیرت البته این پیش آمد هارا قبلامی توانستند پیش بینی کنند ولی ما هیچگونه تجربه و اطلاعات در این زمینه نداشتیم و تجربه را روی خط هائی که میکردیم می آموختیم موقعی که دوهین دسته قوای امدادیه بما رسید عمل اعانت و کمک بقحطی زدگان خیلی خوب مرتب شده بود و پیشرفت میکرد ما محتاج عده صاحب منصب بودیم که مراقب کار کردن عملجات باشند عملیات ما بعد این کار را همه جهت بعهده ژنرال بایرون واگذار کردم و او اصلاحات مقضی بعمل آورد.

یکقسمت از اجرت روزانه عملجات تقدیرداخته میشد و در مقابل بقیه آن غذای پخته در محل هائی که در مراکز مختلفه شهر تعیین کرده بودیم تقسیم میگردد.

کم شدن اجرت نقدی و میان آمدن موضوع تقسیم غذا ما را بالاخره از زحمت عده زیادی اشخاص قوی البنیه و سالم که مطلقا احتیاج نداشتند راحت کرد. زیرا آنها فقط بول نقد میخواهند وقتی بانهاداده نمیشد دست از کار کشیده میرفتند. کارهائی را که صاحب منصبان و نفرات من بعهده گرفته و انجام میدادند از کارهای پر افتخار و شرافت بود و لیکن کاملا بر خلاف انتظار آنها بود زیرا آنها تمام مردمان سلحشور و جنگی بودند. تمام این نفرات

را ازاردوهای مختلف انتخاب کرده و فرستاده بودند که در میدان های مهم جنک کسب شرافت و تحصیل افتخار نمایند .

ولی آنها پس از ورود بایران و توقف در همدان ناچار شده بودند آبگوشت بین فقرا تقسیم نمایند .

من فقط با توصیف و تصویر عملیات جنکی مهمی که در آینده داشتیم میتوانستم روح سلحشوری و جنک آزمائی آنها را محافظت کنم .

اتفاقات آدم خواری بواسطه مجاعه چند ان کم نبود و مجازات های شدیدی که در قبال این عمل بمرتکبین داده میشد شدتش از اصل عمل بیشتر بود .

البته برای آخوند باشکم انباشته و سیر چندان اشکال و زحمتی نداشت که بینوایان را که از شدت گرسنگی و جوع بمرحله جنون و درندگی رسیده بودند محکوم بمرک نماید: يك مادر و دختر را بجرم اینکه از شدت جوع يك نفر از اعضای عائله خود ( پسر بچه شش ساله) را پخته و خورده بودند بحکم روحانیون در مقابل اداره پست بحد مرک سنکسار کردند ! ..

در این قضیه مرتکبین هر دو زن بودند که در ایران قدر و قیمتی ندارند !

از قراری که شهرت داشت اتفاقات دیگر هم قبلا رخ داده بوده که مرتکبین آن مرد و طعمه آنها زن بوده و بمجازاتهای شدید نظیر آنچه که مشاهده شد محکوم گردیدند و لیکن در موقع اقامت خود در همدان راجع بمحکومیت مرد ها باینگونه مجازاتها من چیزی ندیدم فقط افواها شنیدم اما زنها همیشه محکوم می شدند بما از طفولیت گوشزد میکردند که امور خیریه وقتی

تایج نیکو می‌بخشد که از روی بصیرت و اطلاع اداره شده باشد و اعانت و مساعدتهای آنی و موقتی بیش از منافع و فوایدی که بایستی در بر داشته باشد تولید خسارت و فساد مینماید .

ولیکن تعقیب و پیروی اصول و پرنسب های معین همیشه ممکن و میسر نمیشود احساسات و عواطف عالیة بشریت انسان را مجبور میکند که هر قدر امکان پذیر است زودتر هم نوع متالم و گرفتار خود را دستگیری نموده نجات بدهد و گاهی در اینگونه موارد و پیش آمدها شخص بر خلاف انتظار خودش مرتکب اعمالی میشود که ابدًا مایل بان نبوده .

با يك چنین قضیة من شخصا در همدان مصادف شدم و درس عبرتی آموختم که مادام الحیوة از خاطر من محو نخواهد شد .

من با دوست خودم حاج ساعد السلطنه از بازار همدان عبور میکردم وقتی مقابل دکان نانوائی که سنگکهای بلندی آویخته بود (سنگک نان ایرانی است و بیشتر شباهت بلباس چرك دارد تا به نان) رسیدیم من يك پسر بچه را بسن تقریباً نه سال دیدم که از شدت گرسنگی بیطاقت شده و بحسرت تمام بنانهای نانوائی نظاره می کند. چشمهای بچه از فشار جوع و میل مفرط به نان تقریباً از حدقه خارج شده بود . من با طرف نظری انداختم که مطمئن شوم بینوایان و فقراى دیگری در نزدیکی نباشند که بمحض مساعدت با این طفل معصوم حمله ور شده تولید زحمت نمایند .

کنجکاوی راهگذر و تماشاچیان بیکاره رو بشدت گذاشته و من نمیتوانستم در این محل زیاد توقف کنم همینقدر شد که قیمت يك سنگک را پرداخته و آن را بطفل گرسنه رساندم . در يك چشم بهمزدن بازار و قسمت جلوی دکان نانوائی مبدل به يك جهنم سرآشده .

ارواح بینوایان و گرسنگان که تا آن لحظه غیر مرئی بودند مثل اینکه در يك آن به بوی نان از آسمان سرازیر شدند و قبل از آنکه من بفهمم چه واقع شده و حواسم بجای خود بیاید طفلک بدبخت زیر دست و پای عده کثیری که مشغول زد و خورد بودند بکلی مفقود و نابود گردید و هریک از حمله کنندگان برای اینکه بتواند لقمه نانی بدست بیاورد جدا برای آدم کشی و قتل نفس مستعد و آماده بود .

شما در نتیجه این پیش آمد خواهید گفت : « سبع و درنده » من تصدیق میکنم ایراد شما صحیح است ولی نبایستی « حیوانات درنده » را تحریک کرد !!

جاوگیری از زد و خورد و اعاده نظم کار آسانی نبود و بدون کمک و مساعدت ما قطعا طفل زیر دست و پا میرفت و کشته میشد ، حمله کنندگان نان را قطعه قطعه کرده و میان کل لگدمال کرده بودند . بعضی از بینوایان که در نتیجه جنک و زد و خورد و چنگال انداختن و دندان گرفتن و خفه کردن میتوانستند لقمه نان کل آلود را بدست بیاورند فوراً می بلعیدند . میان تمام این جمعیت که با هم زد و خورد داشتند یکنفر نبود که برای لقمه نان خون آلود نشده باشد .

ما اعانت و مساعدت خودمان را نسبت بقسطی زده گان ناموقعی ادامه دادیم که حاصل نو بدست آمد و خرمن آن هم برجیده شد و انبار داران و محتکرین جنس پنهانی خود را به بازار برای فروش آوردند و نظریات سابق مرا بدین وسیله تایید کردند که میگفتم جنس در مملکت فراوان است و اگر بقدر کفایت قوه داشتیم بطور قطع محتکرین را مجبور میکردم که اجناس را وارد بازار کرده

و بفروش برسانند . در روز های اولیه اعانت ما بقحطی زدگان انتظار  
نمیرفت که ما بتوانیم بقدر اعتباراتی که مصرف میکنیم فوایدی  
بمردم برسانیم .

در ماه اول فقط از مردن آن ها جلوگیری میکردیم ولسی  
بعد ها در این قسمت پیشرفت عمده حاصل نموده و بعلاوه در قسمت  
ساختمان و مرمت جاده ها نیز کارهای بزرگ انجام دادیم .

قبل از هر کاری ما شروع بساختمان شوسه فلکی اطراف شهر  
نمودیم . مزایای این شوسه از نقطه نظر استراتژی و از لحاظ منطق  
و عقل خیلی زیاد بود و بعلاوه از نقطه نظر قوای امدادیه هم که  
بنا بود بزودی برای ما برسد خیلی مفید بود .

بدون يك چنین راهی شوفوری که از يك طرف شهروارد  
شود و بخواهد بطرف دیگر شهر برود در میان شهر بهزاران مشکلات  
و موانع مصادف میشود .

مثلا خیال عبور با ماشین از يك طرف شهر بسمت دیگران  
از کوچه و معابر کج و معوج آن هم با ندانستن زبان یکی از  
کار های انجام نگر رفتنی است .

از بعضی کوچه های شهر اتومبیل های کوچک میتواند عبور  
کنند ولی کامیون های بزرگ بارکش مطلقا در این کوچه ها نمی  
توانند حرکت کنند . با ساختمان جاده فلکی اطراف شهر اتومبیل  
های بارکش بزرگ بسرعت هرچه تمامتر میتواند از این طرف بان  
طرف شهر عبور نمایند و اتومبیل های زره پوش را هم در  
موقع سوء حادثه یا اتفاق بهر قسمت شهر که لازم شود فوراً می  
توان فرستاد .

پس از اتمام این راه بساختمان راه دیگر از محل قرارگاه

الی محل فرود گاه طیاره که در چمن زار مسطحی واقع گردیده شروع نمودیم . بقیه کار های ما عبارت از مرمت جاده های قدیم شهر بود .

تا ۲۸ ماه مارس کلیه کار هائی را که ما انجام دادیم و من فوقاً بتمام آن ها اشاره کردم فقط توسط دسته قوای اولیه صورت گرفته است و بهمین جهت هم تا تاریخ فوق زحمت و مشغله ما خیلی زیاد بود . در ۲۹ ماه مارس سی نفر سرباز تیر انداز با یک آئروپلن بمارسید و از این تاریخ تا اندازه ما راحت شدیم .

آن مواقعی را که ما منتظر بودیم از طرف دستجات مخالف ما ( دموکرات ها ) نسبت بما تعرض و یا حمله بعمل آید برای همیشه از بین رفت و سوء ظن و تنفر اهالی شهر و سکنه محال مجاور شهر مبدل باحساسات صمیمانه گردید .

عمال و آژانس های ما از قراء نواحی دور دست کردستان مراجعت کرده خبرهای خوش آوردند و میگفتند که عملیات خیریه ما در آن جا ها خیای خوب منعکس شده و در همه جا شهرت پیدا کرده که انگلیس ها در همدان از هیچ قسم عملیات حسنه و خیریه در حق قحطی زدگان فروگذار نکرده اند و خیال دارند در همین نزدیکیها دنباله عملیات خودشان را در اطرف همدان هم ادامه بدهند . این امید و انتظار اخیر مردم را متأسفانه ما نمی توانستیم عملی کنیم .

ما خیلی کارهای خوب و مفید میتوانستیم برای همدان بکنیم زیرا وجدانا موظف بودیم که هر چه از دستمان بر آید بیشتر مساعدت نمایم ولی معقول نبود که ما دنباله مساعدت خودمان را در تمام نواحی قحطی زده شمال ایران توسعه بدهیم زیرا شدت مجاعه

در شهرها و دهات نواحی شمالی ایران اگر بیشتر از همدان نبود قطعا کمتر هم نبود .

شهرت مساعدت ما به قحطی زدگان بنواحی گیلان و بمیرزا کوچک خان هم که مشهور بنوع پروری شده بود رسید او هم لزوم مساعدت با قحطی زدگان را احساس نموده شروع بعملیات کرد و لیکن در مقیاس خیلی محدود و کوچکتر .

در اوایل ماه آوریل وقتی متحقق شد که من یا جانشین من برای مدت طولانی بایستی در همدان اقامت نمائیم ارکان حرب خودم را از خانهٔ ماك موری میهمان نواز بيك عمارت دیگر که از طرف بانك بما واگذار شده بود انتقال دادم .

در این موقع دیگر تیر اندازی های متوالی شبانه که در شهر برای ترساندن ما بعمل میامد موقوف شده بود . این تیر اندازی هیچوقت خطرناك نبود زیرا بهدف و مقصد معین تیر اندازی نمیشد و در تمام مدت توقف من در همدان فقط يك یا دو گلوله بایوان جلوی عمارت من افتاد که حتی شیشه را هم نشکسته بود .

در ۲۴ آوریل بهادران فوج چهاردهم هوسار هم تحت فرماندهی کاپیتن پونا در همدان بما ملاحق شد .

موضوع تهیهٔ ارزاقی حالا دیگر نسبتا سهل شده بود و کاپیتن مسکبل صاحب منصب مامور مباشرت بمن را پرت داد که مقدار ذخیره ما بحدی رسیده است که دیگر نگرانی کمیابی و یا بحران مورد پیدا نخواهد کرد و اگر باز موضوع تهیهٔ ارزاقی باشکال برمیخورد ما مرکز جنس را آموخته و شناخته بودیم و آن قدر قشون تحت اختیار داشتیم که بتوانیم محترکرا مجبور کنیم جنس موجود انبارش را بقیمت عادل تسلیم نماید .

باستثناء مرابجات و پیه که مجبور بودیم از بازار تهیه نماییم کلیه مواد اولیه و لوازم غذایی که برای عده زیادی قشون ممکن بود لازم شود قبلا ذخیره کرده بودیم .

همینکه قدری برف در ارتفاعات اطراف شهر تخفیف حاصل کرد من فورا کاپیتن گوپپرا مامور تقشیش راه تا گردنه اسدآباد کردم. دسته اعزامی کوچک مرکب از سه صاحب منصب و دو نفر شوپور بود. در ضمن معاینه و تقشیش راه آن‌ها بیک واقعه جنگی کوچکی هم عصادف شدند. در نصفه راه بطرف گردنه اتومیلیها دیگر بواسطه زیادی برف جلوتر نمیرفتند.

صاحب منصبان اتومیلیها را نگاهداشته قرار گذاشتند بقیه راه را پیاده تقشیش کنند.

طولی نکشید در ضمن راه بیک قافله برخوردند که عبارت از الاغهای بار کرده بود و قافله سالارها بانها شکایت کردند که همین حالا آن‌ها را عده دزد در چند قدمی اخت کرده و بقریه مجاور رقتند، چون برای تعمیر این قسمت راه لازم بود عده عمله از همین ده نزدیک راه گرفته شود کاپیتن گوپپر تصمیم گرفت به آن جا رفته تحقیق نماید عده کافی عمله پیدا میشود یا نه؟ بنا بر این یکنفر از همراهان خود را برای محافظت ماشینها گماشته با بقیه همراهان بطرف قریه روانه شدند ضمنا خیال داشت راجع براهزنان هم تحقیقات نماید. شاید اگر راهزنان دست از پا خطا نمیکردند سر و صدائی بلند نمیشد ولی همینکه این دسته کوچک بطرف قریه حرکت کرد دزدان خیال مدافعه بسرشان افتاده فورا ازده بیرون زده بطرف کوه روانه شدند رعایا و صاحبان اموال هم آن‌ها را تعاقب کرده بالاخره گرفتند و کنگ زیادی به آن هازده اموال



مسروقه رامسترده داشتند.

نکته قابل ملاحظه واقعه مذکوره اینست که رعایا و صاحبان اموال فقط تحت تاثیر دو نفر نظامی که دو قبضه تفنگ همراه داشتند توانستند اموال مسروقه را پس بگیرند در صورتیکه ممکن بود قبلا خودشان هم این اقدام را کرده باشند. اینهم یکی از نمونه های برجسته بودن تشکیلات صحیح است.

مداخله در این پیش آمد البته وظیفه کاپیتان گوپر نبود زیرا محافظت و نظارت تأمینیه ایران از عهده ما خارج و ابتدا بمامربوط نبود. ولیکن توجه صاحب منصبان بطرف قریه مجاور راه مصادف شده بود با آن پیش آمد و راهزنان از ترس تعقیب مامورین از آبادی فراری شده و قضیه بطوریکه در فوق اشاره شد خاتمه یافت

۲۱ ماه آوریل آثار و علائم نزدیک بودن بهار بشکل ظهور اولین شکوفه های اشجار میوجات نمودار گردید و ما خیلی مسرور و خوشوقت بودیم که پس از مدت مدیدی انتظار عاقبت با برف و سرما میتوانستیم وداع کنیم.

روز بعد یعنی ۲۲ آوریل یکنفر داکتر ارمنی از بادکوبه وارد شد و اخبار و اطلاعاتی از آن صفحات آورد. منجمله حامل پیغاماتی از طرف شورای ملی ارمنه بود و اظهار داشت که شوری مخصوصا تمنا می کند که فوراً برای مساعدت و همراهی ارمنه حرکت کنیم.

حکومت بالشویکی تحت ریاست یک نفر ارمنی موسوم به « شومیان » هنوز در راس کار بود ولیکن اهالی از بالشویکها فوق العاده ناراضی بودند و معلوم بود نفوذ آن ها رفته رفته ضعیف می شود.

در ماه مارس موقعیکه موضوع خلع سلاح قشون روس که ایران را تخلیه کرده بودند بمیان آمد انقلابات شدید بوقوع پیوست در کوچه ها و خیابان ها زد و خورد دوام داشت و قسمت عمده ابنیه و عمارات قیمتی محله تاتار نشین شهر توسط سربازان ارمنی بکلی خراب شده بود. نتیجه این پیش آمد ها و اوضاع جاری آن جا خیلی وخیم بنظر میامد زیرا از يك طرف کینه و عداوت بین ارمنه و تاتار ها بحد اعلی رسیده بود و از طرف دیگر قشون ترك هم رفته رفته بشهر باد کوبه نزدیک میشد

مارك دونل قونسول انگلیس هنوز در شهر اقامت داشت و میتوانست راجع بوضعیت حقیقی آنجا اطلاعات صحیحی برای ما بفرستد تمام نقشه های پیشنهادی دکتر مذکور روی زمینة مساعدت نظامی از طرف ما بود و میگفت باو اختیاراتی داده نشده است که مساعدت و کمک انگلیسها را بشکل «تعلیمات شفاهی یا کتبی» بپذیرد.

من باو فهماندم که برای اینکار قشونی ندارم و بعلاوه هیچگونه وعده هم نمیتوانم بدهم که از بغداد قشونی برای کمک آن ها فرستاده شود باری ما توانستیم يك نقشه طرح کنیم که مفید بحال هر دو طرف باشد. بنا بر این مذاکرات ما همینطور بی نتیجه ماند.

در همان روزی که با دکتر ارمنی مشغول مذاکره بودیم یک نفر صاحب منصب بحری ترك بدست قوای ما باسارت گرفتار شد و صاحب منصب مذکور از ویلانی و سرگردانی در خاک ایران بستوه آمده و خسته شده بود و تنها خواهشش این بود که غذای سیری باو داده و اجازه بدهیم مدتی راحت کند.

با اینکه در عملیات مخالفین ما شرکتنی نداشته ولی تحت نظر

گرفتن او البته لازم بود در اول ماه مه بما خبر رسید که ترکها تبریز را اشغال کردند و این همان مانوری بود که مدتها منتظر آن بودیم و میتوانست موقعیت ما را در قزوین مورد تهدید قرار دهد و اگر ترکها آنقدر همت پیدا میکردند که از طریق میانج جلو بیایند و بزنجان برسند هیچ قوه نمیتوانست آن ها را متوقف بدارد این پیشرفت قوای ترك تقریبا قطعی بنظر میامد و ایکن خوشبختانه تزلزل رای و عدم ثبات فرمانده قوای ترك عمل مزبور را تا ماه سپتامبر بتعویق انداخت .

بس از آن که ما موقعیت خودمان را در همدان محکم کردیم امیدواری داشتیم بتوانیم در قزوین هم به تحکیم و تثبیت موقعیت خودمان پردازیم برای پیشرفت این منظور من عده کوچکی سرباز و صاحب منصب را تحت سرکردگی **ماژورگی** ماژور قزوین کرده دستور دادم که در شهر استحکاماتی جهة اقامت و محافظت خود تهیه نمایند نواحی شهر را تحت نظارت و تفتیش داشته باشند و ولدی الوردو مساعدت با گرسنگان و قحطی زدگان را شروع نمایند و در فکر تهیه منزل و ذخیره آذوقه باشند .

من مخصوصا این تیغه را تا اندازه که ممکن بود تیزتر کردم برای اینکه اقلامقداری قوای نظامی در آن ناحیه موجود باشد و بهادران فوج چهاردهم هوسار را **بسلطان آباد** که تقریبا در پنج مایلی قزوین در کنار راه همدان واقع است مامور نمودم .

عاقبت سومین دسته قوای امدادیه هم رسید و ما از حیث قوای جنگی بقدر لزوم تامین شدیم و میتوانستیم کلیه اقداماتی را که لازم میدانستیم بعمل بیاوریم .

برای اینکه از عملیات ترکها بطور قطع جلوگیری کرده باشیم که دیگر نتوانند میان قبایل اکراد و سایر طوایف که بین

ما و ترکها واقع شده بودند بر علیه ما تحریکات نمایند و برای این که بتوانیم از طوایف و قبایل مذکور برای پیشرفت مقصود خودمان نقرات داوطلب استخدام کنیم من يك دسته کوچکی را تحت فرمان ماژور ستارنس به بیجار که در صد میلی شمال غربی همدان است مامور کردم و ماژور واگستاف را هم با يك چنین عده و يك اتوموبیل زره پوش بزنجان که تقریباً در یکصد میلی مغرب قزوین در راه تبریز واقع شده فرستادم.

این دو دسته را که مامور کرده بودم از نقرات و صاحب منصبان قوای ن . س . ۱۰ . و از حیث جمعیت خیلی قلیل العده بودند و این بزرگترین اقدامی بود که در آن موقع ما میتوانستیم بکنیم .

با وجود قوای ترك در تبریز و قوایی که از طریق ساوجبلاغ و جنوب دریاچه ارومیه بطرف همدان اعزام بود من امیدوار بودم بطور موقت هم که باشد بوسیله این دستجات اعزامی ترکها را ترسانیده و بعلاوه زنجان مهمترین خط ارتباط آن ها را با میرزا کوچک خان قطع نمایم که مامورین ترك نتوانند از آن طرف اسلحه و مهمات باو برسانند . پس از آن که عمل استخدام قوای داوطلب رو براه شد من تصمیم گرفتم برای بازدید وضعیت قزوین و کیفیت کارهایی که دسته کوچک قوای اعزامی انجام داده شخصا حرکت نمایم . من خیلی میل داشتم بطهران هم بروم برای اینکه با وضعیت و جریان امور مرکز آشنا شده ضمناً در موضوع استخدام قوای داوطلب با وزیر مختار مشورت نمایم . با این تصمیمات روز ۱۲ ماه مه من باتفاق کاپیتان ساوئندرس و کاپیتان تفان که سمت آجودانی مرا عهده دار بودند از همدان حرکت کردم .

## فصل هشتم توقف در همدان



بل از حرکت بسمت قزوین راپورت مبسوطی نوشته و در ضمن آن بقدریکه اطلاع داشتم اوضاع عمومی را تشریح کردم بعضی از قسمت‌های راپورت مزبور را که ذیلا درج نموده‌ام برای خوانندگان خالی از فایده نخواهد بود و با مطالعه آن می‌توانند وضعیت عمومی را بطور وضوح تحت نظر دقت قرار بدهند :

- « همدان - ۵ مه ۱۹۱۸ - اوضاع این صفحات طوری منشئت و در هم و بر هم است که توضیح و تشریح کامل آن کار بسیار مشکلی است .

در اینجا ما با وضعیت ذیل سر و کار داریم :

وضعیت عمومی ایران - حوادث جنگل - وقایع جاریه بین ایران و روسیه - موضوع پیشرفت قوای ترك بتاراف تبریز - مسئله استهلاك دیون روسها - حوادث جاریه باد کوبه - اوضاع عمومی در ممالک ماوراء قفقاز - حوادث شمال قفقاز - مسئله بالشویزم و وضعیت عمومی روسیه - هر یک از مسائل فوق بنوبه خود بموضوعهای کوچکتر و مهمتر تقسیم میشوند .

بطور کلی میتوان گفت که در حوادث جاریه ممالک قفقاز - شمالی و جنوبی - وحدت نظر و یا توحید عمل وجود خارجی ندارد و حتی بر خلاف در کلیه قسمتها و نواحی قفقاز در تمام جریان قضایای عمومی حس رقابت و عدم اعتماد عمومی حکمفرمائی میکند . مثلا گرچه فقط از لحاظ منافع خصوصی خود باو ضاع جاریه اظهار علاقه مینمایند و در هر قدمی که بر میدارند قسط

منافع خود را منظور نظر دارند و همچنین سایرین : آرامنه و تاتارها در جنوب - قزاقهای قرسکی و کوبانسکی و داغستانها در شمال هر کدام بنفع خصوصی خود اقدام مینمایند و کلیه این ملل کوچک توانسته‌اند در مسائل جاریه بین خودشان توافق و وحدت نظر پیدا کنند زیرا در امور جاریه هر يك دوشق مختلف و دو طریق متضاد را در نظر گرفته و مشی مینمایند : سنخ فکر و عقیده پیر مردان که در کلیه قضایا و مسائل جاریه هوا خواه و طرفدار جدی اصول و مبانی قدیم و عهد عتیق مینمایند - نقطه نظر نسل جوان و معاصر که هر چیز کهنه و قدیمی را برای زندگی جدید ناقابل شمرده و باحرارت و جدیت فوق العاده بسوی اصول نوین شتابان مینماید بطور کلی در جریان قضایا مداخلت تام پیدا کرده است . موضوع کهنه پرستی بیشتر از طرف قزاقها رعایت میشود زیرا آنها بر حسب عادت دیرین حل کلیه امور معضله و مسائل حیاتی خود را بشورای ریش سفیدان یا کلاتران خود مراجعه میدهند .

« بالشویزم » هنوز در ممالک قفقاز ریشه ندوانده ولیکن اصول و مرامهای مهلك و خطرناك آن بین کلیه ملل و طوایف ساکن ممالک قفقاز افشانده شده و تولید مناقشه و خونریزی کرده است . نهضت اولترا دموکراسی یا دموکراسی افراطی حالیه ایران هم رو بهمان طرف میرود و در واقع مظهر و نماینده همان « بالشویزم » است .

در منطقه ماموریت من وضعیت عمومی خیلی رضایت بخش و بهتر شده است و اما راجع بقوای اعزامی انگلیس در ایران آنچه فعلا موجود و در تحت اختیار دارم از اینقرار است : يك بهادران سواره نظام و دو انومبیل زره پوش در قزوین - در اینجا

هم پنجاه سر نیزه و دو اتومبیل زره پوش سبك . دسته پنجاه نفری فوج (گانت) يك شب راحت نیست زیرا دائما بتخدمت پاسبانی و كشيك عده زياد اسرا و مجبوسين اشتغال دارد .

حاليه يك نفر صاحب منصب مظنون روسی و يك نفر جاسوس آلمانی و دو نفر عسکر عثمانی و چهار نفر هندی فراری تحت نظر هستند چون بقدر لزوم تحت اختيار خود قشون موجود ندارم باچارهستم در مقابل عمليات ليدر ها و سردسته های مخالفين محلی بیشتر بسا اسلحه تبليغ مقاومت نمايم و از اين راه بر آن ها غلبه كنم و اوقات خودم را صرف امور خيريه و معاونت عمومي و اطعام قحطی زدگان نمايم . اينگونه عمليات ما نتايج خوب بخشیده و احساسات خصمانه اهالی نواحی اطراف ما را مبدل به تمایلات دوستانه نموده است . بدبختانه حسن نظر و موافقت خير خواهان و طرفداران همیشه تاثيراتش منفي است و بر خلاف بد خواهی و مخالفت معاند ين هر قدر هم عده و جمعيتشان قليل باشد مثبت و فوق العاده مؤثر واقع ميشود . بنا بر اين با عمليات خيريه خود اگر من توانسته باشم از پنجاه هزار جمعيت شهر چهل و نه هزار و نهصد و پنجاه نفرشان را جلب كنم پنجاه نفر ديگر باقی مي ماند كه قادر هستند همه گونه زحمت و اشكال برای من توليد كنند .

درسايه جدیت و فعاليت شعبه اطلاعات من از جزئیات افكار و اعمال آنها مطلع هستم و تا كتون هم كليه اقدامات و عمليات آنها را فلج و ختنی كرده ام .

چند مرتبه از طرف مخالفين نسبت بصاحب منصبين من سوء قصد بعمل آمده است . شبها گاهی بطرف منزل برای ترساندن من شليك كرده اند من آنقدرها عده در اختيار ندارم كه بتوانم

برای جلوگیری از اینگونه وقایع پستهای قراول و پاسبان تعیین  
نمایم. بمن قبلا اطلاع داده‌اند که تصمیم گرفته شده در معبر  
عمومی مرا ترور کنند ولی تا بحال در این زمینه تشبثی بعمل  
نیامده است.

من با سر دسته ولیدرد و کراتها بسبب دوستی و مودت  
گشوده‌ام ولی این موضوع برای ما چندان فایده نخواهد داشت  
زیرا اگر خیال کنیم که با استقرار این دوستی ما موفق خواهیم  
شد مناسبات حسنه را با عموم دموکراتها برقرار نمایم اشتباه رفته‌ایم  
زیرا این پیش آمد سایر دموکراتها را بر علیه دوستان ما بقیام  
واداشته است.

یکی از رؤسای ادارات مهم محلی که با من دوستی و مراوده دارد  
بملاقات من آمده ضمنا مکتوب تهدید آمیزی را که در یافت داشته  
بود ارائه داد. متن مکتوب با جوهر سرخ (علامت خون) نوشته  
شده بود و مارک کاغذ هم گراور یک ماوزر بود.

در ضمن مکتوب نوشته شده بود همه فهمیده‌اند که او  
خودش را بانگلیسها فروخته و پول گرفته است و چنانچه در دید  
و باز دید با فرمانده انگلیسی مداومت نماید کشته خواهد شد.  
شهرت مساعدت ما با قحطی زدگان در تمام نواحی اطراف همدان  
توسعه یافته و حتی در میدان های بازار سنه ویجار هم راجع به  
عملیات ما گفتگو میشود.

توسعه اینگونه شایعات و اشتهاارات برای پیشرفت مقاصد ما کمک  
و عامل مهمی میباشد. علاوه بر همه اینها من موفق شده‌ام  
که جاده های خراب را تعمیر و قریب ده میل هم جاده شوسه  
خوب انشاء نمایم. بطور کلی وضعیت ما بقدری که اوضاع جاریه و



پیش آمده‌های کنونی اجازه داده خوب و محکم شده است .  
اوضاع عمومی ایران همیشه در تغییر است و هیچوقت بفتح ما  
تمام نمیشود سکنه ایران رویهمرفته خوب و قابل محبت هستند .  
ایرانیان بطور کلی کارکنان خوبی میباشند و لیکن خیلی تبیل و تن  
پرور بار آمده‌اند .

آنچه استنباط میشود ایرانیها يك مرام سیاسی بیشترندارند :  
**تامین شرایط عادلانه زندگی برای طبقات زار عین و امنیت جانی و مالی مردم .** ایرانیها مرام و آرزوی سیاسی دیگری ندارند وای  
در عین حال در ضمن کشمکش و مجادله با اربابها و ملاکین خردسز  
و مستبد مرام دموکراسی حقیقی را تعقیب نموده و بر علیه  
دموکراتهای ساختگی هم که معنی «دموکراتیزم» را نمیتواند بفهمند  
قیام میکنند . از لحاظ سیاسیون محلی «دموکراسی» تابلو و سر  
لوحه يك کارخانه پیش نیست و پروگرام آن فقط روی نهضت  
احمقانه ضد اروپائی تنظیم یافته و غرض اصلی پیروان پروگرام فوق  
اینست اوضاع را بقدری منقلب و در هم و برهم نمایند که هر فقیری  
بتواند مایملک هر سرمایه دار و متعولی را بفتح خصوصی خود ضبط نماید .  
وقایع جنگل با کمال سکونت و آرامش جریان دارد و  
بواسطه تقسیمات صحیح و مراقبت تام قوای بیچراخوف در قزوین  
و منجیل تدریجا حرارت جنگلیها رو بخاموشی و برودت میرود .  
یکی از علل عمده پیشرفت ما این شد که قوای ابوابجمعی  
بیچراخوف توانستند در موقع عقب نشینی عمومی روسها اراضی  
ایران را تخلیه کنند و من موفق شدم تصفیه قضایای مهم جنگل را  
در همان موقعیکه لازم و ضروری بود بمهدد آنها و اگر از نمایم  
بیچراخوف روز ۲۸ ماه مارس یعنی در همان روزیکه میرزا کوچک خان

بدون هیچ مانع و رادعی خیال داشت قزوین را تحت تصرف قوای خود در آورد و شهر شد.

اگر آن روز میرزا کوچک خان موفق بتصرف قزوین شده بود در طهران بطور قطع بیرق جنگلیهارا باهتزاز درآورده و روز بعد سر تا سر شمال ایران از تحت نفوذ ما خارج میگردد در مشرق زمین موفقیت و پیشرفت های کوچک خیلی اهمیت پیدا میکند و مانند حریق در مدت قلیل شعله ور میشود. علاوه جنگلیها عدّه از اعضاء کابینه وزراء را بطرفداری خود جلب و حاضر کرده بودند.

پیشرفت جنگلیها قطعا عامه مردم را بهوا خواهی آنها جلب مینمود و دوره انقلاب تجدید میشد. این نکته را نایستی فراموش کنیم که بیچراخوف با اینکه در جنگ ها مداخله نداشت معذاک به تنهایی گریبان مملکت را از اوضاع فلاکت بار نجات داد. من خیلی میل داشتم شخصا با میرزا کوچک خان ملاقات بعمل آورده و راجع بپاره مسائل با او مذاکره کنم و لیکن عمال و آژانسهای آلمان جدا مانع پیشرفت این مقصود بودند.

عجالتا من جدیدت دارم زمینه ملاقات ستوکس را با نمایندگان میرزا کوچک خان فراهم کنم احتمال قوی میرود بتوانیم با آنها کنار بیاییم و فیما بین موافقتی حاصل شود. وقتی قشون و قوای مکفی در تحت اختیار نداریم ناچاریم با مرور زمان و حربّه زبان کار را از پیش ببریم.

میرزا کوچک خان شخصا از طبقات پست و بقراریکه شهرت دارد در مذهب خیلی متعصب است و از لحاظ هوش و عقل هم چندان مبرز نیست بعقیده من میرزا کوچک خان از وطن پرستان حقیقی است

وامثال او در ایران نادر و کمیاب است ولی مشارالیه هم مانند همه وطن پرستان واقعی خط مشی غلطی رایش گرفته و نمیتواند تشخیص بدهد که دیگران او را آلت پیشرفت مقاصد خود قرار داده اند. قریب بیست نفر صاحبمنصبان آلمانی و عثمانی و روسی اطراف او گرفته اند.

میرزا کوچک خان معتقد است که این اشخاص در خدمت او هستند و برای پیشرفت مقاصد او کار میکنند غافل از اینکه آنها مقاصد او را خنثی نموده و باصل کار او ضرر میرسانند و تمام جدیت و همشان مصروف به پیشرفت اغراض و مقاصد خودشان می شود. عجزاً بطوریکه قرائن کار نشان میدهد میرزا کوچک خان آقدرها تشخیص داده است که خودش را بنفع دیگران به یک پرتکاه مهیب نیفکند و در لب پرتکاه خودش را نگاهدارد و اگر وسیله فراهم میشد و من میتوانستم چند کلمه بگوش او بخوانم یقین دارم میرزا کوچک خان از سقوط قطعی نجات پیدا میکرد.

بیجراخوف خیلی پول میخواهد. وزارت جنگ از من سؤال میکند آیا خدمات او این اندازه ها ارزش دارد؟ البته ارزش دارد من تقاضای او را زیاد نمیدانم مخصوصاً اگر این نکته را در نظر بگیریم که کاری را که او برای ما انجام میدهد از غیر او ساخته نیست. منتهی ما قوه تمیز و تشخیص نداریم.

با مطنه سنگین کنونی مخارج علیق یک راس اسب قدری کمتر از یک پوند میشود. قیمت نان و گوشت یک شلینگ و ده پنس - یک گیروانکه قند سه شلینگ و شش پنس.

بنا بر این یک مایون قران که خیلی زیاد بنظر میاید در مقابل این قبیل مخارج چندان اهمیتی ندارد و آقدرها زیاد نیست.

وجوهی را که ما به او تادیه میکنیم بجنب خودش نمیریزد و تمام را با کمال شرافت برای احتیاجات قشون مصرف مینماید . بدیهی است با ترتیب محاسباتی که او نگاه میدارد ممکن است قدری از وجوهات در طبقات زیر دستش حیف و میل شود ، مسئله تصفیه و استهلاك ديون روسها هم در این میانه خیلی غامض و پیچیده شده است .

فعلا حکومت بطور قطع از دخات و شرکت در این مسئله امتناع ورزیده است ولی من رویه مخالف آن را مدافعه میکنم و تا کنون هم سبک عمل خودم را ترك نتموده ام . . . . . وضعیت عمومی در باد کوبه خیلی مبهم و تاریک است . و این مسئله هم کاملا مربوط باوضاع عمومی قفقاز میشود . حالیه محال ارامنی نشین باد کوبه و بالشویک ها متناقا بر علیه تهاجم و یورش قوای مسلمانان قفقار مشغول مدافعه هستند .

گرچینا که چشم دیدن ارامنه راندارند در این گیرودار بیطرفی اختیار کرده و قدمی بمساعدت آنها برنمیدارند .

ما چگونه و از چه راهی میتو اینم با آنها مساعدت و همراهی کنیم؟ و کیست که بتواند پیشرفت ما را تامین کند؟ من تصور میکنم که مساعدت ما نتیجه بحال آنها نداشته باشد . فقط قشون میتواند امنیت وانتظامات عمومی را در آنجا بر قرار کند ماهم که در آنجا قشون نداریم . بااعزام چند نفر صاحب منصب و چند اتومبیل زره پوش و تادیه مبالغی اعتبار نمیشود بوضعیت کنونی آنجا خاتمه داد . گمان میکنم با اینحال اگر مداخله کنیم با دست خود مان «بیشتر روغن در آتش» ریخته باشیم . وضعیت عمومی در ممالک ماوراء قفقاز بکلی یأس آور است .

سکته و طوائف آنجا فعلا بایستی تا میتوانند و قوه دارند در کشتار و خونریزی مداومت نمایند بعد از آنکه خوب ضعیف و زبون شدند آنوقت ممکن است ما مداخله نموده و انتظامات عمومی را برقرار نمائیم ولی در حال حاضر جنگهای داخلی و مذهبی بین طوائف و اهالی آنجا بقدری کسب شدت کرده و روح بالشویزم طوری در انقلابات آنجا محکم ریشه دوانده و عدم اعتماد نسبت بانگلیسها باندازه زیاد است که راه و رختۀ برای نفوذ و مداخله ما باقی نگذاشته و بهیچوجه صلاح ما نیست فعلا در امور جاریه آنجا مداخله کنیم و بر فرض مداخله مطلقا موفقیت نصیب نخواهد شد.

اگر میبینید که آنها ما را به یاری و کمک میطلبند مقصودشان فقط و فقط دریافت پول و مساعدت مالی است . ما در واقع برای آنها مرغی هستیم که میتوانیم « تخم طلا » بگذاریم مادامیکه ما برای آنها « تخم طلا » میگذاریم شاید نظر لطفی نسبت بما داشته باشند بدیهی است از روی صمیمیت سیاسگذار مساعدت و کمک ما نخواهند بود و با این ترتیب علاوه بر اینکه ما دوستانی برای خود نمیتوانیم ذخیره کنیم مخالفین آنها را نیز بر ضدخودمان برانگیخته ایم .

در قفقاز شمالی هم وضعیت عمومی بهمین منوال است منتها تا این اندازهها هنوز کسب شدت و وخامت نکرده است . در آنجا مبارزات عشیره و مذهبی خیلی کمتر است ولی در مقابل اهالی آنجا با سکته ممالک ماوراء قفقاز فوق العاده مخالف هستند و روح بالشویزم در رک و ریشه آنها نفوذ یافته و خون آنها را بکلی مسموم نموده است .

بالشویزم بخودی خود در نظر سکه آن جا اهمیتی ندارد . ولی این نکته را بایستی تذکر بدهم کسانی که بر علیه بالشویزم قیام کرده و حتی با بالشویک ها مشغول جنگ هستند و در عین مخاصمه و گیر و دار بمرض مسری بالشویزم مبتلا میشوند . حکومت تفلیس معنا ضد بالشویکی است لیکن اعضاء آن دارای روح و مرامی بمراتب افراطی تر از بالشویک ها میباشند . قحطی و گرسنگی در ایران واقعا وحشت آور شده است حد اکثر قیمت، گندم آنچه من اطلاع پیدا کرده ام بدویست و سی تومان رسیده است که تقریبا در حدود هفتاد لیره انگلیسی می شود و این مبلغ قیمت يك خروار گندم میباشد که معادل است با هشتصد گيروانکه انگلیسی . قیمت عادی يك خروار گندم دوازده تومان است که تقریبا معادل هفتاد شلینگ میشود .

ما گندم را در خرواری چهل تومان خریداری میکنیم و امیدواری داریم که قیمت آن بیشتر پائین بیاید . در شهر حادثه آدم خوری هم رخ داده است . هر روز عده کثیری از گرسنگی تلف میشوند و چند نفر موقعیکه مشغول کار بودند تلف شده اند . حالیه زمستان پایان رسیده و برف هم آب شده است اهالی شهر مانند حیوانات برای چریدن و علف خوردن بمراتع میروند .

با اینکه گندم و جو کم و نایاب است معذالك بقدر لزوم بدست میاید . با قوه نظامی ممکن بود بقدر کافی جنس وارد کنم که هم قشون راحت باشد و هم رفع مجاعه عمومی بشود وای متاسفانه من آبقدر ها قشون در اختیار خود ندارم که در انجام مقصود خود بتوانم پیشرفت کنم .

من از محل و مخزن گندم اطلاع کامل دارم و با اینحال بزحمت زیاد مقداری برای احتیاجات خودمان بدست میاورم .

اولا تجار گندم را پنهان میکنند بسامید اینکه مظنه از مبلغ کنونی هم بالا تر برود ثانيا رعایا و زارعین مانع حمل جنس از دهات هستند زیرا در صورت حمل آن خودشان گرسنه میمانند ثالثا دستجات راهزنان بارهای جنس را در راه غارت کرده میبرند رابعا دموکراتهای افراطی با تهدید بقتل از رساندن جنس بانگلیس ها جلو گیری میکنند و بالاخره حکومت محل تعلیمات حکومت مرکزی طهران را بمن ارائه داد که بر طبق آن مامور است تدابیر جدی اتخاذ نماید که ما توانیم جنس خریداری کنیم . با همه موانع و مشکلات ما با کمال سهولت کلیه مواد غذائیه را تهیه کرده ایم و در حال حاضر من میتوانم یک بریکاد قشون را در نواحی بین همدان و قزوین و منجیل از هر حیث نگاهداری کنم کمیابی ارزاق عمومی در شهر رشت و توابع آن هم محسوس شده است .

لیکن در آنجا برنج فراوان است و ممکن است بجای

گندم مصرف کنند .

مملکت از حیث کشت و زرع مستغنی است و همینقدر که خرمن بدست بیاید رفع قحطی و مجاعه خواهد شد . در اینجا که شش الی هفت هزار فوت از سطح دریا مرتفع تر است خرمن خیلی دیر بدست میاید ولی در جلگه های پست تر همینکه خرمن رسید فوراً قیمت جنس تنزل میکند و مقدار زیاد جنس بشهر حمل میشود . در این اواخر موضوع تشکیل دستجات داوطلب بمیان آمده است سرهنگ کینیون (مشاورسیاسی) امنیت و انتظامات خط بین

قصر شیرین الی اسدآباد را ضمانت مینماید بنا بر این من از استخدام و تشکیل دستجات داوطلب از اکراد محلی برای محافظت این قسمت راه بکلی منصرف شده‌ام .

حالیه من مشغول استخدام نفرات داوطلب برای همدان هستم و بعد هم در قزوین شروع خواهم نمود .

هر دسته قوای داوطلب عبارت خواهد بود از يك بهادران سواره و دو گروهان پیاده که جمعاً ششصد نفر میشوند و تحت فرمان شش نفر صاحب منصب انگلیسی خواهند بود دستجات مذکور به عنوان قشون یا امنیه در راهها خدمت نخواهند کرد مأموریت آنها منحصر بزد و خورد با راهزنان و دستگیری عمال و مأمورین آلمان و عثمانی خواهد بود که در این اواخر جدا دامنه تبلیغات و تحریکات خود را توسعه داده‌اند . بعلاوه در مناطق خطرناک و مغشوش راهها هم وظیفه پاسبانی و قره‌سورانی را عهده‌دار خواهند بود .

ایرانی در خدمت نظامی و سربازی خطرناک نیست ولی در انقلاب کنونی خیلی خطرناکتر از انقلاب گذشته خواهد شد زیرا مملکت حالیه بر از اسلحه و مهمات شده است قسمت عمده آنرا از قشون روس خریداری نموده‌اند و بقیه را هم بزور گرفته‌اند . آلمان‌ها هم مقادیر معتناهی اسلحه و مهمات وارد نموده‌اند .

پیشرفت قوای ترك بطرف تبریز فعلاً چندان سریع نیست و ممکن است با مساعدت جلوها و سایر طوایف که در نواحی جنوب دریاچه ارومیه متوطن هستند موقتا از پیشرفت آنها ممانعت نمود .

همین چند روزه من خیال دارم دو ازده نفر صاحب منصب و هشت نفر نظامی را مأمور کنم که برای تشکیل دستجات داوطلب مدافع بسمت تبریز حرکت کنند .



عملیات موفقانه چندی قبل قوای بین‌النهرین در مقابل سنجاییها و هزیمت قوای ترك در حدود **كافر و كركوك** خیلی در اوضاع عمومی ایران و مخصوصا در محال کردنشین مؤثر واقع گردیده و نتایج بسیار مفید بخشیده است .

من تصور میکنم همین موفقیتها در عملیات آینده ما که در جنوب دریاچه ارومیه بر علیه قوای ترك بعمل خواهد آمد باز هم بنفع مامؤثر باشد .

من اطلاعاتی راجع بنقطه نظر حکومت خودمان نسبت به نهضت دموکراسی ایران پیدا کرده‌ام .

بعقیده من ما نبایستی طوری رفتار کنیم که ایرانیان هوشیار شده بفهمند با اینکه ما خودمان يك مملکت دموکراسی هستیم در مملکت آنها ملاکین و سرمایه داران عمده را بر علیه نهضت دموکراسی تقویت میکنیم .

البته در عین حال ما نبایستی با طبقات ممتازة ملاکین ایران قطع رابطه کرده و بکلی بهم بزیم چونکه نفوذ و تاثیرات آنها در طبقات مختلفه و عمده سکنه مملکت بمراتب از دموکراتها بیشتر است دموکراتها فقط مستظرب بمساعدت صوری توده های دموکراسی عالم میباشند طرفداری از دموکراتهای معتدل یعنی رنجاندن طبقات ممتازة ملاکین و یا تحریک آنها .

من تقریبا بیست نفر از صاحبمنصبان روسی را که در فن هوا نوردی مهارت تام دارند با کمال دقت انتخاب کرده و نگاهداشتم اینها غالبا دوره مدرسه هواپیمائی باد کوبه را طی کرده‌اند و وجود اینها برای عملیات احتمالی آینده ما در قفقاز خیلی لازم خواهد شد . فعلا هم من اینها را لازم دارم و برای استقرار روابط

ما با باد کوبه و تحصیل اطلاعات لازمه از آنها خیلی استفاده میکنم .  
ما مکرر جدیت بخرج داده‌ایم شاید بتوانیم روابطی با  
پایک در تفلیس برقرار نماییم ولی تا کنون موفقیت حاصل نکرده‌ایم  
و توانسته‌ایم یک رابطه مستقیم با او برقرار سازیم .

احتمال می‌رود او با سایر نقراتی که همراه داشته با اتفاق  
گولدسمیت و فرانسویان که تحت ریاست سرهنگ شاردینیو بوده‌اند  
یا فراری شده و یا در بند اسارت گرفتار شده باشند . . .

زمستان امسال خیلی ممتد و طولانی بود و سرما های شدید  
حکمرانی داشت حالیه برف باستانی قله کوهها در همه جا آب  
شده و طلایه قشون بهار نمودار گردیده است .

صاحب منصبان و نقرات عموماً سالم و سردماغ هستند . بسا  
وجود زحمات زیاد فقط چند فقره ناخوشی و ناتوانی بین نقرات دسته  
اول قوای اعزامی مشاهده شد « قسمت عمده وقایعی را که در  
ضمن مکتوب فوق شرح دادم در فصول گذشته این کتاب تشریح  
کرده بودم . تذکر آن ها از نقطه نظر دانستن خلاصه اوضاع  
گذشته تا امروز خالی از فایده نیست .

ارکان حرب من با ورود نایب سرهنگ « ستوکس » که  
در فن تحصیل اطلاعات و تبلیغ مهارت تام داشت و بعنوان صاحب  
منصب ارکان حرب ماموریت یافته بود تقویت شد .

من تصمیم گرفتم که با طهران روابط دائمی برقرار نمایم  
بنا بر این نایب سرهنگ مشارالیه را ماموریت دادم که در پایتخت  
اقامت نماید و بعنوان صاحب منصب مامور ارتباط بین قوای اعزامی و  
نمایندگی سیاسی با اتفاق اتاشه نظامی سفارت ما در طهران مشغول کار بشود  
عملیات مشق و تعلیم داوطلبان ایرانی و دستجات چریک در

اواخر ماه آوریل شروع شد. من میل دارم در اینجا بخوانندگان توضیح بدهم که برای چه مقصود ما تصمیم بااستخدام داو طلب گرفتیم و طرز استخدام آن ها از چه قرار بود.

فرق بین قوای داوطلب و چریک از اینقرار است :  
داو طلب را پس از استخدام جزو دستجات منظم قشون به نواحی و مناطق معین ماموریت میفرستادیم. نقرات داوطلب را در مقابل اجرت معینی اجیر مینمودیم و تحت سر پرستی و تعلیم صاحب منصبان انگلیسی برای محافظت مواقع خطرناک روانه میکردیم بعلاوه موظف بودند که در مناطق ماموریت خودشان جاسوسان و عمال دشمن را دستگیر نمایند و وظیفه اسکورت و همراهی با دستجاتی که از مرکز کل بنقاط بعیده مامورت می یافتند نیز بعهدہ آن ها محول شده بود. من یقین داشتم که با آنها ما نمیتوانستیم درمقابل قوای ترك عملیاتی بکنیم و هیچ میل نداشتم دراین زمینه امتحانی بعمل بیاورم. قوای داوطلب برای مقاومت درمقابل دستجات قطاع الطریق بی نظیر بودند ولیکن بهیچ وجه نمیتوانستند جلوی آتش دسته قشون منظم ایستادگی نمایند.

بقوای چریک که عبارت از دستجات غیر نظامی عشایری بود ماموریت های جنگی داده میشد و این دستجات را از اکراد و سایر طوایفی که در منطقه پیشرفت قوای ترك واقع شده بودند اجیر مینمودیم.

قوای چریک را بشکل دستجات قشون دسته بندی و تقسیم نمیکردیم و افراد آن ها از مشق و تعلیمات نظامی هم معاف و آزاد بودند.

بعکس قوای داوطلب را بدستجات منظم قشونی تقسیم کرده

و بمشق و عملیات نظامی و ادار مینمودیم و جز عملیات جنگی بقوای داوطلب برای اجرای هر امری مام-وریت داده میشد . دستجات چریك که عبارت از طوایف سلحشور کوهستانی بودند در مواقع لزوم تحت فرمان و سرپرستی صاحب منصبان انگلیسی بطور ساده مشغول عملیات جنگی میشدند .

قوای عشایری چریك جز در نواحی و مناطق مسكونی خویش در هیچ کجای دیگر برای ما نتیجه و فایده نداشتند و ما آن ها را فقط برای جنگ با ترکها و محاصره طرق پیشرفت قوای ترک استخدام کرده بودیم .

قبل از شروع به تشکیلات قوای چریك عشایری لازم بود که ما روابطی با طوایف مسكونه نواحی فوق برقرار نمائیم و انجام این مقصود با اعزام دسته قوای ستارنسی به بیجار و مازورواکستانی بزنجان بعمل آمد ولی برای استخدام قوای داوطلب ما فوراً شروع بکار کردیم . ما ابداع تسلیح با تجهیز عده مزبور را نداشتیم تقسیم و توزیع سلاح و مهمات در نواحی مزبوره کار زیادی بود زیرا هر يك نفر از آن ها دارای تفنگ پنج تیر شخصی و مقدار هنگفتی فشنگ بودند .

ولی نامالایمات و اشکالاتی بمناسبت مختلف الشکل بودن سلاح نقرات پیش آمد کرد : اولاً تفنگ های افراد ناجور و از سیستم های مختلف بود و البته تنوع و اختلاف شکل اسلحه عمل رساندن و تامین مهمات را در موقع جنگ بی اندازه مشکل مینمود ثانیاً به مشکل بزرگتری که مصادف شده بودیم این بود که مالکین تفنگ و فشنگ شخصی هیچ حاضر نبودند تفنگ خود را از دست بدهند و یا فشنگهای خود را بمصرف برسانند .

ولی با همه نامالیقات فوق این ترتیب يك محسناتی هم دربر داشت . اولاً ما از زحمت توزیع اسلحه راحت بودیم و ثانیاً با تقسیم اسلحه و مهمات جنگی بهانه و وسیله فرار بدست آن ها میدادیم .

چون ما هیچگونه نظارت و نفوذی در امور طوایف و قبایل نواحی مذکوره نداشتیم بدیهی است اگر اسلحه و مهمات بان ها میدادیم فرار میکردند و بدون بازگشت برای همیشه ما را ترك می گفتند . افراد قوای داو طلب هم همین حال را داشتند .

و اما راجع باشکالاتی که در فوق اشاره شد ما آنها را باین طریق مرتفع کردیم که قرار گذاشتیم در مقابل اسلحه و مهمات از دست رفته و یا مصرف شده عوض بدهیم . لباس و اونیفورم نظامی فوراً تهیه و بین نفرات قوای داو طلب تقسیم شده و همین اتحاد شکل لباس در پیشرفت سریع ماموریت های ماژور اینگلدیو و کایتین هندرسن که ریاست و فرماندهی دستجات همدان را در عهده داشتند کمک و عامل مهمی بود زیرا نفرات داو طلب ظاهر آراسته و مؤثری پیدا کردند و در این سرزمین « ظاهر سازی » رول عمده را در پیشرفت کار بازی میکنند .

و اما راجع بپست های نامینه که در مواقع خیلی خطرناک راهها گماشته بودیم - تصور نمیرفت که آنها بتوانند در مقابل قوای نیرومند راهزنان مقاومت نمایند ولیکن بر خلاف انتظار همان اتحاد شکل لباس و « ظاهر آراسته » در اینجا هم تأثیرات خود را بخشیده و آنها را حاکم وضعیت و موقعیت محل ماموریت خودشان کرده بود . دستجات راهزنان بسر وقت آن ها آمده بودند ولی پس از مشاهده تفنگ های پنج تیر و صاحب منصبان انگلیسی و « ظاهر آراسته »

یقین حاصل کردند که از مبارزه و نبرد با آنها نتیجه نخواهند برد و بدون اینکه دست از پا خطا کنند یا در امنیت راهها اخلالی نمایند عقب کار خود رفتند .

تصمیم گرفته شد که دو دسته قشون داوطلب در همدان و یکدسته هم در قزوین استخدام و تشکیل شود .

هر دسته قشون عبارت بود از دو گروهان پیاده که هر گروهانی دارای دویست نفر نظامی و یک بهادران سوار که آن هم دارای دویست نفر سوار جمعا شصتد نفر میشدند .

فرماندهی گروهانها و بهادران مستقیما بعد از صاحبمنصبان ایرانی واگذار شده بود و صاحبمنصبان انگلیسی در مواقع مشق و تعلیمات نظامی بعنوان مشاق و در مواقع عملیات جنگی بسمت سرپرست در امور آنها مداخله میکردند .

اولین دسته قشون داوطلب را مائورانیگلدیو در همدان تشکیل داد و قوای مذکور نه عنوان عشیره و نه دارای نام ملی بود دومین دسته قشونی را که مائور ماکارتی تشکیل داده بود عبارت بودند از رعایا و اتباع یکی از ملاکین عمده همدان و در واقع این عده قشون شخصی او محسوب میشدند زیرا مخارج آنها را از حیث لباس و تسلیحات و تجهیزات تمام از مالیه خود صرف مینمود .

تشکیل این دو دسته قشون رونقی پیشرفت کارهای ماداده و سبب شد که مسائل فوتی که در مقابل داشتیم کاملا تصفیه گردد زیرا هر دو دسته قوای مزبور در عملیات خودشان خیلی جدی و ساعی بودند .

تشکیل دسته قوایی که برای قزوین لازم بود خیلی بصعوبت و کندی پیش میرفت زیرا ما در قزوین کارهائی نکرده بودیم و

اهالی آن جا با کمال بی میلی و خونسردی دعوت ما را استقبال  
نممودند و چون آن طوریکه لازم بود ما را نمیشناختند خیلی بسا  
ستی و تانی اسامی خودشان را در دفتر ثبت اسامی داوطلبان  
وارد میکردند .

ولی رفته رفته موضوع اسم نویسی داوطلبان در آن جابشرفت  
حاصل کرد و طولی نکشید که ما دارای عدهٔ شدیم و میتوانستیم  
وظایف مقدماتی پلیسی را انجام بدهیم .

نمیتوانیم ادعا کنیم که دستجات مذکور ما را از لحاظ  
استعداد و قوه جنکی تقویت کردند ولی این نکته را اعتراف  
مینمائیم که از نقطه نظر اهمیت ماموریت‌هایی که بدست آنها انجام  
میگرفت و از حیث وظایف مهمی که به‌عهده آنها واگذار میشد وجود  
آنها برای ما لازم و مغتنم بود .

یکی از مزایای تشکیلات مذکور این بود که با داشتن این  
وسیله ما با قسمت اعظم جامعه و توده مردم تماس پیدا کرده بودیم  
و خود این موضوع از لحاظ سیاست برای ما خیلی بجا و مفید  
واقع شده بود .

تأثیرات و نتایج اشتباهات و خط‌هائی که در موقع تشکیل  
دستجات فوق از ما سرزده بود در همان ابتدای شروع بکار در  
مقابل ما عرض اندام نمود یعنی بزودی معلوم شد که عدهٔ زیادی  
از راهزنان و دزدان بنام داوطلب قبول خدمت نموده و ابد اقصداشان  
خدمت بما و مساعدت هموطنان خودشان نبوده و فقط برای جلب منافع  
خصوصی عنوان داوطلب را قبول نموده اند و غرض اصلی آنها  
این بود که پول و لباس و قدرت و صلاحیت را از ما دریافت  
نموده بعد با همان وسایل مردم را غارت کنند ، و تنها تفاوتی که

بین وضعیت سابق و لاحق آن ها مشاهده میشد این بود که آنوقت آن ها جزو دزدان و غارتگران سرگردنه و غیر قانونی بودند و حالیه با داشتن لباس رسمی و قدرت و صلاحیت دزد قانونی شده بودند .

طرز فکر و عمل آن ها از اینقرار بود که تعلیمات و احکام مافوق خود را خیلی سهل و ساده تفسیر میکردند . مثلاً شما حکم داده اید :

- « هر کس از راه عبور میکند بایستی متوقف و مورد پرسش واقع شود . » آن ها حکم شما را اینطور تفسیر میکنند :  
« کسانی میتوانند از جاده عبور نمایند که اجازه و رضایت ما را تحصیل نموده باشند . »

شما امر میدید: - « هر کس مسلح باشد بایستی خلع سلاح شود » آن ها حکم شما را اینطور تصحیح میکنند : « احدی حق حمل سلاح ندارد مگر اینکه حق الزحمه خوبی بما پردازد ! » علاوه بر این آن ها يك رول قشنگتر دیگر هم بازی میکنند :

وقتی محافظت و همراهی مسافرین و عابرین معمول بان ها واگذار میشود عوض محافظت آن ها از راهزنان خودشان درین راه مسافرین را غارت نموده و خیال آن ها را از زحمت حمل اشیاء سنگین و قیمتی راحت میکنند .

من نمیکویم که همه داوطلبان دارای همین خصات و عادت هستند ولیکن ایرانیان این نسبت را بهمه آن ها میدهند . اگر هیچ يك از حرکات ناشایسته فوق هم وجود خارجی نداشت معذک مردم از دادن اینگونه نسبتها خود داری نمیکردند .



در هر صورت بمحض اینکه خلافهائی نظیر آن چه در فوق اشاره شد از هر يك از آن ها بروز میکرد مرتکب فوراً از خدمت منفصل و معاف میشد و هر يك از ما ها بمحض اینکه خلاف قانونی از آن ها مشاهده مینمودیم بدون درنگ باز خواست کرده و از ادامه خدمت خلافکار صرف نظر مینمودیم .

بهر کاری که ما دست میزدیم و شروع با اقدام میکردیم کمیته دموکراتها بطور معمول در مقابل ما تولید اشکال و موانع می نمود .

در سرتاسر شهر اعلانات چاپی از طرف دموکراتها الصاق کرده بودند مبنی بر اینکه خدمت کنندگان بانگلیس گرفتار غضب و انتقام ملت خواهند شد - و دشنه جلا د هر کس را که متشبت باین عمل پست بشود سزایش را بدستش میگذارد .

با وجود همه تهدیدات اسم نویسی و استخدام داوطلبان مرتباً پیش میرفت و هیچیک از تهدیدات حضرات هم صورت وقوع و عمل پیدا نکرد .

تشکیلات دستجات قوای چریک قدری بتمویق افتاد و در اینجا چند کلمه بطور خلاصه راجع بانها اشاره میکنم .

ترکها در نواحی جنوب دریایچه ارومیه دودیویزیون قشون موجود داشتند و کلیه نواحی جنوبی دریایچه و حوزه سقز را که در یکصد میلی اقامتگاه ما واقع است تحت استیلای خود قرار داده بودند . هائزورستارنس را باعدهٔ قلیل به بیجار یکصد میلی شمال غربی همدان مامور کردم . وظیفه قوای اعزامی این بود که جناح چپ ما را از مانورها و عملیات سوق الجیشی غیر مترصدهٔ قوای ترک در استقامت خط سقز محافظت نماید .

منطقه یکصد و پنجاه میلی واقعه بین بیجار و سقز از طوایف و قبایل مختلفه مسکون گردیده و اهالی این نواحی عموماً در شجاعت و سلحشوری معروفیت حاصل کرده‌اند .

هم ترکها و هم ما قصدمان این بود که در مبارزات متقابل از طوایف مذکور استفاده کنیم و حاضر بودیم آنها را بعنوان قوای داوطلب یا چریک موظفاً داخل خدمت نماییم . در نتیجه تشبثات فوق و تصمیماتی که اتخاذ گردید وضعیت جنگ در نواحی مزبوره بالاخره بحال ما مساعد شد .

و چنانچه اقدامات احتیاطیه قبلا در این نواحی از طرف ما بعمل نیامده بود قوای ترك بفوریت و سرعت هرچه تمامتر بیجار را تحت اشغال خود در آورده و مواقع ما در نواحی همدان تحت تهدید و فشار جدی آنها واقع میگردد . ترکها در محل سیک یکصد میلی جنوب غربی بیجار متوقف بودند .

با اقداماتی که من باب احتیاط بعمل آمده بود ما خیالمان از طرف جناح چپ بکلی راحت شد و در اینجا از زحمات ماژور ستارنس بایستی قدردانی شود که در پیشرفت ماوریت خود موفقیت حاصل کرده و سکنه بیجار را بسهولت حلب نموده بود .

نظیر همین عملیات و اقدامات هم از طرف ماژور و انگستاف در استقامت قزوین و تبریز بین شاهسونها بعمل آمده بود .

دسته قوای او هم بعنوان حایل در مقابل قوای ترك با کمال موفقیت پیشرفت مینمود و در سایه پیشرفت او عملیات ما در منطقه همدان و قزوین بدون مانع جریان داشت و این رویه تا موقعی ادامه پیدا کرد که قوای امدادیه برای ترکها رسیده و مارا بطرف زنجان عقب راندند .

یکی از متفدین عمده و درجه اول این ناحیه امیر افشار  
پیر مرد اشراف منش غریبی است و من او را در همدان در  
منزل امیر افخم ملاقات کرده بودم .

امیر افشار تقریباً هشتاد سال دارد و استقامت و نیه مزاجی و  
دماغی خود را دائما بوسیله ادویه نازکوتیک (مکیفو محرك)  
برقرار مبدارد . فقط صبح های خیلی زود هوشیار است و فکرش  
روشن میباشد .

من در يك ساعتی که برای ملاقاتهای رسمی شایسته و معمول  
نیست یعنی در ساعت پنج و نیم صبح بملاقات او رفتم . متصرفات  
و املاک او در نواحی نزدیک زنجان واقع شده است . امیر افشار  
میتوانست از رعایا و اتباع خود يك عدد هزار تفری برای خدمت  
حاضر نماید ولی طمعش برای انجام این خدمت خیلی زیاد بود .  
امیر افشار از روسها شاکی بود و میگفت که طایفه او را  
بعنوان اینکه دست مساعدت بر آنها داده اند مجازات کردند و علاوه  
یک هزار قبضه تفنگ پنج تیر هم تمام غرامت از خود او گرفته اند  
و از من تقاضا کرد که اولاً هزار قبضه تفنگ را از ژنرال  
باراتف پس گرفته به او مسترد نمایم .

ثانیاً اعم از این که من موفق باسترداد تفنگ ها بشوم یا نشوم  
یک هزار قبضه تفنگ هم شخصا برای پیشرفت نقشه که انجامش  
را باو محول داشته ام تسلیم نمایم .

ثالثاً ( خیلی عاقلانه و مدبرانه ) اظهار داشت که هیچگونه  
اقدامات و عملیات مثبتی از طرف او بعمل نخواهد آمد مگر اینکه  
اطمینان حاصل کند که قوای انگلیس حاضر هستند او را از  
کینه جوئی و انتقام قوای ترک محافظت کنند . پیشنهاد ثالث او را

با وجود زحمت و اشکال زیاد ممکن بود من قبول و ضمانت نمایم  
عاقبت پس از مذاکرات زیاد من باین نتیجه رسیدم که بواسطه عدم  
قبول پیشنهاد سوم او راجع بمساعدت و طرفداری قوای انگلیس فقط  
میتوانم منتظر يك كمك مختصری از طرف او بشوم .

من برای او دویست و پنجاه قبضه پنج تیر فرستادم و این تفنگ  
ها را از ترکها گرفته بودند و مخصوصا برای همین منظور از  
بفداد برای من فرستاده بودند که بداند با تسلیم آن حریف تاجه  
اندازه متقاعد خواهد شد . امیر افشار در ضمن يك مکتوب سر تا  
با محبت از ارسال تفنگ ها اظهار امتنان نموده خواهش کرده بود  
باز هم برای او بفرستم .

در مقابل من باو جواب دادم که مجدد ا وقتی برای او  
تفنگ ارسال خواهد شد که او حساب دریافتی خود را تصفیه کند  
یعنی دویست و پنجاه نفر مسلح برای عملیات مثبت تسلیم نماید . بعد  
هم دو باره باو تذکر دادم که پس از ارسال پانصد قبضه تفنگ منتظر  
خواهم بود که او فوراً پانصد نفر مسلح برای خدمت تحویل کند  
ولیکن چون از دویست و پنجاه قبضه تفنگ ارسالی ما نتایج مترصده  
بدست نیامد لذا امیر افشار توانست دیگر از ما تفنگی دریافت نماید  
غرض اصلی طوایف و قبایل داوطلب خدمت این بود که میخواهند  
با طرفی مساعدت کنند که بازی را برده باشد ولی این نکته را  
نمیتوانستند تشخیص بدهند که فتح و غلبه با کدام طرف خواهد بود .  
اخبار و اطلاعاتی که در اینموقع از فرونت فرانسه میرسید  
بعقیده ما فوق العاده یاس آورد بود .

یورش و تعرضات پی در پی قوای آلمان بطرف « آمیون »  
که در ماه مارس شروع شده بود با موفقیت تام دوام داشت و تفصیل آن

بوسیله بی سیم آلمان در همه جا حتی همدان هم منتشر شده بود و استاسیون های بی سیم روسها اخبار فوق را اخذ نموده بین اهالی انتشار میدادند .

ولی از قضیه عکس العمل آن و جلوگیری از تعرضات و عقب نشینی قوای آلمان البته در ابلاغیه های منتشره صحبت و اشاره نبود و اخباری که راجع باین موضوع از منابع ما انتشار پیدا میکرد با کمال تردید تلقی میشد . بطور کلی ایرانیها معتقد بودند که آلمان در جنگ فتح و غلبه خواهد کرد و در اینصورت قوای ترک کلیه طوایف و قبایلی را که در دقایق باریک و خطر ناک با او خصومت ورزیدند نیست و نابود میکنند . گذشته از این موضوع اگر انگلیس ها در جنگ غلبه نمایند پس از ختم جنگ ناچار اراضی ایران را تخلیه کرده بی کار خود میروند ولی تر کها همیشه در همسایگی نزدیک ایران باقی مانده و برای تلافی و جبران زحمات وارده بخود در صدد تولید زحمت و خسارت خواهند بود . بنا بر این برای روشن کردن قضیه و حل موضوع تشکیلات قوای چریک از طوایف مذکور بطوریکه متناسب با سیاست عمومی ما در ایران باشد من تصمیم گرفتم وزیر مختار اعلی حضرت رادر طهران ملاقات نمایم ما در ۱۲ مه از همدان حرکت کردیم روز بعد وارد قزوین شدیم و شب را هم در همان جا بیتوته نمودیم . در قزوین من از ملاقات **ماژور هایک** که توانسته بود عمارت بسیار عالی و بزرگ برای اقامت قوای خود تهیه نماید خیلی خوشوقت شدم .

عمارت مذکور متعلق به **سپهسالار** نماینده معروف طبقه اشراف ایران بود و در حدود غربی خارج شهر در اراضی وسیع متصرفی او واقع شده بود . موقعیت آن طوری بود که ساکنین آن میتوانند

از آب رود خانه که بطرف شهر جریان داشت بالاتر از همه استفاده کنند .

عمارت مزبور تا این اواخر در اختیار و تصرف مریضخانه روسها بود و برای اقامت ما مناسبترین محل همین جا بود ، مساعدت بگرسنگان و قحطی زدگان قزوین در يك مقياس محدودی شروع شده بود . اهالی شهر رفته رفته با قیافه انگلیسی و رنگ اونيفورم نظامیان انگلیس انس گرفتند و چهره های افسرده و عبوس ایرانیان که سفر گذشته در موقع ورود ما را استقبال کرده بود تدریجا باز شده ایندفعه باتبسم و یا با خونسردی ما را تلقی میکردند .

۱۴ مه از قزوین که در نود میلی طهران واقع است حرکت کردیم و همان روز مد از ظهر بسفارت انگلیس در طهران وارد شدیم . جاده شوسه قزوین و طهران بطرف مشرق متوجه است و همه جادر دامنه های جنوبی سلسله جبال البرز امتداد یافته راه بسیار خوب ساخته شده لیکن عملیات مهندسی در آن کمتر بعمل آمده و مهندسین راه ساز روس برای احتراز از مخارج سنگین در وضعیت طبیعی دامنه های کوه که متشکل از تپه و مساهور میباشد تصرفات نموده اند و عملیات خاکریزی در فرو رفتگی ها و قطع برآمدگیهای طبیعی متن جاده نقص مانده است .

منظره اطراف جاده خالی از جنگل است و کشتزار و اراضی دایر و عمل آورده کمتر دیده میشود .

دامنه های جنوبی سلسله البرز که جناح چپ جاده را همه جا احاطه کرده مانند همه کوههای ایران مجرد و خالی از درخت است و شما مطلقا آذر و علائمی در دامنه های جنوبی البرز که حکایت

از وجود جنگلهای بکروانبوه و دامنه‌های شمالی آن نماید مشاهده نمینماید .  
در موقع ورود بدروازہ طهران ژاندارمهای ایرانی جلوی  
ما را گرفتند و فقط موقعی اجازه حرکت دادند که ما با تشریفات  
معینی در يك دفتر مخصوص امضاء داده و اطمینان دادیم که هیچ  
گونه اسلحه و مهمات همراه نداریم .

**شهر طهران** يك ظاهر اروپا مایی بخود گرفته وباشهرهای  
دیگر ایران که تاکنون ما آشنا شده‌ایم مطلقا شباهتی ندارد .

خیابانها و معابر آن وسیع و اغلب مشجر است .  
تابلوهای متعدد بزبان فرانسه و روسی وجود انواع مهمانخانها  
و مسافر خانه‌ها را مدلل میدارد ولی منظره عمومی شهر چندان  
مطبوع و دلپسند نیست و همین کراحت منظر شهر همه قشنگیهای  
مقر هیئت دیپلماتی ما را تحت الشعاع قرار داده ، در واقع تصویر  
و تشریح همه زیباییهای خیره کننده این واحه (سفارت انگلیس) کار  
بسیار مشکلی است .

پارك سفارت انگلیس در طهران باغهای «مگول» را در کنار  
دریاچه «دال» بخاطر انسان میاورد بهتر از این بخواهم تشبیه کنم  
این پارك منظره جوانی و صباوت باغهای مذکور را در مقابل چشم  
نظاره کننده مجسمه‌سازد . پس از طی نود میل راه حزن آور و عبور از معابر  
غبار آلود و مشاهده مناظر غیر مطبوع شهر طهران ورود ناگهانی  
پارك سفارت و دیدن اشجار کهن سال کوه پیگر و استنشاق هوای  
لطیف و مفرح فضای پارك کیفیت و نشئه مخصوصی دارد وزیائی و  
نزهت این واحه در نظر تازه وارد بمراتب بیشتر جلوه گر میشود . هنگام  
شب وقتی چهچه سامعه نواز بلبل های خوش الحان در فضای پارك  
منعکس میشود حقیقتا انسان فراموش میکند که در این روز های

هولناك جنگ و خونریزی بشر زندگی میکند .  
گرددش بدون مانع اسرای نظامی آلمان و اطیش در معابر  
و اهتزاز بیرقهای آلمان و عثمانی بالای سر درب سفارتخانه های  
آن ها بیشتر يك منظره غیر حقیقی را جلوه گر میسازد .  
من سه روزی در طهران توقف کردم و در ظرف ایام  
توقف نمود با وزرای ،مختار امریکا و فرانسه و روسیه و نیز با  
عده از متنفذین ایران منجمه سپهسالار و هر دو پسرهای فرمانفرما  
که بعقیده من در آینده ایران رول جالب توجهی بازی خواهند کرد  
افتخار شناسائی پیدا کردم .  
صبح های خیلی زود را باتفاق ماژور بارتلو سواره با اسب  
بگردش میرفتیم و بقیه روز را صرف ملاقاتها و مصاحبه ها میکردیم  
که برای من فوق العاده مهم و ذقیمت بود .  
۱۷ مه از طهران حرکت کرده شب را در قزوین بسر بردیم  
و عصر ۱۸ مه وارد همدان شدیم و یقین حاصل کردیم که مسافرت  
در تابستان هیچ ربطی بمسافرت های زمستانی ندارد .  
صحرا ها اگر چه معمولا بدون درخت و کم آب هستند  
و منظره غم افزائی را نشان میدهند ایکن در این ماه سرتاسر  
پوشانده از انواع و اقسام گل های رنگارنگ و زیبا میباشند .  
در قسمت های کوهستانی و مرتفع جاده گل های درشت لاله  
سرخ و زنبه های رنگارنگ چشمهای ما را فریفته خود نمائی میکردند .  
در دامنه تپه ها و سطح جلگه انواع گل های رنگ در هم و  
غیر مانوس بساط دلربائی گسترده بودند .  
دوره زندگی و خود نمائی این گلها چندان زیاد نیست مادامی  
که رطوبت برفهای آب شده در زمین باقی است آن ها خود نمائی



میکند و در موسم تابستان چون در این صفحات بارندگی نمیشود این گل‌های زیبا تحت حرارت اشعه سوزان آفتاب پژمرده شده و بدوره زندگی و دلربائی خود خاتمه میدهند منظره غم افزا و خسته کننده در سرتاسر نواحی راه تجدید میشود .

زیبا ترین گل‌هایی را که بین راه دیدیم در سرآشویی گردنه «سلطان بولاغی» بود در همانجا هم بجائزه هفت نفر بیچارگانی که از جوع مرده بودند مصادف شدیم در تمام امتداد راه از قزوین الی همدان همه جا جائزه قحطی زدگان افتاده بود .

زحمت و صعوبت مسافرت طولانی با اتوموبیل کوچک در راه‌های ناهموار بواسطه عودت دادن چند نفر از اسرا بهمدان که اخیرا بدست مامورین ما و قزاق‌های بیچاره خوف گرفتار شده بودند بمراتب بیشتر شده بود . فرار از دام‌هایی که در همه جا کسترده بودیم برای جاسوسان و عمال خفیه دشمن مشکل بود .

باقلت قوای موجود خود مانمیتوانستیم تمام منطقه را تحت نظارت و اطاعت خود نگاهداریم و اما راجع بحوادث و اتفاقاتی که در بین راهها رخ میداد ما فقط میتوانستیم برابورتهای مامورین خودمان اطمینان پیدا کنیم و در مواقع ضرورت اینقدر ها وسیله داشتیم که بتوانیم از حرکت و عبور در راهها بکلی جلوگیری نمایم .

دستجات تأمینیه راه تقریبا درهرسی میل مسافت يك مرکز تقشیش و راهداری احداث نموده و عده قلیل صاحب منصب و افراد از عهده حفظ انتظام راه و تقشیش عابرین بخوبی برمیامدند . جزو دسته آخر اسرا يك نفر آلمانی غیر نظامی و يك نفر هم صاحب منصب مجارستانی با زن و بچه اعزام شده بودند . صاحب منصب مذکور در همان بدو جنگ اسیر روسها شده

بود و او را بترکستان فرستاده بودند .  
پس از اشتعال نایره انقلاب چون از عودت بوطنش مایوس شده بود  
در همانجا بایک دختر قفقازی وصلت نموده و حالیه دارای یک طفل  
بسیار قشنگ و ملیحی میباشد . صاحب منصب مشارالیه شنیده بود که در  
خدمت میرزا کوچک خان حقوق زیاد داده میشود و باتفاق زن و  
بچه اش حرکت کرده بود که نزد میرزا کوچک خان برای خدمت  
برود لیکن هنوز بمقصد نرسیده در دام ما گرفتار شد . زن و  
بچه او بقدری برای ما اسباب زحمت و درد سر شده بودند که  
ما آرزو میکردیم ایکاش این شخص در دام ما گرفتار نشده بود  
قسمت من بود که در تمام امتداد این راه همسفر آنها باشم زیرا  
من تنها کسی بودم که ماشین سبکرو سواری داشتم و وجداناً راحت  
نبودم که یکنفر زن را ولو اسیر هم باشد در زحمت مسافرت با  
فورد بارکش بگذارم .

خوشبختانه من زبان روسی میدانم و با امتیاز خودم در این  
زمینه نسبت بدیگران معترف میشوم در ابتدای مسافرت همه ما هـا  
خوشوقت و از هر جهت راضی بودیم خانم همسفر من اظهار میداشت  
که تا بحال با اتومبیل مسافرت نکرده و مسافرت با این وسیله را  
خیلی پسندیده است .

ولی چند ساعت بعد احساسات تازه‌گی داشتن وسیله مسافرت  
تغییر کرده و مبدل بحزن و اندوه شد .

خانم اظهار کرد که بواسطه مانوس نبودن با این ترتیب  
مسافرت احوالش منقلب گردیده است و ما ناچار بودیم متناوباً  
توقف کنیم و منتظر شویم که احوالش قدری بجایاید و انقلابش  
تسکین پیدا کند .

من خیلی تاسف بحال این زن بیچاره میخوردم اگرچه او هر دفته بعد از رفع انقلاب احوال خودشرا «خوشحال و زرنگ» میدید و اظهار میداشت که خیلی مایل است باین ترتیب مسافرت عادت نماید و لیکن بر خلاف انتظار احوال او مانع انجام مقصودش بود . وقتی که ما وارد همدان شدیم من واقعا بیش از خانم همسفر خودم خوشوقت بودم ولدی‌الورود خانم را بسرپرستی میس فونک که از اعضاء مهربان میسیون امریکائی بود سپردم .

توقف مختصر من در تهران و مشورت مهم بابیچراخوف در قزوین مرا باین عقیده واداشت که ارکان حرب خودم را از همدان بقزوین انتقال بدهم زیرا ما نقشه‌های مهمی را جهت اجرا در مقابل داشتیم . با هر وسیله مثبت یا منفی لازم بود که عمل ما با جنگلیها تسویه و یکسره شود و برای پیشرفت این مقصود بهتر بود که ارکان حرب من در قزوین یعنی نزدیکتر باشد .

از همدان من ناچار ودم بوسیله قاصد و چاپارهای بیشمار و تلگرافات متوالیه ارتباط خودم را با محل برقرار نمایم .

علاوه بر این پس از ورود بقزوین من با عده از روسهائاماس پیدا کردم آنها داوطلب شدند که در عملیات آینده ما در بادکوبه با من مساعدت نمایند و از اعضاء حزب سوسیال رولسیونر بودند و در سایه نفوذ همین حزب حکومت بالشویکی بالاخره در بادکوبه منفصل و سرنگون گردید .

قضیه دیگری که در مقابل داشتیم این بود که اقداماتی در حق اسرای خودمان که در اسارت جنگلیها معذب بودند بعمل یابد کاپیتن نوئل - مستر اوکشوت مدیر بانک شاهی - مستر ماکلاری قونسول انگلیسی مامور رشت جزو اسرا ودرجنگل

گرفتار بودند و لازم بود که برای استخلاص و آزادی آن ها تدابیر جدی اتخاذ شود .

تا این لحظه ما وسایلی در دست نداشتیم که بتوانیم تسهیلاتی برای اسرا فراهم کنیم و بعلاوه بدون مساعدت میرزا کوچک خان تحصیل آزادی و استخلاص آن ها مشکل بود . پس از اخذ تصمیم قطعی دایر بانقال مرکز ارکان حرب و اقامتگاه خود بقزوین من ژنرال بایرون را بانفاق سه نفر از صاحب منصبان ارکان حرب بقزوین فرستادم که قبل از آن که فرماندهی قوای همدان و ریاست راهها باو واگذار شود بقزوین رفته شخصا یا وضعیت و شرایط محلی انجا کاملا آشنا بشود .

ژنرال بایرون با کمال موفقیت موضوع آذوقه و محل قرارگاه قشون را تصفیه نمود و بعلاوه مرکز متناسبی برای اقامت ارکان حرب من تعیین کرد .

۲۵ مه سرهنك کیوورث باقوائی که عبارت از پنجاه نفر صاحب منصب و یکصد و پنجاه نفر نظامی بود وارد شدند و این يك كمك فوق العاده مهمی بود برای ما زیرا فرصت داد که کلیه مقاصدمان را که تا آن تاریخ بواسطه قلت عده موقوف الاجرا گذارده بودیم بخوبی و سهولت پایان برسانیم . اشلون مزبور هم مانند دسته قوای اعزامی سابق تمام مسافت را تا همدان پیاده طی کرده بود و با اینحال افراد آن کاملا مکیف و سردماغ بودند ، با همین اشلون عده هم صاحب منصبان روسی آمده بودند آن ها را در انگلستان مخصوصا انتخاب کرده و برای خدمت بهیئت اعزامی فرستاده بودند .

قسمتی از صاحب منصبان از افواج گارد پیاده و بقیه از فوج های گاردسواره نظام روسیه بودند شاید آن ها در خواب هم تصور

نمیکردند که يك چنین منافقتی را پیاده خواهند پیمود آن هم در اراضی ایران . با اینحال همه آنها مردمان مهربان و خونگرمی بودند و از قسمت و سرنوشت خودشان مطلقا شکوه نداشتند .

## فصل نهم

### يك قدم جلو



رکان حرب ما روز اول ژوئن ۱۹۱۸ یعنی در ست چهار ماه بعد از حرکت از بغداد از همدان بقزوين انتقال پیدا کرد . در ظرف این چهار ماه ما کارهای خیلی مفید انجام دادیم و حالیه میتوانستیم با حس امتنان و نظر تقدیر به نتایج رضایت بخش عملیات خودمان نظاره کنیم . ولی با وجود احساسات مسرت بخش معذلك تاثیرات عدم موفقیت اولیه از خاطرهای ما محو نمیشد .

پس از انتقال مرکز ارکان حرب قوا بقزوين عموما دارای این عقیده شده بودیم که عما قریب حرکت و مهاجرت بمحل مقصود یعنی قفقاز صورت عملی بخود خواهد گرفت .

ولی روز و تاریخ حرکت بطرف قفقاز بر همه ماها مجهول بود و هیچکدام نمیتوانستیم آن را پیش بینی کنیم .

با داشتن عده کافی قشون ممکن بود ما فوراً حرکت کنیم ولی با فقدان عامل عمده پیشرفت کار ناچار بودیم تا مل و متانت و شکیبائی اختیار کرده و تدریجا وسایل پیشرفت مقصود را تهیه نماییم و با تحریکات و تقنینهای سیاسی زمینه «یظرفی» باد کوبه را فراهم و آماده سازیم .

هریک روز مسامحه و تاخیر ما سبب پیشرفت و نزدیکی ترکها بشهر باد کوبه میشد و عدم موفقیت ثانوی ما ممکن بود

شهر را بتصرف ترکها داده و ما را برای همیشه از رسیدن بان جا محروم سازد .

تشخیص و فهم این نکته خیلی آسان است که با جریان عملیات و اقدامات ما در ایران ممکن نبود ما بتوانیم قوای خودمان را طوری آماده و حاضر کنیم که بمحض اشاره از دریاعبور کرده بیاد کوبه برسیم .

برای انجام و اجرای ماموریت فوق لازم بود يك دسته جدید صاحب منصب و عده نفرات ورزیده برای ما برسد . اجرای هر دو نقشه فوق با قوای موجود ما غیر عملی بنظر میامد زیرا برای تهیه مقدمات حرکت بطرف قفقاز لازم بود که ما بعملیات جار به خودمان در ایران بکلی خاتمه دهیم .

برای عملی شدن نقشه های مذکوره میبایستی لوازم و وسایل پیشرفت کار را قبلا برای ما آماده کرده باشند .

وقتی مجبور شدیم که بواسطه تنگی وقت خودمان رانی با کانه در گرداب حوادث جاریه باد کوبه پرتاب نمایم معلوم شد اکثر صاحب منصبان در ایران مشغول هستند و هر يك از آنها مشاغل و ماموریت های عمده را عهده دار میباشند و اگر احضار شوند نتایج کلیه پیشرفت ها و موفقیت های ما بهدر خواهد رفت .

قسمت عمده صاحب منصبان ما مشغول اداره شهر های ایران بودند - عده هم ماموریت داشتند قوای داوطلب و چریک را تعلیم بدهند و سرپرستی کنند - برای اداره امور مباشرت قشونی و قسمت های تبلیغ و تحصیل اطلاعات هم وجود عده صاحب منصب لازم بود بنا بر این عده که جهة عملیات باد کوبه باقی میماند خیلی قلیل بود حالا گمان میکنم موقع آن رسیده باشد که بخواتد کان توضیح

بد هم چگونه نقشه اولیه ما که عبارت از رفتن به تقلیس و تشکیل قشون محلی برای جلوگیری از تعرض ترکها بوده تغییر یافت و به نقشه جدید که عملیات باد کوبه باشد مبدل گردید. وقتی از قرائن و ظواهر کار فهمیده شد که نقشه حرکت بطرف تقلیس عملی نخواهد شد و در صورت اجرا هم منتج بعدم موفقیت خواهد گردید و قوای خصم بزودی تمام نواحی ماوراء قفقاز را تصرف خود در خواهد آورد يك مسئله بزرگ و مهمی در مقابل ما عرض اندام نمود و آن از اینقرار بود که چگونه و با چه تمهیداتی میتوان بفوریت از پیشرفت قوای دشمن و توسعه دامنه موفقیت های او جلوگیری و ممانعت کرد زیرا ممکن نبود ما بتوانیم آزادی مطلق در عملیات بقوای خصم بدیم .

با اشغال باد کوبه تمام منابع و ذخایر نفت که برای بکار انداختن راههای آهن قفقاز و بحریه دریای مازندران لازم بود در دست دشمن واقع میشد (نقطه با لوله های مخصوص از باد کوبه به باطوم منتقل میشود). و با داشتن همین وسیله حاکمیت و سیادت دشمن در سراسر بحر خزر را مستقر یافته و با اجازه میداد که مخازن بشمارامته و اجناس موجوده کلیه بنادر بحر خزر را مصادره نماید و بعلاوه راه او بطرف افغانستان و آسیا بدون مانع باز میشد .

نقشه خصم که عبارت بود از یورش بطرف آسیای مرکزی از طریق ترکستان با وجود عده معتابه اسرای اطریشی که بدست انقلابیون آزاد شده بودند خیلی سهل و آسان بود زیرا اسرای اطریشی از عودت بوطن خود مایوس بودند و برای تهیه يك لقمه نان خالی حاضر بودند در هر گونه پیش آمد و ماجرائی شرکت نمایند بنا ببعضی اطلاعات عده اسرای اطریشی در ترکستان بالغ

بر سی هزار نفر میشود و بالشویکها هم در آخرین عملیات خود در نواحی عشق آباد و مرو قسمت عمده قوای خودشان را از اسرای اطریشی تشکیل داده بودند .

از طرف دیگر اشغال و تصرف باد کوبه از طرف ماعواقب و تایجش از اینقرار بود : انسداد طرق پیشرفت قوای دشمن بطرف ذخایر و منابع نفت - بسته شدن دروازه‌های آسیای مرکزی بروی آنها - تصرف منابع نفت از طرف قوای ما قطعا عمل منظم حرکت راههای آهن قفقاز را مختل مینمود زیرا فعالیت و حرکت طرق آهن فقط بسته بوجود چشمه‌های نفت بود .

بنا بر این مقصود اصلی ما از طرح نقشه جدید فقط بدست آوردن سیادت و حاکمیت بحر خزر بود و چون برای پیشرفت این نقشه اشغال حتمی باد کوبه لازم بود ما مجبور بودیم هرچه زودتر برای حمایت شهر از تعرض قوای خصم شروع با اقدامات نمائیم . اهمیت باد کوبه در اینموقع خیلی زیاد بود و هرگونه فدا کاری و ماجرا جوئی که برای اشغال و تصرف آن بعمل میامد ارزش داشت .

گویا فهمیدن این نکته اسان باشد - چقدر برای ما مشکل بود بدون اینکه موقعیت حاضر ما در ایران مورد مخاطره واقع شود بتوانیم قوای موجود خودمان را برای حمله بطرف باد کوبه در يك محل تمرکز بدهیم .

با زحمات زیاد ما يك وضعیت مساعدی برای خودمان در شمال ایران آماده کرده بودیم و حصول این موفقیت هم مربوط بلیاقت و کاردانی و حسن تدبیر صاحب منصبانی بود که در اینموقع در نواحی مذکوره ماموریت داشتند و مشغول ایفای وظایف مقرر بودند



بر داشتن صاحب منصبان مذکور از پستها و ماموریت هائی، که داشتند مثل این بود که سنگهای پی و بنیان عمارت را بدست خودمان درآورده باشیم.

با انتقال ارکان حرب کل قوا بقزوین ما میتوانستیم در حل و تصفیه کلیه مسائل مربوطه بوضعیت شمال ایران با نهایت سهولت اقدام نمائیم و بعلاوه ممکن بود مناسبترین موقع را برای تصرف عدوانی بحریه دریای مازندران بدست بیاوریم.

ما روز اول ژوئن بقزوین وارد و در عمارتی که متعلق به میسیون مذهبی امریکائیهاجنب عمارت سپهسالار بود با کمال راحتی منزل اختیار کرده جابجا شدیم و بدون فوت وقت عملیات و اقداماتی را که در همدان کرده بودیم در اینجا نیز شروع نمودیم . یعنی باب مراوده و شناسائی با رؤسای دوائر دولتی گشودیم . ژنرال بایرون برای تحویل گرفتن ریاست و فرماندهی قوای همدان حرکت کرد .

در اینموقع لازم بود که فرودگاه و میدانی جهت چهارفروند طیاره که از بغداد بمساعدت ما فرستاده شده بود انشاء نمائیم و نیز فرودگاههای در زنجان و میانج بسازیم که طیارات درموقع ماموریت و پرواز بدانصوب بتوانند در آن نقاط هم پائین بیایند.

در همدان تقریباً يك ماه قبل از حرکت بطرف قزوین فرودگاه و میدان طیاره ساخته و حاضر کرده بودیم .

- شهر قزوین با همدان تفاوت کلی دارد . جمعیت قزوین هم گمان میکنم مانند همدان در حدود پنجاه هزار نفر باشد طرز سلوک و رفتار سکنه قزوین و عمال سیاسی آن جا با ما بی کم و زیاد عینا مثل همدان بود .

اهالی شهر جدیت داشتند که از ما جلب توجه نموده و با ما روابط صمیمانه برقرار نمایند ولی عمال سیاسی محل اصرار می ورزیدند که بین ما و اهالی شهر تولید بغض و نفرت کنند شهر قزوین در ارتفاع چهار هزار متری از سطح دریا واقع شده و تا دامنه سلسله چال البرز که از قسمت شمال شهر عبور مینماید تقریباً ده میل مسافت دارد .

نمیتوان ادعا کرد که شهر از حیث اسلوب و سلیقه معماری خیلی جالب توجه باشد ولی بطور کلی وضعیت شهر و طرز ساختمان ابنیه و عمارات در اینجا بمراتب شکیلتر و زیبا تر از همدان است تفاوت محسوس و مشهود بین دو شهر مذکور را میتوان این طور تعبیر کرد که همدان بیشتر شباهت بقصبات یا شهرهای درجه سوم قدیمی دارد و قزوین میتواند ادعا کند که شهر بزرگ و جدید حکومت نشین ایالتی است .

در قزوین میهمانخانه ها و مسافر خانه ها با تابلوهای عریض و طویل که دارای عناوین معروف اروپائی میباشند خیلی فراوان است و مغازه های بیشمار با درب و پنجره بلند و قدی که خیلی بی سلیقه و دور از اسلوب معماری مشرق زمین ساخته شده در بعضی از خیابان های شهر دیده میشوند .

در این مغازه ها همه قبیل اجناس فروخته میشود از کفشهای کتانی و پاشنه بلند زنانه گرفته تا البسه تابستانی مردانه و قیمت هر جنس را سه برابر گرانتر از قیمت اصلی آن حساب میکنند .  
موضوع گران فروشی قزوین ترتیبات نامطبوع و غیر پسندیده وطن ما را بخاطرمان میاورد .

در هر کجا روسها متوقف باشند سلمانی خیلی فراوان است

و در قزوین هم بمناسبت اینکه مدتی روسها اقامت داشتند تعداد سلمانی های خیلی خوب و با سلیقه که بدست ارامنه و یونانی ها اداره می شود بسیار زیاد است .

تا موقعیکه روسها در قزوین بودند اینگونه مؤسسات میتوانستند حیات خود را ادامه بدهند ولی چون سرباز انگلیسی کمتر ب فکر اصلاح و فروغ زندگی خود میباشد لذا وقتی آخرین نفرات قشون روس از قزوین خارج شدند قسمت اعظم « ریش تراشان » بیکار مانده و ناچار شدند درب دکان های سلمانی خود را بسته و در صدد تهیه کار و کاسبی جدیدی بر آیند .

بین کسبه و اصناف قزوین مال و طوایف مختلفه فراوان است عده روسها هم که در شهر هستند و در واقع يك کولونی تشکیل داده اند نسبتا زیاد است و بعلاوه پس از تخلیه شهر از قوای روس عده کثیری زن و بچه در قزوین جا مانده اند .

همه آنها عجله داشتند که دنبال حامیان خود روانه شوند لیکن نمیدانستند بچه ترتیب و وسیله حرکت کنند .

دستجات قوای بیچارخوف هم در قزوین اقامت داشتند . مسافر و راهگذر روسی هم در شهر خیلی فراوان بود . عده از آنها با باشویك های انزلی روابطی داشتند و خیلی جدیت بخرج میدادند که در پیشرفت امور ما اشکال تراشی نمایند .

با این وضعیت شهر و تلون جمعیت در اینجا معامله ما با عوامل و آژانس های دشمن بر خلاف همدان چندان سهل و آسان نبود . در همدان احيانا اگر يك نفر را توقیف می کردیم که چهره اش سفید یا گندم گون باشد مطمئن بودیم که دستگیر شده همانکسی است که در تعقیب او بوده ایم .

ولی بعکس در قزوین اگر میخواستیم همانطور عمل کنیم ناچار میشدیم نصف جمعیت شهر را در محبس نگاهداریم بیچراخوف انتظامات شهر را در دست گرفته و بارژیم و حشیانه اداره مینمود. نایب ساولایف صاحب منصب و معاون با وفای او حاضر بود برای دستگیری يك نفر خلافکار عده کثیری مردمان بیگناه را توقیف نماید .

چون وضع کار طوری بود که من شخصا بایستی با اسرا و توقیف شدگان سر و کار داشته باشم و تحقیقات نمایم لذا بعد از مدتی من فهمیدم که قسمت عمده توقیفها و حبسها پیروده و بی جهت بعمل آمده است .

در یکی از روزها من اینطور اظهار عقیده کردم که از تمام جمعیتی که دستگیر شده و گرفتار هستند عده زیادشان بی تقصیر میباشند و هیچگونه نسبتی بانها نمیتوان داد و آنها را باید آزاد و مرخص کرد .

**نایب ساولایف** بمن این طور جواب داد : « احتمال قوی میرود بطوریکه اظهار دانتید عده زیادی از توقیف شدگان بیگناه باشند و توانیم نسبت جرم و یا تقصیری بانها بدهیم ولیکن کیست که اینموضوع را بداند و تشخیص بدهد ؟ . . .

هیچیک از این حضرات طرف اعتماد و اطمینان من نیستند البته حبوسین را نباید مجازات و تنبیه کرد .

همینقدر کافی است که شما آنها را با اتومبیل های بارکش به بغداد روانه کنید و در آنجا آزاد و مرخصشان نمائید . همین اقدام شما قدری آنها را بجای خودشان نشانده و هوشیارشان خواهد کرد .»

**نایب ساولایف** هم مانند بیچراخوف از شکیلترین نمونهها

و نماینده‌های قبیله کوهستانی قزاقهای «آستین» و از سکنه کوه‌نشین نواحی شمال قفقاز بود .

طول قدش پنج فوت و نه گره - خیلی خوش‌هیكل - بقدری ورزیده و دارای عضلات محکم و قوی بود که تصور گرافتاری در پنجه‌های «خرس مانند» او تولید رعب و وحشت مینمود .

چون دستگیری و توقیف اشخاص مستقیماتوسط ساولایف صورت میگرفت لذا اسرائی که بچنگال او گرفتار میشدند اطمینان کامل بقدرت و گردن کلفتی مامور خود داشتند و کمتر فکر فراریافتادند .

چه میتوان گفت ؟ در موقعیکه بر علیه مظنونین و منهمین مدارك مثبته و شهود لازم بدست نمی‌آمد طرز عمل ساولایف مؤثر و مفید واقع میشد .

در یکی از روزها فایب ساولایف بطور ناگهانی و بدون مقدمه بمیهمانخانه «هتل دوفرانس» قزوین بقصد دستگیری و توقیف صاحب آن حمله کرد .

ارباب میهمانخانه بمحض دیدن ساولایف از درب دیگر میهمانخانه فرار نمود . همینکه ساولایف فهمید که صیدش از دام فراری شده دیوانه وار تمام میهمانخانه را در تجسس طعمه زیرورو کرد و وقتی از دستگیری صاحب میهمانخانه مأیوس شد فقط برای اینکه دست خالی بیرون نیامده باشد آشپز باشی یگناه میهمانخانه را دستگیر و توقیف نمود .

مظنه ارزاق در قزوین بالاتر و بیشتر از مظنه همدان نبود و جنس در اینجا بمراتب سهلتر از همدان بدست میامد .

اجناس و ارزاق قزوین از هرجهت خوب و مرغوب بود

و لیکن جور کردن آن برای تهیه خوراک سر بازی خیلی مشکل بود .

غذای هر یک نفر صاحب منصب تقریباً روزی سه تومان یعنی قدری کمتر از یک لیره انگلیسی تمام میشد .

هر یک نفر از صاحب منصبان روزی یک ایره انگلیسی بابت حیره و کرایه منزل دریافت میداشتند ولی چون زندگی در قزوین گرانتر بود لذا مبلغی بفرق العاده آن ها اضافه شد .

با اینکه خرمن نو دست آمده بود و بعلاوه از جنس سال گذشته هم مقادیر زیاد در بازار موجود بود معذک قیمت آن هنوز تا میزان طبیعی قبل از مجاعه نرسیده بود .

محل تردید نبود که شهر تا یک اندازه عملیانش در مقابل ما مصنوعی بوده و با تصدیق باینکه سال ۱۹۱۷ بواسطه خشک سالی محصولش خیلی قلیل بوده و قشون روس هم قسمت عمده ارزاق عمومی را بلعیده بود ولی از تذکر این نکته خود داری نمیتوان کرد که این قسمت ایران بقدری حاصلخیز و پر برکت است که در سنوات عادی و مساعد میزان محصولش هفت برابر از احتیاجات محلیش بیشتر بوده است .

برای اینکه تنگی در اجناس محسوس نشود لازم بود بمحض مشاهده علامات « قحطی و مجاعه » بدون فوت وقت مصرف و فروش جنس را تحت نظارت و تقش قرار دهند .

در قزوین ما با روسها نزدیکتر شده بودیم و من میتوانم با بیچراخوف راجع بقشه و عملیات آینده خودمان و مخصوصاً آن قسمتی که بیشتر مربوط باوضاع و وقایع « جنگل » بود صحبت بدارم و همچنین در اطراف مقاصد آینده خودمان در قفقاز مشورت کنم .

راجع بموضوع دومی مذاکرات ما نتایج مثبتی بدست نمیداد زیرا من اختیاراتی نداشتم که بتوانم در ضمن جریان مذاکرات تعهدات و شرایطی را بعهده بگیرم و در این زمینه بیچاره **خوف** اغلب قیافه و بشره تندی بخود گرفته نه بشکل اعتراض بلکه با کمال صمیمیت جواب میداد :

- « وقتی شما قشون ندارید و حتی نمیتوانید قول هم بدهید که دارای قشون خواهید شد چگونه من میتوانم در این زمینه باشما وارد مذاکره شوم ؟ » .

ضمناً این نکته را هم نگفتم که بعد از عملیات اولیه ما که منجر به بازگشت گردید تا کنون هیچگونه تعلیمات و اوامری راجع به عملیات آینده ما در استقامت باد کوبه بمن نرسیده است .  
تحصیل سیادت و حاکمیت بحر خزر آخرین مقصود و از جمله تصمیمات قطعی ما بود .

من یقین داشتم که حکومت متبوع من معتقد خواهد شد چنانچه عاقبت معتقد هم شد که حق نظارت و تفتیش بحر خزر فقط در دست کسی خواهد بود که شهر باد کوبه را در تصرف داشته باشد .

بنا بر این ما مجبور بودیم باد کوبه را تحت اشغال و تصرف قوای خود در آوریم .

- عده صاحب منصبان روسی که با اشلون اخیر برای ما اعزام شده بودند عموماً دردانستن زبان و فن ترجمه مهارت داشتند بنا بر این همه آن ها را در پستهای مهم و مسئولیت دار ماموریت دادیم .

یکی از آن ها را مامور کردم که بسمت مترجمی همراه

فوج ۱۴ « هوسار » باشد . چند نفر دیگر را ماموریت دادم که در پستهای تقشیه نقاط عرض راه و راهدار خانه ها مشغول خدمت بشوند و عده دیگر در قسمت مباشرت و مازومات شروع بخدمت نمودند و کاپیتان بری را که نژادا انگلیسی بود بسمت آجودانی مخصوص خودم انتخاب کردم .

خدمات او برای من ذیقیمت بود مخصوصا در موقع ملاقاتها و مذاکراتی که با اشخاص جدید الورد از بادکوبه بعمل میامد . در قزوین چند نفری هم « خواهران شفقت » روسی اقامت داشتند قشون روس پس از تخلیه شهر آن ها را در قزوین جا گذاشته بودند لازم بود نسبت بانها هم مساعدت هائی بعمل بیاید چون تحصیلات و معلومات طبی عده از آن ها کامل بود من آن ها را بمریضخانهای نظامی بغداد فرستادم .

روابط و آشنائیهای ما با ایرانیان در قزوین بمراتب تفریح آورتر از همدان بود و لیکن در این جا از ما ها کمتر با خون گرمی پذیرائی میکردند .

طرز عمل و رفتار نایب ساولایف در شهر عده زیادی از اهالی را دیوانه وار نزد من سوق داده بود .

اولین کسی که بملاقات من آمد و تقاضای حمایت و مساعدت نمود رئیس تلفونخانه قزوین بود . مشارالیه روز دوم ورود ما بقزوین با اضطراب فوق العاده نفس زنان بملاقات من آمده اینطور اظهار مطلب کرد : - « من آمده ام از شما استدعا کنم که یکنفر بیگناه را از تجاوزات روسها حمایت کنید .

آنها در صدد هستند بی جهت مرا دستگیر و توقیف کنند . ساولایف - این مرد که نکره مانند گروگ گرسنه در تمام شهر مرا



تعقیب میکند. من هیچ نتوانستم بفهمم که چه نسبتی بمن میدهند  
و جرم من چیست؟

آنها هر نظری در باره من دارند داشته باشند من تقصیر  
ندارم و بشما هم مراتب را اطلاع میدهم و انصافا سئوال میکنم  
آیا من هیچ شباهتی بیک نفر مجرم و خلافکار دارم؟ «  
باید اعتراف کرد که ظاهر این شخص واقعا تواید سوء  
ظن مینمود باری جوابی که من توانستم باو بدهم از اینقرار بود:  
« من شخص ناشی و جدیدالورودی هستم و اهالی شهر را ابدآ  
نمی شناسم.

روسها چند سال است در اینجا اقامت دارند و قطعا از عملیات  
همه بخوبی و بوجه اکمل با اطلاع هستند بنا بر این من نمیتوانم  
در مقابل تجربیات آنها چون و چرا گفته و مقاومت نمایم و از  
عملیات آنها در دستگیری و توقیف اشخاص جلوگیری کنم.  
چون شما اطمینان میدهید که تقصیر و گناهی ندارید بنا  
بر این من مخالف دستگیری و توقیف شما نخواهم بود.

عقیده من این است که تسلیم عملیات نایب ساولایف بشوید  
و پس از گرفتاری مدارك معصومیت و بی گناهی خودتان را  
بکار بیندازید! ..؟»

رئیس تلفونخانه در جواب من تبسم تلخی کرده اظهار  
داشت: « من ابدآ میل ندارم خودم را تسلیم هوا و هوس  
نایب ساولایف کنم» - چون من نتوانستم از او وساطت کنم و  
حتی اظهار عقیده مساعدی هم نکردم لذا اجازه مرخصی خواسته  
و با دو چرخه سبک رو و دو اسبه خود بفوریت از نظر ناپدید شد  
تقریبا پنج دقیقه بیشتر از این مقدمه نگذشته بود که ساولایف در

تعقیب رد طعمه خود یکسره نزد من آمد و وقتی فهمید که رئیس تلفونخانه رفته است و من امر بتوقیف او نداده‌ام خیلی ناراضی و در هم شد. من با او فهماندم که هیچگونه اطلاع و سوابقی راجع به خلافتکاری و اتهام او نداشتم و بعلاوه من با عقیده او موافق نیستم و نمیتوانم فقط بحکم ظاهر نامطبوع اشخاص را بی جهت دستگیر و توقیف کنم.

در این جا صحبت ما با او تمام شد و او فوراً حرکت کرده در صدد تعقیب و دستگیری صید فراری خود بر آمده و تا اواخر شب کشیک او را میکشید.

روز دیگر صبح خیلی زود نایب ساوالایف مجدداً نزد من آمده راپرت داد که رئیس تلفونخانه در دارالحکومه پنهان شده و او تصمیم گرفته است که بعمارت حکومتی حمله برده و او را در همان جا دستگیر نماید.

من او را از اینگونه عملیات عدوانی و توقیف‌های اجباری غیر لازم منصرف کردم و رضایت دادم که تعقیب رئیس تلفونخانه را من بعد شخصاً بعهده بگیرم ولی با وعده که داده بودم در تعقیب این موضوع چندان عجله و سرعت عمل بکار نبردم زیرا بنظر من اینطور آمد که موضوع دستگیری رئیس تلفونخانه قزوین از مسائل مهمی نیست که در برد و باخت و مقدرات جنگ مؤثر و ذینفوذ باشد.

من خیلی ساده و بدون مقدمه بگاییتن ساوالایف که حالیه برتبه ماژوری مقنخر شده دستور دادم که جزئیات این واقعه را تحقیق نماید و منتظر راپورت او بودم.

پس از ورود بقزوین اولین ویزیت و ملاقات من با مدحت السلطنه حکومت قزوین بعمل آمد.

مشاراله قیاقا و هیکلاخلیلی به فالستاف ( شخصی است که در  
پس تاتر هانری چهارم شکسپیر رول مسخره و شنبله قوره بازی  
میکند ) شباهت دارد و مثل اینستکه فیلسوف بدینا آمده باشد و  
همیشه متبسم و خندان است و از آن خمیره هائی است که میتواند  
در مقابل تمام اطمان و صدمات دوره زندگی مقاومت نماید و همه  
آمال و آرزو هایش در این عبارت محدود شده است :

« هر طور میشود بشود! من همیشه حاکم این شهر خواهم  
بود ! »

در ضمن مصاحبه مدحت السلطنه با کمال غرور و خود  
خواهی بمن میگفت :

« من تنها حاکمی هستم که توانسته ام سه سال در این  
شهر مقاومت کنم . »

بدیهی است یکچنین ماموری همیشه باید بینی خودش را در  
مقابل باد نگاهدارد و او بکشد تا بتواند از يك طرف مطبوع طبع  
حکومت متبوع خود واقع شود و از طرف دیگر روسها او را  
پسندند و با او موافقت کنند و حالا هم ما هرچه بگوئیم و  
بخواهیم بدان عمل نماید که موافق میل ما باشد و ما از اوراضی  
باشیم . در سیاست مدحت السلطنه طرفدار اصول دموکراتیسم بود  
و مسلک خودش را با چشمکهای محیلانه بمن فهماند .

پر واضح است او و امثال او از جمله اشخاصی نبودند  
که « حکومت ملی را برای ملت بخواهند ! » چنانچه در ضمن  
صحبت نسبت بمسلک سیاسی خود اینطور اظهار نظر کرد :

« در رویه و مشی سیاسی که از شما اروپائیا آموخته ایم و  
ممنون شما هم هستیم - بایستی گاه اینطرفی! و گاه آنطرفی شد!

ولی رویه پسندیدهٔ سیاسی امروز که معروفیت تام حاصل کرده و مورد رغبت و توجه عامه واقع شده « نشان دموکرات! » و طرفداری دموکراتیسم است . -

پس از تحقیقات دقیقی که ما راجع بعملیات گذشته این شخص بعمل آوردیم معلوم شد که در مدت عمرش بکلی بیطرف بوده و مطلقاً در جریانات سیاسی و تحریکات و تقنینات که از لوازم آن می باشد مداخله نداشته است .

**مدحت السلطنه** هیچوقت برله و یا بر علیه هیچکس و هیچ چیز نبوده ! و تنها آرزویش در زندگی این بوده که کشتی خودش را سالم به ساحل برساند و همیشه با کمال مهارت و زبردستی از سنک های زیر آبی و موانع دیگر که در اطرافش پراکنده بوده سلامت میگذشت .

بعد از ویزیت حکومت ما بملاقات **اقتدار الملک** کار گذار قزوین که از جوانان قابل و لایقی است نایل شدیم .

مشار الیه با رعایت احتیاط و مال اندیشی از ما پذیرائی کرد و در ضمن مصاحبه بیش از حد انتظار خودش را از ترکها و آلمان ها کنار میگرفت و نسبت بمیرزا کوچک خان بقدری بدگوئی و عیب جوئی کرد که ما دیگر دنبالهٔ صحبت را رها نموده و یقین حاصل کردیم که یکی از بدخواه ترین دشمنان ما **خود اقتدار الملک** خواهد بود .

واقعا هم چندان طولی نکشید که احتمال و حدس ماصورت وقوع پیدا کرد و در همان موقعی که ما در صدد بودیم از عملیات سری او بر علیه خودمان ممانعت کنیم فرارا بطهران رفت و خیال ما را راحت نمود .

از اشخاص برجسته محلی ما با شاهزاده بشارت السلطنه که از بستگان سپهسالار است آشنا شدیم این شخص یکی از جنتلمن های متمدن و تربیت شده ایرانی است .

- از همدان تدریجا دسته های جدید صاحب منصبان اعزامی وارد میشدند و با ورود آن ها رفته رفته امنیت و انتظامات در شهر برقرار گردید . سرهنگ ج . خوشکین که از صاحب منصبان ارکان حرب بود در قسمت عملیات قشون شروع بکار نمود فایب سرهنگ یوردن که از صاحب منصبان قشون کانادائی بود بسمت کماندانی شهر مشغول کار شد - کاپیتن کوکرال انجام وظایف سنگین و پر زحمت معاونت ریاست بایس نظامی شهر را بعهده گرفت . این صاحب منصب در قسمت وظایف مرجوعه و برقرار کردن انتظامات تنها صاحب منصب فعال و لایقی بود که من تا آن موقع دیده بودم .

روز سوم بعد از ورودش من او را دیدم که با حکومت فیلسوف ماب ما در حوالی خارج شهر مشغول گردش هستند و مزایا و فواید تنظیفات بلدی و نظارت های صحی شهر را برای او بیان می کند .

معلوم بود که اینگونه مذاکرات و صحبت ها مطابق میل و باب کیف حاکم نبود زیرا چهره متبسم و خندان او مبدل بقیافه جدی شده بود و با اینکه از ادامه این صحبت کسل بنظر میامد معذک خود داری کرده و توانست بطور غیر جدی وعده بدهد که در آینده خیلی نزدیک اقدامات لازم بعمل خواهد آورد .

گمان میکنم برای اولین دفعه حکومت شخصی مصادف شده بود که حدا مراقبت مینمود که او بگفته ها و وعده های خودش

عمل نماید .

هنوز چند روزی نگذشته بود که اهالی شهر با نهایت خوشوقتی میدیدند چگونه حکومت جدا در نظافت و امور صحی شهر مشغول کار شده است .

**این واقعه ایست که تا کنون در تاریخ ایران نظیر نداشته!**  
با همه اقداماتی که در امور تنظیفات و صحی شهر از طرف ما بعمل میامد قزوین يك شهر سالم نشده و مازور برونکیل سر طیب نظامی ما مریضخانه كوچك خودش را در قلیل مدت از جمعیت مرضای مختلفه شهری پر کرده بود .

باستثناء واقعات خیلی نادر ما توانستیم از خطر و شر (وبا و حصبه) دوآفت بزرگ مخصوص این قسمت ایران در امان باشیم .

حالا برگردیم به بقیه سرگذشت رئیس تلفونخانه ما او را در عمارت حكومتی گذاشتیم و نایب ساولایف شب و روز در اطراف دار الحکومه کشیک میکشید و کاملا مواظب بود بمحض این که «بوزه» او نمایان شود فوراً دستگیرش کند .

رئیس تلفون خانه هم حزم و احتیاط راز دست نداده و با کمال برد باری در پناهگاه خودش بسر میرد تا اینکه عاقبت خبر خوشی شنید و مطمئن شد که «تعقیب کنندة لعنتی» او بطرف رشت حرکت کرده است ولی رئیس تلفونخانه توانست پیش بینی کند که رفتن ساولایف برشت در تصمیم تعقیب و دستگیری او تغییری نداده و برای او نتیجه مساعدی نخواهد داشت .

طولی نکشید که يك سلسله نوشتجات و مدارك بمن ارائه دادند که شرکت و عضویت رئیس تلفون خانه را در مجامع مخالف ما و در جمعیت ضد انگلیس که مراسم «دورو نابود باد انگلیس!»

بود ثابت مینمود . قسمت عمده مدارك واصله بخط خود رئیس تلفون خانه نوشته شده بود و با بودن اینگونه اسناد ما دیگر احتیاجی پیدا کردن دلایل و شهود خلافکاری اونداشتیم .

عبارت « تقصیر و یا خلافکاری » در اینجا بطور کنایه گفته میشود والا استعمال عبارت مزبور نسبت بافراد اهالی يك مملکت بیطرفی که مایل هستند قومی را بر قوم دیگر ترجیح بدهند مورد ندارد .

ولی در روز های جنك « مقصر و خلافکار » آنکسی است که بطور کلی با مقاصد تو همراه و مساعد نباشد و بهمین جهت مدارك فوق خیلی محکم و قابل توجه بود . پس از مطالعه و دقت کامل در مدارك و نوشتجات واصله من تصمیم گرفتم فوراً رئیس تلفونخانه را دستگیر و توقیف نمایم ولی چون میل نداشتم بحیثیت حکومت لطمه وارد کنم و عدوانا داخل عمارت حکومتی شده او را دستگیر نمایم مکتوبی بعنوان حکومت نوشته تقاضا کردم برای امر مهمی بارکان حرب بیاید و مرا ملاقات کند .

خیلی زودتر از آنچه من انتظار داشتم حکومت با کالسکه خودش وارد و با همان بشره عادی و متبسم خود باطاق دفتر من داخل شد . وقتی من علت واقعی را که باعث احضار او شده بود بیان کردم و مدارك مکشوفه را بدست او دادم و مطالعه کرد برای اولین مرتبه از ابتدای شناسائی ما تبسم و خنده از لبهای حکومت مفقود شده و باشکل مخصوص و بسز مضحکی شروع به بلعیدن هوا نمود .

گمان میکنم تقدیریکه طریقه بدست آوردن اینگونه مدارك معتبر و صحیح باعث حیرت او شده بود متن و موضوع خود مدارك

در او تاثیری نکرده بود. عاقبت حیرت و خشم فوق العاده او باینجا منتهی شد که گفت :

« به ! عجب خیانت‌هایی میشود ! بعد از این پیش آمد آیا در تمام عالم کسی باقی میماند که طرف و ثوق و اطمینان شخص باشد؟ آیا میتوان فکر کرد که رفیق پیر و دیرین من تا این اندازه در منجلاب خیانت غوطه ور شده باشد ! .. »

وقتی حکومت بیاناتش باخر رسید من باو خاطر نشان کردم که يك وظیفه خیلی سنگین و نامطبوعی بعهده ما وارد شده است و ما ناچار هستیم « مصونیت مقدس » را از عمارت او سلب نموده و مقصر را در آنجا دستگیر کنیم .

این عنوان من خنده‌های « نمکیں » را در لبهای « شکرین » او نمایان کرد - مدحت السلطنه چشمک ز نان بمن گفت : « او مدتی است با من نیست . بعد از رفتن ساولایف بمنزل خودش رفته است . » پس از ادای جملات فوق حکومت بنا بعادت محبوب ایرانیها برخاسته اجازه مرخصی از خدمت خواست ولی چون موضوع دستگیری رئیس تلفون‌خانه در بین بود من ناچار شدم حکومت را قدری معطل کنم و کاپیتن کو کراال را بدست آورده تعلیمات لازم بدهم زیرا از اضطراب و بیقراری حکومت معلوم بود که خیلی عجله دارد برود و بر رفیق دیرین خودش مقصود ما را اطلاع بدهد .

بنا بر این ما ناچار بودیم دنباله صحبت را روی موضوعهای خسته کننده ادامه بدهیم و بمحض اینکه یکقسمت از صحبت تمام میشد حکومت فوراً بقصد نجات رفیق خود از جائی که نشسته بود جستن میکرد که برودولی من او را بعنوانی معطل کرده میگفتم :



« تمنایکنم چند دقیقه هم تشریف داشته باشید . من حضرت اشرف را کمتر ملاقات میکنم لازم بود سؤال کنم آیا پیش بینی میفرمائید که مظنه اجناس از آنچه هست بیشتر تنزل کند ؟ »

بالاخره **کاپیتن کوکرال** رسید و من تعلیمات کافی بـا و دادم چون **کاپیتن کوکرال** با اتومبیل برای دستگیری رئیس تلفون-خانه میرفت من یقین داشتم قبل از آن که حاکم بتواند رفیق «خان» خودش را خبردار سازد او ماموریت مرجوعه را انجام خواهد داد من با يك حظ و تقریح مخصوصی مشغول تماشا بودم و میدیدم که **مدحت السلطنه** با يك عجله و شتاب زدگی فوق العاده که خیلی با عادات و آداب ایرانیان مغایرت داشت خودش را میان کالسکه انداخته و حکم کرد که بتاخت برود .

اتوموبیل **کوکرال** وارد خیابان که شد بطرف دست چپ پیچید - کالسکه حکومت که میان امواج گرد و غبار غوطه ور شده بود بطرف دست راست منحرف شد و حکومت بواسطه سرعت عملی که در این مورد بخرج داد بازی را برد .

**کاپیتن کوکرال** چون محل واقعی منزل رئیس تلفون خانه را نمیدانست قدری در یسن راه معطل شد و وقتی درب منزل او را پیدا کرد و رسید که حکومت قبلا خطر را اطلاع داده و او فرار کرده بود .

عدم موفقیت در دستگیری رئیس تلفون خانه چندان مهم نبود زیرا اگر او هم مانند **اقتدار الملك** کارگذار موفق بفرار شده بود که خیال ما کاملا راحت میشد و اگر هم در شهر مانده بود فردا نه پس فردا بطور قطع بچنگ میامد .

من باین قبیل دستگیریها و توقیفها اقدرها که **ساو لایف** همت می

گماشت و اهمیت میداد واقعی نمیگذاشتم . - موضوعی که برای ما خیلی واضح و روشن شده بود این بود که قبل از ورود ما به قزوین اهالی با کمال جدیت از دشمنان ما حمایت میکردند و با مساعدت اهالی عمال و آژانس های دشمنان ما با نهایت آزادی در شهر و حومه آن به تحریکات و تبلیغات خود مشغول بودند! ولی امروز ما دیگر بموضوع حمایت سکنه شهر از مخالفین خودمان چندان اهمیتی نمیدادیم زیرا همان اهالی و سکنه شهر حاضر شده بودند که مخالفت های علنی خودشان را بر علیه ما موقوف کنند . و اگر بنا میشد هر کسی را که طرفدار آلمان و یا جنگل بود توقیف کنیم ما ناچار میشدیم تمام جمعیت شهر را تحت نظر بگیریم بنا بر این با این وضعیت شهر گرفتاری يك یا چند نفر چندان اهمیت و تاثیری نداشت و بهتر این بود ما کاری بکنیم که اهالی شهر مجبور بشوند طرز فکر و عقیده خودشان را تغییر بدهند برای تعقیب و پیشرفت این مقصود من ابلاغیه بشرح ذیل در شهر منتشر کردم :

« با اینکه من از طرز رفتار و میزان اطاعت هر يك از آحاد و افراد سکنه شهر نسبت بخودمان اطلاع کامل دارم معذلك از جرائم و خلافکاری های عموم صرف نظر میکنم مشروط بر این که از طرف آنها در آینده هیچگونه تظاهرات و اقدامات خصمانه نسبت بما بروز نکند هر گونه تمرد و خلافکاری که من بعد مشاهده شود مرتکب به مجازات و عقوبات مقتضی گرفتار خواهد شد . - »

یکی از فوائد عمده آزاد کردن محبوسین و اسرا اینست بود که ما میتوانستیم تمام مکاتیب و نوشتجات آن ها را بدست بیاوریم و از مقاصد باطنی آنها آگاه و مطلع بشویم .

ما رئیس تلفونخانه را کاملا تحت نظر داشتیم ولی برای دستگیری و توقیف قطعی او چندان عجله بخرج نمیدادیم طولی نکشید او شخصا خودش را بما تسلیم نمود .

ماژور سااوند ریس در اطاق دفتر خودش نشسته بود که رئیس تلفونخانه بدون انتظار فردای آن روزیکه کاپیتن کوکرال بسراغش رفته و موفق بدستگیریش نشده بود شخصا پیاپی خودش وارد اطاق شد ماژور سااوند ریس از فرط تعجب توانست خودداری کند زیرا بچشم خود میدید شخصی که در تمام زوایای شهر در تعاقبش بودند پیاپی خود خودشرا تسلیم و گرفتار نموده است فوراً باو اخطار کرد که باید خود را اسیر و مجبوس ما بداند . رئیس تلفونخانه سر تسلیم فرود آورد و بقبول پیش آمد و سرنوشت خود که پیوسته از آن فراری بود بالاخره رضایت داد ولی اجازه خواست که چند کلمه مطالب خود را اظهار کند .

بیانات او از اینقرار بود : - من اقرار میکنم که در پیشگاه شما مقصر هستم و در طرفداری از دشمنان شما گمراه شده و راه غلط پیموده ام

من حالا میفهمم که باشتباه رفته بودم ولی باید اقرار کنم که فریب دیگران را خورده بودم . من از همین امر روز تصمیم گرفته ام از طرز عقاید و افکار خود برای همیشه صرف نظر کنم و بقیه عمرم را صرف هواخواهی و طرفداری انگلیسهانم !؟ . . . «  
من تصمیم گرفتم از توقیف او صرف نظر کنم و فوراً مرخصش کردم .

ممکن بود ما در صحت اقوال او تردید پیدا کنیم و لیکن نکته قابل توجه اینجاست که بعد از این پیش آمد در تمام

مدتی که ما در قزوین بودیم او ابتدا با دشمنان ما سر و کاری نداشت و غالباً هم در پیشرفت امور با ما مساعدت مینمود .

چند روزی از این مقدمه نگذشته بود که من مدحت السلطنه را ملاقات کردم و برای او سرگذشت رئیس تلفونخانه را حکایت نموده گفتم که چگونه از ورود او با طاق دفتر همه ما ها بحیرت افتادیم .

حکومت مطابق معمول چشمکی زده جواب داد : « این حرکت او در نتیجه مشورت و صلاح اندیشی من بود . من مخصوصاً باو توصیه و تأکید کردم که شخصاً بشما مراجعه نماید و قطع داشتم که باو از ناحیه شما زحمت و صدمه وارد نخواهد آمد و بمشارالیه اطلاع دادم که اگر او را در شهر دستگیر کنند یقیناً بطرف بغداد تبعیدش خواهند نمود ولی اگر خودش تسلیم شود شما که مردانگی و اصالت او را دیدید با او بشدت رفتار نخواهید کرد او ابتدا خیلی میترسید ولی من باو اطمینان دادم . »

از این قبیل حوادث خیلی برای ما پیش آمده بود ولی همه آنها نظیر همین قضیه رئیس تلفونخانه بود .

دستگیری و توقیف های مهم چندان تفریح آور نبودند زیرا با پیش بینی و رعایت احتیاطات لازم فوراً نتایج رضایت بخش بدست می آمد .

در ضمن ملاقات و مصاحبه با یکی از دموکراتهای «باشرف» ماموضوع جنگل و میرزا کوچک خان را که در آن ایام جزو صحبت های شیرین و پسندیده هر محفل تمدن دیده شمرده میشد مطرح نموده و در اطراف آن وارد مذاکره شدیم .

من در ضمن صحبت گفتم که حقیقتاً میرزا کوچک خان را

بسنیدیده ام و با نقطه نظر سیاسی او کاملاً هم عقیده و موافق هستم .  
البته برای ایرانی چه مرام و آرزوئی بالاتر و بهتر از مرام  
« **ایران مال ایرانیان است** » میتواند باشد ولی این مرام هم مانند  
سایر مرامها بایستی يك مفهوم و معنای واضح و حقیقی داشته باشد .  
گمان میکنم تصدیق نمائید که تعیین و تشخیص « **ایرانی واقعی و  
حقیقی** » امروز چندان کار آسانی نباشد .

عده زیادی ترك و تركمن و ارمنی و کلیمی از دوره‌های  
قدیم و تاریخی در ایران زندگی میکنند . آیا بعقیده شما این ها  
**ایرانی هستند؟! ..**

يك دعوت جنکی دیگر ضمن مرامهای متعدده دیده میشود :  
« **دور و نابود باد اروپائی!** » چه مرامی بهتر و بالاتر  
از این که بتواند ایرانی را جلب نماید و مطمئن کند ؟ ولی آیا  
میدانید که پیروی این مرام ممکن است کار را بجائی برساند که  
در ممالک اروپا هم که ایرانیان اقامت دارند فریاد : « دور و  
نابود باد ایرانی ! » بلند شود .

بالاخره میدانید که هیچ يك از این الفاظ درشت و قلمبه  
که بلا عوض دم باد میدهند هیچوقت مبدل بعمل نخواهد شد و  
**اروپائیان** هم بمیل و رضای خودشان و یا تحت تاثیر اینگونه  
الفاظ پوچ از خاک ایران بیرون نخواهند رفت ایران هم که قوه و قشون  
ندارد بکار بیندازد .

نقطه ضعیف نقشه ملیون ایران و طرفداران مرام « **دور و  
نابود باد اروپائی** » در همین جا بطور محسوس دیده میشود .  
الفاظ و عبارات فوق منکی بقوائی نیست و قوت و قدرت هم هرگز  
با حرف بوجود نخواهد آمد .

ایران قشون ندارد و اگر امروز بخواهد به تشکیل قشون پردازد باید مبالغ زیادی پول (که ندارد) بمصرف برساند و تازه بعد از پانزده سال دیگر سرباز های خوش هیكلی بعمل خواهد آورد که فقط در مواقع سلام و دفيله بتوانند عرض اندام نمایند ولی این نکته را هم باید بدانید سربازی که فقط درموقع سلام و یا دفيله بتواند خوب نمایش بدهد مرد جنگی و شجاع نخواهد بود گمان نمیکنم از اینگونه سرباز ها مردمان سلحشور و جنگ آزما بعمل آید .

سرباز را وقتی مرد رشید و جنگجو میتوان نامید که ایمانش محکم و قلبش قوی و دارای ایدآلهای تزلزل ناپذیر باشد .  
از همه معتقدات سربازی و سلحشوری محکمتر و قوی تر «ایمان بوطن وحبوطن است» که من در ایران اثری از آثار آن را نمی بینم .

مصاحب من سؤال کرد : « بنا براین به عقیده شما ما چه باید بکنیم ؟ و پروگرام آینده و خط مشی سیاسی ایران از چه قرار باید باشد ؟ »

من جواب دادم : « چگونه اظهار عقیده کنم . با توقف و شناسائی مختصر در ایران عقیده من چند ان مهم و ذی قیمت نخواهد بود .

در هر صورت عقیده خودم را اجمالا اینطور بیان مینمایم :  
شما ایرانیها یش از حد لزوم باقتضارات تاریخی خودتان مفرور هستید و خیلی زیاد راجع بگذشته خود صحبت میکنید . خوب است آنرا باطفال خودتان بیاموزید .

کمتر حرف آن را بزنید و بیشتر بدان عمل نمائید . شما

تالیفات و کلیات «سعدی» را مطالعه میکنید و میخوانید .  
کمتر گفته‌های او را طوطی‌وار حفظ کنید و بیشتر بیندیشید  
و تعلیمات عالیّه او عمل نمائید - وقتی آحاد و افراد شما ایرانیها  
در قلب خود با خود میگویند : « بگذار ایران غرق و نابود  
شود من سلامت بساحل برسم ! » دیگر چه لزومی دارد که هی  
فریاد کنند : « ایران مال ایرانیان است »

اگر همین امروز شما شروع کنید اطفال خودتان را که در  
سن شش سالگی یا بیشتر هستند مطابق اصول مذکور در فوق‌تعلیم  
نمائید بعد از پانزده سال دیگر شما دارای سربازهای خوبی خواهید  
شد ولی برای اینکه کاملاً بتوانید از عهده اجرای تعلیمات فوق  
برائید از پانزده سال اولی گذشته شما محتاج پانزده سال وقت  
دیگر هستید .

بنا بر این بعد از سی سال دیگر شما دارای سربازهای قابل اولیه  
خواهید بود ولی باز هم پانزده سال دیگر وقت لازم است تا شما  
مالک يك قشون مطابق مفهوم واقعی آن بشوید .

اگر همین امروز شما شروع با اجرای پروگرام ساده‌پیشنهادی  
من بکنید در ۱۹۶۳ ممکن است برای اخراج اروپائیها از ایران  
بتوانید تشبثاتی بعمل بیاورید ولی در نظر داشته باشید که تازه آنوقت  
هم شما فقط میتوانید امتحان کنید .

بدیهی است معنی امتحان کردن هم بیرون نمودن نخواهد بود!  
مصاحب من با کمال افسردگی گفت : « در پیشرفت و  
اجرای نقشه شما امیدواری نیست . »

من جواب دادم : « پروگرام و نقشه میرزا کوچک‌خان  
شما هم از همین قرار است . »

## فصل دهم

### آخرین منزلگاه ما بطرف دریا



رمناسبات و روابط ما با پالکونیک بیچراخوف در این اواخر يك اندازه کدورت و تیرگی پیدا شده است .

هم خود او و هم قوای ابوابجمعیش اصرار دارند زودتر به مسافرت خود ادامه داده اراضی ایران را تخلیه کرده و بسوطن مالوف خویش عودت نمایند .

میرزا کوچک خان موقعیت خودش را در پل منجیل هفتاد میلی قزوین - سر راه انزلی محکم کرده بود .

با اینکه ما یقین داشتیم قوای او حتی تحت فرمان و سرپرستی صاحب منصبان آلمانی هم نمیتوانستند مثبت بعملیات جدی بشوند معذالك مطابق اخبار و اطلاعاتی که متوالیا میرسید معلوم شد میرزا کوچک خان تصمیم گرفته از پیشرفت قوای روس و انگلیس جدا ممانعت نماید .

هریک روزتاخیر و مسامحه ما در حرکت بمیرزا کوچک خان فرصت میداد زودتر و بهتر موقعیت سوق الجیشی خودش را در منجیل و نواحی آن محکم نماید و قوای زیاد تری در آن جا تمرکز بدهد و در تحکیم مواقع و سنگر های طبیعی آن ناحیه بیشتر جدیت کند .

قبل از تامین قطعی پشت سر قوای روس در طریق قزوین و انزلی من نمیتوانستم موافقت کنم که قوای روس بطرف جلو حرکت کنند و برای این مقصود هم قوای لازم در اختیار خود موجود نداشتم .



یکانه عامل و وسیله که بیچراخوف را با ما مربوط و علاقمند ساخته بوده مساعدت مالی بود که از طرف مانسبت به او بعمل میامد این وسیله هم دیگر قابل اعتماد نبود زیرا از طرف حکومت قفقاز برای جلب او بمساعدت بالشویکها شرایط بهتر و مفید تری پیشنهاد کرده بودند .

من باو خاطر نشان کردم که مساعدت طیارات و زره پوش های ما برای او خیلی مفید خواهد بود و چنانچه قبل از وصول آنها حرکت نماید بدیهی است از این قسمت همراهی و مساعدت ما موفق با استفاده نخواهد شد .

من تصور میکنم انصافا او حق داشت پاره از مواعید من را با نظر تردید و عدم اعتماد تلقی نماید .

در اوایل ژوئن بالاخره آن خبری را که من مدتها انتظارش را داشتم رسید یعنی مژده دادند که قوای مکفی که بتواند کلیه احتیاجات کنونی ما را مرتفع سازد اعزام گردیده و در بین راه است دستجات فوج چهاردهم «هوسار» بهمدان نزدیک شده بودند و هشت عدد اتوموبیل زره پوش سنگین بکرمانشاه رسید و ستون سریع السیر فوج «گنت» که عبارت از هزار سر نیزه بود در پانصد عدد اتوموبیل سبک فورد حرکت کرده بودند و میبایستی قبل از دوازدهم ژوئن بقزوین برسند .

تهیه مصرف بنزین این عده اتوموبیل چندان کار آسانی نبود ولی خوشبختانه ما ذخیره بنزین زیاد داشتیم و میتوانستیم مصرف آنها را کاملاً تأمین نمائیم .

وقتی ستون مذکور وارد قزوین شد ما دیگر نمیتوانستیم اسم «ستون سریع السیر» بانها بدهیم زیرا بواسطه خرابی فوق العاده راه ها

قسمت عمده ماشینها بکلی از حیز انتفاع افتاده و متاسفانه اسباب و ادوات ذخیره وید کی هم برای تعمیر و مرمت آنها خیلی کم و نایاب بود پس از ورود ستون مذکور بقزوین معلوم شد صدی پنجاه اتمیل هامعیوب و برای مقاصد آینده ما دیگر قابل استفاده نخواهند بود برای تقویت دستجات مذکوره «باطری هشتم توپخانه صحرائی شاهنشاهی» نیز از بغداد اعزام شده بود .

پس از ورود قوای مکفی ما میتوانستیم از کلیه مسائـل معوقه که در مقابل داشتیم نتایج قطعی بدست بیاوریم یعنی یا بـ میرزا کوچك خان وارد مذاکره شده بطور خصوصی کنار بیائیم و یا شروع بجنك کنیم و یا با رعایت نزاکت اختیار یکی از دوشق فوق را بخود او تکلیف نمائیم .

در این اواخر ما تا اندازه نقطه نظر خود مان را نسبت بوضعیت جاری تغییر داده و مخصوصا این نکته را بخود میرزا کوچك خان هم تذکر داده بودیم ولی با این حال نمیتوانستیم امیدوار باشیم که مسائل مورد اختلاف ذات البین با صلح و مسالمت تصفیه یابد و از طرف دیگر ما امیدوار نبودیم که میرزا کوچك خان اجازه بدهد قشون ما بدون مانع از میان خطوط دفاعیه و منطقه سنگر های او عبور نمایند آن هم مخصوصا دريك موقعیکه مشغول بازدید و معاینه قوای موجود خود بوده و راجع به نیرومندی و توانائی آن یش از حد انتظار حماسه سرائی مینمود . بجهت فوق مذاکرات ما با میرزا کوچك خان نتایج مثبت و رضایت بخش بدست نداد .

و من آخرین تیری که در ترکش داشتیم برای رسیدن به مقصود انداختم یعنی سرهنك ستوکس را با بیرق سفید « پارلا متری » نزد میرزا کوچك خان فرستادم و باو اختیارات تام دادم

که از طرف من وارد مذاکره شده و بکلیه مسائل مختلف فیه فیصله قطعی بدهد .

من خیلی اصرار داشتم بدانم اگر بین ما و قوای جنگل کار بجنک کشید سرنوشت و عاقبت کاپیتن نوئل و سایر اسرا که در جنگل گرفتار بودند از چه قرار خواهد بود و با آن ها چگونه معامله خواهند کرد .

عده اسرای جنگل زیاد شده بود ولی انگلیسی فقط یکنفر آن هم کاپیتن نوئل گرفتار بود .

او کثوت رئیس بانک انگلیس و ماکلورن قونسول انگلیس هر دو فرار کرده بودند ولی کاپیتن نوئل را بخوا کرده و در محبس زیر زمین نگاهداشته بودند که تواند فرار کند .  
سایر اسرا عبارت بودند از یک نفر صاحب منصب فرانسوی و چند نفر روسی .

من بسرهنگ ستوکس تعلیمات دادم که مذاکرات با میرزا کوچک خان را بعقد یک ائتلاف و معاهده عاقلانه خاتمه دهد .  
شرایط و تقاضای حتمی الاجرای پیشنهادی ما از اینقرار بود:  
استخلاص فوری اسرا - افتتاح ایاب و ذهاب آزاد در راه انزلی - تامین و تضمین عبور بلامانع قشون ما .  
من هم از جانب خودم وعده دادم که اگر شرایط و تقاضای فوق را قبول و رعایت نماید حق تعقیب سیاست داخلی او را در ایران برسمیت بشناسم .

کنل ستوکس دوزخ تمام در قرارگاه میرزا کوچک خان نزدیکی رشت توقف نمود و غیر از شنیدن جوابهای باری بهرجهت و غیر مساعد کاری نتوانست انجام بدهد .

کلنل ستوکس وقتی دید که امکان ندارد بتواند جنگلیهارا از تعقیب نقشه و خط مشی الهانه ممنوع و منصرف نماید و چون مسبوق بود که موقع شروع عملیات جنگی از طرف ما نزدیک شده است مذاکرات خود را با آنها منقطع و همانروزیکه جنگهای منجیل شروع شد بطرف انزلی حرکت نمود .

پنجم ژوئن بالاخره بعد از همه معطلیها من موافقت کردم بیچراخوف با قوای خودش برای حمله و یورش بطرف قوای جنگل و تصرف و اشغال مواقع مجاور پل منجیل حرکت نماید .

قوای اعزامی که عبارت از چندین هزار نفر قزاق سواروپاده و توپخانه بودتحت تقویت يك اسکادرون سوار نظام فوج ۱۴ هوسار (بفرماندهی کاپیتن پوک) و دو اوتوموبیل زره پوش هما نروز از قزوین حرکت کردند .

ضمنا هم شرط شد همینکه قوای ما به نزدیکی خطوط دفاعیه و خندقهای دشمن رسیدفورا دو طیاره از میدان طیاره (آئرودرم) قزوین بکمک آن ها پرواز نماید .

من مائور نیوکوم صاحب منصب قشونی کانادائی را بعنوان مستشار مالی و کاپیتن درپیشرا برای اداره امور مباشرت همراه قوای بیچراخوف روانه کردم .

سرهنگ کلتریک کمافی السابق در پست ماموریت ارتباط بین ما و روسها برقرار بود و مائور رولاندسون که روسی میدانست برای سرپرستی عملیات با قشون اعزامی همراه بود .

یازدهم ژوئن مقدمات حمله بطرف مواقع و خطوط جنگلیها از هر حیث آماده و فراهم شد .

شب دوازدهم بیچراخوف قوای خودش را بنقطه معروف به

(بالیه) که در هشت میلی منجیل واقع شده رسانده طلیمه صبح از آن جا حرکت و شروع بعملیات نمود .

دو طیاره که از قزوین پرواز کردند دستور داشتند که در بالای مواقع دشمن حرکت نمایند و مادامیکه از طرف خصم بانها تیر اندازی نشده متوسل به بمب اندازی و شلیک مسلسل نشوند .

من اینگونه تعلیمات را مخصوصا داده بودم زیرا احتمال می دادم جنگلیها هم سبک عادی و معمول ایرانیان را که عبارت از جنگ «زرگری و ظاهر سازی» باشد تعقیب نمایند و مقصودم این بود که قبل از شروع بعملیات جدی ما هم «ظاهرمان» را بانها نشان داده باشیم .

بمحض اینکه طیارات بالای خطوط و خندقها نمایان شدند جنگلیها فوراً با تفنگهای پنج تیر خود آتش بی اختیار ولی بی ضرر بطرف آنها گشودند و از همین موقع جنگ پل منجیل رسماً شروع شد .

در همین موقع بیچراخوف هم در راس قوای خود ندریجا و بطوریکه کمتر محسوس بشود دامنه عملیات تعرضیه خود را بسط و توسعه میداد . از نقطه نظر تاکتیک و فنون نظامی و سوق الجیشی کنونی فرمانده قشون در اتنای جنگ نباید در راس قوای محارب حاضر باشد .

او میتواند در هر کجا که میل دارد باشد ولی نه در میدان جنگ ، در ایران تا کتیک جنگ و موقعیت فرمانده قشون را معکوس تشخیص داده اند و طرز عملی که در اروپا منجر به تضعیف و خرابی تمام نقشه استراتژی میشود در ایران با اعمال همان سبک معکوس نتایج رضایت بخش بدست میاید .

تعیین تعداد واقعی قوای میرزا کوچک خان کار آسانی

نمود. خود او مدعی بود که جمعیت قوایش پنجه-زار نفر است و احتمال میرفت که نصف عدد فوق را بسنگرها و خند قها و مواقع دو طرف بل منجیل فرستاده باشد، قوای میرزا کوچک خان توپخانه نداشت ولی مسلسل‌های بیشماری در مواقع بسیار مناسب و بلندیهای مجاور بل و آن طرف رودخانه قرار داده بودند.

راجع به این قسمت راه و وضعیت طبیعی و جغرافیائی آن سابقا در فصل سوم این کتاب مناجمالا اشاره کرده بودم. حالا هم تصور میکنم زاید نباشد مساحت چند میل مربع را که محل وقوع جنگ شده است مجددا تصویر نمایم: وقتی از طرف مشرق بطرف منجیل بروید جاده شوسه در دامنه سلسله کوه‌ها که در سمت راست جاده واقع است امتداد یافته و مرادف با جاده شوسه در سمت چپ مسیر و مجرای سنگی سفیدرود همه جا بشکل مار پیچ کشیده شده. دو میل و نیم بل منجیل مانده يك تپه کم ارتفاعی از رشته کوه‌ها جدا شده جنو آمده و يك پیچ بزرگی بجاده شوسه داده است.

وقتی از این پیچ که خیلی شبیه بسنجا ق دو شاخه سر میباشد گذشتید بلافاصله منظره جلگه وسیع و قریه منجیل در مقابل شما باز میشود.

بل منجیل هنوز از این محل پیدا نیست. بل را وقتی میتوانید ببینید که خیلی بان نزدیک شده باشید زیرا درمدخل باریک بین دامنه‌های بلند کوه‌ها واقع شده است.

در همان اول پیچ جاده قهوه‌خانه کوچکی است که از آنجا بدون مانع میتوان تمام سطح جلگه و منظره مقابل را تماشا کرد. از تصویر موقعیت طبیعی محل فوق معلوم میشود که قوای

دشمن بایستی قلّه آن تپه پیش آمده را در دست داشته باشد که راه عبور بجلگه را بتواند محافظت کند و ما را بیک وضعیت سختی دچار نماید .

تپه مذکور را فقط يك پست كوچك دیده بانی دشمن اشغال کرده بود و وقتی بیچراخوف با قوای خودش بانمحل رسید پست دیده بانی دشمن خود را پنهان نموده و حتی يك تیر هم نینداخت . وقتی در مقابل قهوه خانه سر پیچ راه بایستید و بسمت مغرب نگاه کنید در منظره نزدیک طرف دست چپ دهکده منجیل و اراضی کشت و زرع آن که بمحض رسیدن بلب رودخانه دنباله آن قطع می شود بخوبی نمایان است .

در این محل مسیر رودخانه دور بزرگی بر داشته بطرف دست راست متوجه شده و بسمت شمال - دریای مازندران - جریان پیدا میکند و از اینجا بعد مسیر رودخانه در عمق دره کوهستانی امتداد میابد و در مدخل تنگه و معبر باریک کوهستانی پل معروف منجیل روی آن بنا گردیده است .

از قهوه خانه كوچك سر پیچ جاده جلگه مقابل در امتداد شش میل تمام بخوبی نمایان است و تمام این مسافت بواسطه مسیر و سواحل سنگی و خشك سفیدرود و اراضی کشت و زرع و گرده تپه های کم ارتفاع منشق و قطعه و قطعه شده است . در دور نمای عقب این چشم انداز هیولای قلل شاهخه سر باسماں کشیده و بدنباله جلگه مقابل خود خاتمه داده و آن را بن بست میکند .

راه بطرف پل منجیل از تمام پیچ و خمها و فرو رفتگی ها و پیش آمدگی های دامنه های جبال تبعیت نموده مانند يك نیم دایره بزرگ در اطراف قلّه كوچك مذکور دور زده و پس از طی

تقریباً نیم میل مسافت بیک ناحیه مسطحی منتهی میشود بعد هم بطرف مغرب پیچ برداشته و تا پل منجیل در همان استقامت امتداد میابد. در چشم انداز نزدیک که در دو میلی قهوه خانه کوچک نمایان است بیک تپه کم ارتفاع و مجرد با قله مسطح پیداست.

تپه مذکور در سمت دست راست و در عمق نیم دایره جاده واقع گردیده و طول دامنه آن تقریباً در حدود هشتصد یارد امتداد یافته و پل منجیل را که در بیک مسافت نیم میلی شمال غربی آن واقع است در پناه خود مستور میدارد.

دامنه های سنگی سلسله البرز از طرف راست در مسافت چند یارد بجاده نزدیک میشوند و مانور این قسمت ها را فقط قشون های ورزیده کوهستانی میتوانند از عهده بر آیند.

**فن پاشن** فرمانده آلمانی فراموش کرده بود که قله پیش آمده کوه را که در واقع مقناح موقعیت و وضعیت استراتژی محل بوده اشغال نماید و تنها به تقسیم نفرات خود در خندقهایی که در دامنه تپه مجرد حفر شده بود اکتفا کرده و مقداری هم از ارتفاعات جناح راست ما را تحت نظر گرفته بود.

تحکیم موقعیت استراتژی در تپه مذکور بدون تقویت آتش توپخانه البته خیلی مشکل بود و قوای او نمیتوانست در مقابل آتش توپخانه ما در آن محل مقاومت کند زیرا برای توپچی قابل خود هیولای تپه بهترین نشانه و هدف بود.

خلاصه وضعیت سنگر ها و خندقها و موقعیت قوای دشمن طوری بود که من یقین کردم ایرانیها ابتدا در خیال جنگ نبودند و قصدشان فقط « خودنمایی » بوده است و بس.

ولی آن ها در بیچاره خوف خلاف انتظار خودشان را مشاهده



کردند زیرا او مرد عمل بود .

من گمان نمیکنم فن پاشن شخص بی اطلاع و عاری از فن استراتژی باشد ولی در اینجا و در اینموقع یقیناً ایرانیها تصور کردند که ما با آن ها جنگ نخواهیم کرد و شروع بمذاکره خواهیم نمود و روی همین تصورات نقشه را اینطور طرح کردند .

« جنگلیها ارتفاعاتی را که در سر راه ما واقع شده بود اشغال مینمایند و پل منجیل را تحت نظر میگیرند و یگقسمت صعب العبور راه را که ما بایستی از آنجا عبور کنیم تحت آتش دائمی خود نگاه میدارند و سعی در اینکه آنها را از اینجا خارج نمائیم قطعا مستلزم دادن عده تلفات خواهد بود که ما حاضر نیستیم .

جنگلیها از تصمیم خود دست بردار نخواهند بود بنابراین ما ناچار میشویم چند روزی در آنجا توقف کرده و مسائل مختلف فیه را از راه مذاکره نصفه نمائیم »

وقتی جنگلیها غفلت کردند و توانستند قلعه جلو آمده بالای قهوه خانه را اشغال نمایند ممکن بود سایر مواقع مقتضیه را در ارتفاعات دست راست موقعیت ما و یا ارتفاعات طرفین پل منجیل را تصرف نمایند .

البته اگر مواقع مذکوره قبلا اشغال شده بود و مسلهای متعدد موجوده در دست اشخاص توانا مامور محافظت پل می شد تصرف مواقع آنها و عبور از پل منجیل برای ما چندان سهل و آسان نبود و ناچار میشدیم برای پیشرفت اجرای نقشه خودمان تلفات سنگین بدهیم .

در مواقع فوق عده قشون خصم موجود بود لیکن موقعیت آنها از حیث سنگر بندی چندان قابل ملاحظه نبود. قوای دشمن

توانست از توپهای مسلسل خود استفاده کند.

مرحله اول جنگ با پیدا شدن طیارات که با کمال متانت و بدون تیر اندازی بالای مواقع دشمن بقصد تحصیل اطلاعات و نقشه برداری مشغول پرواز بودند شروع شد و با اینکه از طرف مقابل آتش بی اختیار باز شده بود معذک به آنها صدمه و آسیبی وارد نیامد و با نهایت جدیت مشغول تعقیب عملیات خود بودند. در همین موقع پالکونیک بیچراخوف باقوای خود از جاده نیم دایره دور تپه پیش آمده عبور کرده و بدون انتظار با پست دیده بانسی دشمن که برای مقاومت حاضر شده بود در مقابل قهوه خانه کوچک مواجه گردید .

چون بیچراخوف در ابتدای جنگ مجروح شده بود همیشه با کمک عصا حرکت میکرد و اسلحه او هم در آنموقع همان عصا بود .

بیچراخوف با کمک عصای خود خیلی متهورانه جلوی رئیس پست قراولان دشمن رفته سؤال کرد : او در اینجا چه میکند و چرا زیر دستان او اینطور متغیر و عصبانی هستند . رئیس پست قراولان در جواب اظهار کرد : ما مامور هستیم که این پست را تا آخرین قطره خون خودمان محافظت کنیم .

بیچراخوف بی اختیار عصای خود را ب حرکت آورده و با صدای غیر طبیعی فریاد کرد: «گمشید! فوری از اینجا دور شوید!» حرکات سریع و فریاد غضبناک بیچراخوف طوری جنگلیها را مرعوب کرد که بدون تامل پشت بسنگر خود نموده فرار اختیار کردند و قهوه خانه کوچک و قله بالای آن بدست قزاقها افتاد و بدین ترتیب مرحله ثانوی جنگ خاتمه پیدا کرد.

مرحله سوم جنگ با ورود فن پاشن صاحب منصب آلمانی شروع گردید .

فن پاشن با لباس رسمی نظامی آلمان که خیلی شبیه به فرمانده کل قوا بود با عده زیادی سوارهای مسلح ایرانی و بیرق بر افراشته «سفید» جلو آمده خواهش کرد که برای مذاکره از طرف ما نماینده (بارلامتر) فرستاده شود .

قیافه و ظاهر آراسته او البته در نظر ایرانیها خیلی مؤثر و مرعوب کننده بود ولی قزاقها بمحض مشاهده سر و وضع او بخنده افتادند . بیجراخوف شخصا باستقبال او رفته سؤال کرد که چه مطلبی دارد - فن پاشن جواب داد که بر طبق دستور میرزا کوچک خان برای شروع بمذکرات آمده است و اظهار داشت : « بطوریکه ملاحظه میکنید جنگلیها مواقع خودشان را از هر جهت محکم کرده اند و شما آقدهرها عده ندارید که بتوانید آنها را از مواقعشان خارج کنید یورش و تعرضات شما بمواقع خندقهای ما قبلا میتوان گفت که جز اتلاف نفوس نتیجه دیگری نخواهد داشت .

بهمین ملاحظات میرزا کوچک خان بمن دستور داده است که تصمیمات او را با اطلاع شخص شما برسانم - اگر شما روسها از انگلیسها جدا بشوید اجازه خواهد داد آزادانه و بدون مانع بطرف انزلی حرکت کنید .

او نسبت بروسها همیشه نظر دوستی داشته و حالا هم نظریه خود را نسبت بانها تغییر نداده است ولی با انگلیسها اومطلقا میانه ندارد .

قوای ابوابجمعی شما خلع سلاح نخواهند شد مشروط بر

اینکه دسته دسته روزی دوست نفر حرکت کنند در اینصورت از طرف جنگلیها بانها آسیبی وارد نخواهد شد ولی بانگلیسها ولویک نفر هم که باشد اجازه عبور داده نخواهد شد .

بیچراخوف از اینگونه جسارت و تکالیف شاق عصبانی شد ولی جدیت آورد که از تندی خلق و زبان خود جلوگیری نماید .  
جواب بیچراخوف به فن پاشن تقریبا بدین مضمون بود : - « من نمیتوانم یک نفر صاحب منصب آلمانی را بسمت نمایندگی میرزا کوچک خان بشناسم و حضور شما را با لباس رسمی آلمانی در مقابل خودم یک قسم اهانت می شمارم ، من نمیخواهم داخل هیچگونه مذاکرات و عقد ائتلافی با جنگلیها بشوم و تصمیم دارم بمحض اینکه شما از نظرم غایب شدید فوراً فرمان آتش بدهم . »

در همین موقع توپخانه کوهستانی قزاقخانه مواقع مناسب قله پشت قهوه خانه را اشغال نمود و بمحض اینکه فن پاشن با سوارانش از نظر غایب شدند فرمان صادر شد که سنگرها و خندقهای دشمن را در دامنه تپه مجرد مقابل بمبارده کنند .

سواره نظام قزاق و اسکادرون هوسار برای احاطه جناح راست قوای دشمن بجنبش و حرکت آمدند و اتوموبیلهای زره پوش هم در یورش و تعرض شرکت کرده از طرف جناح چپ قوای دشمن شروع باتش فشانی نمودند .

دستجات تیر انداز پیاده هم خط زنجیر بسته تمام سطح جلگه را اشغال و شروع به پیشرفت کردند . طولی نکشید که جنگلیها بنای تخلیه خندقها را گذاشته و بطرف بل منجیل شروع بعبق نشینی نمودند سواره نظام و زره پوشها در تعاقب آن ها بحرکت آمده و بدون مقاومت شدید پل منجیل را بتصرف خود درآوردند

در موقع عقب نشینی و تعقیب آن ها عده زیادی از جنگلیها با سارت گرفتار شدند .

در این موقع تصرف و محافظت پل مشکل و بلکه از محالات بود زیرا توپه ای مسلسل که در آن طرف پل نصب شده بود در دست دشمن و هنوز آتش توپخانه ما توانسته بود آن ها را از فعالیت و آتش فشانی بیندازد ولی رعب و وحشت عموم را گرفته بود و مامورین مسلسل بدون اینکه مقاومتی بخرج بدهند مواقع خود را از دست داده فرار اختیار کردند . سواره نظام از روی پل عبور نمود بلا فاصله تمام عده پیاده نظام آن طرف پل تمرکز یافته و ده میل بقیه راه از پل منجیل تارودبار را بدون اینکه مانعی در مقابل داشته باشند با نهایت سهولت پیمودند .

قبول این پیش آمد خیلی مشکل است علی الخصوص پس از تصویر و تشریح وضعیت و موقعیت طبیعی دره و معبر کوهستانی که من سابقا بدان اشاره کرده بودم .

همینقدر کافی بود که یکی از توپهای مسلسل در مدخل دره مذکوره بکار بیفتد و از تمام تعرضات قوای ما جلوگیری شود . جنگلیها در میدان جنگ عده زیادی مقتول و مجروح جا گذاشته و ابا در صدد جمع آوری آن ها بر نیامدند .

تلفات از طرف ما چندان قابل ملاحظه نبود . بر تیب فوق جنگ در پل منجیل خاتمه یافت .

هیچکدام از ما منتظر مقاومت شدید از طرف جنگلیها نبودیم ولی هیچکس هم انتظار نداشت که فتح و غلبه باین سهولت برای ما میسر گردد .

بطوریکه بعد ها معلوم شد جنگلیها آقدر ها هم ترسو و  
جیون نبودند .

میرزا کوچک خان علت فرار آنها را اینطور توضیح  
داد که قشون او برای محاربه آماده نشده بود و این جنگ بطور  
ناگهانی پیش آمد و بعلاوه او یقین داشت که روسها همینکه قوای  
او را ببینند تسلیم میشوند و بعلاوه اطمینان داشت که روسها شرایط  
او را قبول خواهند کرد و از طرز رفتار و معامله بیچراخوف  
با قوای او بی نهایت متحیر شده بود .

اسکادرون فوج ۱۴ هوسار تحت فرمان کاپیتن پوپ  
برای محافظت بل در منجیل گذاشته شد و برای تقویت اسکادرون  
هم یک دسته پیاده نظام از ستون سریع السیر منجیل اعزام گردید.  
چون قشون ما هنوز برای اشغال نقاط لازمه عرض راه بین  
قزوین و انزلی حاضر نشده بودند من ناچار بودم تمام هوش واستعداد  
و سیاست خودم را بکار بندازم بلکه قدری از بیطاعتی و عجزه  
بیچراخوف و قوایش که میخواستند حرکت کنند کاسته شود .  
بالاخره با همه مذاکراتیکه بعمل آمد بیچراخوف تصمیم گرفت که  
با قوای عمده خودش بطرف انزلی حرکت کند .

و فقط دستجات قلیل العمده در رود بار ورستم آبادورشت باقی  
گذاشت که پس از وصول قوای من و اشغال نقاط مذکور آنها  
هم حرکت کرده در انزلی باو ملحق شدند .

ما در ظرف هفته بعد موفق شدیم عوض دستجات او را  
بفرستیم و با قوای بیچراخوف وداع کنیم .

پس از رفتن بیچراخوف میرزا کوچک خان شروع به تشویق  
و تشجیع قوای خود نموده اظهار داشته بود که روسها رفتند و

انگلیسها تنها مانده‌اند و چون سربازهای ورزیده و جنگ آزموده ندارند عموماً قریب همه طعمه جنگلیها خواهند شد و بقوای خود دستور داده بود که بدستجات قوای انگلیس که در جاده حرکت میکنند حمله برده و آنها را نابود و منهدم سازند .

نتیجه تعرضات و حملات آنها یکی از فرمانهایی که در اثنای جنگ عمومی از طرف قیصر آلمان راجع به «قشون حقیر و ناچیز ما» صادر شده بود بی شباهت نبود .

در تعقیب حکم فوق روز هجدهم ژوئن یکدسته از نظامیان فوج «گنت» در بین راه مورد حمله واقع شد . کاپیتان در نفوذ مقتول و شش نفر از نظامیان مجروح شدند . حمله خصم با تلفات سنگین دفع گردید .

در همین موقع جنگلیها در سایر نقاط و مراکز اقامتگاه قوای ما نیز شروع بعملیات نمودند مخصوصاً ثقل فشار و تعرضات آنها بیشتر متوجه مرکز امامزاده‌هاشم بود که در مخرج معبر کوهستانی و ده میلی شهر رشت و میان جنگل و مزارع برنج کاری واقع شده است .

تعرضات دشمن در حومه و حوالی شهر رشت هم بر علیه ما رو بشدت گذاشت . رشت يك شهر بزرگ و پراکنده است و اطراف و حوالی آن بواسطه جنگل‌های انبوه و مزارع شلتوك کاری قابل عبور نیست .

رشت یکی از شهرهای عمده تجارتي است و بواسطه کثرت تانر و سینما و مهمانخانه بیش از قزوین و به يك شهر اروپائی ماب بد قواره و بی ریخت شباهت پیدا کرده است باغ و گردشگاه عمومی در مرکز شهر واقع شده و معمولاً عصرها در آنجا ارکست

موزیک مترنم است .

در جوار گردشگاه عمومی یکباب عمارت مجردورقت آور موجود است که متعلق بقنصلگری انگلیس میباشد .

محل مزبور ادا برای مقر قونسولگری مقتضی و مناسب نیست . روسها خیلی عاقلانه تر رفتار کرده و در اراضی خودشان که در خارج شهر است عمارت بسیار قشنگی جهت اقامت قونسول بنا نموده اند .

نظامیان ما در خارج شهر در جوار قونسولگری روس منزل اختیار کردند . اختیار این محل جهت اقامتگاه قشون از نقطه نظر سوقالجیشی خیلی مناسب و بموقع بود زیرا ماهمه جهت برای منطقه رشت چهار صد و پنجاه سر نیزه و دو اتومبیل زره پوش موجود داشتیم و با قلت قوا ممکن نبود بتوانیم از شهر در مقابل تعرضات دشمن مدافعه کنیم .

جنگلیها تمام قوای خودشان را در مرکز جنگلهای انبوه يك میلی شهر تمرکز داده بودند .

مرکز ارکان حرب قوای میرزا کوچک خان در محل «قازما» بیست و پنج میلی شمال غربی رشت در مرکز جنگل واقع شده بوده و راه «قازما» هم منحصر بیک جاده و در تحت نظر جنگلیها بود .

قوای ما خیلی کمتر از آن بود که بتوانیم بر علیه جنگلیها شروع به یورش و تعرض نمائیم و آنها در همان جنگلهای مجاور ما قریب بدو هزار نفر عده مسلح موجود داشتند .

بر فرض موجود بودن قوای مکفی باز هم عاقلانه نبود که قوای خودمان را از راه «قازما» حرکت بدهیم زیرا بطور قطع



یکتفر از آن ها سالم در نمرقت .  
بنا بر این برای جنگلیها هیچ اشکالی نداشت که بیاندو شهری  
را که وسعت آن در حدود هفت میل میشود بسهوات تحت اشغال  
و تصرف خود در آورند .  
مدافعه و محافظت يك چنین شهر پراکنده و مسافت وسیع  
آنها با چهار صد و پنجاه سرفیزه غیر ممکن و در واقع از  
مخالات بود .

شهر از هر چهار طرف باز است . علف های بلند و انبوه  
و نباتات گوناگون تا کمر دیوار های عمارات و ابنیه خارج شهر  
را پوشانده اند .

همین ملاحظه ما ناچار شده بودیم قشون را در خارج شهر  
نکاهداریم که در صورت حمله و تعرض دشمن بتوانند مدافعه کنند  
و در صورت ضرورت هم شروع بتعرض و حمله متقابل نمایند .  
وضعیت قوای رشت اگر چنانچه مساعدت و تقویت دو طیاره  
نمیبود فوق العاده سخت و ناگوار میشد .

عملیات طیارات تاثیرات عمده داشته و در مواقع بروز تظاهرات  
دشمن فوراً شروع به بمب اندازی مینمودند و در محلهائی که احتمال  
تمرکز قوای مخالف میرفت آتش مسلسل باز میکردند .

در اینجا هم از عملیات طیارات بعلت پیچیدگی و انبوهی  
فوق العاده جنگلها نتیجه مثبتی بدست نیامد زیرا حرکات دشمن برای  
طیارات غیر مرئی بود و بمب اندازی و آتش مسلسل هم چندان  
تلفات و خساراتی بقوای دشمن وارد نمیآورد .

در واقع عملیات طیارات فقط تاثیرات اخلاقی داشت و بس .  
عملیات ناحیه بین منجیل و رشت تحت سرپرستی و فرمان نایب سرهنگ

مایتیوس صاحب منصب فوج (گنت) انجام میگرفت .  
فرماندهی ستون سریع السیر که عبارت از هشتصد سرنیزه و  
دو عراده توپ کوهستانی بود بعهده او واگذار شده بود .  
البته این عده برای محافظت امنیت پنجاه میل جاده کوهستانی  
و جنگلهای بین منجیل و رشت کافی نبود .  
قوای فوق متوالیا در طول این جاده با جنگلیها مشغول مبارزه  
و نبرد بودند و من بایستی اعتراف کنم که حالت روحیه نفرات  
بسیار خوب و رضایت بخش بود .

نظامیان « گورك » و سپاهیان فوج « کمشیر » در  
تجاعت باهم مسابقه میکردند و جدیت داشتند که بجنگلیها عملا  
بفهماند که قشون ما از چه قبیل افراد و نفراتی تشکیل یافته است .  
اتومبیل های زره پوش هم بنوبه خود از قوای فوق تقویت  
میکردند ولی تاثیر عملیات آنها بیشتر اخلاقی بود زیرا بعلت عدم  
مساعد بودن وضعیت طبیعی و جغرافیائی محل سرعت و آزادی  
عمل آنها محدود میگردد و در نقاط بیراهه هم اتومبیل ها مطلقا  
قادر بحرکت نبودند و بمزارع برنج کاری هم ادا نمی توانستند  
نزدیک بشوند .

۲۶ ژوئن من بطرف انزلی حرکت کردم که قبل از آنکه  
بیچراخوف بتواند باقوای خودش برای حرکت بطرف بادکوبه  
سوار کشتی شود با او راجع بمقاصد و عملیات خودمان مشورت و  
صحبت بداریم . ضمنا هم غرض این بود از موقعیت کنونی « کمیته بالشویکی »  
و نقطه نظر اعضای آن نسبت بخودمان اطلاعاتی تحصیل نمایم .  
شب را در عمارت قونسولگری خودمان در رشت گذرانیدیم  
من مخصوصا باین نکته خیلی متوجه شدم که اقامت قونسول در

در این ایام بحرانی در رشت خالی از خطر نخواهد بود .  
دوازده نفر نظامی و یک نفر صاحب منصب مامور محافظت  
قونسواگری بودند ولی در صورت وقوع يك حمله و یا یورش  
جدی از طرف قوای مخالف غیر ممکن بود. عدهٔ قلیل فوق بتوانند  
از عهدهٔ مدافعه و محافظت آنجا برآیند .

**مستر ماکلورن** که مدتها در اسارت جنگلیها بود برشت عودت  
نموده و مشغول انجام وظیفه است ولى بر طبق تعلیمات صادره  
مستر موثیر بجای او انتخاب و معین خواهد شد .

۲۷ ژوئن ما وارد انزلی شدیم و در عمارت شیلات منزل  
اختیار نمودیم . دو روز ۲۷ و ۲۸ ژوئن را ما در انزلی با  
**پالکونیک بیچراخوف** و رفیق چلیا بین راجع بنقشه و مقاصد  
آینده خودمان در مذاکره و مشاوره بودیم **بیچراخوف** تصمیم  
گرفته بود که بالشویک بشود زیرا برای رسیدن بفقار غیر این  
طریق چاره و وسیله دیگری نداشت .

آخرین تصمیم خود را **بیچراخوف** کتبا و تلگرافا  
«به کمیته مرکزی بالشویکها» اطلاع داده و ضمن مکتوب خود با  
کمال صداقت اعتراف کرده بود که فقط حکومت ساوتیک  
(عنوان جدید حکومت بالشویکی) میتواند روسیه را از گرفتاریها  
و ابتلاآت بی پایان کنونی نجات بدهد .»

این اظهار و تصدیق **بیچراخوف** در کلیه مطبوعات باد کوبه  
اتشار یافته و از طرف حکومت بالشویکی مورد توجه و حسن قبول  
واقع گردیده و فرماندهی قشون بالشویکی که معروف  
«بقشون سرخ» شده بود بمشارایه پیشنهاد شد .

**بیچراخوف** فوراً تکلیف آن ها را قبول کرد و حاضر

شد قوای ابوابجمعی خود را برای حرکت وارد کشتیها نماید.  
من هم تصمیم گرفتم که چند نفر صاحب منصب انگلیسی  
را که از قزوین همراه او بودند با یک روت اتومبیل زره پوش  
باتفاق او بیادکوبه روانه نمایم .  
بدیهی است پیاده شدن او در بادکوبه بطور یقین او را از  
هر جهت تسلیم بالشویکها مینمود و ممکن بود بر علیه او اقداماتی  
بعمل بیاید .

بنابراین ملاحظات **بیچراخوف** تصمیم گرفت که در بندر کوچک «آلیانا»  
پنجاه میلی جنوب بادکوبه از کشتی پیاده شود . از این بندر راه  
آهن کمی بطرف مغرب منحرف شده و باستقامت تقطیس میرد .  
باتعقیب این رویه **بیچراخوف** یقین داشت تماس مستقیمی با  
بالشویکها پیدا نخواهد کرد و غرض اصلی او این بود که ملحق  
بقسمتی از قوای سرخ بشود که مستقیماً با قوای ترک مشغول  
جنگ بودند .

عده قوای سرخ که سرگرم کارزار بودند بالغ بر ده هزار نفر  
میشدند و اگر نفرات این قشون عموماً مسلحشور و جنگ دیده و  
بوی باروت شنیده بودند نقشه **بیچراخوف** پیشرفت مینمود و بمقاصدی  
که داشت نایل میگردد .

ولیکن از آنجائیکه قشون انقلابی فقط اسما قشون نامیده  
میشود و نفرات آن مرد جنگ نیستند و فقط بفکر سالم در بردن  
جان خود میباشند لذا بیک چنین نفرات و قشونی نمیتوان اطمینان  
پیدا کرد . -

حوادث جاریه نواحی جنوب شرقی قفقاز در اینموقع ازین

قرار بود :

قشون عثمانی که بالغ بر دوازده هزار نفر میشدند و نصف آن از سربازان عثمانی و بقیه از مسلمان های داوطلب قفقاز بودند با اسلحه و مهمات کافی از طرف تفلیس در امتداد راه آهن برای تصرف و اشغال بادکوبه جلو میامدند .

مانع عمده سرعت پیشرفت آن ها خرابی وضعیت راه آهن و قلت وسایط نقلیه و کمیابی و قلت سوخت برای لوکوموتیفها بود . آلمانها در تفلیس جدیت فوق العاده بخرج میدادند که نگذارند قشون عثمانی به بادکوبه برسد زیرا آن ها يك قرارداد مخصوصی با « لنین » داشتند و بتوسط او با حکومت بادکوبه هم عهد و پیمان بسته بودند که بدون قید و شرط شهر بتصرف آن ها داده شود . اشغال شهر بادکوبه چه از طرف قشون ترك و چه از طرف قوای انگلیس برای آلمان ها يك سان بود . جریان حوادث آن جا مشکل و وضعیت مخصوص و پیچیده بتخود گرفته بود .

عده زیادی از صاحب منصبان و افراد روس از یکطرف برای اینکه اجازه ندهند شهر بادکوبه بدست آلمان ها بیفتد و از طرف دیگر برای اینکه فرصتی بدست آورده و با بالشویک ها دست و پنجه نرم کرده باشند بقوای عثمانی ملحق شده بودند و در این اواخر وقتی که در خارج بادکوبه ما با قوای ترك مشغول جنگ شدیم عده زیادی هم از روسها بما ملحق گردیدند در واقع روسها در قشون هر دو طرف شرکت داشتند .

اول ژویه هنوز قوای عثمانی از رودخانه « کورا » که فقط يك بلروی آن در مصرودخانه « یولاخ » نصب گردیده و در یکصد و پنجاه میلی بندر « آلیات » واقع شده عبور نکرده بودند . رودخانه مذکور نواحی پست جنوب شرقی قفقاز را مشروب مینماید .

سر چشمه « کورا » از دامنه های کوههای شمال تقایس شروع میشود و در بنجاء میلی جنوب بندر « آلیات » بارود خانه « ارس » توام گردیده وارد بحر خز میگردد تصرف و اشغال پل « یولاخ » لازم و حتمی الاجرا بود .  
قسمتهای مقدمه الجیش قوای سرخ از طرف مشرق به پل مذکور نزدیک میشدند .

**بیچراخوف** امیدوار بود قبل از آنکه قوای عثمانی بتواند از سمت مغرب به پل ( یولاخ ) حمله ور شود بایک هجوم و یورش بی باکانه آنها تحت تصرف و اشغال قوای خود در آورد .  
اگر همانطور که **بیچراخوف** انتظار داشت ممکن میشد و پل بتصرف قوای او درمیآمد خطر تصرف و اشغال باد گوبه از طرف ترکها برای مدت مدیدی بتعویق میافتاد . فرضا اگر اشغال پل میسر نمیشد باز ممکن بود شکستی بقوای دشمن وارد آورده و بقدری او را در آن ناحیه معطل کند که مدافعین شهر **باد کوبه** فرصت بدست آورده بتوانند وسایل مدافعه شهر را از طرف مغرب تهیه نمایند .  
با این تصورات **پالکونیک بیچراخوف** روز اول ژوئیه قوای خودشرا سوار کشتی نمود .

کار دیگر من در انزلی این بود که با رفیق **چلیابین** ملاقات کرده از نظریات او راجع بحوادث جاریه مطلع شوم .  
بعدها بطور اجمال موضوع و رداست مذاکرات خودمان را با او تصریح خواهم نمود . اولین نکته که در انزلی موجب توجه من شد تغییر حالت روحیه عمومی بود نسبت بسفر قبل که ما در انزلی بودیم و در مقاصد و نقشه اوایه خودمان پیشرفت حاصل نکردیم .  
در آن موقع « کمیته **بالشو یکی** » قوایی در حدود

دو هزار نفر در اختیار خود داشت و میتوانست کلیه مقاصد و اغراض خود را تحمیل نماید ولی حالیه قوای آن همه جهت عبارت از دو بیست نفر گارد سرخ بود و با قلت قوا روح دیکتاتوری خود را بکلی از دست داده بود ما در مقابل آنها یکصد سر نیزه از نفرات فوج «گنت» موجود و مهیا داشتیم .

عده اعضای «کمیته» بسه نفر رسیده بود . از این سه نفر چلیا یین را ما از سابق میشناختیم .

عضو دوم جوانی بود بسن سی سال و شغلش دکان داری بود . عضو سوم کمیته جوانی بود نوزده ساله موسوم به «بو بوخ» سابقا از افراد فوج سواره نظام روس بوده .

نایب «الهاوی» نژادا عرب و از طرف کمیته بسمت مامور ارتباط با قوای بیچراخوف همراه بود . بعلاوه با داشتن سمت نمایندگی شورای انقلابی باد کوبه حکومت نظامی انزلی را نیز عهده دار بود .

نظر باینکه نایب الهاوی تحت فرمان بیچراخوف و مطیع اوامر او بود و از علاقه او نسبت بما اطلاع کامل داشت ظاهرا در امور جاریه روی مساعد بما نشان میداد ولی در باطن خیلی نگران بود و بیم آن داشت که مبادا از طرف ما نسبت بموقعیت ممتاز او در انزلی که کمتر از مقام سلطنت نبود خللی وارد شود . حضور قشون ما در انزلی هم مخالف میل او و هم مخالف نظر رفیق چلیایین بود و هر دو از این پیش آمد ناراضی بودند ولیکن من بهر دو خاطر نشان کردم که چون ما خیال داریم در اینجا فرودگاهی جهت طیارات خود بسازیم ناچاریم برای محافظت آن قوایی از خودمان بگماریم .

آن ها بطور دوستانه بمن پیشنهاد کردند که حاضر هستند

محافظةت فرود گاه طياره را بعهده بگيرند ايكن من به آن هافهماندم  
كه عمل محافظت طيارات يكي از وظيف مهم و پر مسئوليت است  
و منحصر بباستي بعهده نقرات خودمان واگذار شود .

يكي از علائم ديگر تغيير وضعيت اين بود : عوض اينكه  
كميته بالشويكي مانند سابق مرا براي حضور در جلسه خود احضار  
نمايد بنا بخواهش من جلسه خود را در منزل من تشكيل داد .  
يكي از مسائل مهم ديگر كه در مقابل داشتيم اين بود كه موضوع  
تامين مصرف بنزين را بارتيق چلبايين حل و تصفيه نمائيم مخازن بنزين تمام  
در دست دشمنان ما «بالشويكها» بود . مجبور كردن آنها باينكه  
از مخازن خود صرف نظر كنند و يا اينكه آنها را تحت اختيار  
ما بگذارند و بتصرف ما بدهند كارچندان سهل و آساني نبود .

فقدان و كميابي بنزين هم ممكن بود رشته امور ما را از  
هم گسيخته و بكلي كارها را فلج نمايد .

اگر آنها ايستادگي ميكردند و بنزين بما نميرساندند  
وضعيت و موقعيت قواي من در ايران خيلي ناگوار و سخت ميشد  
زيرا وسايط نقلية موجود بكلي از حيز انتفاع ساقط ميگرديد .

براي تامين احتياجات و مصرف بنزين با كميته بالشويكي  
موفق بعقد قراردادى شديم كه در مقابل هر سيصد ليتر بنزيني كه  
آنها تحويل نمايند ما معادل يكصد ليتر اتومبيل بانها تسليم كنيم .

آنها خيلي علاقمند بودند مقداري اتومبيل بدست بياورند در صورتي  
كه احتياج بان نداشتند ولي مايش از هر چيز به بنزين محتاج بوديم . مركز  
بفداد با عقد اين قرارداد و از دست دادن قسمتي از ماشينها خيلي  
مخالفت كرد ولي بعد ملتفت شدند كه تعداد اتومبيلهايي كه باستي  
تسليم شود چندان زياد نخواهد بود .



من از شورای انقلابی بادکوبه معادل پنجاه هزار ایره بنزین دریافت نمودم و وقتی تصمیم گرفتم در مقابل دریافتی خودم بر طبق قرار داد ده عدد اتومبیل «فرد» تحویل نمایم معلوم شد حکومت شوروی بادکوبه اساساً منحل و منفصل گردیده و بدیهی است من نمیتوانستم او توموبیلها را تحویل حکومتی بدهم که وجود خارجی نداشت .

پس از تحصیل و تامین مقدار کافی بنزین وضعیت من در انزلی بمراتب بهتر و محکمتر شد فوراً عده صاحب منصب برای تحویل گرفتن و حمل بنزین بانجا مامور نمودم . ماموریت و اعزام عده صاحب منصب و طیارات بانزلی بیشتر موجب پیشرفت کار شد و این در واقع اولین قدمی بود که ما برای استقرار حاکمیت و سیادت خودمان در بحر خزر برداشتیم . بطور کلی من از سفر دوم خودم بانزلی خیلی قانع و راضی شدم ما نقشه عملیات آینده خودمان را با پالکونیک بیچراخوف پیش بینی و تنظیم کردیم - مسئله بنزین را کاملاً تصفیه کرده کایه احتیاجات و مصرف خودمان را بمقدارهای نامحدود تامین نمودیم و بالاخره موقعیت نظامی و استراتژی خودمان را دربندرانزلی بر پایه های محکم برقرار و استوار داشتیم .

در مقابل همه آن چیزهاییکه بدست آورده بودیم من ناچار بودم بعنوان تعویض یا هراسم و عنوان دیگر که بتوان روی آن گذاشت ! ظاهر سازی کرده و این طور وانمود کنم که من در انزلی دست روی دست گذاشته ام و اوقاتم را فقط بشنیدن خطابه ها و بیانات رفیق «بوبوخ» جوان نوزده ساله راجع بمضرات و مفاسد امپریالیزم انگلیس مصروف میدارم !

۳۸ ژوئن از انزلی حرکت و برشت وارد شدیم مجددا در عمارت قونسولگری منزل کردیم .

در ایام غیبت مابین قوای ما و جنگلیها در ناحیه امامزاده هاشم جنگ سختی واقع شده بود جنگلیها شکست فاحشی خورده و برای آخرین دفعه شجاعت و رشادت دستجات قشون «گور» در این منطقه بطور کامل برقرار شد .

در همین موقع دو نفر از صاحب منصبان ما که عازم انزلی بودند جاده را اشتباه کرده و جاده « قازما » را بعوض جاده انزلی پیش گرفته یکسره بمرکز دشمن رهسپار شده بودند هنوز يك ميل از شهر نرفته اوتومبیل آن ها هدف شلیک دشمن واقع می شود .

یکی از صاحب منصبان مقتول و دیگری بای پیاده روبرو گذاشته و خودش را صحیحا و سالما بشهر رسانید .  
جشن افتتاح ثانوی قونسولگری انگلیس برای روز ۲۹ ژوئن مقرر شد .

برای اینکه هیچگونه سوء تفاهمی پیش نیاید ما باتفاق سردار سردار کل حکومت جدید گیلان پروگرام تشریفات روز افتتاح قونسولگری را پیش بینی و تهیه کردیم .

مراسم و تشریفات افتتاح و جشن همانطور که انتظار میرفت از هر حیث کامل و رضایت بخش بود ولیکن حکومت متاسفانه نتوانست در جشن افتتاح حاضر بشود و در آخرین ساعت عدم امکان حضور خودش را بواسطه کسالت اطلاع داد .

اینگونه کسالت ها جزو عادت ایرانیها شده و در مواقعی که انجام يك وظیفه نامطبوع در پیش باشد ایرانی بعنوان

عارضه کسالت از زیر بار آن شانه خالی کردد فرار مینماید!  
قرار ما با حکومت این بود که در مجلس جشن افتتاح  
با حضور مدعوین بنام حکومت ایران « از توهینی که به  
بیرق انگلیس وارد آمده ! ؟ » معذرت خواسته و صریحا  
قول بدهد که بعد از این بیشتر و بهتر رعایت احترام و حیثیت  
آن را بنماید!

گمان میکنم همین اندازه برای او کافی بود که مبتلا به  
اختلال عمل هاضمه و دوران شدید سر بشود!  
سر ساعت معین گارد احترام انگلیس در خیابان دو طرف  
عمارت فونسولگری صف کشید و برای حفظ امنیت و انتظامات هم  
اوتوموبیل زره پوش حاضر شد .

تستروماکلورن قونسول انگلیس بهمراهی قونسولین روس و  
فرانسه با لباس تمام رسمی در مدخل عمارت قونسولگری حضور یافتند  
و تمام عده پلیس شهر تحت سر پرستی رئیس خود در جلوی عمارت  
صف کشیدند

نطق افتتاحیه را من ایراد نموده در ضمن بیانات خود اهمیت  
جشن و تشریفات امروزه را توضیح داده اظهار امیدواری نمودم  
که امروز کلیه سوء تفاهماتی که بر اثر عدم شناسائی و سابقه به  
احوال یکدیگر بین ما و ایرانیان موجود بوده از بین رفته و موجب  
اعاده و استقرار روابط عادی بین دو مملکت دوست و همجوار  
خواهد گردید و از امروز مناسبات حسنه و تشریک مساعی بین مملکتین  
مذکورترین شروع خواهد شد .

سپس سایر قونسول ها هم قریب بمضمون فوق هر يك نطقی  
ایراد کردند .

دست آخر هم رئیس پلیس جلو آمده از پیش آمد های ایام  
انقلاب و طرز رفتار پلیس معذرت خواسته قول داد که بعد ها  
بهنتر و بیشتر مراقبت نماید .

بعد هم تمام عده پلیس بحالت دفیله عبور کرده و مراسم  
احترام و سلام نسبت به « بیرق ! » عمل آورده و از هر جهت  
لوازم تشریفات افتتاح را بطور رضایت بخشی تکمیل نمودند .

سپس **مستر ماکلورن** اختیارات و سمت خود را به **مستر مویر**  
قونسول جدید واگذار کرد و من بانهایت تاسف از او مفارقت کردم .  
روز بعد ما صحیحاً و سالماً بدون هیچ حادثه سوئی وارد  
قزوین شدیم و همین دلیل بزرگی بر هوشیاری و حسن مراقبت  
پستهای انتظامیه بین راه بود که از طرف ما گماشته شده بودند .  
در قزوین من فرصت بدست آوردم که در کلیه حوادث  
اخیره مطالعه نموده نقشه عملیات آینده را هم که در مقابل داشتیم  
پیش بینی و طرح نمایم حوادث بمنفعت ما بجریان افتاده بود و من  
اطمینان داشتم که عملیات آینده کاملاً بنفع ما صورت خواهد گرفت .

حالا من تصور میکنم خالی از فایده نباشد چند کلمه را جمع  
بکلیه موفقیت هائی که تاچند روزه اخیر نصیب ما شده صحبت بدارم  
و ضمناً قدری در مسائل تعمق کنیم و بفهمیم اگر چنانچه **قوای ابو اجمعی ژنرال**  
**دنسترویل** در فوریه و مارس ۱۹۱۸ بقصد جلو گیری از عملیات تر کها در مناطق  
**کرمانشاه و همدان و قزوین** متوقف نشده بود چه وقایعی ممکن  
بود در نواحی مذکور رخ دهد .

بر واضح است که در صورت غیبت و یا غفلت ما قوای  
دشمن فوراً **بیجار و زنجان** را تحت تصرف و اشغال خود در میاوردند  
و با جنگلیها اتحاد کرده موجبات تقویت آنها را از هر حیث

فراهم مینمودند . و اگر در ماههای آوریل و مه و ژوئن ما  
توانسته بودیم با **قوای بیچراخوف** برای تشریک مساعی بر علیه  
جنکلیها متحد شویم قطعاً جنکلیها مانع عبور قزاقها نمی شدند  
**بیچراخوف** هم بهانه و وسیله در دست نداشت که بی جهت بنا  
مردمانی که ابداً برای او و قزاقهایش زحمتی نداشتند طرف شود  
برای **بیچراخوف** در ایران منافی متصور نبود و تمام هم وسعیش  
این بود که زودتر خودش را بققاز برساند .

در این نظریه **میرزا کوچک خان** هم با او موافق بود  
و بهمین جهت برای عقب نشینی و حرکت قزاقها از ایران همه قسم  
وسایل و تسهیلات فراهم مینمود .

قوای جنگل تحت سر پرستی و فرمان صاحب منصبان  
آلمانی و اطریشی و با اسلحه و مهمات عثمانی پس از رفتن قوای  
روس بدون اینکه در راه خود بمانع و یا عایقی مصادف شوند بانهایت  
فراغت و آزادی بطرف **قزوین و طهران** رهسپار میشدند .

اهالی و سکنه مسلح همدان و سایر بلاد ایران هم تحت تبلیغات  
رؤسای دموکرات خود با انقلابیون ملحق گردیدند و سر تا سر  
شمال ایران بزودی در منجلاب بالشوینزم غوطه ور می شد و  
**میرزا کوچک خان هم روی آن ...** بالتیجه سفارت انگلیس در تهران  
و مستخدمین و مامورین بانک شاهی و تلگرافخانه هند و اروپا در  
مرکز و ولایات و قونسولها و مبلغین مذهبی ناچار میشدند حرکت  
کرده در سر تا سر مملکت سرگردان و آواره بشوند و خوشوقت  
باشند که اقلاً جان خودشان را از این معرکه و گیر و دار سالم  
بدر برده‌اند . . .

شاید تصورات من تا اندازه هم اغراق آمیز و مبالغه بنظر

بیاید مخصوصا وقتی به موفقیت‌های قوایی ما نند قشون میرزا کوچک خان مستند و متکی باشد ولی من معتقدم که پیش بینی‌ها و تصورات من در این زمینه نسبت بوقایع روزهای گذشته تا اندازه نزدیک بحقیقت با شد .

با پیش آمدهای فوق سر تا سر شمال ایران گرفتار دامهای بالشوینم گردیده و بقیه ایران هم با ترکستانها دست‌اتحاد داده و تمام آسیای مرکزی و افغانستان یکبارہ در این گرداب غوطه‌ور می شدند .

مقصود و غرض اصلی آلمانها از عملیات خود شان در این منطقه همین بود و بس . واقعا خون‌در رگهای انسان منجمد میشود وقتی تشخیص میدهد که چقدر آلمانها بمقصود اصلی خود نزدیک شده بودند .

از روی انصاف میتوانم ادعا کنم که تنها عملیات دستجات قوای ما کلیه مقاصد شوم دیپلماسی آلمان را درهم شکست .

## فصل یازدهم

### ترکها خائن و بی ایمانند

بن دفعه در واقع مثل اینکه بخانه خودمان مراجعت کرده باشیم قزویں وارد شدیم . چقدر قزویں امروزی با آن قزویںی که ما در ماه فوریه دیده بودیم تفاوت پیدا کرده !

حالا دیگر مارا با نهایت احترام و خوشروئی استقبال مینمایند .

ادی‌الورود حکومت بعنوان احوال‌پرسی بدیدن من آمد رئیس تلفونخانه موقعیکه اتومبیل من در خیابان از جلوی اداره او میگذشت خیلی موقرانه تعظیم کرده بطور کلی اهالی عموما متبسم و خوشحال بودند .



برای سهولت و پیشرفت کار شو فرها مابه تمام خیابانها و معابر عمومی شهرهای ایران که تحت اشغال قوای مابود اسامی انگلیسی گذاشته بودیم و در هر شهری بمعابر و خیابان های ذیل مصادف میشدیم :

**خیابان اوکسفورد - خیابان پیکادیلی - خیابان ستراندو غیره**

اسامی فوق در هر لحظه وطن عزیزمان را بخاطرمان مياوردند .

اینگونه اسم گذاریها در خیابان ها و معابر عمومی شهرهای تاریخی ایران مخالف نزاکت و در واقع یکنوع « واندالیسم » محسوب شده بود و مکرر بما تذکر میدادند که خوب است بجای اسامی فوق اقلا نامهای مناسبی از قهرمانان تاریخ ایران انتخاب کنیم اگر چه تذکرات و نصایح بمورد ناصحین ذوق و احساسات لطیف ما را تحریک مینمود اما در روز های هولناک جنگ اینگونه احساسات مبدل بقساوت میشود و کلیه عواطف لطیفه و خصصتهای پسندیده را تحت الشعاع قرار میدهد .

اسامی معابر و خیابان ها را طوری انتخاب و تعیین کرده بودیم که شوفور ها بتوانند باذهان خود بسپارند و حالت روحیه آن ها با ذکر اسامی فوق تشویق و تحریک شود .

اسم رستم پهلوان و یاسایر قهرمانان تاریخ ایران چه تاثیری بافکار و احساسات آن ها میتواند بخشد .

شاید اسامی جدید انگلیسی که ما برای معابر شهر های تاریخی ایران انتخاب و تعیین کرده بودیم کورس و کسرزس و داریوش و اسکندر کبیر را در قبورشان ناراحت و متزلزل کرده باشد .

اگر واقعا اینطور باشد من بی نهایت متاسف میشوم ولی چه میشود کرد با همه یادکار ها و آثار و علائم تاریخی که ما را احاطه

کرده بودند ما ناچار بودیم از افراطیترین متحدین و نوپرستهای عصر حاضر باشیم .

من تصور میکنم اسامی جدید کوچه ها و معابر برای قهرمانان تاریخی وحشت آورتر از حکم من راجع به « صرفه جوئی روشنائی روز » نباشد .

چون ما بروزهای طولانی و گرم تابستان نزدیک میشدیم اگر از تمام بلندی و ساعات روز استفاده نمیکردیم خیلی مایه تاسف میشد من تصمیم گرفتم حکم بدهم عقربك ها را دو ساعت جلو ببرند .

بر اثر این حکم مدت چهل و هشت ساعت تمام يك هرج و مرج و بلا تکلیفی فوق العاده در تمام شهر حکمفرما گردید ولی بعد تدریجا تاثرات این تغییر غیر مترصد مرتفع و از میان برداشته شد .

از نقطه نظر من و مقصودی که داشتم حکم جدید مزایا و فواید بیشماری در برداشت ولی سایرین بر اثر آن بيك اشتباه و گمراهی تفریح آور و مضحکی دچار شده بودند .

با اجرای این حکم من بمقصودی که تعقیب مینمودم رسیدم یعنی از هر کسی در هر کاری بود دو ساعت بیشتر کار میکشیدم توضیح این نکته که نتیجه مطلوب بچه شکلی بدست آمد خالی از اشکال نخواهد بود :

در نظر اول مثل اینست که تغییری در اوقات پیدا نشده و ساعات کار کمافی السابق جریان دارد و بنظر کار یومیه دو ساعت ژود تر شروع میشود و دو ساعت هم زودتر خاتمه مییابد ولی در عمل این دو ساعت اضافه کار خود بخود ضمیمه کار معمولی یومیه



میشود و از هم مدتی وقت فارغ برای تنفس و تفریح باقی میماند  
واقعا این نکته خیلی شگفت آور است که انسان چگونه از ساعت  
خود فریب میخورد .

مثلا اگر من بقوای ابوابجمعی خودم حکم میکردم که صبح  
ساعت ۴ حرکت کنند قطع داشتم که شوفور ها و راکبین آن  
ها بزور و یا لندند از خواب شیرین صبح بیدار میشدند ولی وقتی  
ساعت نگاه میکنند و عقربك ساعت شش صبح را نشان میدهد ( با  
اینکه بخوبی میدانند که ساعت واقعی چهار است ) معذک فریب  
نمایش عقربك ساعت را خورده و ابدأ اظهار عدم رضایت نمیکنند .  
طولی نکشید معلوم شد شوفرها بر اثر حکم جدید بکلی  
سر رشته فکر خود را از دست داده اند زیرا علاوه بر اینکه ساعت  
همه آنها وقت را همیشه دو ساعت جلوتر نشان میداد از همدان بانظر  
آنها ناچار شده بودند با يك رویه نا مطلوب دیگر که تحملش  
برای انگلیسی خیلی دشوار است سازگاری کنند یعنی درموقع حرکت  
در جاده بر طبق قواعد و مقررات روسها و ایرانیها از سمت راست  
جاده حرکت کنند .

شوفورها درعین اینکه با ساعات غلط زندگی خود را بسر میبردند  
و بر طبق قواعد جدید و غیر مانوس در جاده ها حرکت میکردند  
اگر مجبور میشدند اسامی کوچه ها و معابر شهرها را هم از روی  
تاریخ ایران تشخیص بدهند و بحافظه بسپارند قطعا همه آنها سر رشته  
عقل را از دست داده و یکباره تسلیم جنون و دیوانگی میشدند .  
فقط اسامی سامعه نواز و مسرت بخش مانند او کسفورد و

پیکادیلی و غیره به آن ها مجال نمیی دادند  
احساس کنند که در سر زمین افسانوی باتفاق خر گوش مارس

و آلیسا واقع شده‌اند ( آلیسا در مملکت جادو شده - یکی از کتابهایستکه مخصوص بچه‌های انگلیسی تالیف شده - مترجم) اگرما از سایر قسمت‌های قشونی انگلیس که در بین‌النهرین بودند بکلی جدا شده بودیم تغییر ساعت کار و قواعد و نظامات جدید حرکت در جاده برای ما چندان زحمت و درد سر تولید نمی نمود و لسی از آنجائیکه روابط و مناسبات خیلی نزدیک با بغداد داشتیم و در امتداد این راه ایاب و ذهاب و حرکت دائمی برقرار بود تغییرات جدید در موقع ورود بمنطقه ماموریت من بانها تاثیرات سوئی میبخشید و پس از چندی من ناچار شدم از تعقیب و اجرای حکم « صرفه جوئی روشنائی روز» بکلی صرف نظر کنم .

نظامات حرکت در جاده کمافی‌السابق باقی و برقرار بود ولی شوفورها بهیچوجه نمیتوانستند عادت کنند که تا همدان از دست چپ و از همدان بانطرف از دست راست جاده ایاب و ذهاب نمایند وقتی يك ماه در ناحیه ابوابجمعی من بودند با این ترتیب حرکت مانوس میشدند و همینکه از منطقه ماموریت من بخارج میرفتند چون سایر شوفورها با این قاعده حرکت آشنا نبودند قهرا بین ماشینها مصادمه واقع میشد . در این موقع اوضاع همدان رو باختلال و هرج و مرج گذاشته بود و بالتیجه برای تامین آسایش و حفظ انتظامات عمومی حکومت (همان ما موریکه در سفر اول مامعاون حکومت بود) و فریدالدوله سر دسته دموکراتهای افراطی از شهر تبعید شدند و از همان روز تبعید آن ها اختلال و هرج و مرج شهر موقوف گردید . دستجات داوطلب همدان تحت فرماندهی سرهنک دونان شباهت تامی بسرباز های واقعی پیدا کرده و خدمات مرجوعه را بطور رضایت بخش انجام میدادند .

مسئله تهیه ارزاق هم مانند سابق چندان سخت و مشکل نبود ولی يك ناملايم جدیدی عرض اندام نمود و آن هم قحطی پول و مسكوكات رایج بود .  
مقدار مسكوك رایج ایران چندان زیاد نیست و احتیاج ما به آن فوق العاده زیاد شده بود .

در اینجا يك مسئله مهمی پیش می آمد :  
پس از آنکه ذخیره مسكوك و نقود موجود تمام شد بانك چگونه ( بوسیله دریافت وجوه و دایع و قبول بروات بلندن ) مسكوك و نقود جدید بصندوقهای خود جلب نماید آنهم بسرعتی که بتواند کلیه حوالات ما را فوراً کار سازی کند .

چون احتیاجات ما به نقود مسكوك رایج بطور روز افزون جلو میرفت لازم بود وجوهی که بانك بموجب چك و حوالات از يك صندوق خود بما تادیه مینمود و ما بطلبکاران خود می پرداختیم فوراً بصندوق دیگر آن وارد شود که بتواند حوالات ما بعد ما را بدون تعطیل کار سازی نماید .

در سایه کفایت و حسن تدبیر آقای **مالك موری** مدیر شعبه بانك انگلیس در همدان نقود و مسكوك رایج با سرعت لازم جریان پیدا کرده و قحطی پول هیچوقت محسوس نشد .

از چه راهی او باین مقصود رسید هیچکس سر در نیاورد ولی در هر صورت مفتاح کشف این معما را بخوبی یافته بود .  
اگر چه خطر بحران بی پولی در هر لحظه ممکن بود پیش بیاید و يك فرد جدید به عائله بحران های دیگر نیز اضافه شود ولی حتی المقدور از مواجهه با آن گریزان میشدیم .  
**ماژور اویت مارش** خزانه دار کل ما دقایق و اوقات سخت

و شدیدی را گذرانده بود و ممکن نیست زحمات او از نظر فراموش شود .  
چون انتظار میرفت که متوالیا دستجات جدید قشون وارد  
شوند لازم بود که برای اقامت آنها در همدان و قزوین تهیه منزل  
و مسکن بشود بهمین جهت دستجات مهندس و احتساب تحت فرمان  
ماژور خاسلام همیشه گرفتار زحمت و مشغول کار بودند .

طولی نکشید قوای ما با ورود دسته پیاده بحری شاهنشاهی  
تحت فرمان **کماندان نورریس** که از صاحب منصبان بحریه شاهنشاهی  
بود تقویت گردید .

قوای مذکور چندین عراده توپهای چهار دگمه همراه داشتند و مقصود از  
اعزام آنها تجهیز بحریه تجارتنی و استقرار سیادت و حاکمیت ما  
در آبهای بحر خزر بود .

**سرهنگ باتین** هم با قوای مذکور همراه بود و چون  
اوزبان روسی میدانست لدی الورد بسمت فرماندهی قوای اعزامی به  
« **کراسناو و دسک** » انتخاب و تعیین گردید .

**کراسناو و دسک** بندری است از بنادر **ترکستان**  
و در ساحل غربی بحر خزر درست در مقابل **باد کوبه** واقع شده .  
موقعیت و وضعیت آن از لحاظ سوق الجیشی بعد از **باد کوبه**  
مهم و در درجه دوم میباشد .

پس از شروع بعملیات اگر قوای **ترک** موفق باشغال و تصرف  
**باد کوبه** میگردیدند با داشتن **کراسناو و دسک** ما میتوانستیم  
دروازه **آسیای مرکزی** را باستانی کنیم که قوای خصم نتوانند  
بانطرف پیشرفت یا تعرض نمایند .

**حکومت کراسناو و دسک** در آن موقع تحت ریاست **گون** یکی از مهندسین  
لایق و کار آمد راه آهن بود و معروف بطرفداری انگلیس

و مخالفت شدید با بالشویکها شده بود .

خط آهن از کراسنا وودسک بطرف استر اباد و مرو ادامه یافته .

در ناحیه مرو قوای عمده بالشویکها مشغول عملیات بودند و در مقابل آنها میسیون نظامی انگلیس تحت ریاست ژنرال مالنسون در سمت شمال و استقامت شالا که مجاور با خط آهن بود مقاومت مینمود .

نایب سرهنک با قیمن در عملیاتش با گون حکومت کراسنا وودسک موافقت داشت و نسبت بعملیات ژنرال مالنسون کمک و مساعدت مینمود .

نایب سرهنک رونیسون صاحب منصب آتش بار شاهنشا هی بفرماندهی اتومبیل‌های تیرانداز مسلل برقرار گردید . با اینکه تمام نظر ما بققاز بود معذک ناچار بودیم بیشتر بطرف جناح چپ و سمت چپ فضای قشون خودمان در نواحی قبرییز و ارومیه که قوای ترك رفته رفته دامنه عملیات خود را توسعه میداد توجه داشته و اهمیت بدهیم .

وضعیت نواحی فوق هم بایستی جهت اطلاع خوانندگان تشریح شود : شهر ارومیه و بلوکات تابعه آن در سمت مغرب دریایچه ارومیه واقع شده اند .

ساحل جنوبی دریایچه تقریبا در يك مسافت دوست و بیست میلی از ناحیه فوق امتداد یافته .

جمعیت نواحی مزبوره تخمینا در حدود هشتاد هزار نفر میشود . قسمت عمده سکنه آنجا از دو ملت مسیحی تشکیل یافته :

ارامنه و آیسوری که بجلو هم معروف هستند .

سال گذشته سر تا سر این ناحیه بوسیله لشکر پنجم و ششم ترك اشغال شده بود سکنه مسیحی آنجا بر علیه قوای ترك تا آخرین سرحد قدرت و قوه خود مجادله و مقاومت نمودند .

در مراحل آخرین جنك آن ها دسته دسته قوای ترك را شكست داده عده زیادی صاحب منصب و نفرات را اسیر گرفتند و مقداری هم مهمات و غنایم جنگی بدست آوردند .

**جلو ها مشق و تعلیمات نظامی را از روسها آموخته بودند و مخصوصا بهمین قصد عده صاحب منصب تحت ریاست پالکونیک کوزمین مدتها در آن ناحیه مافوریت داشتند!؟**  
در این اواخر سوء تفاهمی بین روسها و جلو ها رخ داد و جلو ها عده از روسها را بقتل رساندند .

کدام طرف از آن ها ذبح و کدام يك ناحق بود من چیزی نفهمیدم ولی از قرار معلوم **جلو ها** نسبت بروسها سوء ظن پیدا کرده و در باره آن ها تصور خبانت نموده بودند .

**آقا پطرس** سر کرده **جلو ها** بنا بشایعات مردی بوده خیلی شجاع و جدی و بنام يك فرمانده مدبر و بی باك معروف شده بود . در اینموقع قوای **ماژور استارنس** در **بیجا** ر تقریبا در يكصد و بیست میلی منطقه مسکونی **جلو ها** متوقف بود و قشون ترك هم **ساوجبلایع** را در تصرف داشت .

دو لشکر قشون ترك از حیث کسر نفرات خیلی ضعیف بودند و تعداد قوایی که در شعاع جنوبی این دایره قرار داشتند قلیل و چندان قابل توجه نبودند .

جلوها نماینده نزد ما فرستاده خواهش کردند که از حیث اسلحه و مهمات و پول با آنها مساعدت کنیم . ما برای مساعدت با

آنها حاضر بودیم و جواب قبول را هم با طیاره برای آنها فرستادیم و ضمناً پیشنهاد کردیم که حلقه محاصره قشون ترك را در جنوب دریاچه درهم شکافته و برای روز معین در صایین قلعه با استقبال قوای مایانند و در آنجا قوای ما بانها اسلحه و مهمات میرسانند ضعف قوای ترك در این ناحیه منطفاً ما را بطرف نقشه سوق میداد که بکلی آنها را از آنجا اخراج کرده و سر تا سر خط بیجار و ارومیه را با قوای خود اشغال نمائیم و فقط با اجرای این نقشه ممکن بود جلوها را از چنگال ترکها نجات بدهیم .

فشار قوای ترك موانع بزرگی برای رسیدن ما مستقیماً باین مقصود ایجاد مینمود و در موقعیکه ما تهیه میدیدیم شروع بعملیات کنیم جلوها این مسئله را با قوای شخصی خود حل و تصفیه نمودند . بر طبق نقشه معهود جلوها حلقه محاصره قوای ترك را در جنوب دریاچه ارومیه شکافته و با استقبال قوای ما که بنا بود برای آنها اسلحه و مهمات برسانند شتافتند ولی چون آنها در مراجعت خود بمواقع اولیه تاخیر کردند در ارومیه شایعات بی اساسی رواج یافت مبنی بر اینکه کلبه دستجات جلوها که بخارج رفته بودند از طرف قوای ترك منهدم و بکلی قلع و قمع شدند .

اتشار اینگونه شایعات سبب شد که تمام سکنه شهر زن و مرد و بچه با کلبه اسباب و اثاثیه خود و مال و حشمی که داشتند از آشیانه و مامن خود بیرون آمده و رو بطرف بیجار بنای فرار گذاشتند ترکها و کردها قدم بقدم آنها را تعقیب کرده و فراریان بینوا را قتل عام و هستی آنها را بغارت میبردند .

بمحض اینکه فراریان بمنطقه توقف قوای ما نزدیک شدند فوراً قوای احتیاطی برای محافظت عقب سر آنها اعزام و تقریباً

پنجاه هزار نفر بقیه فراریان را که سالم مانده بودند از تعقیب شدید قوای ترک نجات دادند و بعد هم آنها را بطرف بغداد روانه نمودند .

واقعه فوق قدری دیرتر از حوادثی که وقوع آن را من در این فصل اشاره کرده و میکنم رخ داده است اما گمان میکنم خواننده بیشتر مایل باشد که کلیه تالیخ و عواقب این واقعه را در همین جا بطور مشروح بخواند و بداند .

فراریان را بطرف بغداد اعزام و باختیار مقامات عالی آنجا واگذار کردیم . در آنجا برای معاش و مسکن آنها فورا اقدامات مقتضی بعمل آمد .

مردمان قوی البنیه و صحیح المزاج را برای خدمات قشونی و کارگری بعنوان داوطلب وارد خدمت کردند و بچه ها و مردهای علیل المزاج را با مال و حشمی که همراه داشتند بطرف بین النهرین روانه نمودند .

فعلا همه آنها را باوطان اصلی خودشان عودت داده اند . چون مسائل زیادی در مقابل داشتیم و لازم بود راجع بکلیه آن ها مذاکره و مشورت بشود من تصمیم گرفتم و لو برای مدت قلبی هم باشد بطرف بغداد عزیمت نموده و بارکان حرب کل قشون در آن جا مزاجه کنم ولی قبل از اقدام باین عمل لازم بود يك مرتبه دیگر بطهران بروم و درضمن ملاقات با وزیر مختار عقیده و نظریات او را راجع به پاره مسائل استطلاع نمایم .

بنا بر این چهارم ژویه بطرف طهران حرکت کردم و همان روز هم وارد شدم .

سر چارلس مارلینگ وزیر مختار انگلیس را در قلهک



مقر بیلاقیس که تقریباً در هفده میلی طهران واقع شده ملاقات نمودم .  
مقر سفارت ما در قلعهک بمراتب زیاتر و با شکوه تر از  
اقامتگاه قشلاقی آن در طهران است .

عمارت مجلل سفارت در دامنه کم ارتفاع عمده ترین قله  
شامخه « البرز » در میان جنگل انبوه و روح پرور در « طرز انکلیس »  
غوطه ور می باشد و جویهای متعدد آب روان که کف آن ها را  
با کاشیهای فیروزه مفروش کرده اند در هر طرف با طنین سامعه نواز  
جریان دارند .

مدت توقف من در قلعهک بواسطه مشغله و زیادی کار خیلی  
کم بود هفتم ژویه بقزوین عودت نموده و برای ادامه مسافرت  
خود بسمت بغداد از هر جهت حاضر و آماده بودم .

بی نهایت متاسف بودم از این که در بحبوحه بحران کابینه  
از طهران خارج شدم و خیلی میل داشتم بحران و اختلال سیاسی  
را که در این مملکت منقلب اینطور انعکاس ضعیف پیدا کرده و  
عاقبت هم مدلل شد که بحران قبل از وقت بوده از نزدیک تماشا کنم  
چون من نمیتوانستم قسمت زیادی از اوقات خودم را برای  
مسافرت به بغداد تخصیص بدهم لذا اینطور مصلحت دیدم که با ائروپلن  
پرواز کنم .

بنا بر این خواهش کردم یک طیاره دو نفری از بغداد  
برای من بفرستند .

جواب مساعد رسید ولی گرمای فوق العاده بین النهرین مانع  
از ارسال طیاره شد و بمن اطلاع دادند که فقط از محل مرجانه  
هشتاد میلی بغداد میتوانم با قلیه هوایی مسافرت کنم .  
من بهمین اندازه صرفه جوئی وقت هم قانع بودم . تا ایسن

موقع من هیچگونه اخبار و اطلاعاتی از بیچراخوف نداشتیم و خیلی مایل بودم بدانم گذارشات او در ظرف اینمدت از چه قرار بوده و دنباله عملیات او بچه ترتیب توسعه یافته است .

احتمال عزیمت و ورود ما به باد کوبه با مساعدت بیچراخوف و یا با قوا و وسایط خصوصی خودمان بطور روز افزون قوت می گرفت .

روابط و مناسبات ما با باد کوبه توسط چاپارها و قاصد بن مخصوص تقریبا هر روزه بر قرار بود .

بقرار اخبار واصله سوسیال روولیسینرها در آنجا بقدری کسب قدرت کرده اند که میتوانند بزودی اقدام به « کودتا » نمایند یعنی حکومت بالشویکی را منفصل و رژیم جدیدی برقرار کرده و انگلیسها را بمساعدت و یاری خود جلب و دعوت نمایند .

برای اینکه موقع مقتضی و مناسب حرکت را از دست نداده باشیم من هر لحظه مترصد وصول خبر بودم . از حیث قوا و وسایل لازم برای آغاز عملیات باز هم در مضیقه بودیم طولی نکشید خبر مسرت بخشی رسید که بریکاد سی و نهم پیاده نظام که اخیرا از دستجات مختلف قشونی متشکل شده تحت ریاست و فرمان سرهنگ فاونل برای تقویت من اعزام و بسرعت هر چه تمامتر با کامیونهای باری در حرکت است قسمت های مفصله الاسامی ذیل جزو بریکاد اعزامی فوق بودند: باتالیون هفتم افواج گلوچستر وستافورد شمالی و باتالیون نهم افواج یورچستر و وارویکس . راپرت مورخه ۱۳ ژویه ۱۹۱۸ من از قزوین که ذیلا اشعار گردیده جریان وقایع و حوادث اخیر را مشروحا بنظر خوانندگان میرساند :

« از تاریخ آخرین راپرت من تا کنون تبدلات و تغییرات

زیادی بوقوع پیوسته و نتایج همه آنها بطور کلی بر ای ما رضایت بخش بوده است .

وقایع را وقتی قسمت قسمت تحت نظر بگیریم قدری پیچیده و در هم و برهم است لیکن بدون تردید آن ها يك ارتباطات و مناسبات داخلی با هم دارند و موفقیت و مقاومت در مقابل یکی از آن وقایع بسایر حوادث هم تاثیرات مساعد می بخشد .

قطع نظر از تغییرات آنی که در جریان حوادث انقلابی روسیه پیش آمده و با اینکه حوادث مزبوره با ما در مسافت خیلی نزدیک تماس و ارتباط پیدا کرده معذک چون تشریح جزئیات آن در يك راپورت عادی و محدود ممتنع است لذا از تصویر آن خود داری نموده و کلیه وقایع جاریه را بشرح ذیل طبقه بندی میکنم:

- ۱ - حوادث محلی ایران
- ۲ - وقایع جاریه باد کوبه
- ۳ - وضعیت کنونی کر سن او و دسک - ترکستان
- ۴ - تعرضات ترکها بمنطقه تبریز
- ۵ - وضعیت عمومی نواحی دریاچه ارومیه
- ۶ - حوادث جنگل
- ۷ - استخدام قوای چریک و دستجات داوطلب .

#### ۱- حوادث محلی ایران - از نقطه نظر نظامی و از لحاظ

سوق الجیشی کلیه حوادث در این قسمت ایران رضایت بخش و کاملاً مورد اطمینان است .

قوای لازم جهت تامین امنیت و اطمینان خاطر ما اعزام گردیده و در بین راه است و من تصور میکنم در آینده نزدیک بتوانم عده کافی قشون تحت فرمان خود داشته باشم که برای تنظیم حوادث مذکوره

در فوق که فعلا بمنفعت ما توسعه و جریان مییابند. بکار بیندازم .  
انحطاط وضعف حالت روحی قوای ترك و نفاق بین آلمان  
ها و تركها در قفقاز برای مافوایدو منافع بیشماری در برخواهد  
داشت علاوه بر قوای ارتباط يك لشكرقوه جدید برای عملیات اینجا  
کافی خواهد بود :

اما راجع بانحطاط حالت روحیه قشون ترك برای تصویر این  
قسمت بذکر واقعه ذیل مبادرت میورزد : تركها در تبریز تقریبا  
دارای دو هزار سر نیزه هستند .

درعرض راه تبریز یعنی بین میانج و قزوین يك دسته قلیل -  
العدده قوای ما که همه جهت عبارت از شصت نفر صاحب منصب و  
تایین ( از قسمتهای ن . س . ا . ) میباشند توقف دارند .

از عده فوق سابقا چند نفر صاحب منصب با يك اوتوموبیلزره  
پوش تحت فرمان کاپتن اوسبورن تا نزدیکی تبریز گردنه « شبلی »  
رفته بودند .

شاید تركها اطلاعات صحیحی از قلت و ضعف فوق العاده  
قوای من نداشته باشند ولی بطور قطع این اندازه ها سابقه دارند  
که ما در منطقه نزدیک به تبریز چندان قوای زیادی نداریم با اینحال  
توانستند از حرکت يك دسته بسیار کوچک قوای ما ممانعت بعمل آورند  
علاوه بر این اکثرا فراریهای زیادی از قشون ترك بطرف ما میآیند  
دریک راپورت فشرده و محدود نمایاندهم پیچ و خمها که در وضعیت  
سیاسی محلی پیدا شده خیلی مشکل است :

از مراسلات و مکاتبات متقابل که بدست ما افتاده این طور  
استنباط میشود که عده زیادی از مامورین و مستخدمین محلی دولتی  
جدا هوا خواه و طرفدار تركها هستند ولی بدیهی است سکنه مملکت

دارای چنین تمایلی نیستند .

تبلیغات در زمینه مخالفت با مایشتر از طرف سفارت عثمانی در طهران بعمل میاید و حکومت ایران هم نسبت بهجریان این قضایا ابدا روی مخالفت نشان نمیدهد و معلوم هم نیست که از ورود و اقامت قوای ترك در ایران ناراضی باشد .

من در اینجا تبلیغات عمده نمیکنم جز اینکه گاهگاهی اوراقی که مبنی بر تکذیب پاره شایعات بی اساس باشد اتشار میدهم و گاهی هم ابلاغیه هائی منتشر میکنم که برای ما خالی از تیجه و فایده نیست .  
تبلیغات سیاسی ما عبارت است از اینکه : خودمان در محل حضور داریم -

- صاحب منصبان و سربازان ما باکمال حسن سلوك و اخلاق پسندیده رفتار میکنند - در قبال کلیه احتیاجات خودمان با نهایت سخاوت وجه تادیه مینمائیم .

طرز رفتار و سلوك سکنه شهرها پسندیده و رضایت بخش است و همه آن ها ابتدا از مخالفت و ضدیت و تحریکات ضدانگلیسی شروع میکنند و دست آخر از جدیترین و صمیمترین معاوین ما در برقراری انتظامات محلی میشوند .

وضعیت عمومی هر يك از شهرها را با رعایت ترتیب ذیلا تحت نظر دقت و مطالعه قرار میدهیم :

انزلی کمافی السابق از طرف قشون سرخ بادکوبه اداره میشود و ابدا مایل بحضور ما در آن ناحیه نیستند وای من تصور میکنم آن ها با این موضوع آشنا و مانوس شده باشند و بهمین جهت هم شروع نموده ام تدریجا بر عده قوای خودمان در آن جا اضافه میکنم و جدیت دارم که در آینده نزدیک بر وضعیت حکمفرما

شده و باقلايون و رژيم ادارى آن جا اهميتى ندهم .  
رشت كه تقريباً تا چند هفته قبل در تصرف و تحت اشغال  
جنگليها بود شهر نسبتاً بزرگى است و داراى مهمانخانه ها و سينما  
هاى متعدد ميباشد .

سكنه آن جا از ملل مختلفه ايرانى و يونانى و ارمنى متشكل  
شده . از قرابين فهميده ميشود كه سكنه شهر تمايل به ما هستند  
ليكن تا كنون من فرصت بدست نياورده ام كه در تمايلات حقيقى  
آن ها تفحص نمايم .

**كاپيتن كوكرال** رئيس پليس نظامى يكى از اشخاص بسيار  
با تجربه و كار آزموده است و در تكنيك و فن پلىسى حقيقتاً مثل  
و نظير ندارد و با كمال موفقيت جر يترين و جسور ترين توطئه  
كنندگان و ماجرا جويان را تعليم و تاديب ميكند زيرا بدون اندكى  
اشتباه يا غفلت مرتبا آن ها را دستگير و در پشت قفل محبس جابجا  
مينمايد ...

وقتى من موفق شدم او را بر رشت منتقل نمايم قطعاً وضعيت  
شهر تغيير كلى پيدا خواهد كرد .

**درقزوين** تحريكات و تبليغات ضد انگليسى بكلى موقوف  
شده است متعصين مذهبى و مؤمنين با من در يك مجلس چاى صرف  
مى كنند .

دموكراتهاى برجسته و عمال ترك و ساير عوامل موزيه يادر  
محبس نشسته اند و يا فرارا خود را از تعقيات مامورين مانجات  
داده اند .

در سايه حسن تدبير و اقدامات قابل توجه شعبه اطلاعات  
سپاسى كه تحت تعليمات **كاپيتن ساووندرس** اداره ميشود من ميتوانم

احصائیه سکنه فزوین را روی کاغذ آورده و با کمال صحت میزان تمکین و اطاعت هر یک را تعیین نمایم .

همدان بعد از توقیف حکومت و دستیگری فرید الدوله یکی - از هتمردین درجه اول محل رو بسکونت و آرامش گذاشته است سکنه شهر در مقابل مساعدت های ما نسبت بقحطی زدگان، که در ابتدای ورود ما بهمدان بعمل آمده و فواید و نتایجش بمراتب از توپهای مسلسل بیشمار بیشتر بود باظهار تشکر و قدردانی مبادرت ورزید در بیجار و زنجان و میانج سکونت و آرامش برقرار است با همه این احوال من آنی خیال خودم را راحت نمیگذارم و در هر لحظه حاضر و آماده هستم که با جدیترین وضعی در مقابل هر گونه تظاهرات خصمانه در شهر های مذکور مقاومت کنم و هر نحو تعرضات را درهم شکنم .

وقتی فعالیت و عملیات خستگی ناپذیر قوای دشمن را در اطراف منطقه اشغالی خودمان در نظر بگیریم و قلت و ضعف قوای خودمان را که بشکل دستجات کوچک در نقاط بعیده پراکنده و بدون هیچ گونه ارتباطی با مرکز اصلی مشغول عملیات هستند در مقابل چشم خودمان قرار بدهیم باید اعتراف کنیم که ما بیش از حد انتظار و مافوق تصور از دائره حزم و احتیاط خارج شده ایم .

اگر چه جای شکرش باقیست که تا بحال ما هیچگونه حوادث و سوانح سوئی مصادف نشده ایم .

زنجان معروف شهر متحصین و تر کوفیلها و انگلوفیلها شده است . در اوایل ورود قوای ما به زنجان دو نفر از طرفداران ما که از اهل محل بودند بجرم مساعدت با ما در شاهراه و معبر عمومی بقتل رسیدند .

با وجود اینگونه تهدیدات قوایی که ما در آنجا داریم از بیست نفر صاحب منصب و تأمین تجاوز نکرده و ما روز بروز در این منطقه کسب قدرت و نفوذ مینماییم و رفته رفته نگرانی‌ها راجع به مخاطرات احتمالی اقامت ما در این حدود مرتفع میشود .

طهران ابدا شباهتی بسایر قسمت‌های ایران ندارد و هنوز هم با کمال جدیت «بیطرفی» خود را محافظت میکند .

اولین نکته برجسته که در موقع ورود پایتخت در مقابل چشم انسان عرض اندام مینماید بیرق‌های قونسولخانهای آلمان و عثمانی است که با کمال آزادی در اهتزاز میباشند .

یکنفر صاحب منصب اطریشی را هنگام عبور در خیابان دیدم مخصوصا سواره جلو رتم که از نزدیک بهتر او را تماشا کنم وقتی خوب باونزدیک شدم از فرط تعجب توانستم خود داری کنم زیرا او فوراً کلاهش را برداشت و بمن تعظیم بلند بالائی نمود . جلسات مجلس شورای ملی ایران فعلا تعطیل است . کابینه وزراء هم خیلی بيمصرف است و از وجود آن فایده مترتب نیست و هیچ کاری ندارد و شغل خودش را منحصر باین کرده است که «بین پره‌های چرخ عرابه‌ها چوب بگذارد .»

من تازه از طهران مراجعت کرده‌ام و مدت سه روز نزد وزیر مختار خودمان در طهران بودم .

بحران کابینه شروع شده و دوام دارد لیکن پیش آمدهای جدیدی پیش بینی نمیشود .

تهران مرکز و منبع تحریکات و تبلیغات خصمانه است زیرا علاوه بر اینکه نمایندگان سیاسی همه دشمنان مادر آنجا اقامت و حضور دارند کلیه متمرذین و یاغیان هم که از سیاست و



عدالت گستری من! فراری و متواری شده‌اند در آنجا برای خودمان و پناهگاه یافته‌اند.

اما راجع بوضعیت عمومی جنگ میتوان گفت که موقع عملیات وسیع و غلنی از هر جهت رسیده است.

مذاکرات ما با آرا منهنوز بطور قطع خاتمه پیدا نکرده و آنها هنوز دسته دسته در مناطق مختلفه مشغول عمل هستند و قوه مقاومت را از دست نداده‌اند منجمله در ارومیه و الکساندروپول ایستادگی میکنند.

ترکها از طول مدت جنگ فرسوده شده و از شعبده بازی آلمانها هم بستوه آمده‌اند و پول هم ندارند. آلمانها دائما با ترکها گفتگو و مشاجره دارند و موضوع حمل و نقل و اعزام قشون برای آنها بیشتر بموانع مصادف میشود تا مال ما.

ترکها خیلی جدیت دارند باد کوبه را بتصرف قوای خود در آورند در صورتیکه آلمانها بهیچوجه باین امر مایل و راضی نیستند و حاضر نمیشوند اقدام باین عمل را اجازه بدهند.

۲ - حوادث جاریه باد کوبه - در باد کوبه کمافی - السابق حکومت ساوتیک در سر کار است. حکومت مزبور در عملیات خود مطیع کمیته مرکزی (س. ک.) مسکو میباشد و دائما از آنجا دستور و تعلیمات لازمه در یافت میدارد.

صلاحیت و حیثیت حکومت ساوتیک بطور روز افزون رو بزوال و انحطاط گذاشته است و احتمال قوی میرود اس - ارها (سوسیال روولیسینورها) بزودی بالشویکها را از باد کوبه خارج نمایند ولیکن چون از حیث مهمات جنگی و ارزاق باد کوبه محتاج بحکومت حاجی طرخان است اسرها (S. R.) جدیت خواهند کرد

قبل از قیام بر علیه حکومت باد کوبه حکومت بالشویکی حاجی طرحان را مفصل نمایند .

چند روز قبل از این من در انزلی با رفیق چلیایین، مصاحبه و مذاکره بعمل آوردم . در اینجا اجمالا بشرح مذاکره خودمان میپردازم از مطالعه شرح مذاکرات ما معلوم خواهد شد که حکومت بالشویکی تا چه اندازه در حفظ موقعیت کنونی خود با فشاری میکند . من با نمایندگان حزب سوسیال روولسیونر ها که پروگرام و خطمشیشان بیشتر با مقاصد ما موافقت دارد مکرر مصاحبه و مذاکره نموده ام و بطور کلی میتوان گفت که پروگرام آن ها مصلح امور و ترمیم کننده وضعیت است در صورتیکه پروگرام بالشویک ها فقط روی زمینه خرابی و انهدام مشی میکند .

سوسیال روولسیونر ها خیلی طالب هستند که ما با آن ها مساعدت کنیم مخصوصا در قسمت مالی .

من روابط و مناسبات دوستانه خودمان را با سوسیال روولسیونر ها بر قرار داشته ام و آن ها بخوبی میداند که هرگاه حکومت را بدست بیاورند در بسیاری از قضایا و مسائل جاریه میتوانند مستظهر بمساعدت های مادی و معنوی ما بشوند .

**بیچراخوف** در اوایل ماه جاری با قوای ابوابجمعی خود بطرف بندر ( آلیات ) روانه شد و پنج نفر از صاحب منصبان و چهار اوتومبیل زره پوش ما را نیز همراه خود برد .

من مخصوصا برای ملاقات او با انزلی رفته و در آن جابجایی از مذاکره راجع بعملیات آینده در کلیه مسائل مطروحه اهم موافقت حاصل کردیم و من امیدواری های زیادی دارم و فعلا در این راپورت راجع بموضوع فوق از توضیح مطلب خود داری میکنم .

الحاق بیچراخوف ببالشویک هاباعت وحشت و تعجب فوق العاده روسهای محلی گردیده است لیکن من اطمینان میدهم که اقدام او صحیح و بجا بوده و این یگانه وسیله و تهاراهی بوده که توانسته است او را بقققاز برساند و وقتی او بتواند موقعیت خودش را در آن جا تحکیم و تثبیت نماید قطعا نتایج مطلوبه بدست خواهد آمد .

از روسها و انگلیسها هیچکس به پالکونیک بیچراخوف اعتماد و اطمینان ندارد ولی من نسبت باو اعتقاد و علاقه کامل دارم . در هر صورت من ناچار هستم باو عقیده پیدا کنم زیرا در حال حاضر همه امیدواربها و انتظارات ما متوجه شخص بیچراخوف میباشد و بس . او همه جهت طرفدار روسیه است و کلیه نقشه هائی را که در نظر گرفته منافع روسیه را بطور عموم و مصالح قفقاز شمالی را بطور خصوصی در بر دارد و همه خیالات او با مقاصد و منافع ما مطابق و موافق است .

از موقع حرکت او تاکنون من هیچگونه اطلاع و خبری از گذارشاتش ندارم و همین موضوع قدری باعث نگرانی من شده است . شاید هم همه نقشه ها و پیش بینی های بیچراخوف صورت وقوع و عمل پیدا نکند برای پیشرفت همه آن ها فداکاری و جان فشانی فوق العاده لازم است : ولی حالت روحیه قوای تحت فرمان او چندان امیدبخش و قابل اطمینان نیست .

روسهای مقیم اینجا عقیده دارند که تا بعین بیچراخوف پس از ورود بقققاز و نزدیک شدن باوطن خود متفرق خواهند شد با این که ممکن است عده هم از آن ها فرار کنند معذک من با این عقیده نمیتوانم موافقت کنم .

۳ - وضعیت کراسناووسک بعقیده من هنوز بطور قطع روشن نشده است

من يك عده صاحب‌نصب و سرباز بانجا خواهم فرستاد كه بدانم در آنجا چگونه از آن‌ها پذيرائی می‌کند .

اگر ما بتوانيم محصول و پنبه موجود آن جا را از تطاول آلمان‌ها محافظت کنیم اين خودش يك موفقیت بسيار بزرگی خواهد بود . حالیه پنبه کراسناودسک را از حاجی طرخان از طریق رود **ولگا** برای احتیاجات و کارخانجات آلمان حمل و صادر میکنند .

تحصیل اطلاعات لازم راجع بوضعیت کنونی ترکستان خیلی مشکل است و اخباری هم که در این زمینه واصل میشود متضاد و قابل اعتماد نیست .

باید تصور کنیم اهالی ترکستان بیشتر متمایل هستند که خودشان را از سیاست کنار و دور نگاه دارند و حاضر خواهند بود مساعدت خارجی را بهر شکل و شرطی باشد بپذیرند مشروط بر اینکه انتظامات و آسایش عمومی برقرار گردد .

نکته مهم و عمده دیگر که بعد از موضوع پنبه عرض‌اندام میکند مسئله آزادی متجاوزان سی هزار نفر اسرای نظامی اطریشی و آلمانی در ترکستان میباشد . اگر اولین هیئت اعزامی من به کراسناودسک با حسن قبول پذيرائی شود من قطعا موفق خواهم شد بعدها از عملیات آلمان‌ها بر علیه افغانستان جلوگیری کنم بديهی است در صورتی این موضوع عملی خواهد شد که با دکوبه تحت اشغال و تصرف آن‌ها باشد .

**۴ - وضعیت تبریز .** ترکها در تبریز موقعیت خودشان را محکم کرده اند و در آن جا تقریبا در حدود دو هزار سر نیزه موجود دارند تصور نمی‌کنم ترکها بتوانند در آن جا بقوای خودشان بدون اینکه تفسیری در نقشه عملیاتشان در قفقاز بدهند چیزی اضافه کنند

و نیز عقیده ندارم ترکها بتوانند از طریق زنجان و قزوین  
بداخله ایران حرکت کنند اچنانا اگر هم در این خیال باشند من  
آقدر ها قوه و قشون موجود خواهم داشت که بتوانم از نفوذ  
و پیشرفت آن ها بمرکز ایران جلوگیری کنم و این فرونت را  
برای تثبیت موقعیت خودمان محافظت نمایم .

این نکته را هم باید در نظر بگیریم که شاید ترکها بتوانند  
در این منطقه بقوای من شکست وارد آورده و فقط باشغال نظامی  
زاویه شمالی آذربایجان یعنی منطقه اردبیل و بندر آستارا قناعت کنند  
در اینصورت آن ها میتواند در آن جا با دستجات جنگلیها متحد  
شوند ولی بر فرض موفقیت هم با قلت قوای خود ناچار خواهند  
بود اولامهمات جنگی و آذوقه بجنگلیها برسانند ثانیاً بندر آستارا  
را برای استفاده آن ها محافظت نمایند و ثالثاً ماموریت جلوگیری  
از عملیات انگلیس ها را در نواحی جنوبی بحر خزر عهده دار  
شوند پیشرفت آنها با فقدان قوای کافی بنظر مشکل می آید .

ترکها در عملیات جنگی حق تقدمی برای خودشان قائل  
نیستند و الا میتوانند با نهایت سهولت قوای کوچک و قلیل العده  
ما را از میانجی بیرون کنند و برخلاف انتظار آن ها چندی قبل  
اجازه دادند که يك دسته قلیل العده من گردنه مهم «شبللی» را در  
نزدیکی تبریز اشغال نماید .

در نتیجه خیانت قزاقهای ایرانی که مامور تقویت يك دست  
از قوای اعزامی من بودند چیزی نمانده بود یکی از اوتوموبیل  
های زره پوش گرفتار ترکها بشود و این واقعه که ( آن ها از این  
وقعیت مناسب نتوانستند استفاده کنند ) دلیل بزرگی بر این است که  
ترکها خیلی بی ثبات شده و قوه مقاومت را از دست داده اند .

۵ - وضعیت عمومی در نواحی دریایچه ارومیه: وضعیت

این ناحیه خیلی قابل توجه است و بیش از هر محل دیگر به ما امیدواری میدهد.

کلیه وقایع مختلفه جاریه يك ارتباط و تناسب داخلی با هم پیدا کرده اند بنا بر این موفقیت ما در ناحیه ارومیه نوید میدهد که ترکها تبرین را تخلیه کرده روابط ما با ارامنه در نواحی آلکساندروپول به طور مستقیم برقرار گردیده و بما فرصت بدهد که از پیشرفت ترکها بطرف قفقاز قطعا جلوگیری کنیم و بدین وسیله حوادث باد کوبه را در يك استقامت مساعد بحال خودمان بجریان بیندازیم. نهم ژویه طیاره ما بطرف میانج که قبلا در آنجا فرودگاه و مقداری هم بنزین تهیه شده بود پرواز کرد.

دهم ژویه طیاره بطرف ارومیه پرواز کرده و همان روز هم به میانج عودت نمود و پس از بارگیری بنزین صحیح و سالم با بقروین مراجعت کرد.

لیوتنان پنینگتون طیاره چی ماموریت یافت مرسوله از طرف من به آقا پطرس سرپرست جنبش آشوریها در ارومیه برساند وقتی وارد آنجا شد از طرف اهالی و سکنه محل با هلهله و شادی فوق العاده استقبال و پذیرائی گردید مردم بی اختیار روی دست و پای او ریخته و او را در آغوش کشیده میوسیدند.

شهر از چهار طرف در محاصره قوای ترك بود و مدت چهار ماه تمام سکنه شهر از وقایع خارج هیچ گونه اطلاعی نداشتند و آنها خیال میکردند که در ایران قشون انگلیس وجود خارجی ندارد و بعلاوه اطمینان حاصل کرده بودند که قوای ما موصل را تحت اشغال و تصرف خود در آورده است و بهمین نظر آنها تهیه

می دیدند که محاصره ترکها را در هم شکسته و بطرف موصل رهسپار شوند .

با وجود ده هزار قشون که مامور محافظت هشتاد هزار نفر جمعیت ارومیه و توابع آن بودند اتخاذ ینک چنین تصمیمی از طرف آنها منجر بقتل عامه سکنه مسیحی و تسلیم شهر ارومیه می گردید .

**لیوتنان پنینگتون** در موقع مقتضی تمام این قضایا و مخاطرات را بانها گوشزد و خاطر نشان نمود .

ما برای آنها اسلحه و مهمات جنگی میرسانیم و با آنها قرار گذاشته ایم که روز ۲۲ ژویه در صاین قلعه بانها ملحق شویم مشروط بر اینکه آنها در استقامت ساوجبلاغ نقطه ضعیف فرونت ترکها را در هم شکسته و خودشان را بما برسانند .

قوای ترکها در آن منطقه نسبتا کم و ضعیف هستند . تمام لشکر عثمانی در نواحی جنوب غربی دریاچه ارومیه صف آرائی کرده ولی قوای لشکر کامل نیست و متفرق است و همین موضوع امیدواری میدهد که شاید آشوریها در مقصود خود پیشرفت حاصل نمایند .

اگر ما در این قسمت پیشرفت کنیم و بتوانیم شهر را به تصرف خودمان در آوریم آنوقت سرتاسر خط همدان و ارومیه تحت اشغال و تصرف قوای ما خواهد بود و همینکه توانستیم ارتباطات تبریز را قطع کنیم ذخایر زیاد محصول که حالیه بدست ترکها جمع آوری و خرمن میشود متعلق بما خواهد گردید .

۶ - **حوادث جنگل** : شعله حریق و حرارت فوق العاده

جنگل اخیرا در ۱۲ ژوئن بدست پالکونیک بیچراخوف و قزاق

های او و اسکادرون فوج ۱۴ هوسار ما در مصادمات منجیل  
خواموش گردیده فرو نشست یعنی جنگلیها در حدود بل منجیل  
شکست فاحش و قطعی برداشتند .

طیارات برای ما خیلی مفید واقع شدند زیرا عملیات جنگی  
در جنگلهای انبوه و غیر قابل عبور بدون مساعدت طیاره قطعا منجر  
به تلفات و ضایعات سنگین میگردد .

### ۷ - استخدام قوای چریک و دستجات داوطلب .

حالیه ما در همدان و قزوین دارای سه دسته قشون داوطلب  
که جمعا در حدود هشتصد نفر میشوند میباشیم .  
قوای داوطلب لیاقت خود را در محافظت امنیت و انتظام طرق  
و همراهی بارها و مسافرین کاملا بثبوت رسانده .

وجود قوای داوطلب برای ما از لحاظ سیاسی خیلی مفید و  
از نقطه نظر امنیت و آسایش و انتظام طرق فوق العاده ذقیمت است  
ولی من بهیچوجه در خیال نیستم که قشون داوطلب را در مصادمات  
بر علیه ترکهها دخالت داده و بکار بیندازم .

دستجات قوای چریک متوالیا از طرف ماژور واکستاف از  
شاهسونها و از طرف ماژور استارنس از اکرادساو جیلاغ استخدام  
و تشکیل میشوند .

من نظر خاصی بقوای چریک ندارم جز اینکه میخواهم از  
بغض و عداوت آنها نسبت به ترکهها استفاده کرده و آنها را  
و اداری نمایم برای محافظت آب و خاک و اشیانه مادری خود با ترك  
ها جنگ کنند .

قوای چریک برای وارد آوردن تعرضات و شیخون های  
ناگهانی بقوای ترك متناوب احضار میشوند .



شاهسونها و اکراد برای اینگونه تعرضات و مصادمات همیشه

آماده و در این قبیل عملیات بیش از حد تصور مهارت دارند .  
ترکها هم عینا همین سیاست ما را تعقیب میکنند و من دستور  
داده ام ابتدا عملیات آن ها را در این زمینه فلج کنند و مجال  
استفاده بان ها از قوای محلی ندهند .

در مراحل اولیه جنگ آلمان ها از قوای داوطلب و چریک  
خیلی فریب خورده بودند زیرا اعتبارات هنگفتی بان ها پرداخته و  
در موقع عمل همه متفرق و فراری شده و هیچ کاری بنفع آن ها  
صورت نداده بودند .

من از این پیش آمد عبرت گرفته با قوای چریک قرار  
گذاشتم پس از انجام و اجرای هر خدمتی حق الزحمهٔ پردازم و این  
رویه من بینهایت مفید واقع شد .

ما بقوای داوطلب و چریک ابداسلاحه و مهمات نمیدادیم  
و همین موضوع آن ها را از خیال فرار بکلی منصرف کرده بود .  
در خاتمه من نکتهٔ را که در ابتدای این راپورت اشاره کرده  
بودم مجدداً تکرار میکنم :

پیشرفت و موفقیت ما مرهون حسن سلوک و اخلاق پسندیده  
قشون می باشد . طرز رفتار قشون ما تا ثیرات  
بسیار خوبی در ایران بخشیده و ایرانیها رفته رفته تشخیص میدهند  
که سرباز انگلیسی عنصر مخصوصی است و شباهت به هیچیک از  
نظامیانی که تا کنون دیده شده ندارد از یک مکتوب میرزا کوچک خان  
که بدست ما افتاد من فهمیدم او از اینکه بهیچوجه من الو جو  
توانسته است سکنه محل را بر علیه ما بر انگیزاند اظهارشکایت و  
عدم رضایت نموده و در ضمن مکتوب اشاره کرده است که

انگلیس ها کارهائی نکرده اند که موجبات عدم رضایت اهالی فراهم شده باشد. بطوریکه فوقاً وعده داده ام شرح ملاقات و مصاحبه خود را با رفیق چلیابین که در ۲ ژوئن در انزلی صورت گرفته است ذیلا اشاء میدهم: چلیابین - همان شخصی است که در ماه فوریه ریاست کمیته انقلابی انزلی را عهده دار بود و در آن موقع کمیته متحد بالشویکها و جنگاها از حرکت قوای «ژنرال دنسترویل» بطرف باد کوبه جلوگیری کرد.

برخی از اعضاء کمیته انقلابی مردمان خوش منظر و خوش محضری بودند ولی چلیابین یکی از تیپهای بسیار کریه المنظر و مانند همه دهاقین خیلی زرنگ و خیلی دیر باور بود.

صحت و صراحت قطعی اظهارات و بیانات من بیشتر عقیده او را در عدم صداقت گفتار و رفتارم تأیید و تثبیت مینمود.

چلیابین معتقد است که بریطانیای کبیر میخواهد از موقیعت سخت و موقتی روسیه کنونی استفاده کرده و شمال ایران را تصرف نماید، او باور نمیکرد وقتی من صریحا اظهار داشتم که ما فقط اولاً بقصد تأمین جناح راست قشون بین النهرین و ثانياً برای افتتاح راه بغداد و باد کوبه جهت مساعدت با قفقاز بطور موقت ناچار از اشغال اراضی ایران خواهیم بود. من میل دارم اینطور اظهار عقیده کنم و در این عقیده باشم که رفیق چلیابین شخص و طن پرست و با شرافتی است ولی در عین حال تصور میکنم همقطاران او - سایر اعضای کمیته در باره او بدگمان شده و معتقدند که او «آشیانه گرم و نرمی» برای خود تأمین نموده.

چلیابین هم مانند همه روسها بظاهر عملیات انگلیسها توجه داشته و نسبت بهر انگلیسی بانظر تردید و سوء ظن نگاه میکند

یعنی باطن اصیل انگلیسی را معکوس و ملوث مشاهده مینمایید. اقرار و اعتراف صمیمانه من راجع باینکه ما برای مداخله در امور انقلاب باینجا نیامده ایم بلکه مقصود ما از اقامت در اینجا فقط جلوگیری از پیشرفت آلمانها و ترکها میباشد اورا در تمام مدت مصاحبه ما متبسم داشته بود.

چلیابین جدا معتقد است که ما آمده ایم منابع و صنایع نفت بادکوبه را برای همیشه تصاحب و تصرف نمائیم و امتیازات سایر معادن و فلزات ممالک قفقاز را بدست بیاوریم و مجددا تزار را بر تخت سلطنت از دست داده اش بنشانیم.

تنها صلاحدید و پیشنهاد عاقلانه او ( گرچه تصور نمیکنم این فکر متعلق بخود او باشد ) بمن از اینقرار بود : آیا شما میل دارید بالشویکها را برسمیت بشناسید یا میل ندارید ؟ این نکته را بدانید که شما اشتباه بزرگی میکنید در شناختن آنها . آلمانها خیلی مدبرانه و عاقلانه تر رفتار کردند که اولابالشویکهارا برسمیت شناختند بعد هم سوار آن ها شدند .

شما از يك طرف از شناختن آن ها امتناع دارید و از طرف دیگر مساعدت خودتان را بان ها پیشنهاد و تکلیف میکنید .

تنها تغییری که در عقیده و فکر او از ملاقات نخستین ما تاکنون پیدا شده اینست که آنوقت چلیابین اینطور اظهار عقیده مینمود:

« ما با آلمان ها اختلاف قول و نظر نداریم و پس از عقد قرارداد مودت ما آنها را بیش از شما مورد توجه و ملاحظت قرار میدهیم. »  
حالیه میگوید : « آلمان ها از حسن ظن ما سوء استفاده کردند

وما تا آخرین قطره خون خود با آنها جنک خواهیم کرد. »  
چلیابین راجع بجنگلیها سابقا اینطور اظهار عقیده مینمود :

« جنگلیها وطن پرستان حقیقی و با شرافت هستند و آن ها هم مانند ما برای آزادی و حقوق بشر بر علیه سلطنت خائن مطلق العنانی مشغول کشمکش و مبارزه میباشند . »

ولی حالا میگوید : « جنگلیها فقط از جمله قاطمان طریق و دزدان سرگردنه میباشند و باید هرچه زود تر قلع و قمع شوند . » اسر ها ( سوسیال روولسیونر ها ) تشکیل حزب توانائی داده و به طور روز افزون کسب قدرت مینمایند و قریبا بایستی حکومت شوروی ها را منفصل و ساقط کنند و آن ها جدا در صدد این اقدام بر آمده اند .

من راجع باینموضوع عقیده چلیابین را سؤال کردم او جوابا اظهار داشت : « این نظریه بکلی بیمعنی و بی اساس است . اسر ها در کمیته های انقلابی مشغول کار هستند و پست های محدود و معینی را بنام کارگران اشغال کرده اند و مسئولیت هم دارند . » گفته های چلیابین خیلی پسندیده و قابل توجه بود لیکن اسرهای بادکوبه بمن اظهار داشتند که از قبول هر گونه مشاغل و پستهای مسئولیت دار امتناع ورزیده اند و حتی از تشریک مساعی باحکومت شوروی هم خود را کنار گرفته اند .

چلیابین مایل بود که انگلیس ها با حکومت بادکوبه از حیث اسلحه و مهمات جنگی و اتوموبیل مساعدت کنند و در مقابل بنزین و روغن دریافت نمایند و اما راجع بکمک و یاری از حیث اعزام قوا و یا مشاقتان نظامی حتی برای شنیدن آنها حاضر نمی شد . بزرگترین دلیل محکم او بر علیه ورود قوای انگلیس به بادکوبه این بود که میگفت در اینصورت آلمانها فوراً به بهانه معامله متقابل با اعزام قوای خود بطروگرداد و مسکو را اشغال میکنند .

در پایان مصاحبه چلیابین اینطور اظهار داشت : « لزومی ندارد ما بمصاحبه و مذاکره خودمان عقبه بدهیم زیرا ما هیچوقت توافق نظر پیدا نخواهیم کرد و مذاکره من که میدانم آزادی بمفهوم واقعی آن یعنی چه با آن کسی که اریکه و تخت سلطنتی را موطن اصلی خود می‌شمارد زیادی است »

برای این که معلوم شود چه تبلیغات و تحریکات ضدانگلیسی شدیدی در اینموقع در بادکوبه جریان داشته من مندرجات یکی از جراید بادکوبه را که مورخ بتاریخ ۱۶ ژوئن ۱۹۱۸ می‌باشد ذیلا جهت اطلاع درج مینمایم :

### « انگلیسها در ایران »

« وقتی موضوع اشغال نظامی شمال غرب ایران از طرف امپریالیستهای انگلیس بمیان آمد و صورت قطعی بخود گرفت سرتا سر مملکت ایران و فرد فرد ملت که معمولا و عاداتا ملایم و آرام هستند از استماع این خبر عصبانی شده بجنش آمدند .

فریاد و استغاثه در طلب یاری - وحشت و نفرت عمومی ملت ایران میبایستی در يك چنین موقع بحرانی جلب توجه زر خریدان روسی سرمایه انگلیس ا نموده باشد ولی آن ها و قتی ضرورت اقتضا کند و جریان قضایا بحالشان مفید باشد مطلقه متاثر و متالم نمیشوند . سکنه نیمه وحشی و گرسنه وبدون حامی برای حفظ حقوق و آشیانه خود دستجات مسلح تشکیل داده و در جستجوی عنصر انگلیسی بهر اتوموبیل و هر گاری که مصادف میشوند حمله میکنند تا اکنون چندین واقعه آدم کشی رخ داده است .

سکنه طاعنی بقصد ضبط و تصرف نقود همه اتوموبیلها را در عرض راه جلو بر میکند .

حالیه تنها منبع و مخزن نقره در ایران بانک ( شاهنشاهی ) است که استعداد خریداری و تطمیع آن بر همه ایرانیها واضح و آشکار است .

سردسته های دموکراسی ایران پیوده سعی میکنند که جریان سیل غضب ملت را بشکل اعتراض و پروتست بر علیه امپریالیزم انگلیس بکار ببندازند . وقتی هیئت اعزامی انگلیس تحت ریاست ژنرال دنسترویل وارد انزلی شد و تصمیم گرفت که بمسافرت خود ادامه داده بطرف تقلیس برود و گلوی حکومت نوزاد ممالک ماوراء قفقاز را تحت فشار بنجۀ امپریالیزم خود قرار دهد کمیته حزب سوسیال دموکرات ایران فوراً عدۀ مستحفظ و قراول در اطراف کمیته نظامی انقلابی روس گمشت و کلیه هیئت و اعضای کمیته را تحت نظر گرفت و فقط موقعی قراولها را رداشت که در کمیته تصمیم قطعی گرفته شد که از پیشرفت دنسترویل بطرف تقلیس جدا جلوگیری شود و به ژنرال مشارالیه پیشنهاد گردد که هرچه زودتر « گور خودشرا » گم کرده به بین النهرین مراجعت کند زیرا ایرانیها میدانند که « چرخ اوتومبیل انگلیسی » بمراتب مخربتر و منهدم کننده تراز « سم اسب هون » میباشد .

فی ما بین هم-مدان و قزوین در محل آب گرم ایرانیها در نقر روسی را که اوتومبیل بارکش و فورد سواری میرفتند بتصور اینکه انگلیسی هستند بقتل رساندند .

عدم رضایت جنگلیها از روسها فقط روی این زمینه پیش آمده است که آنها هیچوجه نمیتوانند روسهای مقیم ایرانرا متقاعد کنند که کور کورانه آلت اجرای مقاصد امپریالیزمی انگلیسیها نشوند .

میرزا کوچک خان با شکست فاحشی که از قوای بیچراخوف خورده بود باز دست از تعرضات و حملات خود بدستجات انگلیس و زره پوش های آن ها بر نمیداشت .

در یکی از این مصادمات انگلیسها چندین نفر مقتول و مجروح داشتند .

بطوریکه واردین از انزلی اطلاع میدهند میرزا کوچک خان مجدداً به تمرکز قوای خود مشغول شده که با جدیت هر چه تمام تر عملیات تعرضیه خود را مجدداً بر علیه انگلیسها شروع نماید .

بقراریکه شهرت دارد انگلیسها با کمال وقاحت و خشونت با هالی و سکنه بومی مستعمرات خود و نواحی اشغال شده معامله مینمایند و با اهالی مانند بهائم رفتار میکنند . سالداتهای ما که جزو قوای بیچراخوف با انگلیسها در بین النهرین بودند با تاکتیک انگلیسی که « شاه بلوط را با دست دیگران از آتش بیرون می آورند » خیلی خوب آشنا شده اند و معنی آنرا خوب تشخیص داده و فهمیده اند و میدانند که « اگر انگلیسی موفق شد بگردن کسی سوار شود مرکوب بینوا مبدل بیگنفر هندی میگردد » طرز عمل انگلیسها همیشه از اینقرار بوده و هست .

بمحض اینکه خبر متار که روس و آلمان شیوع پیدا کرد و سالداتهای روس تقاضا کردند که بوطن خود عودت نمایند بدون انتظار در طرز رفتار آنها تغییر پیدا شد و انگلیسها شروع به اشکال تراشی کردند ،

سالداتهای مجروح و مریض که از بغداد مراجعت نمودند اطلاع میدهند که طرز رفتار خشن و موهن انگلیسها بیش از این

قابل تحمل نبود و معامله و رفتار دكترهای انگلیسی با مجروحین و مرضی از حدود انسانیت و نزاکت بکلی خارج بود .

یکی زبهلوانان امپریا لیزم انگلیس ر . کینلینگ شکایت میکند:

از موقعیکه بهندوستان استقلال داخلی داده شده هندیها ادای کلمه « صاحب » را نسبت بانگلیسها موقوف داشته و احترامات مقتضی و کافی بجا نمی آورند .

ژنرال دنسترویل — سرهنك رولاند سون و سرهنك كلتربك

در تربیت و اهلی کردن قوای ذیروحي که از طرف ضدانقلابیون

روس برای آن ها فرستاده میشود تخصص و زبر دستی فوق العاده

بخرج داده اند و در سایه مهارت آنها، جدداهیلوای « نوکرهای هندی »

ظاهر میشوند که دست خود را پیشانی گذاشته و با کمال صمیمیت

و فروتنی میگویند : « صاحب سلام ! »

مقصود رونامه نویس از اشاره بروسهای ضد انقلابی صاحب

منصبان روسی هستند که جزو هیئت اعزامی تحت ریاست من مشغول

عملیات میباشند .

مندرجات راجع بطرز رفتار خشن انگلیس ها دربین النهرین .

با قوای ابوابجمعی بیچراخوف در موقعیکه متفقا با هم مشغول جنگ

بودند بی اساس و مقرون بحقیقت نیست و بقصد تحریک اینگونه اخبار

را اشتهار داده اند .

سالداتهای روس همیشه نسبت بماصمیمی و وفادار بودند .





## فصل دوازدهم

مابا باد کوبه مربوط میشوند .

وز ۱۴ ژویه من باتفاق کاپیتن بتیریر با اتوموبیل حرکت کردم و عصر ۱۷ ژویه بمرکز ارکان حرب لشکر



چهاردهم متوقف مرجانه چهار صد میلی قزوین رسیدیم .

۱۸ ژویه صبح خیلی زود با آئروپلن پرواز نموده و نزدیک

بطلوع آفتاب در بغداد فرود آمدیم .

در عرض راه از مشاهده وضعیت جاده و پیشرفت تعمیرات آن

خیلی خوشوقت شدم سطح جاده از هر جهت هموار و مسطح و

قابل عبور گردیده بود و بجاده سابق که تمامش عبارت از فرو

رقگی و برآمدگی و باطلاق بود شباهت نداشت .

در سرتاسر جاده با کمال جدیت مشغول تعمیر و مرمت خرابی

ها بودند .

در ارکان حرب کل قوای بغداد من همه جهت ۴۸ ساعت بیشتر

توانستم توقف کنم و ۲۰ ژویه با آئروپلن پرواز کرده در قصر

شیرین یکصد و شش میلی بغداد باین آمدم .

یکصد و شش میل بقیه راه را تا کرمانشاه با اتوموبیل طی

کرده عصر همان روز وارد شدم .

۲۲ ژویه قوای داوطلب را که تحت سرپرستی و فرمان

ماژور ماگارتی بود در نزدیکی همدان بازدید نموده و از پیشرفت

آن ها خیلی راضی و ممنون گردیدم .

نقرات پیاده در یک خط صف کشیده و واحد های سوار

هم در جناح راست پیاده صف آرائی کرده بودند .

در موقع سان و بازدید کلیه نفرات خودشان را از هر جهت بطور شایسته نگاهداشته و جلب توجه و رضایت کامل نمودند .  
۲۳ ژویه پس از معظلیهای زیاد بین راه بواسطه ترکیدن لاستیک ها و خرابی موتور بالاخره وارد قزوین شدم .  
ما همه جهت نه روز غیبت کرده بودیم و در غیاب ماوقایع متعدده مهمی رخ داده بود .

مسافرت من به بغداد خیلی بجا و بموقع بود زیرا ازقراین معلوم بود که موقع شروع عملیات ما در باد کوبه نزدیک شده است . در بغداد من راجع بپاره مسائل فرعی ولی اساسی منجمله در خصوص نقشه عملیات خودمان در ارومیه و موضوع بنزین خیلی مذاکره کردم و توضیحات مبسوطی دادم .

مقامات عالیه از پیشنهاد من که راجع به تبدیل اوتوموبیل به بنزین بود بوحشت افتادند غافل از این که بنزین برای ما مثل ( هوا ) لازم و ضروری بود و حکومت باد کوبه بهیچ شرط و قید دیگری ممکن نبود یک قطره بنزین بدهد وبعلاوه آن ها بنزین را بقیمت خیلی مناسب بما پیشنهاد میکردند .

قوای بین النهرین بهر یک اوتوموبیلی که برایش فرستاده می شد محتاج بود .

عده قلیل اوتوموبیلی را که من برای مبادله لازم داشتم و از آن ها میخواستم در مقابل جمع ثقلیه مونوری قشون در واقع به منزله صفر بود .

بنا بر این پس از شنیدن توضیحات لازم با تقاضای من موافقت کامل بعمل آمد . عاقبت پس از مدتی انتظار من اخباری راجع بعملیات بیچراخوف بدست آوردم .

متأسفانه مرفقیتهای حاصله اوجندان قابل ملاحظه و مهم نبودند پنجم ژوبه پالکونیک بیچراخوف در بندر (آلیاتی) پیاده شد، فوراً برای تحویل گرفتن زمام فرماندهی قوای سرخ باد کوبه که در هر دو طرف راه آهن نزدیکی بل [یولاخ] مشغول عملیات بودند حرکت نمود.

بقوای ابوابجمعی او حکم داده شد فوراً برای تقویت قوای سرخ که در مقابل فشار قشون ترك تاب مقاومت نیاورده و در حال عقب نشینی بودند عازم گردد.

جدیت و کوشش بیچراخوف برای محافظت بل مذکور بواسطه بیحالی قشون سرخ باد کوبه بی نتیجه و عقیم ماند و قوای ترك بل و کلیه مواقع مقتضیه را اشغال و تصرف خود آوردند. با نقشه که بیچراخوف در نظر گرفته بود حتماً بقوای متحد اسلامی «قفقاز و ترك» در عرصه جنگ شکست وارد میامد لیکن از اجرای آن بدست قوای سرخ بکلی مایوس بود زیرا نقرات قشون سرخ جنگی نبودند و مکرراً اتفاق افتاد که در میدان جنگ بدون شلیک يك تیر مواقع خود را از دست داده تخلیه نمودند.

بنا بر این بیچراخوف برای ادامه عملیات خود ناچار شده بود فقط متکی بقوای ابوابجمعی خود باشد و بس.

با وضعیت موجود و شرایط مذکور هیچگونه اقدامی نتیجه نداشت جز اینکه بطرف باد کوبه عقب نشینی کند و برای هر قطعه زمینی که بدشمن تسلیم میشود جنگ و مبارزه نماید یعنی قوای خصم را در هر قدم بقدری معطل کند که سکنه و اهالی باد کوبه فرصت بدست آورده بتوانند مواقع تدافعی خود را در حومه و خارج شهر تحکیم نمایند. ولی این اقدام احتیاطی آن

طوری که انتظار میرفت بعمل نیامد . برای تجسم و نمایاندن طرز عمل قشون سرخ من يك حادثه را من باب مثل ذیلا حکایت می کنم :

در نتیجه این حادثه يك اتومبیل زره پوش ما بدست دشمن افتاد . بیچاره خوف به يك اسکادرون قزاقهای خود حکم کرد که با تقویت يك زره پوش انگلیسی بقصد کسب اطلاعات از موقعیت دشمن حرکت نمایند .

دسته اعزامی از پل «پولاخ» که تحت محافظت قوای کثیرالعدده سرخ قرار گرفته بود عبور نمود .

فرمانده اسکادرون مامور برئیس مستحفظین و قراولان پل اهمیت ماموریت آن ها و موقعیت مهم پل را گوشزد کرده تذکر داد که این تنها پلی است که روی دره هولناک واقع شده و برای عقب نشینی غیر از این پل راه دیگری وجود ندارد و در محافظت آن باید دقیقه غفلت نشود .

اسکادرون اعزامی ماموریت خود را انجام داده مراجعت نمود وقتی بکنار رود خانه رسید معلوم شد قشون سرخ مواقع خود را ترك کرده و پل بدست قوای ترك افتاده است .

سواره نظام قزاق برای استرداد پل و عبور از آن با کمال رشادت و جدیت شروع بزد و خورد نمود ولی نتیجه بدست نیامد و قزاقها تلفات سنگین دادند و زره پوش هم بدست ترکها افتاد .

حقیقتا این نکته خیلی مضحك و خنده آور است قشون محارب مواقع خودش را در میدان جنگ ترك میکند برای اینکه در جلسات مذاکرات سیاسی حضور داشته باشد !

این نمایش کمیک نتیجه و عاقبت حزن آوری دربر داشت

و در این موقع بخصوص طرز رفتار قشون سرخ سبب شد که عده زیادی از مردان جنگی تلف شدند و اتوموبیل زره پوش هم به تصرف دشمن در آمد .

این اولین وظیفه شناسی بود که در تاریخچه محاربه مذکور از طرف قشون سرخ ناشی شد و این قبیل وظیفه شناسی هاجزو وقایع عادی و غیر مهم تلقی میگردید .

طرز رفتار قشون سرخ بجائی کشید که بین آن ها و قزاق ها تولید کینه و عداوت نمود و بیچراخوف ناچار شد که روابط خود و قزاقهایش را با دستجات نالایق قشون سرخ بکلی قطع نماید . کلیه زحمات و جدیتهای بیچراخوف برای ممانعت از پیشرفت تعرضات قوای ترك بواسطه عدم مساعدت قشون سرخ خنثی و بدون اثر ماند در روز های آخر ژویه قوای ابواب جمعی بیچراخوف و قشون سرخ تحت فشار ستونهای قوای ترك واقع گردیده و بطرف باد کوبه عقب نشینی اختیار کردند و قشون متحد اسلامی « قفقاز و ترك » در واقع شهر را تصرف نمودند زیرا کلیه مواقع مرتفعه حومه شهر را در سه هزار یا ردی بندر تحت اشغال خود در آورده بودند و هیچ گونه اقداماتی هم بر علیه آنها از طرف مدافعین شهر عمل نمیامد در بحبوحه این وضعیت دهشتناک و یاس آور یکی از آن حوادث بی نظیر و خارق العاده نوبت بعبارت ساده معجزاتی که مکرر عامل مهم نجات و عدم سقوط باد کوبه شده بود مجددا صورت وقوع پیدا کرد به يك علت غیر معلومی که تا امروز هم بر احدی کشف و مبرهن نشده قوای ترك در بحبوحه تعرضات متوالیه و در اثنا فتح و مظفریت قطعی خود پشت بمیدان جنگ کرده و با نهایت وحشت زدگی و عجله هر چه تمامتر رو بفرار گذاشتند .

راجع بعلت فرار و عقب نشینی قوای ترك بعد ها اینطور شنیده شد که میگفتند در موقع یورش بطرف شهر از طرف قوای سواره نظام کثیر العده غیر معلومی از پشت سر مورد تهدید واقع شده و تاب مقاومت نیاورده بودند حقیقت امر و اصل قضیه از چه قرار بوده کاری نداریم فقط نتیجه حادته فوق این شد که تمام قشون ترك پشت بشهر کرده بنای عقب نشینی و فرار گذاشت و دستجات قوای آرامنه آن ها را تعقیب نمودند و بعد که بشهر مراجعت کردند با غرور و نخوت زیاد که ( فوق العاده بی اساس و بیمورد بود) خودستایی مینمودند که شهر را از سقوط قطعی نجات داده اند . در اثنای توسعه و جریان حوادث فوق بیچراخوف تشخیص داد که فرماندهی قوای سرخ جدید دارد او را در يك وضعیت بن بستى گرفتار نماید که در موقع اضطرار نتواند عقب نشینی کند و بلاوود در دقایق بر مخاطره و باریک بهیچوجه با او مساعدت نمی شود . مقامات مربوطه حکومتی این نکته را بخوبی فهمیده بودند که بالشویك شدن بیچراخوف و تسلیم او موقتی است و اگر بقبول این امر رضایت داده فقط برای این بوده که خودش را بققاز برساند و یقین داشتند که محض حصول فرصت بر علیه آن ها قیام خواهد کرد . این عقیده و نظر آن ها نسبت به بیچراخوف صحیح و بسیار پا بر جا بود .

بنا بر این بالشویك ها برای جلوگیری از عملی شدن نیات و مقاصد باطنی بیچراخوف سبقت بسته و در واقع با اینگونه عملیات جدید بخرج میدادند او را تسلیم قوای ترك نمایند بیچراخوف وقتی تحقیقا از این تصمیم بالشویكها اطلاع حاصل نمود قوای خود را از قوای سرخ جدا کرده و بطرف شمال عقب نشینی اختیار و مواقع مهمه

بین ایستگاه «بالا جاری» و ساحل دریا را تحت اشغال و تصرف در آورد.

با داشتن مواقع مستحکم او میتوانست مجددا در مبارزات شرکت کند و در صورت مقاومت شهر و عدم سقوط آن ممکن بود از همانجا بطرف جناح چپ قوای ترك حمله ور شود و احيانا اگر شهر بدست ترکها میافتاد او باز میتوانست از همانجا در امتداد خط آهن بطرف دربند که مرکز ارزاق و ذخایر مهمات و غیره بود عقب نشینی کند.

چند روز آخر به بیچراخوف و قزاقهایش بیش از حد تصور سخت گذشته بود زیرا شورای بالشویکی باد کوبه از رساندن ارزاق و مهمات باو جدا امتناع داشت. بعلاوه پیشرفت قوای ترك بطرف خط آهن و جناح راست او بالا خزه مجبور شد که با باد کوبه بکلی قطع روابط نموده و بطرف «دربند» عقب نشینی نماید. در باد کوبه عملیات او را خائنانه دانسته و بخود او نسبت خیانت میدادند ولی طولی نکشید ما هم فهمیدیم که با چه مخلوق و مردمی سر و کار پیدا کرده ایم و برای اینکه بی جهت قشون خودمان را بکشتن نداده باشیم ناچار شدیم از باد کوبه حرکت کنیم. در همان بدو امر معلوم شد که حرکت بیچراخوف از طریق فوق یکی از اشتباهات بزرگ و غیر قابل جبران است در اثنای جنگ فرمانده قشون باید تصمیمی را که اتخاذ کرده است بسرعت هرچه تمامتر بموقع اجرا بگذارد هر تصمیمی که بر طبق دلایل مثبت و در زمینه شرایط موجوده اتخاذ شده باشد وقتی بلافاصله اجرا شود ممکن است بمورد و صحیح باشد ولی در موقعیکه دامنه عملیات توسعه یافته و منبسط

میشود يك حادثه كوچك پيش بيني نشده ممكن است بگلي  
نقشه عمل را متغير و زيرورو كند .

بيچرا خوف با قرآني كه در دست داشت ذبحق بود تصور  
كند كه شهر بدست تر كها افتاده و چون بعد از سقوط شهر مجبور بود  
عقب نشيني اختيار كند لذا روي تصورات سابق خود همين تصميم را  
عملي نمود .

ولي بطوريكه من در فوق اشاره كردم شهر از طرف  
تر كها اشغال نشد و قواي «پارتيزان» در شمال باد كوه متوقف گرديد  
و اگر ما ميتوانستيم چند روزي زود تر قواي مزبور ملحق شويم  
احتمال سقوط شهر براي هميشه از بين مرتفع ميشد .

آن چيزي را كه ما خيلي لازم داشتيم و عاقبت هم موفق  
بحصول آن نشديم اين بود كه از نفرات قشوني سابق قواي جديدي  
تشكيل داده و آن را در مقابل قواي داوطلب سرمشق قرار بدهيم  
و بلكه بوسيله قشون جديد بتوانيم در موقع جنگ نظم و نسق قشوني  
را بين قواي داوطلب بر قرار نمائيم .

دومين خط بزرگ مقامات لشكري باد كوه در آن موقع  
اين بود كه اجرائي نقشه جنگي را بعهده كساني واگذار کرده  
بودند كه راجع به آن ابدا اطلاع و بصيرت نداشتند .

فقدان نقشه هاي مثبت براي عمليات جنگي و نقصان و حدت  
روحي در لشگريان مانع از اين شد كه مدافعين و ناجيان باد كوه  
بتوانند از مظفريت و غلبه خودشان بقواي ترك نتايج رضيت بخش  
بدست بياورند .

سپاهيان رشيد؟ پس از مراجعت بشهر در ميهمانخانه ها مشغول  
استراحت شدند و قبح و غلبه خود را براي مجبوره هاي خویش با آب و



تاب تعریف و حکایت میکردند .

خودستائی و حماسه سرائی آن ها وقتی ممکن بود اهمیت پیدا کند و طرف توجه واقع شود که در تعاقب قوای فراری ترك افلا چند یا ردی بالاتر میرفتند و مواقع مرتفعه مجاور شهر را از آن ها مسترد داشته و خودشان اشغال میکردند .

آن ها استراحت در شهر را ترجیح دادند و مواقع خارج شهر را در تصرف و تحت اشغال قشون ترك باقی گذاشتند و بدین ترتیب امکان مدافعه شهر بکلی از کف قدرت آن ها خارج شده بود .  
ترکها مواقع اشغالی را تا آخرین مراحل جنگ محافظت کردند زیرا در مقابل دشمنی که طرز راه رفتن و قدم برداشتن را بلد نبود و باوامر و احکام اطاعت نمی نمود اشغال مواقع جنگی چندان اشکالی نداشت .

در ضمن تصویر عملیات بیچراخوف در روزهای جنگ باد کوبه من در تشریح وقایع قدری جلوتر رفتم اما وقتی بتوضیح عملیات خودمان در فرونت باد کوبه پردازم سابقه خوانندگان با حوادثی که قبل از وقت حکایت کرده ام خیلی مفید خواهد بود .

بجای اینکه رعایت ترتیب و تاریخ وقوع هر يك از وقایع علیحده را نموده و سرگذشت بیچراخوف را قسمت بقسمت بنظر خوانندگان برسانم گمان میکنم اگر کلیه عملیات او را در همین جا تمام کنم بهتر باشد .

حالا از اینجا برگردیم به قزوین و تا اعزام قشون خودمان به باد کوبه مراقب عملیات آن ها باشیم .

برای اواسط ژوئیه اشلون های اول بریکاد ۳۹ تدریجا وارد

قزوین شدند .

از بین النهرین قاهمدان همه آن ها با اتوموبیلهای بارکش  
حرکت میکردند و از همدان بطرف قزوین و انزلی قسمتی پیاده  
و قسمتی با اتوموبیل اعزام میشدند .

قسمت عمدۀ بریکاد مزبور برای آخر ماه اوت در انزلی  
تمرکز یافت .

وضعیت اتوموبیلهای فورد خیلی بد شده بود . در موقعیکه  
هر يك ساعت وقت برای ما بی نهایت قیمت و اهمیت داشت ماشین  
ها متوالیا میشکستند و معیوب میشدند و من بهیچوجه نمیتوانستم دستجات  
اعزامی را در ساعات مقرر بمقصد وارد نمایم .

در همین موقع هم جنگلیها تصمیم گرفتند امتحانی از رشادت  
سربازان انگلیسی بعمل بیاورند زیرا معلمین و مشاقدان آلمانی به آنها  
اینطور تعلیم داده بودند که سربازان انگلیسی فوق العاده جیون و  
بیکاره هستند .

با اینکه در یکی دو مصادمه کوچک ما بجنگلیها فهمانندیم  
که تعبیرات معلمین آنها راجع بجبن و بیکارگی سربازان انگلیسی  
قابل تردید است معذک آن ها در این عقیده پافشاری داشتند که  
برای امتحان قطعی باید با انگلیس ها يك جنگ بزرگ بمیان آورد  
تا استعداد واقعی و نتیجه عملیات آن ها معلوم و معین شود .

در مصادمات با دستجات غیر نظامی مانند جنگلیها خیلی مشکل  
است وضعیتی پیش بیاید که همه قوای خصم در يك محل تمرکز یابد  
و مادامیکه قوای حریف متمرکز نشده از مصادمات نتیجه قطعی  
بدست نیاید و کشمکش و جنگها دائما دنباله پیدا میکند .

بنا بر این ما باید ممنون فن پاشن فرمانده آلمان-ی قوای  
جنگل باشیم که تصمیم گرفت قوای تحت فرمان خودش را در

نزدیکی رشت تمرکز بدهد و برای يك جنك بزرگ قطعی با ما آماده شود همین تصمیم او برای همیشه بموضوع جنگل خاتمه داد و ما هم فرصت عقد يك قرارداد پراقتخاری با میرزا كوچك خان بدست آوردیم و وسیله استخلاص و نجات كاپیتان نوئل هم که مدت چهار ماه در قید اسارت جنگل گرفتار بود فراهم گردید .

طبیعتاً صبح ۲۰ ژویه همانطور که انتظار میرفت جنگلیها تعرضات خود را بطرف رشت شروع کردند و از سمت مغرب و جنوب غربی بشهر حمله ور شدند .

معلوم بود که دشمن جدید دارد با حمله و هجوم بيك دسته قوای انگلیسی که تحت فرمان و ریاست سرهنگ ماتئوس در جنوب شهر و در جوار قونسولگری روس متوقف بودند بمقصد خود برسد .

در ابتدای امر جنگلیها مطابق با قواعد و اصول استراتژی عمل میکردند یعنی قصدشان این بود که بقوای حریف خودیورش برده و در يك عرصه وسیع و آزاد قوای عمده او را بيك ضربت سخت منهزم و در هم شکند ولی این رویه و تاکتیک با وضعیت و روحیات قوای غیر نظامی مانند جنگلیها مطابقت نمیکرد و معلوم بود که نقشه فوق بفرمان فن پاشن فرمانده آلمانی قوای جنگل بموقع اجرا گذاشته شده است .

تمام شهر رشت تحت فرمان و اطاعت جنگل و قوای جنگلی قرار گرفته بود .

مقتضی بود آنها اولاشهر را اشغال کنند و تمام مواقع مهمه آن را بدست بیاورند بدیهی است در اینصورت خارج کردن آنها از شهر برای ما فوق العاده مشکل میشد .

هفته که اجرای آن را در نظر گرفته بودند در واقع بدو قسمت منقسم میشد : قوای عمدۀ و مهم آنها ماموریت داشتند بقوای ما که عبارت از ۳۵۰ سر نیزه « فوج گنت » و دستجات « گورک » و دو توپ کوهستانی و دو زره پوش بود حمله ور شده و آنها را درهم شکستند .

در همان موقع دسته دوم قوای جنگل موظف بود بشهر یورش برده و شروع بغارت و چپاول نماید .

قوایی که برای حمله و اشغال شهر معین شده بود با کمال سهولت بانجام وظیفه و ماموریت خود نایل گردید زیرا هفت میل وسعت شهر را همان طور که سابقا اشاره کرده بودم قوای قلیل العده و کوچک ما نمیتوانست محافظت کند .

ولی عدم پیشرفت قوای عمدۀ آنها و شکست فاحشی که خور دند و تلفات زیادی که در یورش بطرف قوای ما دادند تاثیراتش در شهر زیاد شد و حتی دستجاتی که شهر را اشغال کرده بودند نتوانستند در مواقع خود مقاومت کنند و موقعی که ما در صدد اخراج آنها از شهر برآمدیم خیلی سست در مقابل ما ایستادگی میکردند . هنگامی که جنگ بین قوای منتخب و عمدۀ دشمن و قوای

ساخلوی ما در گرفت عدۀ زیادی از قوای خصم بمرکز شهر حمله برده و عمارت قونسولخانه انگلیس را که سابقا شرح آن را نوشته بودم و فقط بوسیله بیست نفر قراول محافظت میشد محاصره کردند راجع بوضعیت و موقعیت محلی قونسولخانه هم من سابقا

تذکر داده و اشاره کرده بودم که بسیار بد و ناسا مناسب بود زیرا از هر طرف شهر عمارت و ابنیه مرتفعه آن را احاطه کرده و تیر اندازان قوای دشمن میتوانند تمام راهروهای داخل و خارج

آن را تحت آتش خود نگاهدارند و قوه امدادیه بمستحفظین قونسولخانه فقط از کوچه پس کوچه‌های کج و موج و باریک ممکن بود برسانیم .

راه معمولی از سربازخانه های ما بعمارت قنصلگری انگلیس قدری بالاتر از جاده شوسه انزلی واقع شده و مسافت بین دو محل تقریباً دو میل و نیم بود و پس از طی این مسافت آنوقت راه بر میگشت بطرف مغرب و وارد جاده عمومی شهر میشد و تا پیوه بازار قریب یک میل و نیم راه بود و از آن جا جاده مجدداً بطرف جنوب و مرکز شهر منحرف میگردد .

بنابراین ما مجبور میشدیم تقریباً سه ربع دایره شهر را برای رسیدن به قنصلخانه طی کنیم . صبح خیلی زود وضعیت خطرناک قنصلخانه انگلیس را بسرهنگ ماتیموس اطلاع دادند . او هم ناچار شد قوای امدادیه از نزدیکترین راههای یعنی کوچه پس کوچه های شهر بانجا بفرستد .

خوشبختانه عرض کوچه ها بقدری بود که اوتوموبیل زره پوش میتواند عبور کند و قوای امدادیه که باتفاق زره پوش فرستاده شد پس از مصادمات شدید در کوچه ها بموقع رسیدند و توانستند مستر مویر قونسول انگلیس و مستحفظین او را از محاصره خارج و نجات بدهند . کمک وقتی رسید که دشمن دروازه عمده قنصلگری را آتش زده بود و اگر مختصری تاخیر شده بود عمارت قنصلگری قطعاً بدست آن ها میافتاد و کلیه سکنه آن قتل عام میشدند . این موفقیت درخشان فقط در سایه مهارت و حسن تدبیر کاپیتان ماک کلورتنی ممکن الحصول گردید .

تعرضات بی دربی و مکرر جنگلیها با کمال موفقیت دفع شد . عاقبت جنگلیها مجبور شدند عقب نشینی کنند و بالاخره فهمیدند

که حالت روحیه و استعداد سربازان انگلیسی، غیر از آن است که  
فون یاشن فرمانده آن ها تعریف کرده بود !

میزا کوچک خان برای این جنگ بزرگ يك عده دو هزار و  
پانصد نفری حاضر کرده بود و از عده فوق یگصد نفر مقتول و  
پنجاه نفر اسیر شدند .

بین اسرا چند نفر هم سرباز های اطریشی بودند . تلفات ما  
همه جهت از پنجاه نفر تجاوز نکرده بود .

اگر ممکن میشد جنگلیها را در موقع عقب نشینی تعقیب نمائیم  
فتح و غلبه ما خیلی بحقیقت نزدیکتر میشد ولی قلت عده قوای  
ما از يك طرف و عدم مساعد بودن موقعیت و وضعیت جغرافیائی  
محل از طرف دیگر و حضور عده از جنگلیها در شهر ما را از  
تعقیب آن ها محروم نمود .

طرف غروب آفتاب تیراندازی موقوف و متار که جنگ برقرار  
شد و تعرضات عمده دشمن خاتمه یافت ولی شهر هنوز در تصرف و  
تحت اشغال قوای جنگل بود .

عملیات روزهای بعد فقط صرف اخراج جنگلیها از شهر گردید  
و اخراج آن ها بمساعدت طیارات عملی شد که بوسیله بمب  
اندازی اجازه سنگر بندی و توقف در میهمانخانه ها و عمارات عمومی  
شهر را نمیدادند .

برای اواخر ماه رشت بکلی از وجود قوای جنگل تصفیه شد  
و شهر بتمام معنی تحت اداره ما در آمد .

بجای حکومت ایران که از ادامه خدمت و وظیفه غیر  
مطبوع خود نا راضی و فراری شده بود حکومت نظامی انگلیس  
بر قرار گردید و فوراً تحت سرپرستی و ریاست سرایت کاپیتن

فوج همیونی که در تر دستی و حسن تدبیر از ماژور ساووندرس کمتر نبود شعبه تبلیغات و اطلاعات سیاسی تشکیل شد .  
بدین وسیله ما راه خودمان را بطرف دریا بعد از پنجماه که از سفر اولی گذشت تأمین کردیم .

**کرمانشاه - همدان - قزوین - منجیل و رشت**  
تحت اختیار و اداره ما درآمدند و تنها تصرف بندرانزلی باقی مانده بود .  
جنگ و مصادمات با جنگلیها موقوف ولی پستها و گشتیهای تأمینیه نقاط عرض راه برای احتیاط باقی بود .

**میرزا کوچک خان** در طرز فکر و عقیده خود تغییر داده و برای اصلاح روابط خود با ما دنبال وسیله و طریق عملی میگشت .

پس از مراجعت بقزوین و قبل از وصول خبر حرکت بطرف باد کوبه ما ناچار بودیم بر ای تسکین غلیان افکار و احساسات انزلی - این شهر متهییج یک سلسله اقدامات جدی دیگر بعمل آوریم .  
**ماژور براون** صاحب منصب با ۴۴ تالیون پیاده نظام هندی در حکومت و اداره **انزلی** ابراز ایاقیت کرده حل کلیه معضلات و مسائل مشکله را که بمهده او واگذار شده بود و تصفیه همه موانع و مشکلاتی را که قشون سرخ در بندر تولید مینمود با کمال تهور و قدرت عهده دار گردیده انجام داد .

حکومت بندر موظف بود در عملیات خود نهایت حزم و احتیاط را رعایت کند و از لحاظ تأمین حسن جریان امور لازم بود **کمیته انقلابی** برای مدتی از بندر خارج شود .

برای پیشرفت این مقصود اعضای کمیته انقلابی دعوت شدند که بقصد مذاکره در اطراف معامله جدید یعنی مبادله روغن و بنزین

با اتومبیل و سایر مسائل مربوطه بان بقزوين بيايند  
من خیلی خوشوقت شدم که دعوت ما بدون اینکه محتاج  
باصرار و ابرام مجدد باشد از طرف کمیته پذیرفته شد .  
رفیق چلیابین با سایر همقطاران اش حرکت کرده بمقر  
ارکان حرب و قرارگاه من وارد شدند .

مدعویین عبارت از يك هیئت سه نفری بودند و برخلاف  
آن موقعی که در انزلی بهیچوجه نمیتوانستم با آنها کنار بیایم خیلی  
خلیق و ملایم بنظر می آمدند .  
اعضاء کمیته احساس کرده بودند که سلطنت و حکومت  
آنها در انزلی چندان دوامی نخواهد داشت .

اتفاقاً پیش بینی آنها صحیح بود و طولی نکشید بحکمرانی  
کمیته انقلابی در انزلی خاتمه داده شد .  
آنها همه جهت دو روز در ارکان حرب من حضور داشتند  
و همین دو روزه فرصت برای ماژوربراون کافی بود که کلیه  
اقدامات لازمه را در غیاب کمیته بعمل بیاورد .

میهمانان من با من سر يك میز غذا میخوردند و سلامتی  
همدیگر باده نوشی میکردیم و حالت روحیه آنها بسیار خوش و  
رضایت بخش بود .

بعد از عدم موفقیت سفر اول در ماه فوریه ما با اعضاء  
کمیته انقلابی خیلی زود بزود ملاقات میکردیم و واقعا يك احساسات  
دوستانه بین ما و آنها برقرار شده بود . ما چه میخواستیم از آنها  
بفهمیم ؟ - ما میخواستیم از روی تحقیق بفهمیم مناسبات و روابط آنها  
با میرزا کوچك خان از چه قرار و روی چه زمینه بوده - ما  
آقدرها میدانستیم که در سفر اولمان به انزلی روابط و مناسبات



کمیته انقلابی با جنگلیها خیلی نزدیک و صمیمانه بود  
بعد ها از اظهارات اعضای کمیته معلوم شد که اتحاد و وحدت  
نظر کمیته با جنگل اتقاقی و فقط روی پیش آمد حوادث بوده  
است. چلیابین رسماً بما اظهار کرد که روابط و مناسبات خودش  
را با میرزا کوچک خان و جنگل بکلی قطع کرده است.  
دستگیری و توقیف اعضای کمیته فقط بجرم اینکه آن ها  
بالشویک هستند البته دور از حزم و احتیاط بود زیرا بر اثر انتشار  
این خبر تمام بادکوبه بر علیه ما بحرکت میامد.  
این نکته بر واضح است که برای انقلابی ممکن نیست  
دشمنی بالا تر از ضد انقلابی پیدا شود و چون ما متهم به تقویت  
و طرفداری عناصر و عوامل ضد انقلابی بودیم لذا هر قدمی بر  
میداشتم که ممکن بود بدان نسبت ضد انقلابی داده شود  
نتیجه اش برای ما شکست اخلاقی در بادکوبه میشد و برای اینکه  
وجهه و محبوبیت خودمان را در بادکوبه از دست نداده باشیم  
لازم بود کلیه اقدامات ما روی زمینه بیطرفی و عدم مداخله در امور  
انقلابیون صورت بگیرد.

بنا بر این تنها بهانه مشروع و غیر قابل تنقیدی که ما برای  
حمله به کمیته انقلابی انزلی در دست داشتیم این بود که آن ها را  
در روابط سری با جنگلیها دشمنان خودمان متهم کنیم.  
رفیق چلیابین در موقع حرکت از قزوین بطرف رشت خیلی  
بی باکانه میچ خود و رفقایش را باز کرد زیرا از قبول همراهی مستحفظین  
ما امتناع ورزیده اظهار داشت:

« خیر جنگلیها بما کاری ندارند من مطمئن هستم. من بالای  
اتوموبیل خودمان بیرق سفید نصب میکنم و آن ها بدون مزاحمت

بما اجازه عبور خواهند داد .»

پس از شنیدن جملات فوق من یقین حاصل کردم که روابط کمیته با جنگلیها کاملا دوستانه است و حتی هر دو دسته با هم متفق هستند .

فقط چیزیکه باقی داشتیم مدارك مثبتة غیر قابل انکاری بدست بیاوریم و حکم دستگیری و توقیف آن ها را بدهیم . این منظور ما هم چند روز بعد عملی شد که ذیلا بکیفیت آن میپردازم .

**ژنرال باراتوف** هنوز در قزوین اقامت داشت و ریاست کمیسیون تصفیة دیون قشون روس را عهده دار بود .

عملیات کمیسیون از هر جهت قابل تمجید بود زیرا با نهایت صمیمیت جدیت داشت که این موضوع بفرنج راتصفیه نماید ولی چون اعتبارات لازم را فاقد بود نمیتوانست در منظور اصلی خود بشرف حاصل نماید . **ژنرال باراتوف** دعوتنامه از مقامات عالیه انگلیس دریافت نمود که بطرف هندوستان مسافرت کند .

مشارالیه از دریافت پیشنهاد فوق بی نهایت متاثر شد و تصمیم گرفت که بطرف **بغداد** حرکت و از الطاف کریمانه که باو پیشنهاد شده بود استفاده نماید .

وضعیت و موقعیت اودر ایران با فقدان قوای ابوابجمعی نامطبوع و بی نهایت قابل تاسف شده بود . خیال عودت بوطن اعلی هم نداشت زیرا انقلابیون برای بدست آوردن سر او جایزه معین کرده بودند من مودت و مصاحبت ژنرال مشارالیه را برای خود مغتنم میدانستم و از احتمال فقدان آن بی نهایت متاثر و متاسف بودم .

واقعا هم ژنرال باراتوف بواسطه پشافشارنی و سماجت خستگی نا پذیری که برای جلب توجه و مساعدت حکومت انگلیس نسبت

به روسیه بخرج داده بی نظیر و قابل تمجید و تقدیر میباشد . من در تمام مدت عمر خودم نظیر این « پیرمرد سمج » را ندیده بودم . من مکرر او گوشزد کرده و میگفتم که تنها نقطه تاریکی که در روابط و دوستی بین من و او باقی مانده آن دقترچه یاد داشت کوچک او میباشد که کیه مسائل و موضوعاتی را که لازم بود با من طرح و مذاکره کند در آنجا یاد داشت مینمود .

واقعا وقتی میدیدم که ژنرال دقترچه یاد داشت خود را در دست گرفته و بطرف من متوجه است قلبم از حرکت میاستاد زیرا من فوراً منتقل میشدم که باید با ژنرال اقلاً راجع به شش مسئله مذاکره کنم و هر مسئله اقلاً نیم ساعت وقت فارغ لازم خواهد داشت . ژنرال تصور میکرد که وقت و حوصله من همیشه برای خدمت او حاضر و آماده است .

در اینجا باید یاد آور شوم که قرار دادی بین ما و شرکت راهسازی روسها منعقد گردید دایر بر اینکه موقه کلیه مصالح و ادوات و آلات راهسازی و حق استفاده از راههای همدان - انزلی و طهران - قزوین با اختیار ما واگذار شود .

راههای مزبور از طرف يك شرکت خصوصی روس ر طبق امتیاز انشاء و احداث شده بود .

در کنار راهها در فواصل معین سایه بان های مخصوص جهت پاسبانی ساخته و در هر سی میل مسافت يك بنای کامل جهت راهدار خانه انشاء نموده بودند .

سیمهای تلگراف و تلفن در تمام امتداد راهها بطول سیصد و هشتاد میل ادامه یافته بود و در هر راهدار خانه ادوات و آلات لازم جهت تعمیر خطوط و دستکاه برای مخابرات موجود و حاضر بود .

تصرف تمام اموال فوق و تامین حق استفاده از آن برای ما بی نهایت لازم و ذقیمت بود به علاوه قرار داد مذکور از لحاظ مالی هم برای ما فواید زیاد در برداشت .

مبلغی که ما در مقابل استفاده از کلیه طرق شوسه و خطوط تلگرافی و تلفنی بعهده گرفته بودیم پردازیم بمراتب کمتر از خرج تعمیر يك راه فقط میشد و به علاوه در مقابل مال الاجاره جزئی که ما بشرکت بر طبق قرارداد حاضر شده بودیم پردازیم شرکت کلیسه تعمیرات لازمه خطوط را بعهده گرفته و برای ما حق استفاده کامل از تمام راهها و خطوط تلگراف و تلفن ساختمانها و عمارات و ایستگاهها را نیز قائل گردیده بود.

مال الاجاره را که ما متعهد شده بودیم پردازیم از میزان حقوق ماهیانه اعضاء و مستخدمین شرکت تجاوز نمی کرد و شرکت بهمین هم راضی بود ولی نتیجه بزرگی را که شرکت بر اثر عقد این قرارداد بدست آورده بود این بود که با واگذاری کلیه مؤسسات راه سازی و اموال خود با اختیار ما از خطر مصادره و «ملی شدن» آنها بدست بالشویکها یکبارہ فارغ و آسوده شد زیرا بر اثر مصادره و ملی شدن مؤسسات شرکت راه سازی بطور قطع تمام سهامداران شرکت ورشکست و مضمحل میشدند و همه مستخدمین مؤسسات مزبور هم از بین میرفتند .

۲۶ ژویه در بحبوحه جنگهای قفقاز و باد کوبه و در موقعی که بواسطه فشار قوای ترك بیچراخوف ناچار شده بود بطرف شهر عقب نشینی کند کودتائی که مدت ها منتظر آن بودیم در باد کوبه بوقوع پیوست .  
**حکومت بالشویکی** منفصل و سا قط شد و هیئت مدیره هر کزری بحر خزر بجای آن روی کار آمد و زمام اختیارات را در دست گرفت .

شاه و میان و پطر و ف زمامداران بالشویکی با سایر همکاران خود به حاجی طرخان که یگانه ملجاء و تنها تکیه گاه بالشویکها در ساحل بحر خزر بود فرار کردند .

آنها ضمن فرار سیزده فروند جهازات محلی را هم که حامل قسمت عمده قوای سرخ بودند با تمام مهمات و ذخایر جنگی مخزنهای نظامی محل همراه بردند .

اگر حکومت جدید اجازه داده بود جهازات مزبور بروند مدافع شهر باد کوبه در آینده مشکل و ممتنع می شد لیکن خوشبختانه طبقات دانیه بحریه و ملاحان نسبت بهیشت مدیره مطیع و با وفا بودند و حکومت جدید دستور داد جهازات را بر گردانند .

سفاین توپ انداز کوچک فوراً بتعاقب جهازات فراری روانه شده و آنها را قهراً عودت داده و ادار کردند که در بندر لنگر انداخته منتظر نتیجه مذاکرات و تعلیمات جدید حکومت بشوند . در تمام مدت اقامت باد کوبه ما همین یک حکم حکومت را دیدیم که بمحض ابلاغ فوراً و جدا بموقع اجرا گذاشته شد . حکومت جدید از این پیشرفت و موفقیت غیر مترصد خود مغرور شده نزدیک بود در ضمن مذاکرات با شاه و میان و پطروف و تحت تأثیر تلقینات آنها همه کارها را خراب کند .

در یک چنین موقعی ما در عرصه سیاست آنجا عرض اندام نمودیم و حکومت جدید باتکاء تقویت و مساعدت ما متهورانه اقدامات مفیدی را که شروع کرده بود بانها رسانید .

بمحض اینکه حکومت جدید زمام اختیارات را در دست گرفت بر طبق نقشه که قبلاً پیش بینی و طرح شده بود فوراً

نمایندگان نزد ما فرستاده و تمنای تقویت و مساعدت نمود .  
با اینکه من قشون مکفی موجود نداشتم تصمیم گرفتم دعوت  
آنها را اجابت نمایم و بلا فاصله سرهنگ ستوکس را با عده  
قلیلی از فوج گنت بعنوان قبول دعوت و مقدمه الجیش قوایی که  
بعدها اعزام میشدند ماموریت داده . به باد کوبه فرستادم .

سرهنگ ستوکس در بحبوحه بحران شدید (۴ اوت) یعنی يك  
روز قبل از یورش و حمله قوای ترك بشهر وارد شد .

اگر چه اهالی و سکنه باد کوبه پس از مشاهده دو سه  
نفر صاحب منصب و يك مشت سرباز انگلیسی مبهوت و مایوس شده  
بودند زیرا تصورات نا محدود آنها منظره ورود جهازات بی شمار  
و پیاده شدن اردوها و افواج کثیرالعدده انگلیس را در مخیله آنها  
ترسیم و مجسم ساخته بود معذالك منظره مسرت بخش سربازهای  
رشید و جسور انگلیسی بقدری در حالت روحیه آنها مؤثر شد که  
روز بعد وقتی قوای ترك شروع بتعرضات خود نمودند عموما تفنگ  
در دست گرفته و بمواقع مقدم فرونت رفتند و بالنتیجه تعرضات و  
حملات قوای ترك با موفقیت کامل دفع گردید .

از بهبودی و تصاعد حالت روحیه اهالی شهر ما بی نهایت امیدوار  
و نسبت بعملیات آینده فوق العاده نیک بین شدیم .

متأسفانه هیجان و غلیان حالت روحیه اهالی منحصر بهمین يك  
دفعه شد و همه انتظارات و امیدواریهای ما که متکی بحالت روحیه  
مردم بود یکباره بحرمان و یاس کامل تبدیل یافت .

قوای جدید دسته دسته وارد میشدند و حتی المقدور آنها را  
با اتوموبیلهای بارکش بطرف انزلی روانه مینمودیم .

برای سرپرستی و اداره عملیات باد کوبه من سرهنگ ر. کیوورت

را با ارکان حرب مقتضی روانه نمودم .

۴ اوت من ارکان حرب خودم را از قزوین به انزلی انتقال داده و کمافی السابق در عمارت شیلات رحل اقامت فکندم . در بین راه قزوین و انزلی من شب را در منزل محقر مستحفظین راه نزدیکی منجیل بسر بردم و یک هیئت سه نفری را مشاهده کردم که بی‌نهایت ملول و افسرده بودند و تحت الحفظ از انزلی به قزوین میرفتند .

آنها رفیق چلیابین - لازارف - بوبوخ اعضای کمیته انقلابی انزلی بودند .

آنها خواهش کردند مرا ملاقات کنند من هم فوراً تقاضای آنها را اجابت نمودم و فهمیدم مطلب و مقصودشان از چه قرار است بنا بر اظهارات آنها تمام این پیش آمد فقط در نتیجه سوء تفاهم واقع شده . من اطمینان دادم که اگر اظهارات آنها مطابق با واقع شد پس از رسیدگی و تحقیقات لازم فوراً آنها را مستخلص کرده و بطوی که مقتضی وقت باشد موجبات استرضای آنها را کاملاً فراهم نمایم .

بر طبق توضیحات صاحب منصب مأمور حضرات بداشتن رابطه با جنگل متهم بودند و مدرك غير قابل انكار هم بدست آمده و عبارت از عین مکتوب رفیق بوبوخ بود که بمیرزا کوچک خان نوشته و ضمن آن نسبت بتعرضات قوای جنگل بمواقع انگلیسها در جوار زشت تبریک گفته و او را تشویق کرده بود که مجدداً در صدد یورش بر آید و در ضمن مکتوب وعده همه گونه مساعدت داده بود .

مکتوب مزبور را پس از ورود به قازیان بمن دادند و دیگر

تردیدى در خلاف و خیانت آنها برای ما باقى نماند .  
ماژور براون پس از حصول اطمینان کامل در صحت مدرک  
تصمیم گرفت که از موقع استفاده کرده و برای همیشه خودش  
را از شر کمیته انقلابی انزلی که واقعا اسباب زحمت و دردسر  
شده بود راحت نماید .

هر سه نفر توطئه کنندگان، بجرم رابطه داشتن با دشمنان  
ما در موقع استراحت بعد از غذای ظهر دستگیر شدند.  
بمحض اینکه دستگیر شدگان سر و صورت و لباس خود  
را ترتیب داده و اسباب و زاد سفر خود را آماده کردند فوراً  
در يك اتومبیل فرد برای آنها جا معین نموده و بطرف قزوین  
حرکتشان دادند .

اتشار خبر دستگیری و تبعید حضرات و غیبت ناگهانی  
آنها در وضعیت شهر چندان تغییری نداد و حتی از طرف همکاران  
آنها هم تظاهراتی که مقتضی با این پیش آمد بود دیده نشد .  
از قراین معلوم بود که عموماً از دستگیری و تبعید حضرات  
خوشوقت هستند و قازیان نفسی براحتی کشیده با سکوت خود مدلل  
داشت که از وقوع این حادثه باطنا راضی و ممنون است .  
بندر قازیان متعلق بروسها و جزو امتیاز راهسازی منحصر  
بانها میباشد ولی شیلات يك امتیاز مخصوص و مستقلی دارد .

کایه مؤسسات مذکوره چیزی نمانده بود بدست چابابین و  
همکارانش بمصدره رفته ملی بشود و فقط مانور بموقع و ناگهانی  
ما آنها را از تسلیم بسرنوشت تلخ نجات داد .

اولین اقدامی که لازم بود در قازیان بعمل بیاید این بود  
که مقدار کافی وسایل حمل و نقل بحری برای احتیاط و احتمال



تخلیه باد کوبه تحت نظر و اختیار خود بگیریم .  
برای تامین منظور فوق علاوه بر کشتی های کوچک من  
يك كشتی بزرگ خوب را که بظرفیت متجاوز از یکهزار تن  
و معروف باسم شوم « پرزیدنت کروگر » بود تحت نظر گرفتیم .  
سرهنگ ستوکس هم در باد کوبه دو کشتی بسیار خوب  
موسوم به « کورسک » و « آبو » بدست آورده بود .  
کشتی های مزبوره تا آخرین روزی که وجود آنها برای  
ما لازم شد در تصرف و تحت اختیار ما بودند .

تشریح جزئیات و کیفیت تصرف کشتیهای فوق گمان میکنم  
زاید باشد همینقدر کافی است اشاره کنم که اگر هیئت مدیره  
مرکزی بحر خزر جزئی سوءظنی بغرض و مقصود اصلی ما برده بودند  
بطور قطع از تسلیم آنها خودداری میکردند و ما از تصرف آنها  
محروم میشدیم .

اگر حقیقت مطلب را بخواهید حکومت جدید گاهگاهی  
بصرافت میافتاد و پیش بینی میکرد که مقصود ما از نگاهداری  
جهازات مزبور چیست و حتی در صدد استرداد آنها بر می آمد  
لیکن ما در محافظت و تصرف آنها جدا پافشاری مینمودیم .  
اگر من در اینجا بمسئله جهازات متصرفه بیش از حد لزوم  
اهمیت میدهم علتش آنست که این موضوع در او اخر کار  
موجد سوء تقاهات زیادی شد منجمله در روزهای تخلیه من در  
مطبوعات باد کوبه دیدم شرحی اتشار داده اند مبنی بر اینکه روسها  
ترحم کرده و سفاین خود را باختیار ما واگذار نمودند وای در  
فصل آخر این کتاب خواهید دید که تمام گفته های آنها برخلاف  
بوده ، کشتی « پرزیدنت کروگر » باستانی سفینه توپ انداز از

کلیهٔ جهازات بحر خزر بهتر و سریع‌السيرتر بود .  
ظرفیت آن بقدری بود که تمام ارکان حرب من و منشیها  
و دفاتر قشونی و بعلاوه سیصد نفر سرباز میتوانستند براحتی با آن  
مسافرت کنند و در صورت لزوم البته با اشغال عرشه کشتی  
ممکن بود متجاوز از هشتصد نفر در آن سوار شده حرکت نمایند .  
در کشتی مزبور ما دگل بی سیم جنگی نصب نمودیم  
و قوه آن بقدری بود که میتوانست با بیسیم روسها در باد کوبه  
و انزلی مخابره نماید .

پس از دستگیری و تبعید اعضای کمیته انقلابی انزلی و  
تصفیهٔ عواقب آن که مانع پیشرفت کار ما بود دومین اقدام لازم  
و مهم ما تصرف بندر بود .

با وجود همه موفقیت‌هایی که حاصل شده بود معذک بمن  
پیشنهاد میکردند که قوای نظامی را کنار بیندازم غافل از اینکه  
اعمال قوه و زور ممکن بود نتایج و عواقب وخیم دربر داشته باشد و  
بالتیجه ما را از رسیدن بمقاصد اصلی خودمان باز دارد .  
من همه آن چیز‌هایی را که لازم داشتم فقط از طریق مسالمت  
و با مذاکره بدست آوردم .

مفتاح سیادت بحر خزر در دست بحریه کوچک بود و با  
اینکه اعضاء و کارکنان آن هم نسبت بما و هم بحکومت جدید  
کاملا مطیع و وفا دار بودند معذک معلوم بود که سوء ظن آن  
ها نسبت بما شدید است و هر قدمی را که ما برای پیشرفت مقصود  
بر میداشتیم مثلا از قبیل دستگیری و تبعید اعضاء کمیته انقلابی به  
آن جرمی که ما تشخیص داده بودیم و با تصرف جهازات بندر فوراً  
تعبیر به اعمال زور و تعقیب سیاست « مشت زره پوش » میشد که

ما با فقدان قوه کافی حتی خیال آن را نمیگردیم .  
تسبجه تعبیرات فوق برای ما این بود که باد کوبه و بحریه  
بحرخزر از ما روگردان شده و آغاز مخالفت مینمودند .

با اینکه ما يك عده صد و شصت نفری از ملاحان بحریه  
همیونی راهمراه داشتیم معذلك بدون رابطه با مستخدمین و مامورین  
محلّی نمیتوانستیم امور بندر را بعهدہ گرفته اداره کنیم .

مثلا بری تامین ایاب و ذهاب جهازات به بندر و حرکت  
بدون مانع آن ها يك کشتی شنکس بیشتر نبود اگر مستخدمین  
و مامورین بندر قصد مخالفت با ما داشتند میتوانستند سفینه شنکس  
را معیوب و ناقص کرده و بکلی امور بندر را مختل و حرکت  
جهازات را موقوف سازند .

از این نقطه نظر من با مامورین بندر روابط خود را برقرار  
داشته و طریقه مماشات و مدارا نسبت بانها پیش گرفتم .  
عواید بندر بواسطه ملی شدن آن تقریبا بصفر رسیده بود .  
کلیه جهازات بحر خزر ملی شده بود و در ایاب و ذهاب دیناری  
باحدی نمیدادحتند .

این پیش آمد کلیه مامورین و مستخدمین بندر را به يك  
وضعیت سختی دچار کرده بود .

ماباراهنمائی و سرپرستی کماندور نورپس با اولیای صلاحیت دار  
بندر کنار آمده روی شرایط مناسبی پرداخت حقوق مامورین  
و مستخدمین و مخارج بندر را بعهدہ گرفتیم و در مقابل حق دریافت  
کلیه عواید بندر را برای خود تامین نمودیم .

قرار داد و شرایط مذکورہ از طرف هیئت مدیره مرکزی  
بحرخزر تصویب نشد و اوراق و مدارك آن تا روز های آخری

که ما باد کوبه را تخلیه کردیم متوالی این ما و آن ها در گردش و مبادله بود .

ولی چون ما معنای این جنک زرگری انقلابی را خوب می دانستیم لذا برای اجرای قرار داد مذکور جدیت کامل داشتیم . ما تذکر دادیم که شرایط پیشنهادی ما از اولین روزیکه قرارداد بامضای رؤسای بندر رسیده است معتبر و قابل اجرا می باشد و بلافاصله پست مسئول کماندان بندر را تشکیل و تعیین نمودیم . چند روزی که از این مقدمه گذشت انزلی از احاطه امور و نظامات بندری شیبه به یک بندر تمام انگلیسی شد و تا آخر هم بهمان حال و وضعیت باقی بود .

از آنچه در فوق گفته شد نباید اینطور نتیجه گرفت که حکومت انگلیس در این ناحیه قصد تصرف بندر و یا تحصیل حقوق و اختیارات داشته .

قرار داد منعقد با رؤسای بندر فقط تا آخر جنک صلاحیت مداخله در امور بندر را بما تفویض نموده بود . ما نمیتوانستیم انتظار داشته باشیم که ما را در باد کوبه با آغوش باز پذیرائی کنند .

مندرجات یکی از جراید باد کوبه که ذیلا درج میشود شاهد بزرگی است برای اثبات این موضوع که چه تحریکاتی تا آن موقع بر علیه انگلیس ها بعمل میامده :

**اطلاعات شورای نمایندگان کارگران و قشون سرخ**

**و ملاحان و دهاقین ناحیه باد کوبه**

« رفقا! - کارگران و ملاحان و سربازان سرخ و همشهری »

« های باد کوبه - عمال و آژانسهای امپریالیزم انگلیس مشغول عملیات »

« و تحریکات ضد انقلابی شده اند . آن ها تخم نفاق بین شما  
« افشانده جدیت دارند ملاحان را بر علیه کارگران و  
« کارگران را بر ضد حکومت انقلابی بقیام وادار کنند .  
« ما اطلاعات صحیح داریم که سرمایه داران انگلیسی با عوامل  
« ضد انقلاب محلی عقد اتفاق نموده میخواهند حکومت ما را منهدم  
« کنند و زمام اختیارات را بدست بورژواها سپرده تحت نظارت خود  
« نگاهدارند طبقه بورژوازی و همکاران خائن آن هواخواه انگلیسها  
« هستند . کارگران و ملاحان طرفدار انقلاب مقدس روس میباشند .  
« طبقه بورژوازی و زر خریدان آن میخواهند از روسیه  
مجزی شوند .

« کارگران و ملاحان خواهان روسیه جمهوری و شوروی  
« و متحد میباشند . بورژواها و خدمتگذاران انگلیس و همه  
« خائنین جیون و کلیه عوامل ضد انقلاب بمیل انگلیسها میخواهند  
« از روسیه جدا شوند و جنگ را با آلمان تجدید کنند .  
« عوامل مذکور عموماً مخالف با تمامیت و استقلال روسیه هستند .

« دور باد امپریالیستهای انگلیس !  
« دور باد زر خریدان و اجیران آنها !  
« دور باد ضد انقلابیون بورژوازی !  
« پایند باد کمیساریات ملی !  
« زنده باد روسیه مستقل !  
« زنده باد جمهوری سوسیالیستی روس !  
« انگلیسها بشما چه خواهند داد ؟ هیچ .  
« انگلیسها از شما چه خواهند گرفت ؟ همه چیز .  
« مرده و نابود باد سرمایه داران انگلیس !

« همه بطرف فروفت ! همه مسلح شوید ! همه در نجات . »  
« باد کوبه اتفاق کنید ! »

در همین روزها ما در قازیان مشغول تصفیه و انجام مسائل  
۴۴۰ بودیم .

لازم بود دستجات جدیدالورود بریگاد ۳۹ راسوار کشتی  
کرده بطرف باد کوبه روانه نمائیم - آذوقه قشون را که تدریجا  
وارد میشدند تامین کنیم - منزل و مسکن قشون را آماده نمائیم  
مذاکرات خودمان را با میرزا کوچک خان بجریان بیندازیم و  
و بالاخره امور بندر را تحت نظارت خودمان مرتب کنیم .  
دکتر آرا را تیمانس نماینده شورای ار امنه باد کوبه هم جزو  
واردین از باد کوبه بود .

او در ضمن ملاقات تفصیلی ورود عده قلیل سربازان انگلیسی  
و شرح حیرت زدگی و یاس اهالی باد کوبه را پس از مشاهده  
آنها برای من حکایت کرد .  
آنها انتظار داشتند که خیلی پیش از آنچه فرستاده شده  
بود قشون انگلیسی بکمک اعزام گردد و خیلی اصرار بخرج  
میداد که در ضمن مصاحبه از من قول قطعی راجع با اعزام قوای  
امدادیه بگیرد و حتی تعداد قوایی را که برای امداد باد کوبه  
تعیین خواهد شد قبلا بداند .

بدیهی است من نمیتوانستم هیچگونه وعده‌های صریح باو بدهم  
ولی برای اینکه در مسائل مهم فوق‌اورا دچار گمراهی و سرگردانی  
نکرده باشم و برای اینکه فرصت نداده باشم که در آتیه بگویند  
ما بعهدهات خودمان ایفانکردیم من روح و حقیقت مذاکرات خودمان  
را با او جوابا روی کاغذ آورده و از او تمنا کردم که با اطلاع

اهالی باد کوبه برساند .

من مکتوبی بمضمون ذیل بعنوان او نوشته ارسال داشتم :

قازیان - ۷ اوت ۱۹۱۸

دکتر خیلی محترم آرا رانیانس !

برای اینکه هیچگونه تردیدی باقی نمانده باشد من میل دارم عقیده و نظریات خودم را نسبت بمسائلی که روز گذشته پیشنهاد نمودید کتبا اظهار و تصریح نمایم .

پیشنهاد های شما در واقع عبارت از سه موضوع است :

۱ - مدافعه باد کوبه

۲ - وضعیت آرامنه ایروان

۳ - وضعیت و موقعیت آرامنه در جلفا

بستوال و پیشنهاد اول شما اینطور جواب میدهم :

مدافعه باد کوبه بنظر من یکی از مسائل ساده و یکی از امور

بسیار سهل الاجرا است .

تصرف شهر از طرف قوای ترك بنظر من مستبعد و غیر ممکن

میاید مشروط بر اینکه اهالی باد کوبه قوای مارا در عملیات مدافعه

شهر با وسایل ممکنه تقویت نمایند .

تنها مدافعه شهر بشکل مقاومت در مقابل قوای خصم کافی نیست

مدافعه وقتی نتایج مثبت بدست خواهد داد که مدافعین از شهر خارج

شده و به تعرضات متقابله پردازند و صفوف قوای دشمن را در

عرصات جنگ منهزم و درهم شکنند .

در موضوع اخیر آرامنه باد کوبه که قسمت اعظم و عمده

مدافعین شهر را تشکیل میدهند مخصوصا بایستی بیشتر جدیت کنند ،

قوای مدافع و محصور بیشتر بواسطه نداشتن تشکیلات منظم در

زحمت است و بهمین جهت هم تمام مساعی آن ها در زمینه دفع دشمن بلا اثر مانده و بهوا و هدر میرود .

برای رفع معایب مذکوره در فوق و تنظیم تشکیلات تدافعی محل در آینده خیلی نزدیک عده مکفی صاحب منصب اعزام خواهد شد . کلیه عملیات مدافعه باد کوبه بعهده قوای انگلیس نباید محول شود زیرا شما میدانید که قشون ما در فروتهای مختلفه متفرق و مشغول هستند و در اینموقع بخصوص با مسافت زیادی که بین بغداد و باد کوبه هست و با فقدان خطوط آهن تقویت قوای اعزامی بیاد کوبه و محافظت طرق و خطوط ارتباطیه چندان کار آسانی نیست علی ای حال میتوانم بشما اطمینان بدهم که هر اندازه ممکن بشود بیاد کوبه قشون فرستاده خواهد شد .

اگر رفقای شما حاضر شوند با مساعدت قشون انگلیس مدافعه شهر را بعهده بگیرند یقین داشته باشید فتح و ظفر قطعی نصیب آن ها خواهد شد و اگر هم میدانید که همشهریهای شما جدیت ندارند و قابل اعتماد نیستند خوب است همین حالا باصراحت بمن بگوئید که خیال ندارید جنگ را با آنها برسانید و در این صورت با دشمن قراری بگذارید که بمن فرصت تخلیه شهر را بدهد .

اما راجع بمسئله دوم خیلی محل تاسف است که بهترین عوامل و وسایل جنگی که در ایروان موجود است بحالت تعطیل مانده و دول متفقہ بهیچوجه نمیتوانند از وجود آن ها استفاده کنند در این موضوع من امیدوار نیستم که بتوانم در آینده نزدیک مساعدتی ابراز کنم . موضوع سوم هم از همین قرار است اگر چه آرامنه این ناحیه بمنطقه عملیات متفقین نزدیکتر هستند .

من تمام این نکات را مخصوصا باصراحت لازم و روشتر



روی کاغذ می آورم برای اینکه در آتیه بتواند مرا متهم کنند که مردم را بی جهت گمراه کرده و توانستم به مواعید خود عمل نمایم .

این نکته را مخصوصاً گوشزد میکنم که در فتح و غلبه قطعی دول متفقہ هیچگونه تردیدی مورد ندارد و نتیجه حتمی آن هم اعاده استقلال ارمنستان خواهد بود .

تنها همین نظر هم که باشد میتواند در صفحه تاریخ حرمان و یأس عمومی برای شما ستاره راهنما واقع شود . هر گونه تغییراتی در جریان سیاست آینده پیدا شود که ممکن باشد تأثیراتی بطرز عمل ما در مناطق مذکورہ بیخشد من فوراً بشما اطلاع خواهم داد .

چون حوادث مندرجہ در این فصل کتاب متشتت و متعدد بوده گمان میکنم اگر در اینجا اجمالاً بموقفیت هائی که در این ماه نصیب ما شده است اشاره بنمایم خالی از فایده نباشد .

ما شروع کردیم از مسافرت بیغداد بقصد تهیه مقدمات جهت عملیات آینده و برای مذاکره راجع بکلیه مسائل مهمه با ارکان حرب کل قوا . این مسئله پر واضح است ترکها همینکه از نقشه ما در باد کوبه اطلاع حاصل نمایند محکمترین ضربه خود را که از مدتها قبل حاضر کرده اند در استقامت تبریز بقوای ما وارد خواهند آورد . بنابراین ما ناچار هستیم برای دفع این ضربه حاضر و آماده باشیم . بعد ما بکیفیت جریان عملیات بیچراخوف در امتداد خطوط راه آهن ماوراء قفقاز که منجر بفقدان یکی از زره پوشهای ما شد پرداختیم . سپس بورود بریگاد ۳۹ از بغداد اشاره کردیم - رشت بتصرف قوای جنگل در آمد - مجدداً آن را مسترد داشتیم -

مذاکرات سالمانه با میرزا کوچک خان شروع شد - سپس به قرارداد خیلی مهمی که با شرکت راهسازی روسها در ایران منعقد نمودیم و برطبق آن کلیه مؤسسات و طرق را بدست آوردیم و همه مستخدمین و مامورین آنرا در مشاغلشان باقی گذاشتیم اشاره کردیم نظیر همین قرارداد هم با رؤسای بندر قازیان منعقد شد - حکومت بالشویکی در بادکوبه ساقط و منفصل شد و حکومت هر کسزی بحر خزر زمام اختیارات را در دست گرفته بلافاصله از ماتقاضای مساعدت نمود و ما هم فوراً اولین دستجات قوای خودمان را به بادکوبه اعزام داشتیم . - ما کمیته بالشویکی انزلی را دستگیر و تبعید کردیم و بالاخره بقدر لزوم وسایل حمل و نقل بحری برای احتیاط و احتمال تخلیه بادکوبه تامین نمودیم .

راستی در ظرف یکماه اخیر خیلی کارها صورت داده ایم .

## فصل سیزدهم

ما فرونت بادکوبه را اشغال میکنیم .

هم اوتارکان حرب قوای ما بعرضه کشتی (پرزیدنت کروگر) منتقل و بلافاصله بیرق انقلابی را از فراز دکل کشتی باین آورده بیرق سابق روس را برافراشتیم .



بمحض فرود آمدن بیرق انقلابی فوراً نمایندگانی از طرف کمیته محلی نزد ما آمده تقاضا کردند راجع بعلت باین آوردن بیرق سرخ توضیحات کافی بدهیم و ضمناً استطلاع بعمل آمد که آیا ما ضد انقلابی هستیم ؟

جمله اخیر حضرات قدری اعصاب مرا تکان داد . من جواب دادم که ما ضد انقلابی نیستیم و در عین حال با انقلاب و طرفداران

آن هم سر و کاری نداریم بنا بر این هیچوجه نمیتوانیم بیرق انقلابی را قبول و تحت لوای سرخ حرکت کنیم .

عاقبت پس از مذاکرات و مباحثات زیاد موافقت حاصل شد که ما بیرق سابق روس را بر فراز دگل کشتی بالا ببریم مشروط بر اینکه همیشه واژگون باشد .

با این تصمیم آن هانهم موافقت کردم و از همان موقع ما خودمان را تحت لوای بیرق صربستان قرار دادیم زیرا انقلابیون تشخیص نمیدادند که بیرق واژگون روس همان لوای ملی صربستان است .

معلوم شد ( پرزیدنت کروگر ) یکی از جهازات بسیار خوبی است و طولی نکشید ما با هیئت ملاحان و عملجات بحری آن مربوط و کاملاً نزدیک شدیم .

سالون نهار خوری کشتی بقدری وسیع بود که ماهمه می توانستیم پشت میز آن بنشینیم بعلاوه باز هم چندین صندلی خالی برای میهمانان و واردین رسمی باقی میماند .

تنها زینت سالون نهار خوری عکس تمام قد ( اوم پاول ) بود با همان شاپوی بزرگ معمولیش . عده زیادی از صاحب منسبان ابوابجمعی من در محاربات افریقای جنوبی حضور داشتند و به یاد جنگهای ۱۸۹۹ - ۱۹۰۲ هر دو نشانها را گرفته بودند و وقتی حضرات صاحب منسبان وارد سالون نهار خوری میشدند و چشمشان غفله بعکس تمام قد ( اوم پاول ) میافتاد بهت و حیرت آنها خیلی تماشائی و تفریح آورد بود .

همان طوریکه شعشعه برق منظره وافق تاریک را در مقابل چشم مسافرین دفعتاً روشن میکند من هم در همین جا ماتد برق

تاریکی و ابهام این مسافرت خودمان را روشن مینمایم :

ژنرال انگلیسی در بحر خزر یعنی در تنها دریائی که  
جهازات انگلیسی تا کنون آبهای آن را شخم نکرده اند در  
عرشه کشتی که بنام ( پرزیدنت گروگر ) هلندی رئیس  
جمهور مستملکات افریقای جنوبی نامیده شده از ساحل ایران  
تحت لوای صربستان حرکت کرده برای استخلاص آرامنه از  
فشار و سلطه ترکها بطرف شهر یا بندر روسیه انقلابی  
رهسپار است! بهتر است خود خواننده در این موضوع قضاوت کند .  
کاپیتن کشتی ما جوانی است بسیار شجاع و ملاحی است  
فوق العاده - صاحب منصبان زیر دست او هم در معاشرت خیلی خون گرم  
هستند . بمحض ورود بهجهاز مانیتوانستیم با طرز اداره وفرماندهی  
بحریه انقلابی آشنا شویم :

بر طبق نظامات جدید کلیه خطوط ایاب و ذهاب کشتی و  
دفعات آن و کارهای عمومی جهاز تمام در کمیته مخصوص که  
خود کاپیتن هم یکی از اعضای اصلی و حتمی آن میباشد مطرح و  
مذاکره میشود .

اصولا تعقیب این رویه چندان قابل توجه نیست و بی اساس  
بنظر میاید ولی در عمل بطوریکه ما برای العین مشاهده کردیم قابل  
اجرا میباشد .

بعد از آن که ما از شر زحمت یکی دو نفر راحت شدیم  
دیگر هیچگونه اختلاف وسوء تفاهم بین ماوهیئت ملاحان جهاز باقی نماند  
ملاحان هیچوقت از اطاعت واجرای اوامری که توسط کاپیتن  
کشتی بانها ابلاغ میشد سرپیچی نمیکردند و گاهی هم خودشان  
مستقیما بدون اطلاع کاپیتن اقدام بعملیات لازم مینمودند .

آنها بیش از حد انتظار بجان خودشان اهمیت داده و آنرا ذقیمت میدانستند و همیشه از مواجهه باخطر گریزان بودند منجمله در موقع توقف ما در باد کوبه کشتی ما چندین مرتبه هدف گلوله واقع شد و گاهی که من در کشتی نبودم آنها برای حفظ جان خود از کشتی خارج میشدند و پس از ختم تیراندازی مجدداً بر سرشۀ جهاز عودت میکردند .

یکی از افرادی که ما میل نداشتیم حضور داشته باشد بدست شرووری بود .

این فلکزده نسبت به یکنوع مسکر قفقازی معروف به «حیجی» که مانند «عرق» پر درجه و گیرنده است حرص و ولع فوقالعاده نشان میداد .

در مرتبه اول که من او را مورد دقت و توجه قرار دادم موقعی بود که تحت تاثیر این مسکر قوی مشغول دادن نمایش غریبی بود .

نیتوان گفت که او بعلت مستی مبادرت بچنین اعمالی مینمود بر خلاف رفتار و اعمال او بیکنفر مجنون بیشتر شباهت پیدا کرده بود زیرا بمحض بروز مستی و بی اختیاری شروع به یک رقص وحشیانه میکرد و در آخر رقص دست بختنجر برده وبطرف هر کس میرسید حمله میکرد و همه ملاحان و عملجات کشتی را با ختنجر سخت تعاقب میکرد .

عاقبت بهاوان ما پس از دادن نمایش رقص و حمله با ختنجر تمام بغض و غضب خودشرا نسبت بیک شیئی که سر راه او افتاده بود وبهیچوجه نمیتوانست آن را برطرف نماید فرو ریخت - و آن هندوانه بیچاره بود .

او بقدری ضربه‌های شدید ببدن هندوانه سخت برگشته‌وارد کرد که از تمام جراحات آن زبان بسته خون جاری شد. بعد از ختم این عملیات ملاح مزبور ساکت و آرام نشست و اجازه داد که او را توقیف نمایند.

یکی از همسفرهای من تعریف میکرد که این شخص خیلی زود بزود دچار جنون خمری میشود ولی تا کنون باحدی صریت و جراحی وارد نکرده است و هیچوقت قصد جرح یا قتل کسی را نداشته و او همیشه آتش غضب خودش را باحمله پندوانه و یا نظیر آن فرو می‌نشاند و بلافاصله ساکت شده خود را تسلیم توقیف مینماید. معلوم میشود این کیفیت و احوال برای عموم طرفداران «جیجی» و دوستداران آن عادی و طبیعی است.

قبل از حرکت از انزلی من خیلی میل داشتم مذاکرات خودمان را با میرزا کوچك خان تمام کرده و استخلاص قطعی کاپیتان نوئل را از او بخواهم زیرا چندین مرتبه خبر رسید که او در اسارت مرده در صورتیکه ما اطلاع صحیح داشتیم که او سالم و زنده است ولی عاقبت با همه جدیتی که در این زمینه بخرج دادیم قبل از ختم مذاکرات مجبور شدم از انزلی حرکت کنم. در همین موقع هیئت نمایندگان ناحیه لنگران به ملاقات من آمدند.

لنگران یکقطعه باریکی است که بین ساحل بحر خزر و خط سرحدی ایران و روسیه واقع شده است و از جنوب باد کوبه تا بندر آستارا ادامه یافته لنگران از سمت جنوب محدود میشود بکوه‌های مرتفعی که دنباله سلسله جبال البرز را تشکیل میدهند از سمت شمال محدود است برودخانه ارس - صحرای مغان هم در حدود شمالی ناحیه

مزبورہ واقع گردید۔ سکنہ محلی لنگران عبارت از طوایف مسلم : ایرانیان و تاتار ہا بودہ اند . در ظرف پنجاہ سال اخیر روس ہا بقصد استعمار ناحیہ لنگران تمام جلگہ و دشت حاصلخیز و پست ساحلی را اشغال نمودند و سکنہ بومی کہ چندان دلخوشی از استعمار کنندگان نداشتند تدریجا نواحی پست را تخلیہ کردہ و بدامنہ ہای جبال مرتفع نقل و مکان نمودند .

مہاجرین ہمہ اصلا روسی و عموماً موظف بخدمت نظام اجباری ہستند . آن ہا از ہر جہت مسلح و چند عدد ہم توپہای صحرائی دارند و وعدہ میدادند کہ پنچہزار نفر مرد جنگی و مسلح بہ میدان جنگ بفرستند .

ہیئت نمایندگان مکتوبی از طرف يك نفر صاحب منصب روسی کہ سکنہ لنگران او را بعنوان سرپرست و فرماندہ قوای خود انتخاب کردہ بودند بمن تسلیم نمودند .

از بدو انقلاب ناحیہ لنگران ہم ناچار بود مطیع نظامت جدید انقلابی شدہ و امور داخلی خود را بوسیلہ همان کمیٹہ ہای کذائی ادارہ نماید ولی روح انقلاب در آن جا چندان رك و ریشہ ندواندہ بود و سکنہ ناحیہ روی خوشی بکمیٹہ ہا نشان نمیدادند و بیشتر بر رئیس نظامی خود اطاعت میکردند .

صاحب منصب مذکور در آنجا بعنوان يك حکمران مطلق العنان مشغول حکومت و فرمانفرمائی بود .

مستعمرة مذکورہ خیلی حاصلخیز و ثروتمند است و مقادیر زیادی غلات و حبوبات موجود دارد و خیلی جدیت بخرج میدہد بلکہ تواند اجناس موجود خود را با اقمشہ و اجناس نبتہ و مهمات جنگی مبادلہ نماید .

نمایندگان لشکران بمن تکلیف کردند که با آن ها ائتلافی منعقد داشته و با قوای متفق بجنک ترکها اقدام نمائیم .

تقویت و مساعدت آن ها برای ما در باد کوبه بی نهایت مهم و ذیقیمت بود زیرا آن ها در طرف دست راست خطوط ارتباطیه و منطقه پیشرفت قوای قفقاز و اسلام واقع شده بودند .

هیئت نمایندگان مقداری آرد و اجناس متفرقه جهت قشون ما هدیه آورده خواهش کردند که با آنها يك معاهده دائمی منعقد

نمائیم و اصرار داشتند که بدوچند نفر مشاق نظامی برای آنها بفرستیم آنها دو کشتی کوچک هم برای حمل و نقل قشون با اختیار ما گذاشتند .

در جواب پیشنهادات آنها من یکدسته کوچکی صاحبمنصب و سرباز برای آشناسدن با شرایط و موقعیت محلی بانجا اعزام داشتم و با

همین هیئت دو نفر هم صاحبمنصب روسی کاپیتان ستیانوف و کاپیتان گورلیانند را روانه کردم : اولی یکی از بهترین صاحب منصبان

توپخانه بود که در مراحل اولیه جنک از حیث کاردانی و لیاقت معروفیت تام حاصل نموده بود - دومی هم در قسمت اداره مباشرت

و ملزومات قشونی بینظیر بود .

لازم بود که این قدم دوستانه برداشته شود : زیرا او لا قوای جنگی این ناحیه از نقطه نظر عملیاتی که در مقابل داشتیم

برای ما خیلی مفید و لازم بود ثانیاً از حیث مواد ارزاقی و اجناس هم بواسطه حکمفرمائی قحطی در باد کوبه ما بانها بینهایت محتاج

می شدیم .

۱۵ اوت مراسله سرهنگ کیو ورت از باد کوبه بمن رسید . بعضی از قسمتهای آن راجحه مزید اطلاع خوانندگان ذیلا

درج مینمایم :



« نقشه‌های خطوط تدافعی کنونی این ناحیه قطعا تا بحال بشما

رسیده است

خطوط مزبور به باستانی جناحین چپ و راست همه جادر قتل سنگی ارتفاعات امتداد یافته .

خط آتش خیلی بد موقعیتی دارد : نقراتی که در خندقها نشسته اند و وضعیتشان طوری است که فقط بهوا میتواند شلیک کنند . اگر تیر اندازان را جا بجا کرده بقلل مرتفعه بفرستیم باز هم آتش آن ها چندان تأثیری نخواهد داشت و مواقع مزبور به برای توپخانه مسلل هم مقتضی و مناسب نیست .

موانع دفاعیه خاردار در سرتاسر فرونت مطلقا وجود ندارد .

خطوط ارتباطیه هم بین خندقها احداث نگردیده .

طول خطوط تدافعی کنونی همه جهت قریب به بیست و یک هزار یارد میشود . تفنگی که تحت اختیار ما گذاشته شده باستانی آنچه خودمان موجود داریم شش هزار قبضه است . - نقرات را به بیست و دو باتالیون تقسیم کرده اند که تعداد هر باتالیون از ۱۵۰ الی ۵۰۰ نفر میشود .

من جدیت دارم که فرماندهی قوای محلی را وادار کنم در سرتاسر خط فرونت سیم‌های خاردار بکشند و امروز صبح پس از مذاکرات طولانی که با مامورین مسائل های ما بعمل آوردند شروع با امتداد سیم های خار دار نموده اند .

فرمانده قوا روز گذشته بمن اطلاع داد سیم خار دار باندا ره که در تمام طول فرونت کشیده شود موجود و حاضر دارند امروز کشف شده است که مطلقا سیم ندارند .

تشخیص موجودی آن ها خیلی مشکل است زیرا خودشان

هم هیچگونه اطلاعات صحیحی در دست ندارند . - فوج «سه فور» شمالی « سرتاسر جناح چپ فرونت را اشغال مینماید و یکصد نفر هم از افراد همان فوج قطعه را که نزدیک بمرکز و قلب فرونت است اشغال خواهند کرد و يك باتالیون قوای محلی از این قطعه برداشته خواهد شد یعنی حقیقت امر را بخواید باتالیون مزبور خود بخود برداشته شده زیرا نفرات آن بکلی تحلیل رفتند .

از خطوط تدافعی کنونی ما دشمن بفاصله دو الی سه هزار یا رد واقع شده است .

تنها خطی که ممکن است در آن جا شروع بحفر خندق شود خطی است که از قتل ارتفاعات عبور میکند . و یا خطی که در ریشه ارتفاعات اول دامنه ها ادامه یافه . از دو خطی که اشاره شد تاثیراتش نسبتا بیشتر خواهد بود .

من خط دومی را ترجیح میدهم زیرا خط اولی وقتی نفرات بخوانند در موقع جنگ بخند قها عودت کنند تحت تاثیر آتش شدید واقع خواهند شد و حالت روحیه افراد متزلزل میشود بعلاوه گرده ارتفاعات برای گلوله های توپ و آتش توپخانه هدف بسیار خوبی است . - رشته های سیم خاردار فعلا در جناح چپ ( موقعیت اشغالی قوای ما ) کشیده میشود .

فردا بطور قطع من میتوانم معین کنم که کدام يك از دو خط تدافعی قابل قبول خواهد بود .

خطوط تدافعی و خندقها بیش از حد انتظار بشهر و مرکز نزدیک است . توپخانه دشمن با هدایت طیارات در هر لحظه می تواند شهر و بندر و جهازات را بمبارده کند . مخصوصا اگر توپ های سنگین و دورزن هم همراه داشته باشد .

برای اینکه شهر بهتر محافظت شده باشد لازم بود که قوای مدافع اقلا ۱۵ - ۲۰ هزار یارد مواقع خود را بطرف مغرب باد کوبه جلوتر برده باشد . فقط با اشغال يك چنین مواقعی ممکن است بندر و جهازات از آتش فشانی توپخانه دشمن در امان بمانند . با ضعف کنونی دشمن ما باز هم نمیتوانیم مبادرت به تعرض نماییم . ما باید اولاً تشکیلات خودمان را منظم کنیم و در همین جائی که فعلا هستیم قوا و مواقع خودمان را کاملاً تقویت و مستحکم نماییم . تنظیم وجور کردن مواد و مهمات جنگی که در این جا موجود است برای عملیات جنگی خیلی ضروری و لازم است .

مصالح ساختمانی بطور کلی کمیاب است ولی من تصور می کنم مقادیر زیاد آن در شهر موجود باشد البته باید فوراً مصادره شود . - قسمت عمده سکنه شهر چه آن هائی که با ما موافق هستند و چه آن هائی که نسبت بما نظر خوبی ندارند عموماً مسلح شده اند و حکومت هم آن اندازه ها قوت و قدرت ندارد که بتواند قسمتی از اهالی را که با ما مخالف هستند خلع سلاح نماید . وقتی مذاکرات ما با **پطروف** خاتمه یافت و تکلیف قطعی او معلوم شد آنوقت ممکن است ما خودمان مستقیماً شروع بکار کرده و دستجات مخالف و غیره مطیع را باقوای خودمان خلع اسلحه کنیم .

پاره اقدامات لازم . برای تشکیلات جدید قشونی بعمل آمد . اینک نتیجه قطعی باین زودی بدست نخواهد آمد و برای تصفیه این امر مهم وقت زیاد لازم خواهد شد .

تشکیلات دستجات محلی هنوز تمام نشده زیرا بقدر لزوم صاحب منصب ندارند و نفقات هر وقت اراده کنند مواقع خود را در فرونت ترك کرده بشهر میروند .

نظارت و تقشیش لازم در مهمات جنگی بعمل نمی آید و قسمت عمده آن بی جهت و بدون نتیجه مصرف میشود .  
اوضاع صحی قشون از همه خرابتر است .  
وقتی کاپیتن ایوردن و سایر صاحب منصبان وارد شدند البته بهبودی لازم در اوضاع صحی حاصل خواهد شد و یقین دارم وضعیت تشکیلات صحی قشون به مراتب بهتر میشود .  
قشون محلی باد کوبه تصمیم گرفته است که مواقع خود را تخلیه کرده و در شهر استراحت کند و محافظت فرونت را بعهده قوای ما بسپارد .

منجمله یکصد نفر از سربازان فوج «ستافورد شمالی» حالیه قطعه را که تقریباً چهار صد یارد طول ان میشود تحت اشغال خود گرفته در صورتیکه قوای احتیاط و ذخیره این قطعه که از دستجات قشون محلی تشکیل شده در فاصله زیادی از خطوط دفاعیه اصلی واقع گردیده اند و در دقائق خطرناک ممکن نیست بتوانند کمک فوری بمواقع مقدم برسانند .

ادامه این وضعیت موضوع مدافعه را باشکال خواهد انداخت وقت خیلی ذقیمت است ولی آنها اهمیت نمیدهند و خودشان را به جزئیات مشغول کرده اند .

من تصدیق میکنم در ابتدا هرکاری مصادف با موانع و مشکلات میشود و بهتر از این نخواهد بود .

مذاکرات سیاسی و متینکهای متوالی وقت زیادی را تلف میکند ما خیلی جدیت داشتیم که پطروف را استقبال کرده و رضایت او را جلب نماییم ولی تا این ساعت او جدا مقاومت کرده و ابدا مایل نیست با ما سر و کاری پیدا کند .

روز گذشته کمیته مرکزی اولتیماتومی بعنوان **پطروف**

ارسال داشت .

او جواب داد که حاضر نیست دست اتفاق به امپریالیزم انگلیس بدهد و با امپریالیزم آلمان مشغول جنگ بشود و تصمیم گرفته است شهر را تخلیه نماید ضمناً اصرار دارد که مقدار کافی مهمات جنگی باو داده شود که استعداد و قوه مدافعه پیدا کرده و قبل از رسیدن بمسکو در نواحی مخالف بالشویزم دچار زحمت و درد سر نشود .

**پطروف** ذخایر ومهمات موجود خودرا در انبارها پنهان کرده و قراولهای مخصوص گماشته است .

من از کمیته مرکزی خواهش کردم از **پطروف** جواب قطعی بخواهند و سؤال کنند :

- چه میخواهد همراه خود ببرد ؟ و چه چیزهائی را خیال دارد جا بگذارد ؟ راجع بمخازن مهمات جنگی او اطلاعات قریب به مبالغه و اغراق انتشار یافته بعضی میگویند او پانصد عراده توپ و يك هزار گلوله موجود دارد - برخی مدعی هستند که توپخانه او از پنج عراده توپ و یکصد عدد گلوله تجاوز نمیکند .

مسئله امروز باید بطور قطع روشن شود ولی شما میدانید که این ها چه نوع مردمانی هستند :

تمامش حرف است و عملی در بین نیست ! من عاقبت راجع به خطوط و موقعیت تدافعی قوای خودمان بطوریکه در نقشه ارسالی اشاره شده موافقت آن ها را جلب کردم .

بنقشه مراجعه کنید قسمتی که سبز رنگ است قطعه اینست که تا کنون خالی مانده و همین حالا هم خالی است و از همین

قطعه قوای ترك عبور کرده و قراء و بورت های تاتار ها را در قفای فرونت ما اشغال نموده اند

این ناحیه مملو از اسلحه میباشد و مافلا خیلی جدیت داریم که بلکه مخاطرات محتمله از آن ناحیه را پیش بینی و حتی القوه جلوگیری کنیم .

اختلافات داخلی سیاسی خیلی مانع پیشرفت کار باشد :

روسها ابداً حاضر نیستند با ارامنه تشریک مساعی کنند .

از قراریکه شنیده میشود عده از صاحب منصبان روسی جز و

قشون ترك هستند و میخواهند با ما جنگ کنند بنا براین صاحب منصبان روسی که در قسمتهای قشون ما هستند حاضر نمیشوند به فرونت بروند و بر علیه همقطاران خود مشغول عملیات بشوند .

اگرچه تمام اینها فقط شایعات بی سروته و بی اساس است .

من گمان میکنم اگر روسها نظر مساعد داشته باشند ارامنه

برای تشریک مساعی با آنها حاضر هستند .

- ما فعلاً در میهمانخانه منزل داریم و مخارج هر یک نفر شبانه

روزی يك لیره و ده شیلینک میشود .

مسئله ارزاق در اینجا خیلی مشکل شده است . مسبوق

باتید در ظرف دو ماهه اخیر از خارج هیچگونه مواد ارزا قسی وارد شهر نشده و ذخیره موجوده هم کفاف مصرف و احتیاجات فقط يك هفته شهر را میدهد .

کارگران و عملجات معادن فقط گرسنگی میکشند . مظنه

اجناس و ارزاق بطور روز افزون بالا میرود .

ناحیه لنگران مطلقاً کمکی نمیرساند زیرا اولاً ساختمان راه

آهن باریک تمام نشده ثانیاً وسایل نقلیه بقدر لزوم موجود نیست .

تمام این نکات و مسائل را شما خودتان میدانید .

**کراوفورد** فعلا در قسمت تهیه ارزاق مشغول کار است و در این زمینه قدمهای مفیدی برداشته است لیکن آن ها هنوز مشغول مطالعه هستند امیدوارم آن ها هم فردا شروع بکار کنند . خیلی مایه تاسف است که **پطروف** حاضر نمیشود با ما در این گیر و دار تشریک مساعی کند .

ما تشبثات لازم را بعمل آوردیم و حتی زانو زمین زده استغاثه کردیم مؤثر واقع نشد .

یکی از مسائل لاینحل و بغرنج دیگر در اینجا موضوع وسایل حمل و نقل است اتومبیل در همه خطوط و راههای اینجا قدر بجز کت نیست از طرف دیگر چون علیق و علوفه نایاب است حیوان بارکش و سواری هم بقدر لزوم و رفع احتیاج نمیتوانیم نگاهداریم . تنها راهی که برای استخلاص از وضعیت سخت حاضر بنظر میرسد این است که از ماشینها در تاریکی شب استفاده کنیم .

گرمای هوا فوق العاده شدت کرده و مردم شب و روز عرق میریزند و بهمین جهت مراقبت در سرناسر فرونت بد و ن کھک اتوموبیل مشکل بلکه ممتنع است .

بر فرض اینکه بتوانیم از اتوموبیل استفاده کنیم باز قسمت عمده خطوط را بایستی پیاده بپیمائیم .

قشون محلی از حیث اتوموبیل نمیتوانند بما کمکی برسانند بر خلاف آن ها انتظار دارند که مقداری ماشین از ما دریافت کنند . این ها یا واقعا نمیفهمند و یا اصلا نمیخواهند بفهمند که ما در چه وضعیت سختی گرفتار هستیم و نظرشان نسبت بما اینست که ما میتوانیم هر چه و هر مقدار لازم باشد فوراً برای آن ها آماده کنیم .

مراسله فوق بقدر لزوم وضعیت را روشن مینمود و میرساند که ما برای حرکت بطرف بادکوبه باید هر قدر ممکن است بیشتر عجله کنیم ولی ما هنوز موفق بامضای عهد نامه با میرزا کوچک خان نشده بودیم .

مقامات صلاحیت دار نظامی بادکوبه میل داشتند که ما چندی هم در حرکت تاخیر کنیم : نظر آن ها این بود که من در انزلی بمانم و منتظر ورود قوای جدید بشوم . و پس از وصول قوای مکفی با تشریفات لازم بطرف بادکوبه حرکت کنم .

آن ها معتقد بودند که اگر ژنرال انگلیسی با یک دسته کوچک قشون وارد شهر بشود یأس و ناامیدی طوری بر عموم سکنه شهر غلبه میکند که بکلی حالت روحیه خود را از دست میدهند . از طرف دیگر من چون میدانستم که هیچوقت دارای قوای مهمی نخواهم شد که بتوانم با تشریفات و تجلیلات بطرف بادکوبه حرکت کنم لذا عقیده داشتم هر چه زودتر خودم را بشهر برسانم و جمعیت قوای خودم و میزان مساعدتی را که ممکن بود از جانب ما بعمل بیاید ارائه بدهم که اگر هم سکنه محلی حالت روحیه خودشان را از دست داده باشند زود تر در صدد چاره جوئی برآمده و با قوای خود موجبات مدافعه را فراهم سازند .

علاوه بر این نسبت به نقطه نظر آن ها که میل نداشتند قبل از رسیدن قوای جدید مرا در آن جا ببینند سوء ظن هائی تولید شده بود .

بالاخره شانزدهم اوت « پرزیدنت کروگر » از ساحل انزلی بحرکت آمد و پس از هیجده ساعت بحر پیمائی هفدهم اوت بعد از ظهر در بندر بادکوبه لنگر انداخت .



وقتی که ما بپرت باد کوبه نزدیک میشدیم اولین چیزی که در منظره مقابل ما عرض اندام نمود چشمه‌های نقطه‌ی بی‌هییت بود که در ساحل دریا و دومیلی شهر واقع شده بودند.

طوقه یا حلقه چاههای نفت خیلی نزدیک بهم حفر گردیده و هر یک دارای دودکشهای بلند و کلیه آلات و ادوات و ماشینهای لازم میباشند و تعداد چاههای نفت بالغ بر یکهزار حلقه میشود که یکهزار لوله دودکش روی آنها ساخته شده .

دودکشهای روی چاهها را از چوب ساخته و روی اسکله چوبی آنها ازبست و آهن نازک کشیده اند که از خطر حریق محفوظ باشند .

از دور منظره این دودکشها خیلی شباهت بیک جنگل اسرار انگیز چوب خشک دارد .

منابع نفت «بی‌بی هییت» در طرف مغرب و جزیره «نارگین» در سمت مشرق خط سیر ما واقع شده بود قبل از انقلاب روسیه جزیره «نارگین» بطور کلی مرکز اسرای نظامی بود .

پس از طغیان ناپره انقلاب اسرای نظامی اطریشی از همین جزیره حرکت کرده و برای تقویت صفوف بالشویکها بممالک ماوراء بحر خزر روانه شدند .

سیزده فروند جهازات شاو میان و پطروف در جوار جزیره مذکوره لنگر انداخته بودند و دو جهازات توپ انداز کوچک آنها را تحت نظر داشتند .

منظره باد کوبه از دریا خیلی جالب توجه و با شکوه است : ابنیه و عمارات ساحلی شهر تمام باسلوب عالی معماری اروپای غربی ساخته شده . معبد جامع روسها با گنبد و صلیب مطلا در مرکز شهر

با گردیدر . بطوریکه در نقشه نیز محسوس است شهر در يك فرو رقتگی  
شبه بیاله واقع شده است .

اراضی حومه و مجاور شهر در طرف مغرب و در سمت شمال  
در امتداد دو میل تدریجا مرتفع میشود سپس منتهی بقلل مجرد  
سنگی میگردد و از انتهای میل دوم قلل مزبور دفعة بطرف صحرای  
لم یزرع و سوزان سرازیر میشود و از همین محل راه آهن منحرف  
شده بطرف شهر ادامه یافته است .

جمعیت و نفوس شهر بالغ بر سیصد هزار نفر است که  
قسمت عمده آن ارمنی و تاتار و روس هستند و عده هم گرجی و  
یونانی میباشند و کولونیهای کوچکی هم در شهر از انگلیسها و  
فرانسویان و امریکائیها و ملل سایر تشکیل یافته .

باستثنای چند قطعه باغات کوچک که اخیرا پس از لوله کشی شهر  
احداث گردیده و چند پارچه قراء و مزارع مجاور شهر که در  
این صحرا ای نمک زار و بسی آب و علف بیشتر شباهت بواحه  
پیدا کرده اند . اراضی خود شهر و مجاور آن خالی از نباتات و اشجار است .

چشمه های عمده نفت در بی بی هیبت و مینا گاروبالا خان  
واقع شده اند .

در نقشه مرکز شهر را بشکل يك گلوله کوچکی نشان  
داده اند در صورتیکه وسعت شهر خیلی بیش از اینها است دنباله  
عمارات و ابنیه شهر نه میل از بی بی هیبت بطرف جنوب و از  
سمت مشرق هم تا خود (شهر سفید) ادامه یافته شهر سیاه مرکز  
تمام کارخانجات تصفیه نفت است و مخازن و محفظه های بشمار نفت  
با اجسام و اشکال مختلف در همان جا تمرکز یافته و خانه ها و  
منازل کارگران و عملجات معادن نفت هم در فواصل ین مخازن

احداث گردیده است .  
در مقابل مرکز شهر بندر گاهی بطول تقریباً دو میل ساخته شده در لنگر گاه معمولاً شصت فروند جہازات مختلف الحجم همیشه لنگر انداخته اند .

معابر و خیابانهای شهر را مطابق معمول روسیه با قلوہ سنک فرش کرده اند .

گرچه این گونه سنک فرش خیلی با دوام است ولی در موقع حرکت تولید زحمت میکند .

خط آهن و اکنون اسبی در تمام خیابانهای عمده شهر کشیده شده ولی حرکت و اکنون بمناسبت نبودن علیق و علوفه برای مسالها از قبل از ورود ما متروک گردیده .

- «پرزیدنت کروگر» در آخرین نقطه غربی پرت جنب مخازن شرکت «قفقاز مرکزی» در مقابل مهمترین قسمت شهر لنگر انداخت .

در نزدیکی ما دو کشتی دیگر «کورسک» و «آبو» که سابقاً راجع بهر دو آن ها اشاره کرده بودم لنگر انداخته بودند ما آن ها را من باب احتیاط برای موقع تخلیه باد کوبه نگاهداشته بودیم .

هرسه جہاز فوق تحت محافظت قراولان ما قرار گرفته بودند و اکیدا دستور داده شده بود که هر کس کوچکترین اقدامی بخواهد نسبت بجہازات بکند و یا دستوری بخواهد بدهد شدیداً ممانعت بعمل آورند .

در تمام مدت توقف و اقامت ما در باد کوبه هر سه جہاز با هم در یک نقطه لنگر انداخته ایستاده بودند .

بمحض اینکه ما لنگر انداختیم سرهنك كيو ورت وارد  
عرشه كشتی شده بمن رابوزت داد كه وضعیت خوب و كاملا  
رضایت بخش است قوای ترك هنوز نرسیده و عملیات علنی تا كنون شروع  
نشده است .

عده پنجفتری نمایندگان «هیئت مدیره» ورود مرا تهنیت گفته خواهش  
کردند وقت ملاقات و پذیرائی معین کنم .  
باقی روز اول ورود را ما به بازدید و معاینه ابنیه و عمارات  
بسیار عالی که برای قسمت مریضخانه و جهت كلوب صاحبمنصبان و سرباز  
خانه های ما معین شده بود پرداختیم .  
هر کس را که ممکن بود بمواقع مقدم فرونت فرستاده  
بودند فقط دستجات مامور تهیه ارزاق و مامورین مباشرت و حمل  
و نقل و يك دسته هم برای كشيك و قراولی بست ها در شهر  
مانده بودند .

سرهنك كيو ورت عمارت بزرگ میهمانخانه «اروپا» را  
برای اقامت ارکان حرب خودانتخاب و سایر مستخدمین دفتری قشون  
را در میهمانخانه «متر و بول» جا بجا کرده بود .  
هر دو دستگاه عمارت فوق چه از حیث ظاهر ساختمان و  
چه از جهت وسعت و مرغوبیت قسمت های داخلی آن بسیار عالی  
و با شكوه بودند : مبل و اثاثیه مطلاو پرده های کرکروتمشگی  
رنك در هر يك از اطاقها چشم بیننده را خیره میگرد ولی شكوه  
و زیبایی فقط منحصر بهمین قسمت بود .

زندگی با تجمل و لوکس رادر قسمت خوراك و مواد غذائی  
نمیتوانستیم تامین کنیم زیرا در باد کوبه فقط مواد ساده ارزاقی بدست می آمد .  
قیمت ناهار معمولی و ساده که عبارت از يك خوراك سوپ و

يك برس ماهی و يك قطمه هندوانه و كمی نان باشد در میهمانخانه «متروپل» تقریباً يكصد منات بود. و این مبلغ بمظنه قبل از جنك تقریباً ده لیره انگلیسی ولسی حالیه دو لیره می شود و خیلی گران است مخصوصاً در مقابل يك چنین غذای ساده و غیر مأكولی. راجع بمظنه ارزاق بعد صحبت خواهم کرد. با صاحبان میهمانخانه «اروپا» قرار داد مخصوصی راجع بکرایه عمارت و مخارج شبانه روزی و پانسیون تمام منعقد داشتیم. روپمرقه کرایه منزل و قیمت غذای شبانه روزی برای هر يك نفر صاحب منصب دو برابر فوق العاده که دریافت مینمود تمام میشد. در عرشه کشتی «پرزیدنت کروگر» من با کتراتیچی خودمان قرار دادی داشتم که زندگی شبانه روز يك نفر صاحب منصب تقریباً هشتاد منات قدری کمتر از دو لیره انگلیسی تمام میشد و نان را هم خودمان میدادیم.

۱۸ اوت قبل از طلوع آفتاب من باتفاق سرهنك دونگان و سرهنك خوشکین برای معاینه و بازدید مواقع فروتنی قوای خودمان روانه شدیم.

از نقطه منتهی الیه جناح چپ که سلسله ارتفاعات سنگی بدریا نزدیک میشود يك میلی مغرب بی بی هیبت موقعیت و وضعیت فروتن بسیار خوب و قابل توجه بود: آتش در سرتا سر این قسمت مؤثر و جناح بطور طبیعی محافظت شده بود.

قسمت های فوج ستافورد شمالی از هر مختصر بالا آمدگی زمین استفاده کرده بودند و خندقهای خود را طوری پرعمق کنده بودند که شلیک و آتش توبخانه دشمن مطلقاً آسیبی وارد نمیکرد. در دست راست، مواقع فوج ستافورد شمالی با تالیون ارمانه

قرار گرفته بود آن ها هم بسر بازان ما تقلید کرده و مواقع اشغالی خودشان را کاملا مستحکم نموده بودند .

از این نقطه خط فرونت ما مرادف با خط کوهستان بودو تقریبا بطول هفت میل تمام بطرف شمال امتداد یافته بود و بعددفعه بطرف غرب منحرف میشد .

باز از این نقطه خط فرونت بسمت شمال برگشته در این جا تدریجا ارتفاعات کم میشود و خطوط فرونت در يك جلگه مسطح ادامه مییابد و تقریبا در يك میلی غربی ایستگاه « بالاجار » خط آهن را قطع کرده و تا ایستگاه « گریازنی وولگان » ادامه پیدا میکند .

از اینجا خط فرونت دوباره بر میگردد بطرف مشرق و دو میل دیگر تا ارتفاعات « مینا کار » ادامه مییابد .

آخرین قسمت فرونت خیلی ناقص بود زیرا بجای اینکه خط فرونت بمشرق منحرف شود لازم بود که بطرف شمال ادامه یافته و همینطور تا لب دریا ممتد گردد .

در اینصورت طول تمام فرونت نوزده میل میشد و جناحین آن از هر دو طرف بدریا منتهی میگرددیدند . - جناح راست فرونت بین « گریازنی وولگان » و ساحل شمالی دریا برای حفظ خود قوای زیادی لازم نداشت زیرا دریاچه نمك « مازار » كه مانع غیر قابل عبور طبیعی بود نصف این قطعه را اشغال کرده بود .

این شكاف در جناح راست بواسطه رقتن قشون بیچراخوف پیدا شده بود و فرماندهی قوای محلی تمام مسئولیت و بدبختیهای را كه ممكن بود در این ناحیه پیش بیاید بعهده او میدانست ولی چون در ظرف سه هفته تمام وقت فارغی كه آنها داشتند توانستند

برای پر کردن شکاف مزبور اقدامی بعمل بیاورند مسئولیت کامل متوجه خود آنها میشود بر بیچراخوف بحثی وارد نمیکردید .

برای پر کردن شکاف تشبثات لازم بعمل آمد متها خیلی دیر بود زیرا قوای ترك در همین موقع از شكاف مزبور در استقامت شمالی و شرقی جناح راست فرونت ما عبور کرده و کلیه قراء و یورتهای تاتار نشین مجاور شهر را اشغال نمودند .

در یورتهای مذکور علاوه بر دستجات كوچك قشون ترك دستجات مسلح چريك نیز از سكهة محلی تشکیل شده بود .

مواقع عمده قشون ترك در موقعیت نسبتا مرتفعتری آن طرف دشت مقابل فرونت ما قرار گرفته بود و خط فرونت قوای ترك با خط فرونت ما مرادف بود و فاصله قوای ترك با ما از ۳ الی ۴ هزار یارد تجاوز نمی نمود .

قسمت کوهستانی مواقع ما قابل تصرف نبود و باعده قلیلی سربازان رشید و فداکار ممکن بود مدافعه و محافظت بشود .

قوای محلی قابل اطمینان نبودند و قشون خودمان را هم نمیتوانستیم بدستجات كوچك كوچك تقسیم و متفرق نماییم .

با این تصورات ما مدافعه و محافظت جناح چپ خودمان را با اختیار دستجات فوج ستافورد شمالی گذاشتیم و مدافعه قسمت ( وولجیئی واروت ) را هم که تقریبا در سه میل و نیمی ساحل دریا قرار گرفته بود بهمان دستجات سپردیم .

قطعه «گریازنی وولکان» هم توسط يك دسته كوچك همین فوج محافظت میشد ولی این قطعه یکی از ضعیفترین قطعات فرونت ما بود .

دسته مامور محافظت «گریازنی وولکان» را باعزام دوباتالیون

از قشون محلی که در ناحیه ایستگاه ( بالا جاری ) متوقف بودند تقویت کردیم ولی در موقع جنگ این دو باتالیون بکلی مفقودالایر شدند و هیچگونه مساعدتی نسبت بدسته قلیل العده که مامور محافظت آن قسمت وسیع بودند بعمل نیامد .

پس از ورود باتالیون های وارویس و بورچستر فوراً هر دو را برای تقویت این قسمت فرونت مامور کردیم .

وضعیت تقسیمات قشونی و نفرات در سرتاسر فرونت در تمام طول محاربات تغییر پیدا نکرد .

فرماندهی قشون مواقع مقدم بعده سرهنگ کیوورت واگذار شد و سرهنگ فاویل فرماندهی و سرپرستی بریگاد پیاده رابعده خود گرفت .

با قلت قوای موجوده تا همین عده ذخیره و احتیاط از قوای خودمان خیلی مشکل بود بنا بر این تمام قوای احتیاط و ذخیره را از دستجات قشون شهری معین کردیم لیکن متأسفانه دستجات احتیاط در مواقع ضرورت حاضر نبودند و مفقودالایر میشدند .

از دستجات قشون خودمان ما فقط کاری که میتوانستیم بکنیم این بود که عده های کوچک امدادیه برای تقویت صفوف مقدم فرونت بعنوان قوای احتیاط تشکیل بدهیم .

مجموع عده قوای انگلیس در مواقع جنگی فرونت باد کوبه هیچوقت از نهصد سرنیزه تجاوز نکرد .

- برای اینکه خواننده بتواند منظره باد کوبه و وضعیت محلی آن را در نظر خود مجسم سازد گمان میکنم يك اشاره مختصر باین موضوع کافی باشد .

اینه و عمارات شهر مطابق اسلوب معمول ارو پاخیلی شبیه بسبك



آلمان ساخته شده است .

خیابان ساحلی شهر که در مجاورت لنگرگاه جهازات امتداد یافته با طرز قشنگ و جالب توجهی مشجر شده و شبها بوسیله چراغ های پر نور برق روشن میشود .

این بولوار ساحلی محل گردشگاه و تفریح عموم اهالی شهر است . این نکته را نباید فراموش کرد که اراضی اینجا بطور کلی بی آب و علف خشک و غالبا شوره زار است .

در سمت مغرب شهر دشت وسیع لم یزرع و سوزان مسطحی ادامه یافته که يك طرف آن فرونت ما و طرف مقابل آن خطوط دشمن است و هرگونه حرکت و حمل و نقل قشون که از طرف ما بعمل میاید از طرف قوای دشمن بخوبی دیده میشود .

ارتفاع قسمت کوهستانی فرونت که من در فوق بدان اشاره کردم نسبت بسطح دریا تقریبا بالغ بر پانصد فوت میشود . دامنه های ارتفاعات طرف فرونت ما صعب العبور است ولی در دامنه های مقابل که بطرف مواقع دشمن سرازیر میشود جاده شوسه بسیار خوبی امتداد یافته که به « وولچیئی و اروتا » منتهی میشود . در این نقطه مخصوصا يك دسته از فوج ستافورد شمالی تمرکز یافته . قشون محلی مخصوصا آرامنه خیلی کم در صدد حفر خندق و سنگر های زیر زمینی بر میامدند و وقتی آن ها را برای اینکار مجبور میکردند جواب میدادند : « ما برای چه خندق بکنیم ؟ ما ابا میل نداریم خندق بکنیم .

حفر خندق و سنگر زیر زمینی کار مردمان ترسو و جیون است ! ما میخواهیم جنک کنیم . »

آن ها معمولا پشت سنک ها و صخره های ارتفاعات پنهان شده

و بهوا شليك ميگردند .  
آن ها بيشتر موقعي شليك ميگردند كه قشون ترك ابداقصد  
تعرض و يورش نداشته و نزديكترين پست هاي قشون ترك با ما  
اقلًا سه هزار يارد فاصله داشتند .

با اينكه در موقع بازديد فرونت ما در مقابل دشمن بوديم  
معذلك در ظرف تمام روز يك تير بطرف ما خالي نكردند . اين  
موضوع ثابت ميگردد كه تا چه اندازه آن ها در مصرف مهمات  
خود صرفه جوئي و احتياط ميگردند و بر خلاف اين رويه از طرف  
قوای محلی مطلقاً رعايت نميشد .

پس از مراجعت بشهر من نمايندگان هيئت مديره را ملاقات كردم  
و مدتی راجع بوضعيت كنونی فرونت با آن ها مذاكره داشتم .  
آن ها نسبت بقلت قوای ابوابجمعی من بی اندازه اظهار تاسف و  
حيرت كردند .

من جواب دادم كه هيچ قسم تعهدی نسبت به تعداد قشون اعزامی  
تموده بودم .

سپس من بملاقات ژنرال **داكوجايف** فرمانده قوای محلی  
رقم . مشاراليه باتفاق **سرهنك آوتيسوف** (ارمنی) رئيس ارگان  
حرب خود و **سرهنك فن درفلكس** آجودان مخصوصش مرا استقبال  
كردند .

پس از ختم بازديدها من همه آنهارا بعرضه كشتی « پرزيدنت  
كروگر » برای نهار دعوت كردم سر ميز نطق هائی از طرفين  
مبادله شد و راجع بمدافعه شهر بادكوبه مذاكرات مفصل بعمل  
آمد . ژنرال **داكوجايف** افراطی و دست پرورده انقلاب نبود : او  
يكی از ژنرال های پير و با وفای روسيه سابق و در دوره جنك

عمومی فرماندهی قوای مقیم فرونت طرابوزان را عهده‌دار بود. در رفتار و گفتار شخص تربیت شده و جتلمنی بنظر می‌آمد ولی تخصص و تمام آن فنونی را که برای فرماندهی قشون انقلابی لازم بود او نداشت و باید تصدیق کرد که اینگونه مهارت و زبر دستی کمتر در اشخاص جمع می‌شود.

فقط اشخاص متفرد و مقتدر می‌توانند فرماندهی و سرپرستی قوای انقلابی را که مطیع هیچگونه نظم و نسق نظامی نیستند و احکام را اطاعت نمی‌کنند و زیر بار تکالیف شاق نظامی نمیروند عهده‌دار شوند.

**سرهنگ آوتیسوف** رئیس ارکان حرب هم یکی از صاحب‌منصبان معمولی کادر سابق روسیه و از برجسته‌ترین نمونه‌های مالدات‌های ارمنی بود.

او بشخص خودش خیلی معتقد بود و غالباً با کمال جسارت مخالف عقیده انقلابیون اظهار عقیده مینمود ولی او مریض و علیل بود گمان می‌کنم علت مزاجش در کارهایش نیز تاثیرات کلی داشت. چندی بعد او بعنوان مساعدت انکراینها ماموریت یافت و **سرهنگ ستو کس** بجای او بریاست ارکان حرب برقرار گردید. **سرهنگ فن درفلکس** هم یکی از صاحب‌منصبان کادر سابق روسیه بود و با اینکه نسبت برتبه که داشت خیلی جوان بود معذک در ردیف عده‌قلیل عمال باد کوبه واقع شده بود که از روی حقیقت‌همنی کار کردن را تشخیص داده بودند.

روز بعد (۱۹ اوت) من بتفتیش مواقع قشون خودمان پرداختم و پس از فراغت از تفتیش با ده نفر از اعضای شورای ملی ارمنه ملاقات بعمل آوردم. میان آنها چند نفر اشخاص با اطلاع و لایق بودند.

سپس من ژنرال باگراتونی (ارمنی) وزیر جنگ را ملاقات کردم او یکی از ژنرال های متقاعد و گرفتار زحمت در دپا بود.

ژنرال باگراتونی در من تاثیر خوبی بخشید .

بنجفر دیکناتوری را که من ملاقات کردم از همه آشنايان جديد ما بهتر و همه آن ها مردمان لایق و جدی و تحصیل کرده بودند ولی سه نفر از آن ها را بهتر و نزدیکتر میشاختم : لیاملین صاحب منصب بحری - یرماکوف هم صاحب منصب بحری - سادوفسکی از عمال قدیمی حزب بود .

از این سه نفر لیاملین خیلی موقر و نزاکت ماب و خواستی بود - سادوفسکی از سایر رفقای جدی تر و کارد اتر بود و یرماکوف بیش از اندازه مستقیم الرای و ثابت بنظر می آمد . زمامداری پنج نفر دیکناتور در آن واحد خیلی مضحك و بی اساس بود من همه آن ها پیشنهاد کردم که برای دیکناتوری و اداره امور بگنفر را از بین خودشان انتخاب کنند و مسئولیت را بعده او واگذار نمایند آن ها متفقا جواب دادند که هیچك از آن ها این اندازه ها استعداد ندارند که به تنهائی مسئولیت حکومت و اداره امور را بعده بگیرند .

منجمله یرماکوف شخصا خیلی مستبد و مستقیم الرای بود وچندان عاقل بنظر نیامد البته به تنهائی نمیتوانست از عهده اداره مملکت بر آید .

در تمام مدت اقامت ما در بادکوبه او نسبت بما سوء ظن داشت و خیال میکرد که ما مقاصد مخصوصی را در خفا تعقیب می کنیم بنا بر این همیشه برای ما اشکال تراشی مینمود و چوب میان پره های چرخ ما میگذاشت .

کماندان فوریس خیای عجله و اصرار داشت که سفاین تجارتی را هرچه زودتر مسلح و تجهیز کند ولی این يك اقدامی بود که میبایستی خیلی با حزم و احتیاط صورت بگیرد .

من خواهش کردم که برای انجام این مقصود شش فروند از جہازات تجارتی را با اختیار ما بگذارند و در این زمینه اینطور توضیح دادم :

۱ - جہازات جنگی باد کوبه با توپهای سنگین مسلح هستند و بقدر لزوم گلوله و مهمات جنگی برای آن ها موجود ندارند وقتی ذخایر موجود آن ها تمام شود جہازات مزبور و توپها مصرف و فایده نخواهند داشت .

۲ - بر فرض اینکه ذخایر مهمات جنگی کافی باشد باز تجهیز جہازات جدید کمک بزرگی خواهد شد و آن ها را تقویت خواهد کرد .

تعداد جہازات مسلح وقتی زیاد شد میتواند يك قسمت راه آهن را در آن نقطه که نزدیک بدریا میشود تحت نظر بگیرند زیرا ترکها مهمات جنگی و مواد ارزاقی و آذوقه قشون خود را بوسیله راه آهن بمواقع مقدم فرونت حمل میکنند .

۳ - چون متوالیا دستجات جدید قشون بین انزلی و باد کوبه حرکت خواهند کرد احتمال می رود در خط سیر خود به جہازات بالشوبک ها که از طرف حاجی طرخان می آیند مصادف شوند . برای پیش بینی و جلوگیری از وقوع چنین مخاطرات لازم است که من دارای جہازات مسلح باشم .

برای پیشرفت مقصود من با ذکر دلایل فوق بهیئت مدیره پیشنهاد کردم که جہازات لازم را با اختیار ما بدهند .

در بدو امر بحریه و هیئت مدیره با این تقاضای من جدا

مخالفت کردند لیکن در نتیجه با فشاری و اصرار من در این اواخر بزحمت زیاد ما موفق شدیم دو جهاز تجارنی را تحت نظر و اختیار خود بگیریم .

هنوز تجهیز دو جهاز مزبور موسوم به «ونتور» و «ایگناتی» پایان نرسیده بود که ما مجبور شدیم باد کوبه را تخلیه کنیم ولی این جهازات باتفاق سایر سفاینیکه در موقع تخلیه شهر بدست آورده بودیم در این اواخر مسلح و تجهیز شدند و متقاً بر علیه جهازات جنگی بالشویکها شروع بعملیات نمودند .

بحریه باد کوبه تصور میکرد که اگر ما دارای جهازات جنگی مستقلی بشویم از اهمیت و حیثیت آنها کاسته خواهد شد بنابراین همیشه با اینگونه پیشنهادات ما مخالفت میکرد و چون بحریه نفوذ بزرگی در هیئت حاکمه داشت لذا با زحمت زیاد موفق به جلب رضایت و موافقت حکومت نسبت به تصمیمات خودمان میشدیم .

ملاحان بحریه بحر خزر از معاشرت و رفاقت ملاحان انگلیسی خیلی خوشوقت بودند ولی هرگز حاضر نمیشدند انگلیسها را در زمینه رقابت بحری و سیادت در بحر خزر با خود شریک و یا مدعی بینند .

جواب هیئت مدیره به توضیحات و پیشنهادات من از این

قرار بود :

۱ - بهتر است ما اسلحه و مهمات جنگی بحری خودمان را تحویل بحریه جنگی بحر خزر بدهیم که آنها رادر کشتیهای توپ انداز نصب کنند و انگلیسها از زحمت مراقبت آن راحت شوند .

۲ - پیشنهادات و تشریک مساعی جهازات مادر عملیات جنگی

با بحریه بحر خزر جداً رد شد .

۳ - هیئت مدیره حاضر است حمل و نقل قوای انگلیس را تحت نظر و محافظت بحریه جنگی خود قرار دهد که مخاطراتی در پیش نیاید .

آنها برای انجام این مقصود کشتیهای فارغ و آزادی نداشتند. تمام این مخالفتها از طرف پرما کوف بعمل میامد ولی بالاخره پس از آنکه در نتیجه اصرار و پافشاری زیاد با پیشنهاد ما موافقت کردند پرما کوف با مخالفتهاش در اقلیت ماند .

- وضعیت باد کوبه خیلی یأس آور و بد شده بود و معلوم بود که ما بایستی فقط بمدافعه منفی قناعت کنیم و تعقیب رویه منفی منجر بشکست قطعی و تسلیم شهر میگردید .

ما شروع کردیم بتشکیلات جدید و مشق و تعلیم دستجات قشون محلی وای ما نمیتوانستیم به پیشرفت زحمات خودمان امیدوار باشیم . باز اگر آنها در خندقهای خودشان مقاومت میکردند و در موقع تعرضات قوای ترك ثابت می ایستادند ممکن بود نتیجه بدست نیاید لیکن آنها بر خلاف این منظور عمل میکردند .

تنها راهی را که برای مدافعه واقعی شهر داشتیم این بود که مواقع کنونی قشون ترك را در طرف غربی خطوط خودمان اشغال نماییم .

اگر تعرضات متقابله مدافعین باد کوبه صورت عملی پیدا نمیکرد برای سقوط شهر چندان وقت و زحمت زیاد لازم نمیشد . با اینکه ما دیگر تردیدی در سقوط قطعی شهر نداشتیم معذک هر يك روز تاخیر آن قدری امیدواری بما میداد و احتمال میدادیم که بواسطه پیش آمدهای غیر مترصده غفلتا تغییراتی در وضعیت یأس آور پیش نیاید .

اگر ترکها واقعا مردمان مدبر و جنگجویی بودند میتوانستند شهر را خیلی زودتر از اینها اشغال کنند زیرا هیچ مانع و رادعی در مقابل نداشتند و در هر لحظه با يك يورش ممکن بود شهر را بدست بیاورند

شب و روزی نبود که در فرونت ما شکافی بمسافت اقلادو میل باز نشود زیرا دستجات قوای محلی که بشهر میرفتند برای اشغال مواقع خود و مراجعت بفرونت عجله بخرج نمیدادند. - اسرای نظامی آلمانی و اطریشی. از حبس و اسارت مستخلص گردیده و در شهر آزاد بودند علاوه بر آنها هشتاد هزار جمعیت شهر قطعا با ترکها همراه و مساعد بودند .

با این تفصیل دشمن در هر دقیقه که اراده میکرد ممکن بود قوای ما را در فرونت بکلی نیست و نابود کند .

با مدارکی که در دست داشتیم میتوانستیم بورد یکهزار نفر قشون جدید خودمان امیدوار بشویم .

با ورود چنین قوه ما میتوانستیم فوراً شروع بتعرضات متقابله نموده و وضعیت موجود را بنفع خودمان تغییر دهیم وبدون يورش و تعرض از طرف ما وضعیت مدافعين قطعا ناگوار ویاس آور میشد . قوای قفقاز و اسلام ازعواملی تشکیل نشده بود که بتواند درمقابل تعرضات قوای ما ایستادگی کند زیرا آنها برای جلوگیری از پیشرفت ما ناچار میشدند اقدام بتعرضات جدید نمایند و در هر نوبت موقع مناسبی برای عملیات متقابله بدست ما میدادند و شرایط سهلتری فراهم می نمودند .

بر فرض قوای جدیدی هم برای ما نمیرسید باز ممکن بود امیدوار باشیم که بیچراخوف با قوای ابوابجمعی خودش بشهر



مراجعت کند .

عاقبت بیچراخوف هم نیامد . ما منتظر بودیم که شاید از طرف آرامنه ایروان که مدتها است مسلح شده و منتهمز فرصت هستند از پشت سر قوای ترك یورش و هجومی بعمل بیایند .

اگر يك چنین تشبثی بعمل می آمد قطعا حلقه محاصره و فرونت قوای قفقاز و اسلام درهم میشکست .

این نکته را باید در نظر گرفت که ما با شرایط خیلی سخت و وضعیت بسیار ناگوار بیاد کوبه وارد شدیم : اولاً قوای ابواب جمعی بیچراخوف که خیلی طرف اطمینان بود و ممکن بود با رشادت و اطاعت و تمکین خود سر مشق خوبی برای قوای محلی باشد از دست رفته بود و نمیتوانستیم بمساعدت و کمک آن مستظهر باشیم .

ممکن بود ما بدون مساعدت و تقویت بیچراخوف هم مشغول کار بشویم منتهی وقت زیاد تلف میشد و بسایر کارها نمیرسیدیم . اگر بیچراخوف آن حرکت مذبحخانه را در استقامت شمال نکرده بود و در باد کوبه منتظر ورود ما میشد قطعا شهر سقوط نمیکرد و بدست قوای دشمن نمی افتاد .

ولی پیش بینی وقایع البته مشکل است و نمیشود او را نسبت باقدامی که کرده بود مورد ملامت قرارداد مخصوصا بارعایت وضعیتی که برای او در باد کوبه فراهم کرده بودند .

از اینها گذشته من تا ساعت آخر هم نتوانستم با و قبول قطعی راجع بمساعدت حتمی قوای خودمان بدهم و حتی ممکن نشد من اقلا تاریخ حرکت خودمان را بیاد کوبه قبلا با و اطلاع بدهم .

اگر ممکن میشد با تمهیداتی احساسات و غیرت و مردانگی قشون محلی را تحریک کنیم ابا محتاج بمساعدت خارج نمیشدیم

و قطعا وضعیت را بنفع خودمان محافظت میکردیم ولیکن متاسفانه بزرگترین مشکل ما این بود که هیچوجه نمیتوانستیم قوای متمرّد و سرکش محلی را تحت اطاعت احکام بیاوریم و همین سرکشی و عدم اطاعت باحکام عاقبت همه کارها را خراب کرد .

من خیلی از این فکر دور هستم که آرامنه را عموما بجنین و عدم رشادت متهم کنم .

ایرادات و خورده گیرهای من در اینجا بیشتر متوجه آرامنه باد کوبه است که با آرامنه ایروان و سایر طوایف ارمنی کوه نشین واحی آسیای صغیر که در شجاعت و دلیری مشهور شده و بکرات امتحان داده اند ادا شباهتی ندارند .

من سالداتهای باد کوبه را هم مقصر نمیدانم زیرا فقدان شجاعت و مردانگی در آنها با لنسبه کمتر محسوس بود .

سالداتهای باد کوبه همان عملجات و کارگران سیاه کار کارخانجات بودند .

تفنگ پنج تیر را جبرا بدست آنها داده و امر کرده بودند بفرونت جنگ بروند .

آنها نه لباس داشتند نه مشاق و نه صاحب منصب بخود دیده بودند و نه غذای صحیح بانها داده میشد

زمانیکه سالدات بیچاره درخندق یا پشت سنگر نشسته بود و در اطراف او صدای گلوله شنیده میشد و خمپاره توپ بالای سر او میترکید او میدید که رفقای عقب سرش مواقع و سنگرهای خود را تخلیه کرده و بشهر رفته با نهایت آسایش در جوار خانم های خوشگل و زیبا نشسته مشغول نوشیدن چای هستند ؟ بدیهی است از يك چنین سربازی نباید انتظار داشت که صدای انفجار و دهش

خمپاره توپ را بجای خوردن با مهوشان شهری یا سایر مزینهای زندگی آرام و آسوده شهر ترجیح بدهد .

من ارامنه را هم مقصر نمیدانم و یقین دارم با اینگونه شرایط هیچ قشونی تواند آنطوری که لازم و شایسته است درانجام وظایف سلحشوی و پاسبانی خود مقاومت و ایستادگی کند معذک اعتراف میکنم که بین قشون محلی بودند دستجاتیکه حقیقه ابراز شجاعت و رشادت کرده و از هیچقسم فداکاری روگردان نبودند . - من در اینجا متن بیان نامه را که در آنموقع بحرانی و شدید برای تحریک احساسات عمومی در شهر منتشر شده بود جهة اطلاع خوانندگان درج مینمایم :

### « بیان نامه »

- دافروتیها ( قسمتهائیکه در مواقع مقدم فرونت هستیم )  
- افواج اول و دوم مامور مدافعه صفوف مقدم فرونت و دوتهای دوم و چهارم مسلسل - در این موقع بحرانی و پر مخاطره که قوای دشمن از سه جهت مارا محاصره میکنند و حلقه محاصره رفته رفته در اطراف ما تنگتر میشود و گلوله و خمپاره توپهای آتش فشان دشمن در معابر و خیابانهای شهر منفجر میگردد از عموم همشهریهای خودمان که قادر بحمل اسلحه هستند - و از همه آنهایکه خاك وطن را عزیز میدارند - و آن هائیکه هنوز شعله مقدس عشق نجات اراضی و وطن در قلوبشان منطقی نشده دعوت میکنیم بفرونت آمده از منافع عالیة ملت و وطن مدافعه نمایند .

دیگر موقعی برای نطقهای آتشین و متبکهای متوالی

باقی نمانده .

همه با فکر و روح واحد باید فرونت آمده شهر عزیزان را  
از تعرض دشمن محافظت کنید .

ما باید قبل از شروع بکار دیگر این مشکل را از مقابل  
برداریم .

ما اعتراض میکنیم به بالشویکها که در موقع انتخاب شوریهها  
تفاق بمیان انداخته و از ما جدا شدند .

اینجا محلی برای خائنین و فروشندگان وطن نخواهد بود  
ما حامیان انقلاب و طبقه رنجبر همیشه بر علیه اینگونه عوامل مشغول  
مبارزه بوده و هستیم .

زر خریدان آلمان حق ندارند در تعیین مقدرات روسیه مداخله  
کنند ! ما اعتراض میکنیم به هزاران همشهری های سالم و مسلح خود  
که در شهر اجتماع کرده و بیجهت مردم را ترور میکنند !  
جای آنها در شهر نیست آنها باید در صفوف مقدم فرونت  
جان بازی کنند .

ما فرونتیها که در این موقع شدید و بحرانی فرونت رانگه داشته  
و از سقوط شهر عزیز مدافعه میکنیم . با اینکه بدون عوض در خندقها  
باقی مانده ایم تا ایندقیقه اظهار خستگی ننموده ایم . ما بر علیه همه تحریکاتی  
که پشت سر مان بعمل میاید شدیداً اعتراض میکنیم و با اعتماد کاملی  
که به هیئت مدیره مرکزی بحر خزر داریم تقاضا میکنیم  
با کمال قدرت عناصر نا لایق را از صدر پست های مهم مملکتی  
بر طرف کرده و بجای آنان همشهریهای لایق و کار آمدمان  
را بگمارند . ( سه امضاء )



## فصل چهاردهم

از هر چیز يك کمی



راموش کردم يك حادثه تفریح آور که در همان روز اول ورود سرهنگ ستوکس در باد کوبه

رخ داده بود اشاره کنم :

۴ اوت کشتی موسوم به « کورسک » ( که از همان روز بتصرف ما درآمد ) بایک هیئت آلمانی به باد کوبه وارد گردید . بمحض اینکه کشتی کنار پرت لنگر انداخت رئیس هیئت اعزامیه پائین آمده خواهرش کرد که مرکز ارکان حرب قوای عثمانی را باو نشان بدهند ووقتی باو اطلاع دادند که شهردرتصرف ترکها نیست و ارکان حرب قوای ترك در باد کوبه وجود خارجی ندارد و هیچوقت هم شهر در تصرف ترکها نبوده رئیس هیئت مانند اشخاص صاعقه زده متحیر و مبهوت ماند - بلافاصله همه اعضای هیئت اعزامی دستگیر و توقیف شدند و من از بقیه سر گذشت آن ها اطلاعی نتوانستم بدست بیاورم .

گمان میکنم حکومت بعدها آنها را مرخص کرد و آنها هم مانند سایر هموطنانشان آزادانه در ممالک قفقاز و ماوراء آن بماجرا جوئی خود ادامه دادند .

اطمینان هیئت اعزامی آلمانها بسقوط و تصرف شهر ازطرف قوای ترك مدلل میدارد که خبر فوق بوسیله بیسیم باد کوبه در ۲۹ ژویه بحاجی ترخان مخابره شده بود یعنی در همان موقعیکه من هم احتمال سقوط شهر را پیش بینی میکردم و در فصول گذشته بدان اشاره نمودم .

حکومت باد کوبه رسماً از ما علب دستگیری و توقیف  
اعضای کمیته انقلابی انزلی را توضیح خواست .

این استیضاح در نتیجه تلقینات یکمده از سیاسیون محلی بعمل  
آمد که خیلی جدیت داشتند ما را در انظار سکنه باد کوبه بی  
اعتبار کنند و مدلل دارند که ما در باد کوبه فقط بتعقیب سیاست ضد  
انقلابی مشغول هستیم .

من سابقاً راجع بعلم اصلی دستگیری و توقیف اعضای  
کمیته انزلی اشاره کرده بودم در اینجا نیز توضیحات مفصلی دادم  
که هم متهم کنندگان را برای همیشه ساکت کرد و هم سبب  
شد که موقعیت و اعتبارات ما در انظار عامه باد کوبه بیش از پیش  
محکم شود .

اهالی باد کوبه با اعضای کمیته انزلی از لحاظ اینکه با  
دشمنان ما دست اتحاد داده بودند موافق نبودند و مخصوصاً وقتی  
شنیدند که جنگلیها چندین نفر روسی را در راه بین قزوین و رشت  
بقتل رسانیده اند عدم رضایتشان نسبت بکمیته بیشتر شده و بکلی سلب  
اعتماد نمودند و رویه چلبابین و سایر همکارانش را نه تنها نسبت به  
ما بلکه نسبت بخود حکومت شوروی هم خائنه میدانستند .

- یکی از مسائل عمده و غامضیکه در باد کوبه با آن مصادف  
شدیم مشکلات بزرگ مالی بود که مانند ترمز مانع پیشرفت مقصود  
ما شده بود .

نقل قسمتی از راپورت ماژور نیو کوم صاحب منصب پیاده  
نظام کانادائی این موضوع را برای اطلاع خوانندگان بخوبی روشن  
خواهد کرد .

پیدا شدن یک چنین صاحب منصب که در فنون مالی تخصص

و تجربهٔ کامل داشت در واقع از جمله پیشرفت‌های بزرك ما محسوب میشود .

جدیت و کاردانی او ما را از کلیهٔ اشکالاتیکه ممکن بود در مسئله فوق پیش بیاید راحت کرد و حکومت بریطانیا هم در سایهٔ فعالیت همین شخص موفق بصرفه جوئی های عمده گردید . هنوز از ایران حرکت نکرده بودیم که من تخصص اورادر امور مالی تشخیص دادم و مخصوصا اورا بنون خزانه دار قشونی برای نظارت در امور مالی قوای ابو اجمعی بیچرا خوف ماموریت دادم .

حالیه او مراجعت کرده و در باد کوبه بمن ملاحظه شده است و کلیهٔ مکاتبات بیچرا خوف را هم که پس از ورود بققاز برتبهٔ ژنرالی نائل گردیده همراه آورده است .

راپورت مزبور بطوریکه بعد معلوم خواهد شد پس از تخلیهٔ قطعی باد کوبه از طرف ما تدوین شده ولی من آن را مخصوصا در این جادرج میکنم که خوانندگان بتوانند وضعیت جریان نقود و مسکوکات را در ایام توقف ما در باد کوبه بطور وضوح تشخیص بدهند .

در آن موقعیکه ماژور نیو کوم رسماً مشغول تعیین نرخ و تثبیت مظنه سه قسم بول‌های کاغذی رایج بازار باد کوبه بود و تناسب بین اوراق بهادار مزبور را در مبادلات عمومی اعلام مینمود حکومت محل از شناختن هر گونه تفاوت بین اسکناسهای رایج محل جدا امتناع ورزیده و تعیین تفاوت را از خلفای جنائی تشخیص داده مصرأ تعقیب میکرد .

البته اقدامات شدید حکومت وقت در زمینه فوق بموقع و بجا بود زیرا در صورت خلاف نقود و اوراق بهادار رایج درخود

شهر هم از درجه اعتبار ساقط میشدند .

در موقع معاملات عمده اگر شما میخواستید تقود و یا اوراق رایجه باد کوبه را بپردازید فروشنده فوراً اظهار تاسف میکرد که بقدر لزوم جنسی را که طالب هستید موجود ندارد در صورتی که همین فروشنده در مقابل اسکناسهای نیکلائی هر مقدار جنس لازم داشتید فوراً تحویل مینمود .

در اینجا قسمتی از راپرت ماژور نیوکوم را که راجع بهمین موضوع است درج مینمایم :

- « من ۱۹ اوت وارد باد کوبه شدم و مر اسله هم از ژنرال بیچراخوف که چند روز قبل از ورود من در بند ر اشغال نموده بود همراه آورده ام .

چون ژنرال مشارایه اطمینان کامل بطرق و وسایل ارتباطیه موجوده نداشت تصمیم گرفت يك نفری را که از کلیه مقاصد و نقشه های سوق الجیشی او اطلاعات کامل داشته باشد بارکان حرب ژنرال دنسترویل اعزام دارد .

بعد از ورود بانجا من ماموریت یافتم که سرپرستی امور مالی قوای باد کوبه را بعهده بگیرم . پس از حصول شناسائی باموضوع ماموریت جدید خود یقین حاصل کردم که ما دچار يك سلسله مشکلات بزرگ مالی خواهیم شد و بعلاوه بایستی خودمان را برای اخراجات سنگینی آماده کنیم که تصور پیش آمد آن را نمینمودیم و برای استقبال آن هم مطلقاً حاضر نبودیم و قطع نظر از همه اینها ما يك تشکیلات منظم و مخصوصی که بتواند بخوبی عمل مبادا اهد ائمی را اداره نماید و بجریان بیندازد در دسترس نداشتیم .



بانک ها و صرافخانه های عمده را « هلی » کرده بودند کلبه مستخدمین مجرب و کار آزموده را از خدمت معاف داشته و بجای آن ها « کمیته های » بدون اساس و تشکیلات و بی تجربه کار میکردند .

بواسطه خودسری و کیف مایشائی که کرارا از کمیته ها مشاهده شده بود صلاحیت و اعتباری برای آن ها در انظار عامه باقی نمانده بود .

مبادله تقود و اوراق رایج در شهر تا میزان تکافوی مخارج ضروری یومیّه ( فقط یکنفر ) تنزل کرده بود .

با وجود شرایط فوق من فورا شروع با اقدامات لازم نمودم :  
اولا متصدیان مالیه محلی را هوشیار کرده و بمعایب کار متوجهشان داشتم و بانها پیشنهاد کردم بلادرنک اقدام به تاسیس و اصلاح بانک ها نموده و صرافخانه های خصوصی را تشویق کنند و شرایطی فراهم نمایند که مردم با اطمینان خاطر وجوه و تقود خود را بتوانند بصندوق های بانک ها وارد کنند و بطور کلی موجبات اعتماد عامه را ازهر جهت نسبت به مؤسسات مالی شهر آماده سازند .

لازم بود من هم اقدامات مقتضی بعمل آورده و صندوق خودمان را از تقود رایج برکنم . نتیجه مترصده با مساعدت حکومت بدست آمد یعنی حکومت باتادیه پنج میلیون منات برسم آوانس با ما همراهی کرد .

سپس من آخرین وسیله را که در دست داشتم بکار انداختم و شروع کردم به مبادله لیره انگلیسی و قران ایرانی با پول های رایج محلی .

مبادله با لیره انکلیسی ب مبلغ های خیلی كوچك ممكن نمى شد زیرا صاحبان سرمایه وقتى حاضر بودند با لیره مبادله كنند كه لیره ها قبلا در محل امن و معتبرى سپرده شده باشد و جدیت داشتند كه سرمایه خود را از خطر مصادره محفوظ نمایند . فقط در روز های آخر كه ما میخواستیم از بادكوبه حرکت كنیم من توانستم يك مبادله بزرگ در حدود ده ملیون منات بعمل بیاورم و وجوه مزبور قرار شد در همان روز حرکمان تحویل گردد . موضوع تثبیت مظنه نقود و پولهای كاغذی هم وقت مرا زیاد مشغول كرد و عاقبت بدین ترتیب تصفیه شد :

۵۷ منات نیکلانی	} يك لیره انكلیسی -
۷۱ منات کرنسکی	
۱۲۱ منات بادكوبه	

مظنه فوق تقریباً پنج برابر و نیم بهتر از مظنه رایج آنروز مبادلات لیره با قران ایران بود .

مراتب فوق نشان میدهد كه در بادكوبه سه قسم پولهای كاغذی مختلف القیمت رواج داشتند : مناتهای نیکلانی كه پولهای رایج قبل از جنگ بودند - مناتهای کرنسکی كه متعلق بدوره اول انقلاب بودند - اسکناسهای بادكوبه كه فقط در خود محل رواج داشتند .

پس از «ملی شدن» بانكها و توقیف وضبط صندوقهای آن بصاحبان ودایع نقدی همه جهت ماعی سیصد منات تادیه میشد . بدیهی است با این ترتیب رفته رفته مردم سرمایه های خود را پنهان میکردند و معاملات و مبادلات پولی کمتر میشد . برای تجدید و استقرار معاملات و مبادلات پولی حکومت

محل ناچار شد پول‌های محلی را انتشار بدهد در بدو امر حکومت پولهای منتشره را بوسیله اموال و دارائی شهری خود ضمانت مینمود ولی در این اواخر هر وقت لازم بود فوراً پول‌های کاغذی طبع و انتشار مییافت .

پولهای کاغذی محلی باد کوبه برطبق صور تخمینی بالغ بر دویست و پنجاه میلیون منات شده بود .

اوراق بهادار مذکور در فوق دارای قیمت های مختلف بودند و مظنه آنها در تبدیل با قران ایرانی تقریباً از این قرار بود .

صد مناتی نیکلائی - ۶۵ قران

صد مناتی کرنسکی - ۴۶ - ۴۷ قران

صدی مناتی محلی باد کوبه - ۳۶ - ۴۰ قران

مظنه فوق بسته بهرضه و خواهش بود .

این مظنه دائماً تحت تاثیر احتیاجات ما واقع شده بود زیرا ما ناچار بودیم جهت مخارج خود مان در باد کوبه از ایران منات تهیه و خریداری نمایم .

اوراق بهادار نیکلا و کرنسکی در همه جای روسیه رواج داشتند اوراق محلی باد کوبه در خارج آن مطلقاً رواجی نداشت .

چون مقدار اسکناسهای رایج دوره نیکلا و کرنسکی خیلی

کم بود من تصمیم گرفتم . که کلیه پرداخت های خردمان را بوسیله پولهای رایج باد کوبه در خود شهر یا حومه آن بعمل بیاورم و نیز شروع کردم بمبادله قران ایرانی با منات و از این راه مبلغی در حدود هشت میلیون منات تهیه نمودم .

در تمام مدت مأموریت خودم جدیداً داشتم که حتی المقدور

لیره انگلیسی را مستقیماً با منات روسی مبادله کنم و تدابیری که

در این زمینه اتخاذ کرده بودم طولی نکشید نتایج مطلوبه بدست دادند مبادله مستقیم لیره با منات دو نتیجه داشت : اولاً زحمت ما در ایران کمتر میشد و ثانياً با مبادله مستقیم ما لیره خودمان را گراتر میتوانستیم تسعیر کنیم و از زحمت و خسارت مبادله لیره انگلیسی بقران ایرانی و قران ایران بمنات روسی راحت میشدیم. با اتخاذ تدابیر فوق مقدار کافی منات بدست می آمد و ما محتاج بمبادله قران نمیشدیم مگر در مواقع فوق العاده و احتیاج شدید و با رعایت این ترتیب ما در هر دو قسمت صرفه جوئی مینمودیم .

در اینجا لازم است تذکر بدهم که ما کلیه امور مالی خودمان را بعهده مائزورایت مارش واگذار کرده بودیم ولی مشغله او بقدری زیاد شد که توانست بقسمت شمال ایران وقفاز رسیدگی کند و در ایران باقی ماند .

قبل از حرکت به بادکوبه من پیش بینی میکردم که در عملیات آینده خودمان دچار محظورات زیاد خواهیم شد زیرا قسمت عمده صاحب منصبان و زیر دستان کاری من بواسطه مشغله زیاد و بست های مهم و مسؤلیت داری که اشغال کرده بودند نمیتوانستند از ایران حرکت کنند .

اگر ممکن میشد مائزور ساووندرس و کاپیتن سرایت و کاپیتن کوکرال را همراه خود ببرم قطعاً عملیات من در بادکوبه بهتر و زودتر پیشرفت مینمود ولی برداشتن آن ها از کار موجب تضییع و خرابی کلیه عملیات ما در ایران بود .

بواسطه نداشتن اعضای کاری شعبه اطلاعات من در بادکوبه خیلی ضعیف بود و من از تحصیل اطلاعات لازم راجع به نقشه های

دشمن بکلی محروم مانده بودم و هر يك از صاحب منصبان من ( بیشتر در مواقع مقدم فرونت ) گرفتار مشغله زیاد بودند و من صاحب منصبان یا اعضای فارغی که بتوانم برای ماموریت‌های مهم و لازم اعزام نمایم نداشتم .

یکی از مسائل مهم روز این بود که دستجات مسلح شاه و میان و بطروف خلع سلاح شوند و آنچه مهمات جنگی در تصرف آن ها بود مسترد شده تحویل مخزن قورخانه محلی گردد .

عمل خلع سلاح دستجات آن ها چند روز تمام بطول انجامید بعد هم بهر سیزده فروند جهاز اجازه داده شد که با سرنشینان خلع سلاح شده بطرف حاجی طرخان روانه شوند .

واقعا منظره مضحکی بود . - بدیهی است جهازات تماما بدست بالشویک های حاجی طرخان میاقتاد و آن ها را دیگر مسترد نمی داشتند . حکومت بادکوبه هم آقدر ها وسیله نداشت که بتواند جمعیت زیاد بالشویک ها را تحت نظر نگاهداشته و امر معاششان را اداره نماید و از طرف دیگر نمیشد آن ها را در شهر آزاد بگذارند که هر چه میلشان کشید بکنند بنا بر این اعزام آن ها بحاجی طرخان بهترین تدبیری بود که بنظر رسیده بود شاه و میان و بطروف را در محبس شهری توقیف کردند .

آن ها را در همانروز سقوط بادکوبه آزاد نمودند حضرات هم فوراً با عده قلیلی از پیروان خود به گراسناو دسک رفتند لیکن از بدبختی آن ها حزب بالشویک در آن جا چندان معروفیت و اعتباری نداشت لدی الورود همه آن ها و طرفدارانشان را دستگیر و تیرباران کردند .

در باد کوبه ما با بحران ارزاقی هم مواجه شدیم . در خود شهر و حومه آن مواد ارزاقی تهیه نمیشد و از بدو انقلاب واردات مواد ارزاقی از خارج بشهر تقریبا متروک و موقوف شده بود . در آنروز هائی که سازنده و واسطه و دارنده کشتی و خطوط کشتی رانی منفعت و بهره میبردند تهیه و حمل مواد ارزاقی از کلیه بنادر بحر خزر خیلی ساده و سهل بود ولی با شرایط کنونی رژیم سوسیالیستی و اجرای پرنسیب «ملی کردن» حمل مواد ارزاقی از بنادر بحر خزر بیاد کوبه تقریبا به صفر رسید .

اجتناس و مواد ارزاقی را در بنداری که باید صادر و حمل شود «ملی» کرده بودند جهازاتی هم که بایستی آنرا حمل نمایند «ملی» و مصادره شده بود .

بدیهی است با این ترتیب برای هیچکس صرفه و بهره نداشت که بامور حمل و نقل تجارتي پردازد . از فعالیت مؤسسات خصوصی جلوگیری شده بود مؤسسات دولتی هم مطلقا کار نمیکردند .

اگر مدت محاصره شهر از طرف ترکها بطول میانجا مید ما ناچار میشدیم جدا در صدد چاره جوئی برآمده هم برای خودمان و هم برای اهالی شهر آذوقه تهیه کنیم .

من **بسرهنك كرا او فورد** دستور دادم و **مستر كلارن قونسول** خودمان را هم بمعاونت او معین کردم که در مراکز ارزاقی شهر تقیضات لازم بعمل آورده وضعیت حاضر ارزاق عمومی را اطلاع دهند . **سرهنك كرا او فورد** عهده دار فرماندهی دسته اتوموبیلهای زره پوش بود ولی چون او را میدیدم که بی اندازه تشنه کاراست

لذا سرپرستی امور مباشرت قوای خودمان را هم در باد کوبه بعهده او واگذار کردم و راپورت او را ذیلا جهت اطلاع خوانندگان درج میکنم : - « در این راپورت من پاره اطلاعاتی را که راجع بمؤسسات مامورتهیه و تقسیم مواد ارزاقی بدست آورده ام اشعار داشته ضمنا توضیح خواهم داد که انقلاب و حوادث سیاسی محلی چه تاثیراتی بوضعیت عمومی بازار و مراکز داد و ستد شهر بخشیده اند - کمیساریای ارزاق توسط آژانسهای خود در نواحی مجاور باد کوبه مواد ارزاقی تهیه و بشهر حمل میکنند و بین اهالی شهر تقسیم مینمایند .

کمیساریای ارزاق برای سرعت پیشرفت عملیات خود در تهیه و حمل مواد ارزاقی با کلیه مؤسسات حمل و نقل بری و بحری و مامورین نواحی مستقلا مربوط و سر و کار دارد .

مؤسسات تقسیم کننده ارزاق عمومی از اینقرار هستند :

۱ - تشکیلات و مؤسسات کوپراتیف و مغازه های آن که تحت سرپرستی « شرکتهای منجده مصرف کنندگان » اداره میشوند . مؤسسات مذکوره حالیه بهیچوجه طرف وثوق و اطمینان مردم نیستند زیرا تشکیلات باین مفصلی تا کنون موفق باصلاح امر ارزاق عمومی و تامین مواد اولیه نشده و توانسته است موضوع تقسیم ارزاق را با يك ترتیب عادلانه و صحیحی اداره کند .

نمیتوان گفت که مؤسسات مزبوره از سایر تشکیلات و ادارات محلی از حیث تسیقات و تنظیمات ضروری بدتر و یسا عقبتر باشند علت عمده عدم پیشرفت آن ها این بود که اداره کنندگان و متصدیان آن ها مردمانی بودند بی اطلاع و بی تجربه و معلولشان در قسمت تهیه و تقسیم ارزاق فوق العاده محدود بوده نمیتوانستند وظایف خود

را با مهارت و جدیت لازم که در خور يك چنین مؤسسات است انجام دهند .

عدم توجه عمومی و سلب اطمینان عامه آن ها را وادار کرد که از من در اینموضوع چاره جوئی نمایند .

مؤسسات مزبوره از لحاظ سیاست حائز هیچگونه اهمیتی نیستند و حالیه تمام هم وسعی آن ها مصروف باین میشود که تشکیلات خود را از تحلیل و انحلال قطعی نجات بدهند .

۲ - مؤسسات کمیته های منازل که عبارت است :

۱ - کمیته مرکزی منازل

ب - کمیته های نواحی

ث - کمیته های نواحی جزء

د - کمیته های فردی منازل - اینها دیگر مؤسساتی هستند

که خود مردم برای معاونت همدیگر بوجود آورده اند .

در بدو ظهور تاسیسات فوق بالشویکها آنها را متهم بصد

انقلابی نمودند لیکن قدری که گذشت همان مؤسسات متهم را

بنفع خودشان محفوظ داشته و بکار انداختند حالیه کلیه مؤسسات فوق

و کمیته ها صورت قانونی بخود گرفته اند .

چندی قبل وظیفه تقسیم ارزاق عمومی بعهده آنها واگذار شد

و آنها برای پیشرفت کار خودشان احصائیه های مخصوصی تنظیم

نموده و برطبق آن عمل میکنند .

کمیته های منازل مواد ارزاقی را از مغازه های کوپرا تیف

دریافت و بین اعضای خود تقسیم مینمایند .

در مؤسسات مزبوره مالکین خانها و افراد برجسته و مشهور

شهر عضویت دارند .



اداره مرکزی آن که معروف به « کمیته مرکزی منازل » است از رجال غمده متنفذ محلی تشکیل یافته و اعضای آن عموماً تحصیل کرده و با تجربه و دارای معلومات تجارتي میباشند و اکثریت آنها اصلاً روسی هستند .

خط مشی و تمایلات کلیه مؤسسات فوق ضد سوسیالیستی شناخته شده .

۳ - کمیته‌های کارگری - کمیته‌های سزبور و وظایف کمیته های منازل را در معادن نقطه ایفا مینمایند .  
حکومت متکی بطبقه کارگر است و سیاست طبقه مذکور فقط متوجه مسئله ارزاق است .

هر يك از احزاب سیاسی که بتواند بهتر وضعیت ارزاق طبقه کارگر را اداره و تامین نماید ممکن است حکومت و اولویت را بدست بیاورد .

کمیساریای ارزاق بطور کلی از یهودیها تشکیل شده و آن ها جدیت دارند زمام امور روسیه را در دست گرفته و با داشتن آن زندگی سعادت‌مندی جهت خود تامین نمایند .

آن ها امیدوار نیستند بتوانند سیادت مطلوب را در روسیه روس نشین بدست بیاورند و چون بخوبی میدانند که انگلیس ها با اینگونه تمایلات آن ها موافقت نخواهند نمود و مانع پیشرفت مقصود اصلی آن ها خواهند بود لذا قسمت عمده آن ها بطرفداری آلمان ها و يك قسمت هم بهوا خواهی ترکها قیام کرده اند و روی همین نظریه یهودیها با عملیات و اقدامات ما در اینجا مطلقاً موافقت نمیکند .

ایجاد تشکیلاتی که بتواند « سوسیالیزم » منظور روسها را

تأمین نموده و در عین حال هم شالوده صحیحی روی خرابه های مؤسسات ارزاقی کنونی بنا کند با شرایط موجوده غیر ممکن بلکه از محالات است .

آن ها اصولا با پیشنهادات عملی من موافق هستند لیکن چون تمام تکالیف من مخالف روح سوسیالیزم است لذا از عملی کردن آن خود داری میکنند زیرا در صورت اجرا لطمه کلی بفتوحات انقلابی آنها وارد میاید .

روخلین کمیسر ارزاق سوسیال روولسیونر است و یکی از عمال با حرارت و فعال حزب مزبور میباشد .

او هیچگونه اطلاعات و سوابق و تخصصی نسبت به پستی که اشغال کرده ندارد و از قسمت زراعت و تجارت هم کاملاً بی بهره است : او اولاً عامل حزب است و ثانیاً کمیسر ارزاق و تمام هم و سعیش در این است که طرحهای مربوطه بارزاق را برفع وصلاح حزب خود تمام کند و بما پیشنهاد میکند که اجناس و مواد لازمه ارزاقی را خریداری نموده باو تحویل بدهیم که بدین وسیله بتواند قدرت و حیثیت حزب اسر ها را محافظت کند .

کمیته مرکزی منازل و خانه ها هم بما همین پیشنهاد را کرده با این تفاوت که ما قبلاً تشکیلات و مؤسسات ارزاقی را از هر جهت اصلاح و مرتب نمائیم و بعد ماشین کار افتاده و آماده را بانها تحویل بدهیم .

بعقیده من ممکن نیست تا دو ماه دیگر هیچگونه اصلاحاتی در مؤسسات ارزاقی بعمل آورد و هر حزب سیاسی که بخواهد حالیه در صدد اصلاح خرابیهای ارزاقی برآید مطلقاً مساعدت و توجهی از طرف توده نخواهد دید .

بنا بر این من صلاح نمیدانستم که خود ما هم در این امر مداخله کنیم .

صلاح ما در این است که باوسایل ممکنه مواد ارزاقی و اجناس لازم را در خارج تهیه و خریداری نمائیم و تحویل مؤسسات خصوصی ارزاقی داده کلیه عملیات خودمان را که در این زمینه بعمل آورده ایم بااطلاع عامه برسانیم . « -

کمیابی مواد اولیه ارزاقی طبیعی است در قیمت کلیه اجناس تاثیر بخشیده و مظنه همه قسم امتعه و اجناس را بالا برده است . بی اساسی و مصنوعی بودن زمینه پولهای کاغذی و اوراق بهادار هر مذاکمی در موقع انقلاب بخوبی مشخص و معلوم میشود :  
وقتی قیمت حقیقی اوراق تنزل میکند استعداد خریداری آن بکلی از بین میرود .

مسکوکات قیمتی ( تهره و طلا ) مفقود میشود زیرا مردم آن را پنهان میکنند .

پولهای کاغذی در معاملات و مبادلات پولی روسیه رل عمده را بازی میکردند .

پولهای کاغذی دوره نیکلا خیلی معتبر و با طلا تضمین شده بود و اگر ارزش آن قدری نازلتر از قیمت واقعی طلا بود در مبادلات و معاملات چندان مؤثر نمیشد و این تفاوت خیلی ناچیز و مختصر بود .

در دوره قبل از جنگ يك منات کاغذی تقریباً بایک فلورین انگلیسی مساوی بود یعنی ده مناتی کاغذی روسی به يك لیره طلای انگلیسی ارزش داشت .

ما که بطور موقت به باد کوبه آمده و ماندنی نبودیم صلاح

و منفتمان در این بود که مظنه 'وراق بها دار تضمین شده را حتی المقدور پائین بیاوریم و در بدو ورود مادر مقابل هر يك نيرة انكليسی پنجاه و شش منات نیکلائی دریافت میداشتیم .

اگرچه ما در معاملاتمان اکثرا اسکناسهای باد کوبه را بکار میانداختیم لیکن من برای اینکه تسهیلاتی جهت خوانندگان در تشخیص وضعیت بازار محل فراهم شده باشد مخصوصا قیمت کلیه اجناس را با بولهای کاغذی نیکلائی صورت میدهم .

تا اینجا بقدر لزوم بوضعیت اقتصادی باد کوبه اشاره شد از اینجا من میتوانم برگردم و دنباله تصادفات و گذارشات سوء خودمان را برای اطلاع خوانندگان حکایت کنم :

همینکه قدری از نزدیک اوضاع عمومی باد کسو به را تحت مطالعه قرار دادم من این عقیده را پیدا کردم که بهترین طریق اجرای نقشه عمده ما که سیادت بحر خزر باشد این خواهد بود که من مفصلا با اوضاع کلیه بنادر بحر خزر که از لحاظ سوق الجیشی و اقتصادی چندان تفاوتی با باد کوبه نداشته باشند کاملا آشنا شوم. من تصمیم گرفتم دل بدربا زده بدون اینکه واهمه از حمله دزدان دریائی بخود راه بدهم خودم را بدربند برسانم و در آن جا ملاقاتی با بیچراخوف بعمل آورده تحقیق کنم آیا او کما فی السابق حاضر است با مادر اینجا تشریک مساعی کند یا خیر؟

مطابق تصمیم فوق من میبایستی بعد از چهل و هشت ساعت از دربند مراجعت کرده بطرف کراسناودسک روانه شوم و بندرگاه و پرت آنجا را بازدید نمایم .

در این قسمت بیشتر کماندر نوریس اصرار میورزید . از کراسناودسک من خیال داشتم بطرف انزلی بروم و در آنجا او لا

بمذاکرات خودمان با میرزا کوچک خان ختمه بدهم و ثایا اقداماتی برای اعزام قوای امدادیه بعمل بیاورم و بالاخره مقدار زیادی هم برنج از گیلان برای احتیاجات قشونی تهیه و ذخیره کنم .  
از انزلی هم لازم بود که به لنکران بروم و قوای کوچک آنجا را تشویق کرده برای حمله به خط آهن و خراب کردن خطوط ارتباطیه پشت سر قوای ترك آماده کنم . بعلاوه ذخایر زیادی از آتفه و اجناس ارزاقی جهت احتیاجات قشون در آنجا تامین نمایم .

نقشه و خط سیری را که برای خودم در نظر گرفته بودم فقط يك قسمتش را توانستم انجام بدهم یعنی فقط بانزلی توانستم بروم . با همه کوششی که بعمل آوردم نتوانستم خودم را به دربند برسانم و نقشه توحید عملیات باد کوبه و نواحی ماوراء قفقاز موقوف ال-اجرا مانده و تصمیماتی را که در نظر داشتم نتوانستم عملی کنم .  
ساعت نه بعد از ظهر بیستم اوت من از باد کوبه حرکت کردم که با طی یکصد و هشتاد میل راه برای روز بعد مقارن ظهر وارد دربند بشوم .

ما اطلاع داشتیم که جهازات جنگی بالشویک ها در اطراف و نزدیکی ساحل دربند در حرکت هستند ولی نمیدانم بچه مناسبت من اطمینان کامل داشتم که با آنها مواجه نخواهیم شد

**ژنرال بیچراخوف** تازه بالشویک ها را از دربند اخراج کرده بود ولی متاسفانه جهازات مسلح در اختیار خود نداشت که بتواند ساحل دربند را محافظت کند و بهمین جهت ما یقین داشتیم که جهازات بالشویکی در نزدیکی ساحل دربند خواهند بود .

تمام صبح ۲۱ اوت را با سرعت زیاد حرکت میکردیم و با کمال مهارت با باده لعون شمالی مبارزه مینمودیم تقریباً ساعت چهار

بود که بساحل در بند نزدیک شدیم .

بدون انتظار در نزدیکی ساحل چشممان به يك جهازی افتاد که  
لنگر انداخته ایستاده بود .

من و کماندیر نوریس روی عرشه غرقه مخصوص نا خدا  
ایستاده بودیم . من ملتفت اضطراب و نگرانی کاپیتن جهاز شدم .  
کاپیتن دقی در جهاز ناشناس کرده اظهار داشت : « منظره این  
سفینه قدری مرا بشبه انداخته و گمانم اینست این کشتی « ازبک »  
باشد و این یکی از جسورترین جهازات بحریه بالشویکی است .  
کماندیر نوریس جواب داد : « شما خط و استقامتی را که در  
دست دارید تعقیب کنید تا بینم عاقبت چه خواهد شد . » - ما  
شروع به تعقیب خط سیر خودمان کردیم در يك خطی که با کشتی  
« ازبک » مرادف میشد در فاصله تقریباً دو هزار یاردی آن و  
قصدمان این بود که بطرف خلیج در بند منحرف شویم .

در بند تقریباً در چهارمیلی ما بود . همینکه ما قدری بکشتی  
نا شناس نزدیک شدیم بدون انتظار بیرقهای اخطارش بالا رفت و اخطار  
کرد که « بیاید بطرف ما » . با این علامت و اخطار معلوم شد  
که کشتی جنگی دشمن در مقابل ما ایستاده است .

حالا ما میتوانستیم یکی از دو کار را بکنیم : یا اینکه دل  
بدریا زده و از شلیک توپهای « ازبک » واهمه نموده و قبل از  
آنکه بتواند لنگر خود را کشیده مارا تعقیب کند از مقابلش  
عبور کرده وارد خلیج در بند شویم و یا از همین جا عودت نموده  
بطرف دریای آزاد و باد کوبه روانه شویم .

طریق اولی ممکن بود عملی بشود ولی اگر هم نتیجه مثبت  
بدست میامد تازه ما در خلیج در بند محبوس و گرفتار میشدیم

زیرا ( ازبک ) فوراً دهنه خلیج را تحت نظر می گرفت و ما تا مدت غیرمعاومی نمیتوانستیم از آنجا خارج بشویم و این عمل مخالف نقشه ما بود بنابراین تصمیم گرفتیم از همین جا مراجعت کنیم بمحض اینکه ازبک ملتفت شد که برزیدنت کروگر مشغول است خط سیر خود را تغییر میدهد فوراً شروع بشلیک نمود گلوله های توپ متوالیا در جوار بدنه کشتی سقوط کرده منفجر میشدند .

فقط سرعت سیر ما اجازه داد که از آسیب آتش فشانی مهیب توپها و تعقیب اوزبک در امان باشیم .

بدین ترتیب اولین جنک دریائی در بحر خزر بضرر ما تمام شد ... من تصمیم گرفتم از همین پیش آمد استفاده کنم و بمحض ورود به باد کوبه هیئت مدیره را به تجهیز بحریه تجارتنی وادار نمایم . ایندفعه من در نظریه خودم بر مخالفین غلبه کردم و موفق شدم پیشنهادات خودم را به تصویب برسانم .

بالشویک ها از منع ملاقات ما با بیچراخوف موفقیت بزرگی حاصل کردند زیرا نتیجه حاصله از این ملاقات قطعا بضرر آن ها تمام میشد .

۲۳ اوت بیاد کوبه مراجعت کردیم و من در موضوع تجهیز جہازات تجارتنی دیگر نمیخواهیم منتظر موافقت هیئت مدیره بشوم و کماندور فوریس در این مسئله بیشتر عجله و اصرار داشت . او تا امروز هم نتوانسته است خودش را با تاکتیک متسامح و متزلزل انقلابی مانوس کند و تحت اصول مقرر آن ها پیش برود .

یکی از کار های عمده که نوبت اقدام آن رسیده بود این بود که برای تخلیه شهر خود را آماده کنیم و نقشه تخلیه را تحت مطالعه قرار دهیم و تکیه گاه و محل تمرکز قوای خودمان را در

قسمتی از پرت باد کوبه انتخاب نمائیم که جهازات در آنجا لنگر انداخته بود. بنظر من قسمت مذکور از هر نقطه دیگر برای سوار کردن قشون بکشتی مناسبتر میآید.

بعد معلوم شد که در ساحل باد کوبه لنگرگاه بسیار خوبی که برای این مقصود از هر جهت مناسبتر است موجود میباشد و راجع به آن من ابدا سابقه نداشتم و لنگرگاه مزبور فقط در سایه فشر قوای ترك كشف شد.

بمباردمان و تیر اندازی بطرف جهازات ما بطوری سریع و مستقیم بعمل میآید (بکشتی برزیدنت کروگرابدا آسیبی وارد نشد) که ما مجبور شدیم برای لنگر انداختن و توقف جهازات خودمان نقطه دورتر و امنتری را در نظر بگیریم و در ضمن تفحص اقامتگاه جدید برای ایمن بودن از آتش توپخانه قوای ترك ما بدون انتظار لنگرگاه مناسبی را در مقابل مخزن قورخانه كشف کردیم.

لنگرگاه مزبور از هر حیث برای عقب نشینی و موقع تخلیه شهر مناسب بود و در همین جا ما قشون خودمان را بجهازات نشانیدیم. از طرف هیئت مدیره کرا را تشبثات برای استرداد جهازات «کورسک» و «آبو» بعمل میآید.

کشتی «برزیدنت کروگر» را آنها خیال نداشتند از ما پس بگیرند و ارکان حرب من در تمام مدت اقامت باد کوبه در عرشه کشتی مزبور قرار گرفته بود و از طرف هیئت مدیره هم همیشه نهایت احترام نسبت بان بعمل میآید.

هریک از جهازات مذکوره را ما تحت نظر مخصوص قرار داده و با کمال دقت محافظت میکردیم.

بنام سئوالات واستيضاحات هیئت مدیره ما خیلی بانزاکت ولی



مطابق با روحیات انقلابیون جواب میدادیم و با موضوع استرداد سفاین مطلقا خودمان را آشنا نمیکردیم و بالتیجه جهازات همینطور تا آخر کار در تصرف ما باقی ماندند .

شب ۲۴ اوت قوای ترك با کمال سرعت و جدیت شروع به بمباردمان شهر نمود ولی آتش توپخانه او جز رعب و وحشت عمومی خسارت زیاد و خرابیهای قابل ملاحظه در شهر تولیدنمینمود نتیجه اولیه بمباردهان این بود که سکنه شهر بنفع ما هوشیار شده و فهمیدند که دشمن بدروازه شهر رسیده و خطر از هر طرف نزدیک شده است .

روز ها وقتی بمباردمان شهر موقوف میشد سکنه از جدیت خود در مدافعه شهر میکاستند ولی بمحض اینکه گلوله های توپ و خمپاره ها مجددا در خیابانها و معابر شهر غرش کتان منفجر میگشتند اهالی با يك عجله قابل ملاحظه و بی نظیر اسلحه بدست گرفته و بمواقع و صفوف مقدم فرونت جنك روانه میشدند . سربازان محلی در آموختن اصول و حرکات نظامی جدیت لازم بخرج داده و در ضمن عمل پیشرفتهای عمده مینمودند .

در این موقع باریك و بحرانی ما انتظامات لازمه را كاملا برقرار کرده بودیم .

قشون ارمنی مشق و تعلیمات نظامی را نسبتا خوب یاد گرفته بودند و در شهر با کمال جدیت بایفاء وظیفه و انجام خدمات مرجوعه مشغول بودند لیکن باز کمافی السابق از رفتن بصفوف مقدم فرونت جدا امتناع میورزیدند .

سرهنگ یوردن بسمت مفتشی کل قشون پیاده نظام انتخاب و موظف بود که هر روزه کلیه خطوط فرونت را معاینه و بازدید

نماید و مواظب باشد که کلیه قشون محلی همیشه در مواقع مقرر حاضر باشد ( اگرچه هیچوقت نتوانست این مقصود را عملی کند ) و نیز کاملا مراقبت داشته باشد که غذا و مهمات جنگی در مواقع فروتنی منظم و بدون تاخیر با افراد و دستجات محارب برسد و به اعتراضات و شکایات و تقاضاهای نفرات قشون در فروتن رسیدگی کرده در صورت صحت احقاق حق نماید .

این ماموریت برای ما منافعش خیلی زیاد و نتایج حاصله از آن در پیشرفت مقصود بی نهایت مؤثر واقع شده بود .

**ماژور واندنبرک** صاحب منصب قوای افریقای جنوبی بریاست و فرماندهی توپخانه مسلسل خطوطدفاعی مقدم فروتن انتخاب گردید و اصلاحات خیلی مفید در قسمتهای فوق بعمل آورد .

قبل از انتخاب **واندنبرک** وضعیت قسمتهای مسلسل در مواقع مقدم فروتن خیلی خراب بود اکثرا توپهای مسلسل را میان خندق ها نصب کرده بودند و به تاثیر آتش آنها ابداء توجه نداشتند و توپها را بفاصله های خیلی زیاد از یکدیگر قرار داده بودند .

خرابی وضعیت توپخانه مسلسل و قسمتهای مربوطه بان بیشتر بدین علت بود که افراد اسلحه و توپها و مهمات جنگی را متعلق بدولت نمیدانستند و هرکس هرچه در دست داشت مال خود میدانست **ماژور واندنبرک** در ضمن معاینه و بازدید مواقع فروتنی دستور داد که توپهای مسلسل را جا بجا کرده و در نقاطیکه او معین نموده نصب کنند . در دفعه دوم که همان ناحیه را بازدید مینمود ملتفت شد که یکی از توپهای مسلسل در نقطه که قبلا معین کرده بود قرار نگرفته و بهمین جهت در آن قسمت شکاف بزرگی پیدا شده است که دشمن از آن استفاده میکند .

ماژور مشارالیه از این خودسری عصبانی شده شروع به تفتیش و تحقیق علت خودسری نمود جوابی که باو دادند از این قرار است :

« این توپ مسلسلی را که شما میگوئید متعلق به ن . بود او برای استراحت رفته و توپ مسلسل را هم همراه خود برده است !؟ » واقعا اینگونه رفتار احمقانه قشون محلی طاقت شکن بود در باد کوبه ما یکمدرسه مخصوص مشق تیراندازی مسلسل و تعلیم و ترتیب مراقبت و نصب آن تاسیس نمودیم که افراد محلی بتوانند زودتر این قسمت را پیش ببرند .

**سرهنگ روئسون** برای نظارت و اصلاح وضعیت قورخانه و مخزنهای آن معین شد و فورا شروع به تنظیم امور داخلی و انبارها و مخازن آن نموده و باوضاع خراب و درهم و برهم آن سر و صورت شایسته داد .

وقتی ما قورخانه و انبارهای آن را تحویل گرفتیم تمام مهمات و نوازم جنگی و اسباب و اثاثیه آن همانطوری که از **شاومیان و پطروف** مسترد داشته بودند درهم و برهم و روی هم ریخته شده بود .

در موقع تخلیه جہازات بالشویکها کلیه مهمات جنگی و گلوله های توپ و فشنگ و تفنگ و توپهای متعدد و مختلف مسلسل را بدون اینک طبقه بندی کند و یا در مخزنهای علیحده و مخصوص جا بجا نمایند همینطور درهم و برهم روی سایر آلات و ادوات موجوده مخزنهای قورخانه ریخته و رفته بودند .

بدیهی است با این ترتیب ممکن نبود در مواقع ضرورت

بتوانند احتیاجات قشون محارب را در صفوف مقدم فرونت تامین نمایند منجمله گلوله‌های سیستم معین يك توپیرا که فوق‌العاده لازم بود ناچار میشدند ساعتها تفحص کنند و از میان آن‌همه اشیاء و مهمات درهم و برهم بیرون بکشند .

مخازن مهمات جنگی را از انواع و اقسام اشیاء متفرقه از قبیل : گرامافون - چرخ خیاطی و آلات و ادوات یدکی و غیره بر کرده بودند .

طولی نکشید در نتیجه مراقبت و زحمت سرهنگ روئیسون اوضاع پریشان قورخانه سرو صورتی بخود گرفته و کلیه مهمات و ذخایر جنگی موجوده در مخازن طبقه بندی شد و قسمت عمده احتیاجات قشون در فرونت تامین گردید .

ما تقریباً سی عراده توپهای قابل مرمت را کاملاً تعمیر کرده بصفوف مقدم فرونت فرستادیم و تا آنموقع ما همه جهت يك باطری بیشتر توپ نداشتیم و آن‌هم منحصراً به باطری هشتم توپخانه صحرائی همایونی بود .

برای تحریک و اعاده روح جنگجویی در احاد و افراد قشون محلی ما برای هر يك باتالیون یا باطری قوای محلی يك صاحب منصب انگلیسی گماشته بودیم .

در این اواخر هم تصمیم داشتیم کلیه قوای خودمان را میان تمام دستجات قشون محلی متفرق کنیم بلکه با این تدبیر بتوانیم نظم و نسق نظامی را بین آن‌ها برقرار نماییم .

روی همین زمینه قرار گذاشتیم که هر يك از باتالیونهای قوای خودمان را بین سه باتالیون قوای محلی تقسیم کنند .

با اجرای تصمیم فوق باتالیون فوج ستافورد شمالی و دو

باتالیون افواج وارویس ویورچستر مبدل بدوازده باتالیون یا سه بریگاد کوچک میشدند و فرمانده هر یک از باتالیونهای ما بفرماندهی یک بریگاد جدید تشکیل تعیین میگردد .

این یکی از بهترین نقشه های اصلاحی بود که اجرای آنرا در نظر گرفته بودیم لیکن در موقع اجرای آن بقدری موانع ومشکلات تولید کردند که تا روزهای آخر هم نتوانستیم آن را عملی کنیم . من مخصوصاً وزیر جنگ را ملاقات کردم و لزوم قطعی اجرای تشکیلات جدید را باو تذکر داده و رضایت و موافقت او را جلب نمودم . هیئت دیپلماتور ها و شورای ملی ارامنه هم این نظریه مرا تصویب کردند ولی مناسفانه فاصله بین حرف و عمل در باد کوبه بقدری زیاد بود که وقتی در صدد اجرای نقشه من برآمدند فرصت استفاده بکلی از دست رفته بود .

عصر ۲۴ اوت من بطرف انزلی حرکت کردم و ۲۵ اوت بعد از ظهر وارد شدم . معاهده صلح قطعی با میرزا کوچک خان منعقد شده بود و در خرید و تهیه برنج میرزا کوچک خان شخصاً با ما خیلی مساعدت کرد .

در قسمت مبادله اسرای نظامی هم بالاخره با او کنار آمدیم و کاپیتان نوئل عاقبت مستخلص و آزاد شد .

در موضوع مبادله اسرای یک مشکل عرض اندام نمود و آن این بود که آیا اسرای نظامی بدون هیچ قید و شرطی تسلیم و مبادله شوند و یا رضایت اشخاص ذینفع هم رعایت شود .

سربازان اطریشی که در جنگ رشت باسارت ما گرفتار شده بودند ( یعنی بمیل و رغبت خود تسلیم شده بودند ) بهیچوجه حاضر نبودند نزد جنگلیها بروند .

میرزا کوچک خان هم جدا پافشاری کرده و آن هارامطلبه  
مینمود و از قرار معلوم تصمیم گرفته بود « دو کلمه حرف گرم  
و نرم بیخ گوش آن ها بزند ! » و تا وقتیکه ما اسرای اطریشی  
او را تسلیم نکردیم حاضر نشد کاپیتن نوئل را بما تسلیم نماید .  
از قراین معلوم بود که این مسافرت من بایران بایستی آخرین  
سفر من باشد زیرا حوادث باد کوبه صورت جدی و تندی بخود  
گرفته بود و حضور من در آن جا بی نهایت لازم و ضروری شده بود .  
من با کمال جدیت از صاحب منصبان و نفقات ساخلوی بندر  
انزلی تا اندازه که ممکن بود عده را برای تقویت صفوف مدافعین  
باد کوبه انتخاب کردم و آنچه که آذوقه و مواد ارزاقی هم در  
آن جا تهیه شده بود همراه برداشتم .

فرماندهی قوای قزوین را بعهده ژنرال بریکادیه قشون هندی  
واگذار کرده بودند و من دیگر مسئول وضعیت شمال ایران نبودم  
۲۷ اوت ما وارد باد کوبه شدیم و مقداری هم توپهای چهار دکمه  
و بیست فوتی و مهمات جنگی برای تکمیل تجهیزات جهازات مسلح  
خودمان همراه آورده بودیم . ویسکی از کارهای خوب ما حمل همین  
توپها و مهمات بود زیرا از روزیکه ما به باد کوبه وارد شدیم  
بواسطه عملیات بحریه بالشویکی برقرار داشتن ارتباط دائمی با انزلی  
خیلی مشکل شده بود . -

**سرهنگ کیوورت** فوراً بعرضه کشتی آمده رابورت داد  
که قوای ترك ۲۶ اوت بطرف « گریازنی و ولکان » حمله ور شده  
و مواقع آنجا را بتصرف خود در آوردند و تلفات ما در جنگ  
مزبور معتناً به بود .

شرح مفصل این جنگ را بعد حکایت میکنم . معلوم شد

ترکها قوای امدادیه را که در انتظارش بودند دریافت نمودند و برای حمله و تصرف قطعی شهر آماده میشدند . اگر ممکن میشد و ازایران برای ما قوای امدادیه میرسید البته نتیجه حوادث جاریه برای ما چندان محل نگرانی باقی نمیکداشت ، در صورت عدم وصول چنین قوایی تکلیف ما این میشد که تسلیم شهر را حتی القوه بتعویق انداخته ضمنا مقدمات تخلیه قطعی را آماده کنیم . بدیهی است ترکها هم این موضوع را قبلا پیشبینی کرده بودند و برای اینکه فرصت اعزام قوای امدادیه از ناحیه ایران نداده باشند از سمت تبریز بطرف قزوین شروع به تعرضات متوالیه نمودند .

و اطمینان کامل داشتند که اتخاذ این تدابیر اجازه نخواهد داد از ایران برای ما قوای امدادیه فرستاده شود .

ما مترصد وقوع يك چنین مانوری از طرف قوای ترک بودیم ولی آن قدرها قوه نداشتیم که بتوانیم از اشغال قافلان کوه مهمترین موقع سوق الجیشی ناحیه بین تبریز و قزوین جلوگیری کنیم .

نقطه مهم مزبور بدست ترکها افتاد و راه پیشرفت آنها بطرف زنجان و قزوین از هر جهت آماده و باز شد .

باید حقیقت مطلب را گفت ترکها جدیتی برای تصرف شهر قزوین بخرج نمیدادند : غرض اصلی آنها این بود قوای ما را در ناحیه مزبوره مشغول کنند که بتوانیم قوای امدادیه بفرونت باد کوبه اعزام نمائیم و به مقصود خودشان هم کاملاً موفق شدند .

حتی اعزام بعضی از نفرات صاحب منصب هم که وجود و خدمتشان برای من در باد کوبه در این موقع باریک و بحرانی بی نهایت لازم بود بواسطه کسب شدت در عملیات قشون ترک و وخامت

اوضاع فرونت ایران ممکن نشد و همه آن ها گرقناری و مشغله زیاد داشتند .

من بهمراهی سرهنك هاریطونوف بمعاینه و بازدید مواقع فروشی خودمان پرداختم و از مشاهده نظم و ترتیب قشون محلی حقیقتا بحیرت اقدام .

اگر ما بقدر لزوم فرصت بدست میاوردیم ممکن بود از این قشون واحدهای جنگی بی نظیر تشکیل بدهیم .

گلوله های توپ و مهمات جنگی متاسفانه باز کفافی السابق یهوده مصرف میشد و با اینکه حکم اکید صادر شده بود که در مصرف مهمات جنگی نهایت صرفه جوئی بعمل آید معذک باین موضوع مهم کمتر متوجه بودند .

من ضمن بازدید قسمتهای قشونی توجه یک سرهنك ارمنی را که فرمانده قطعه راست فرونت بود بقسمت توپخانه او که بدون قصد و هدف تیر اندازی میکرد جلب نمودم .

سرهنك مذکور فوراً جواب داد : « صحیح است ! آن ها بمواقع دشمن تیر اندازی نمیکنند و گلوله ها بيمصرف بهدرمیرود لیکن افراد فروشی خیلی دوست دارند که صدای توپهای ما همیشه بلند باشد و من مجبور هستم متناوباً فرمان آتش بدهم و الا آن ها در خندقها کسل میشوند و بر اثر آن مواقع خود را ترك کرده میروند ! » -

بمباردمان کشتی من ومهمانخانه « اروپا » و تمام شهر طوری شدید و دقیق بعمل میامد که من یقین کردم دشمن باشهر ارتباط تلفونی پیدا کرده و دیده بان توپخانه آن ها در چند صد قدمی موقعیت من پنهان شده است .



من گمان نمیکنم هیچ يك از صاحب منصبان توپخانه برخلاف نظریه من عقیده داشته باشند .

این نکته بر واضح است که ترکها نقشه شهر را با مقیاس خیلی بزرگ در دست داشتند و باداشتن آن بدون مساعدت و راهنمایی پست دیده بانی میتوانستند هر قسمت از شهر را که بخواهند بمبارده کنند ولی نکته جالب توجه در این بود که توپچیان ترك طوری از روی قواعد صحیح ریاضی مستقیم هدف میگرفتند و نشانه میزدند که من از فرط حیرت نمیتوانستم خودداری کنم .

در عرشه کشتی من که در فاصله نسبتا بعیدی از ساحل در دریای باز لنگر انداخته بود دیده میشد که توپچههای ترك چگونه برای هدف قرار دادن « پرزیدنت کروگر » نشانه میروند .

بمحض فرمان آتش گلوله اول در شهر سقوط میکرد و دوم نیمه راه و گلوله سوم در جوار بدنه ( کروگر ) منفجر میشد و گلوله چهارمی از میان دو دکل جهاز عبور میکرد و اگر فرمان ادامه آتش داده میشد قطعا با دو نوبت آتش متفق توپخانه تمام عرشه و ایوان که ما در آنجا ایستاده بودیم و سطح کشتی منفجر و طعمه حریق و امواج خروشان دریا میگردد .

واقعا یکی از تصادفات نادرالوقوع بود که همه چیز طعمه آتش توپخانه حریص ترك میشد باستانی کشتی ( کروگر ) شجاع و جسور من .

جهازی که پشت دماغه « کروگر » لنگر انداخته بود (خوشبختانه میان آن کسی نبود ) بر اثر بمبار دمان توپخانه ترك منفجر و غرق شد ،

گلوله دیگر ترکها بصندوقهای فشك که در ساحل چند

قدمی بدنه «کروگر» گذاشته شده بود اصابت کرد .  
چند صندوق فشنگ منفجر و بکلی متلاشی گردید و دو نفر  
مجروح شدند .

خوشبختانه بقیه صندوقها آسیبی وارد نیامد .  
نظیر این تیر اندازی‌های مستقیم توپخانه ترك هر روزه در  
شهر دیده میشد .

بخوبی واضح شده بود که دشمن باهدایت پست تلفونی تیراندازی  
میکند ولی با همه جدیتی که بکاربردیم نتوانستیم پست تلفونی و دیده  
بانی آن‌ها را در شهر کشف کنیم .

مهمانخانه «اروپا» هم همینطور با کمال دقت مورد هدف  
توپ خانه قرار گرفته بود ولی تلفات انسانی چندان وارد نیامد .

در بحبوحه ساعات کار روزانه چند گلوای در بعضی از اطاق  
های خالی از سکنه مهمانخانه منفجر شد و از سقف اطاق دیگر  
کچ بسر عده که مشغول کار بودند فرو ریخت و يك خانم روسی  
که با ماشین تحریر مشغول کار بود بر اثر انفجار گلوای توپ در  
اطاق مجاور از صندلی پرتاب شد .

ماژور نیوکوم هم بزحمت از خطر مرك نجات یافت .  
طولی نکشید که ما مجبور شدیم ابتدا طبقه فوقانی و بعد هم  
تمام مهمان‌خانه را تخلیه کنیم و بعمارت مهمانخانه «متروپول» منتقل  
شویم ولی بمحض انتقال آتش توپ خانه فوراً بعمارت جدید منتقل  
گردید .

عاقبت بر اثر بمباردمان متوالی هردو عمارت صدمه زیاد دیده  
چند نفر هم از مستخدمین مهمانخانه و عابرین مقتول شدند ولی از  
نفرات قوای من باحدی آسیب وارد نیامد .

در موقع محاصره و بمباردمان شهر من تقریباً همیشه در کشتی « پرزیدنت کروگر » بسر میبردیم و گاهی هم باطاقهای مزین مهمانخانه « اروپا » منتقل میشدم اگر چه این انتقال چندان باب طبعم نبود ولی چاره نداشتم زیرا بد خواهان ما در شهر انتشار داده بودند که ژنرال انگلیسی شبها را در کشتی بیتوته میکند و خیالش اینست که اگر خطر محاصره شهر جدی شد فرار کند بواسطه اینگونه انتشارات من مجبور شدم يك هفته تمام شب و روز در مهمانخانه بمانم .

روز های اول که من در مهمانخانه منزل اختیار کردم مخصوصاً جاسوسانی میفرستادند تحقیق کنند که آیا من واقعا در مهمانخانه هستم و یا غیب شده ام .

بعضی از احزاب سیاسی محل فوق العاده مواظب ما بودند و یکی از نمایندگان سفارت انگلیس هم از طهران باینجا آمده و مراقب حال ما بود .

من هر روزه هیئت های مختلف را پذیرفته و در عرشه کشتی با آن ها ملاقات و مصاحبه میکردم .

در ضمن هیئت ها و نمایندگان احزاب محلی که بملاقات من می آمدند هیئت های هم از طرف جمعیت محلی روسها بدیدن من آمدند .

اگر چه ممکن بود از ناحیه آن ها مساعدتی نسبت پیشرفت مقاصد ما عمل بیاید ولی چون آن ها را بصد انقلابی و بورژوازی بودن متهم کرده بودند لذا مراد از آنها با من موجب سلب اطمینان و اعتماد عمومی میشد و بهمین ملاحظه من از ملاقات و مصاحبه با آنها پیوسته گریزان بودم . من مصاحبه هم با یکی از منتقدین و متشخصین تاتارهای

محلّی بعمل آوردم ولی فوراً بمن اخطار شد که ادامه ملاقات با این جنّلمن تاتار ممکن است افکار عامه را در شهر تهییج و تحریک کند من از مرادوده با او هم منصرف شدم .

اگر ممکن میشد من مدتی در بادکوبه بمانم بطور یقین میتوانستم دوئیت و تفاق را از بین تاتارها و ارامنه برطرف کرده و میانۀ آنها را التیام بدهم و حالا هم در این عقیده باقی هستم ولی با وضعیت موجود برای ملاقات همین یک نفر هم من ناچار بودم در نصفه های شب با یک نفر هادی از کوچه پس کوچه های شهر عبور کرده بمحله تاتار نشین بروم و با رعایت همه جهات احتیاط یک خانه که کاملاً مورد سوء ظن واقع شده بود ورود کنم .

هر روز جهازات زیادی که مملو بودند از فراری و مهاجر بطرف کراسناودسک حرکت میکردند .

ما از مهاجرت اهالی خوشوقت بودیم زیرا با تقلیل نفوس موضوع اداره و تقسیم ارزاق بمراتب سهل تر و آسانتر میشد .

سرهنک شار دینیه عضو هیئت اعزامی فرانسه هم در اینموقع در بادکوبه بود و من با او مشورت میکردم که چگونه و تا چه اندازه معادن و کارخانجات تصفیه قوت را قبل از تسلیم قطعی شهر خراب نموده و از کار بیندازیم .

از مشاورین محلّی من از همه مفیدتر مستر دانا امریکائی بود که سابقاً در مؤسسات فقط بادکوبه کار میکرد و حالیه او را از کار و خدمتش معاف داشته بودند .

من او را بعنوان مترجمی و معاونت ماموزیت دادم که با سرهنک را اولینسون مشغول کار بشود .

تمام خانمهای انگلیسی که در کولونی انگلیسی بادکوبه بودند

بنوان «خواهران شفقت» دعوت بخدمت شدند .  
کاپیتن فوئل که تازه از قید اسارت جنگلیها آزاد شده  
بود فوراً نزد من آمده و قبول خدمت نمود .

من او را مامور کردم قهقهه یورش بخطوط ارتباطیه ترکها  
را در نواحی که او قبلاً رفته بوده تهیه و تحویل نماید .  
بسرهنک را اولینسون هم نظیر ماموریت فوق داده شد که  
از طرف لئکران و صحرای مغان شروع بعملیات نماید .

این گونه اقدامات و ماموریت هائی که داده میشد بیشتر  
بماجرا جوئی شباهت داشت لیکن شانس پیشرفت آن و احتمال  
کسب موفقیت خیلی زیاد بود .

در هر صورت اتهای این بازی « کمدی - تراژیک » نزدیک  
شده بود و هیچیک از مقاصد و خیالات ماجرا جویانه ما در جلو گیری  
از آن متمرکز واقع نشده و حتی فرصت اجرای آن هم بدست  
نیامد .

سرهنک باتین که با کون دیککتور کراسناودسک روابط  
بسیار خوب برقرار کرده بود ۲۹ اوت برای مشورت با من به  
بادکوبه وارد شد و عصر همانروز هم بطرف کراسناودسک مراجعت  
نمود . نمایندگان لئکران هم برای مشاوره و مذاکره آمده بودند  
و بدین ترتیب ما با کمال سهولت تشریک مساعی و وحدت عمل  
را در نواحی مجاور خودمان کاملاً برقرار داشتیم .

من مخصوصاً خیلی میل داشتم که مناسبات حسنه خودمان را  
با کراسناودسک محفوظ بدارم زیرا نظرم این بود که پس از تسلیم  
و سقوط بادکوبه بانزلی رفته تجدید نظری در تشکیلات قوای  
ابوابجمعی خود نموده بطرف کراسناودسک حرکت کنم و از

کراسناودسک دنباله عملیات خودم را ادامه بدهم و با قوای ژنرال مالینسون که در امتداد خط آهن در شمال مشهد مشغول عملیات بود تشریک مساعی نمایم .

ماژور رولاندسون را که با قوای بیجراخوف فرستاده بودم معلوم شد یکی از صاحب منصبان متهور و شجاعی است - او دستور داده شد که با تعلیمات مخصوص خودش را در شمال قفقاز بصرهنگ پایک برساند .

سرهنک مذکور کشته شد و ماژور رولاندسون با مشقت و زحمت زیاد خودش را از جنگال بالشویک ها که در آنموقع ولاد قفقاز را محاصره کرده بودند نجات داد - به ماژور خاسلام صاحب منصب فوج مهندس همایونی امر شده بود که در مواقع فروتنی ما موانعی از سیم های خار دار احداث نماید .

مشارایه در یک قسمت فرونت نزدیکی « گریازنی وولکان » مشغول عملیات بود که روز ۲۶ اوت غفله قوای ترک در همین ناحیه شروع به تعرضات نمود ماژور خاسلام فوراً دست از کار کشید و در صف مدافعین وارد شد و در یورش اول بقتل رسید . صاحب منصبان ارمنی محلی با کمال جدیت قوای ابوابجمعی خود را بجنک و حمله بطرف دشمن تشویق و تحریص مینمودند و اگر سربازان ارمنی تن بجنک نمیدادند بحثی بر صاحب منصبان آن ها وارد نیست .

بین صاحب منصبان ارمنی مردان جنگی و رشید مانند سرهنک آمازاسی و سرهنک هاریطونوف پیدا میشدند متهم کردن آرامنه باد کوبه بخیانته اساس و مبنای صحیحی ندارد .

بجتمل افرادی بودند که قصدشان تسلیم شهر و گرفتاری ما

بود لیکن من راجع بانها هم مدارك مثبتة در دست نداشتم .  
این نکته را نباید فراموش کرد که **شاوومیان** پیشوای بالشویک  
های باد کوبه خودش ارمنی و باما مخالف بود ولی ضدیت و مخالفت  
او با ما از لحاظ مسلك سیاسی بود نه از نقطه نظر ملیت و قومیت.  
در خاتمه علاوه بر آنچه راجع بارامنه باد کوبه گفته شد این نکته  
را نیز باید بگویم اگرچه ابراز شجاعت و رشادت حقیقی بین مردان  
ارامنه بطور کلی خیلی بندرت دیده میشود معذلك بودند مردانی که  
در مواقع خطرناك ابراز رشادت میکردند و در مقابل صفوف مهاجم  
دشمن ایستادگی و مقاومت مینمودند ولی بر خلاف مردها زندهای  
ارمنی در صفوف مقدم جنگ و خط آتش انصافا بیش از حد انتظار  
تهور و جسارت بخرج میدادند .

راجع بملل فقدان روح جنگجویی در مردان، بطور کلی در  
فصول گذشته اشاره کرده بودم اینك نیز میگویم که علت اصلی  
ترس و جبن نبوده بلکه نداشتن اطلاعات کافی و ندانستن مفهوم  
واقعی خدمت سربازی و دیسپلین نظامی بوده است .

یکمرتبه چنین اتفاق افتاد که قوای ترك روز روشن از سنگر  
های خود بیرون آمده و در امداد خط آهن شروع پیشرفت نمودند  
و مقصود اصلی آن ها این بود که به یکی از قطعات فرونت ما  
حمله ور شوند .

یکی از صاحب منصبان من که فرمانده يك باطالیون سرباز  
ارمنی بود فرمان داد که فوراً شروع بحمله متقابل نمایند .

باطالیون از اجرای فرمان او تمرد کرده و نماینده باطالیون  
بفرمانده گفته بود :

« چگونه میتوانند حمله کنند ؟ مگر نمی بینید تر کها در

آنجا هستند ! » -

بواسطه يك تصادف و پیش آمد غیر مترصد کماندور نوریس هم با روحیات بحریه جنگی باد کوبه آشنا شده و تا کبک جنگی انقلابیون را کاملا آموخت .

مشارایه برای بمباردمان قطار راه آهن تر کها در جنوب باد کوبه از سمت دریا با يك کشتی توپ انداز روانه شد .

خط آهن تقریبا در فاصله يك هزار یارد از ساحل دریا امتداد یافته بود و قطار های راه آهن که عبور میکردند برای توپ های دریائی بهترین نشانه ها بودند و هدف قرار دادن و زدن آن ها چندان اشکالی نداشت .

پس از تعیین محل و فاصله مقتضی شروع به تیر اندازی کردند در نتیجه شلیک چند تیر معلوم شد فاصله زیاد است و آتش توپخانه بقدر لزوم مؤثر نخواهد شد .

کماندور نوریس بکاپتن کشتی دستور داد که قدری کشتی را بساحل نزدیکتر کند و وقتی بمقصد جدید رسیدند با آتش دقیق و مستقیم شروع به تیر اندازی نمایند .

بمحض صدور تعلیمات لازمه ملاحان کشتی عصبانی شده عدم رضایت خود را جدا اظهار کردند و نماینده آن ها فوراً نزد کاپتن کشتی آمده سؤال نمود :

« هیئت ملاحان توضیح میخواهند جواب بدهید مقصود از تغییر خط سیر کشتی چیست؟ » - کاپتن جواب داد : « امیرالبحر انگیسی عقیده دارد که اگر ما بساحل نزدیکتر بشویم تیراندازی توپخانه بحری مؤثر تر خواهد شد . » - نماینده ملاحان جواب داد : « جهاز فوراً باید خط سیر اولی را تعقیب نماید و مجاز نیستید



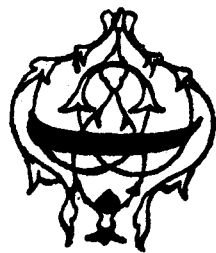
هیچگونه تغییری در مسیر و استقامت آن بدهید تا موضوع در کمیته ملاحان مطرح و تصویب برسد . « کاپتن ناچار شد خط سیر اولی را تعقیب نماید تا موضوع را در کمیته مطرح کنند . در کمیته متفقا رای دادند که چون دشمن در نزدیکی ساحل توپ های دور زن صحرائی دارد و ممکن است جهاز را طعمه آتش خود نماید لذا نزدیک رفتن بساحل دور از احتیاط است و تصویب نمی شود .

در نتیجه مخالفت کمیته حکم کاپتن کشتی موقوف الاجرا ماند و حکم مستقیم کمیته فوراً بموقع اجرا گذاشته شد یعنی کشتی بطرف باد کوبه مراجعت کرد و اجرای نقشه را که در نظر داشتند برای موقع مناسبتری گذاشتند .

## فصل یانزدهم

دشمن دم دروازه است .

طوریکه در فصل گذشته اشاره کردم در کشف بنا هکاه جدید ما باید مرهون سر نشینان « پرزیدنت کروگر » باشیم زیرا آن ها برای فرار از آسیب آتش فشانی باطریهای دشمن در صدد جستجوی آن بر آمدند . تیر اندازی مستقیم توپخانه ترکو انفجار گلوله توپ در نزدیکی معذن مهمات بخوبی ثابت میگرد که دشمن از مرکز و مقرارکان حرب من مطلع است .



انتقال مقر ارکان حرب از نقطه که توقف داشتیم بطرف مشرق ما را از منطقه آتش فشانی توپخانه خصم نجات میداد و یا اقلوقت دشمن را در تفحص مقر جدید ارکان حرب ما تا اندازه اشغال

مینمود بنابر این بمحض اینکه بمباردمان بطرف « کروگر » تجدید شد ملاحان بدون اینکه کسب اجازه نمایند و حتی بدون مراجعه برای و تصویب کمیته فوراً جهاز مارا در پناهگاه جدید که معلوم بود قبلاً در نظر گرفته بودند وارد کردند .

من در مقابل این اقدام خودسرانه آن ها اعتراضی نمودم زیرا منهم مانند ملاحان و سرنشینان جهاز هیچ میل نداشتم تحت آتش فشانی بی امان آتش بار های صحرائی دشمن واقع شوم بملاوه لنگرگاه جدید برای مواقع خطرناک و لزوم تخلیه شهر از هر حیث وجهت مناسبتر بود .

این خلیج کوچک در آخرین قسمت کم جمعیت شهر در مقابل ابنیه قورخانه واقع شده بود و راه آن هنگام شب هم بسهولت پیدا می شد .

« پرزیدنت کروگر » در قسمت شرقی و « کورسک » در قسمت غربی و « آبو » در دهنه خلیج مزبور لنگر انداختند و متوقف شدند .

به تمام دستجات و قسمت های قشونی خودمان مفصلاً تعلیمات داده بودیم که بمحض صدور حکم تخلیه شهر چگونه خودشان را به لنگرگاه جدید برسانند .

در طی این فصل کتاب لازم است قسمتهائی از مکاتبات خودم را که باحکومت و زمامداران محلی مبادله نموده ام جهت مزید اطلاع خوانندگان درج نمایم مشروط بر اینکه تصور نشود من شهوت چیز نویسی اقلایون را تقلید مینمایم .

برخلاف من برای مکاتبه با مقامات مربوطه محلی همیشه بانهایت بی میلی دست بقلم برده ام ولی برای اینکه زمامداران محلی بعدها

توانند ادعا کنند که آنها قبلا از کیفیت قضایا مطلع نشده بودند  
تایید و اثبات همهٔ پیچیدگی های موجوده در جریان امور روی کاغذ  
سفید بامر کب سیاه لازم بلکه خیلی واجب بود .

در مکاتبات معمولاً روح و خلاصه مذاکرات شفاهی خودمان  
را برای اینکه بعد ها بتوانم در مواقع ضرورت با استاد بمدارک  
کتابی صحبت بدارم مینوشتم .

در اوایل ورود ما به باد کوبه همه کارهای من فقط بوسیله  
مذاکرات شفاهی انجام میگرفت . در بعضی مواقع مذاکرات شفاهی  
و حضوری ممکن نمیشد زیرا طرفی را که لازم داشتیم بعلی نمی  
توانستیم برای مذاکره حاضر کنیم .

تعطیل های پنج ساعتی بعد از نهار در تمام دفترها و مؤسسات  
کشوری و لشگری باد کوبه از وقایع عادی شمرده میشود ولی در  
مقابل مواقعی هم استثناء پیش میاید که خیلی شایان تعریف و قابل  
تمجید است .

بطور کلی باید تصدیق کرد که روسهامردمان شب کارخوبی  
هستند و در دل شب و آن ساعاتی که ما انگلیس ها در بستر  
راحت خوابیده ایم آن ها با نهایت حرارت نطق میکنند و با کمال  
جدیت قطعنامه صادر مینمایند .

نکته که باقی مانده و در اینجا باید بدان اشاره شود اینست  
که چگونه قوای ترک در ۲۶ اوت پس از احراز موقع تعرضی به  
اشغال و تصرف مواقع مهم «گریبازنی و ولکان» نایل گردید .  
در ۲۶ اوت وضعیت عمومی قشون ما در مواقع فروتنی  
همانطور بود که من در فصل سیزدهم این کتاب تشریح کردم .  
چند روز قبل از حرکت بانزلی من برای بازدید مواقع فروتنی

ناحیه گریبازنی و ولکان رقه و راجع بلزوم استقرار رابطه باقشون ارمنی در استاسیون ( بالا جاری ) با فرمانده قوای آن قسمت که یک شماع فرونت را تحت اشغال داشت مصاحبه بعمل آوردم .

اگر در مواقع ضرورت قشون احتیاط در ایستگاه « بالا جاری » قبلا حاضر میشد حفظ مواقع فروتی در نقاط مذکور چنداں اشکال نداشت لیکن وقتی قوای مزبور از محافظت موقعیت خود عمدا غفلت یا مسامحه میورزید البته نگاهداری مواقع فروتی تحت تعرضات شدید دشمن فقط با دستجات قراول غیر ممکن بود .

مواقع مقدم فرونت در ناحیه گریبازنی « وولکان » با ایستگاه « بالا جاری » بوسیله تلفن مربوط بودند و اگر این ارتباط تلفنی قطع میشد با کمک پستهای سواره نظام ممکن بود فوراً نزدیک خطر را اطلاع بدهند آنچه من اطلاع دارم قوای احتیاط و ذخیره ارمنی در نقاطیکه لازم بود هیچوقت حاضر و آماده فرمان نبودند اگر چه بالکونیک گازاروف اطمینان میداد که قوای او همیشه در مواقع خودشان حاضر و آماده فرمان بودند و فقط در روز هائیکه وجود آنها لازم میشد و ضرورت ایجاب میکرد آنها ناچار از ترك مواقع خود می شدند .

در همانروز ( ۲۶ اوت ) یک سوء تفاهم بزرگی در قسمت مبادله پستهای قشونی دیده شد : پستهای کشیک برای مبادله بشهر رفتند و وقتی ترکها شروع به یورش کردند هنوز عوض پستهای کشیک از شهر نرسیده بود .

در یورش و حمله بمواقع مقدم فروتی مابترین و ورزیده ترین قسمتهای قشون ترك شرکت داشتند و معلوم بود که مخصوصا آنها را برای انجام این مقصود انتخاب کرده اند .

یورش و تعرضات قوای ترك بانهایت جدیت و شجاعت بعمل میامد جمعیت قوای مهاجم ترك چندان زیاد نبود و وقتی محقق شد که قوای ذخیره و احتیاط از طرف ایستگاه بالا جاری کمک نخواهد کرد اگر قسمتهای قوای باد کوبه که در مواقع دو طرف « گریبازنی و وولکان » بودند از هر دو طرف بجناحین قوای متعرض ترك حمله ور میشدند قطعا از یورش و پیشرفت ترکها بموقع جلوگیری بعمل میامد. لیکن قوای مذکور اقدامی نکردند و ماتد همیشه فقط بمقاومت منفی و تماشای جریان تعرض قوای ترك قناعت نمودند. بهتر است در اینجا راپورت سرهنگ فاویل فرمانده بریکادسی و نهم را عینا درج کنم :

**یورش قوای ترك در ۲۶ اوت ۱۹۱۸** قطعه از فرونت در ناحیه « گریبازنی و وولکان » تحت اشغال قسمت « ۵ » فوج ستافورد شمالی بفرماندهی کاپیتن سپارو واقع شده بود. تعرض و حمله قوای ترك در ساعت ۱۰ و ۳۰ دقیقه قبل از ظهر شروع شد.

درست در همان موقع در قسمت های جنوب غربی (گریبازنی و وولکان) حرکت و جنبش قوای دشمن مشاهده شد و تعرض بوسیله چهار خط زنجیر منظم با داشتن یکدسته سواره نظام در جناح چپ شروع گردید.

قوای مهاجمین تخمینا در حدود يك هزار نفر میشدند و یورش با کمال شدت و جدیت بعمل میامد و تحت حمایت آتش فشانی شدید توپخانه سنگین و سبک فرار گرفته بود. ما با تیر اندازی متوالی و شلیک از مسلسلها از پیشرفت تعرضات قوای مهاجم خصم تا مدتی جلو گیری کردیم.

بج نوبت پست نمره ۱ حمله‌ور شدند - در مرتبه پنجم مدافعین پست تاب مقاومت نیاورده مواقع خود را از دست دادند . ساعت ۱۲ روز اول شروع تعرضات خصم از طرف جناح دشمن بمواقع شمال « گریازنی وولکان » حملات متوالی بعمل آمد . قوای دشمن توبه‌های مسلسل خود را در آن جا تمرکز داده و آتش جناحی بطرف پستهای نمره ۲ و ۳ ما باز کردند - در همین موقع ما موفق شدیم تعرضات دشمن را در جناح جنوبی خودمان دفع کنیم .

ساعت يك و نیم بعد از ظهر پستهای نمره ۲ و ۳ بتصرف قوای خصم در آمدند .

از این دو پست فقط شش نفر از مدافعین نجات یافتند . کلیه صاحب منصبان از خط آتش و صف مدافعین خارج شده بودند بر اثر تعرض و یورش دشمن به پستهای مذکور همه جهت هشتادنفر صاحب منصب و نابین مفقودالایر شدند .

قوای امدادیه که عبارت از شصت نفر سر بازان فوج ستافورد شمالی و هفتاد نفر از باتالیون وارویس بودند و تحت فرمان مائوژور لی یکساعت و نیم بعد از ظهر با ماشینهای بارکش از باد کوبه اعزام شده بودند خیلی دیر رسیدند و نتوانستند وضعیت را محافظت کنند . يك روت از فوج نهم یورچستر که سه ساعت بعد از ظهر از طرف مائوژور لی برای تقویت قوای امدادیه فرستاده شده بود در ساعت سه و نیم بما رسیدند .

علاوه بر عملیات فوق قوای دشمن در ارتفاعات شمال قریه (سیناگادی) نیز شروع بتعرض نمود .  
مواقع مزبوره تحت اشغال باتالیون ارمنی قرار گرفته بودند .

در موقع حمله به ( گریازنی و ولکان ) يك روت از فوج ستافورد شمالی برای تقویت باتالیون ارمنی بقریه ( بیناگادی ) ماموریت یافت و در ساعت ۱۲ و ۱۵ دقیقه روت مزبور بقریه رسید ولی از باتالیون ارمنی اثری دیده نشد نفرات روت فوراً از دامنه کوه بالا رفتند همینکه بقله آن رسیدند ملتفت شدند که عده قوای ترك در حدود دو بیست و پنجاه نفر مشغول هستند و از سمت دامنه شمالی کوه بالا می آیند .

پستهای مقدم روت مزبور فوراً مواقع تخلیه شده از ارتفاعات را اشغال و بوسیله شلیک تفنگ و مسلسلهای ،، لوئیس ،، قوای دشمن را با تلفات سنگین عقب راندند .

تلفات روت ما قابل ملاحظه نبود : همه جهت ده نفر مقتول و مجروح داشتند و لیوتنان کرگ فرمانده روت و لیوتنان ماگیت هر دو جزو مجروحین بودند .

دشمن پس از عقب نشینی قوای خود را تجدید کرده و در ثانی شروع بحمله نمود ولی تعرضاتش قبل از آن که بتواند به پایه های کوه نزدیک شود دفع گردید و با کمال بی نظمی عقب نشست . بعد از آن که ما مجبور شدیم مواقع ،، گریازنی و ولکان ،، را از دست بدهیم خطوط واقع شمال قریه ( بیناگادی ) را در استقامت شمال استاسیون ( بالا جاری ) اشغال کردیم .

در طول و امتداد این خط ما دو نقطه مهم را تحت نظر گرفتیم : يك روت از باتالیون وارویس ماموریت یافت که قطعه نزدیک بجاههای نفت را در ناحیه شرقی ( گریازنی و ولکان ) اشغال نماید و يك روت هم از فوج ستافورد شمالی مامور شد که قطعه جنوبی ناحیه مزبوره را در نزدیکی ایستگاه ( بالا جاری ) تصرف کند -

( باتالیون های محلی که بنا بود جزو قوای ذخیره و احتیاط برای موقع شروع عملیات در ( بالاجاری ) حاضر باشند حاضر نشده بودند و علت آن هم معلوم نبود : یا فرماندهان قسمتها حکم فرمانده کل را دیر و بی موقع اجرا کردند و یا نفرات باتالیون ها تمرد کرده برای رفتن بمحل مأموریت حاضر نشدند . )

فداکاری روت فوج ستافورد شمالی این دفعه نیز باد کوبه را نجات داد و يك مرتبه دیگر موضوع تسلیم و تصرف شهر را برای مدتی به تمویق انداخت و اگر بجای روت مزبور قوای محلی در مواقع فوق قرار گرفته بودند قطعا ترکها در همین محل فرونت را شکافته و پس ز اشغال خطوط تدافعی ارتفاعات بطرف شهر حمله ور میشدند .

بعد از این پیش آمد يك موضوع خیلی جدی در مقابل من عرض اندام کرد و آن این بود که آیا من حق دارم جان مردم را بخطر بیندازم در صورتیکه هیچگونه امیدواری در پیشرفت این بازی برای ما باقی نمانده ؟

عمل ارزاق و آذوقه قشون هم در فرونت بموانع زیاد مصادف شده بود : نان و گوشت تازه همیشه برای نفرات ما حاضر و موجود بود لیکن مواد دیگر از قبیل حبوبات و بقولات و دهنیات و لبنیات که برای سهل الهضم کردن غذا بی نهایت لازم و ضروری است مطلقا بدست نمی آمد .

برای من از انزلی مقداری عسل فرستاده بودند و یکی دو مرتبه هم توانستیم مقداری آب جو در باد کوبه تهیه کرده و بسر بازان خودمان برسانیم .

در باد کوبه هر جنس مناسب بقیمت های گران فروخته شده



و بالعکس هر جنس گرانها بمفت مسلم داده میشد من توانستم بعضی چیزهای گرانها منجمله تخم ماهی تازه (خاویار) بدست بیاورم و داخل غذای سربازان خودمان نمایم لیکن برای فهمیدن لذت آن ذائقه خوب لازم است که سربازان ما فاقد آن بودند و آن را دوست نداشتند .

دومین احتیاج مبرم ما در فقدان وسایل حمل و نقل محسوس میشد : با ما چند عدد فوردهای نیمه بارکش متعلق بروت نمرة ۷۳۰ اتومبیل همراه بودند و ماشینهای آنها با وجود نه ماه تمام کارهای فوق العاده هنوز خوب کار میکردند ولی تعداد آنها خیلی کم و ناچیز بود در قسمت مرتب کار کردن ماشینها ما باید مرهون زحمات کاپیتن آلدسگام باشیم که از بدو ماموریت و حرکت همه جا همراه ما بوده و از تعمیر مرمت ماشینها ذره غفلت ننموده و آنها را مانند اطفال خودش سرپرستی و مواظبت مینمود .

در شهر وسایل حمل و نقل موتوری خیلی زیاد بود لیکن همه آنها محتاج تعمیرات اساسی بودند .

یکی از روتهای مهندسی ما میتوانست در ظرف چند روز قسمت عمده ماشینها را تعمیر نموده بکار بپردازد ولی انقلابیون با آن ( کمیته های کذائی ) لیاقت هیچ کاری را ندارند .

کلیه امور جاریه بطور قطع باید در کمیته ها مطرح و مورد مذاکره واقع شود و بتصویب برسد و مسائلی هم که در کمیته ها بتصویب میرسید در اجرای آن بقدری مسامحه میشد که موقع کار بکلی از دست میرفت و هیچگونه نتیجه بدست نمیداد .

هر باتالیون دارای یک کمیته است و هر یک از روتهای باتالیون هم بنوبه خود دارای کمیته علیحده میباشد .

جلسات کمیته ها هم معمولا در بجزوحت عملیات جنگی تشکیل میشود .

من بجزرات میتوانم بگویم قشونی که برای کمک بمواقع « گریازنی وولکان » و تقویت قوای مدافعین آن معین شده بودند فقط بواسطه تشکیل جلسه توانستند بموقع برسند !

مهملی کمیته‌های مزبور از این‌جا معلوم میشود که آن‌ها هیچگونه اختیارات و قوایی ندارند که بتوانند تصویب‌نامه‌ها یا قطعنامه‌های خود را بموقع اجرا بگذارند و سالداتهامطلقا اطاعت آن‌ها را نمیکنند مخصوصا اگر اوامر و احکام کمیته‌ها مخالف میل و سلیقه آن‌ها باشد از همه اینها گذشته سالداتها خیلی ساده میتواند بگویند : « ما نمیرویم ! »

بنا براین راجع بهر مسئله وقتی از خود سالداتهاستوال شود راه‌حلش زودتر و سهلتر بدست میاید گرچه اقدام بدین عمل کمیته ها را تحریک و عصبانی میکند ولی درهر صورت کارخیلی زودتر به انجام میرسد . در روسیه انقلابیون مختلف‌اللون فراوان بودند و در مسائل و موضوعات زیادی با هم اختلاف نظر و تباین عقیده داشتند لیکن همه آن‌ها تحت مرام و لوای : آزادی - مساوات - برادری با هم متحد شده بودند ،

حکمرمائی همین مرام و پیروی به آن بنای هرکار و اقدام اساسی را بزمین میزد زیرا هرکس میگفت : ( تا فلانی این کار را نکند من نخواهم کرد ! ) بهمین جهت هیچکس هیچ کاری نمیکرد ، قشون بالشویکی و فرماندهان آن هم عینا دارای همان افکار سالدات ها هستند که من در فصل سوم اشاره کردم . آن‌ها اینطور اظهار عقیده میکنند :

«من بالشویک هستم ولی نمیدانم معنای بالشویزم چیست زیرا من سواد ندارم . من فقط گوش میدهم بان چیزهائی که ناطق در بالای کرسی خطابه میگوید .

من میخواهم راحت باشم و بتوانم بخانه خودم عودت کنم ولی چون کمیته قزوین بالشویکی است من هم بالشویک هستم . اگر کمیته قزوین پیرو مرام دیگری بود من هم مطیع همان مرام میشدم ! »

لنین و تروتسکی قبل از هر اقدام پول و قورخانه را بتصرف خود در آوردند .

اگر کسی میخواست مواجب بگیرد باید اسم خودش را در دفتر اسامی بالشویک ها ثبت نماید - هر کس میل داشت داوطلبانه وارد جنک بشود مجبور بود به بالشویک ها تقلید کند زیرا فقط بالشویک ها میتوانند به او آذوقه و مهمات برسانند .

گذشته از لنین و تروتسکی تمام کمیته های بالشویکی هم نسبت باین مرام صدیق و وفادار بودند و هیچوقت حاضر نمیشدند زیر بار اطاعت رویه انقلابی دیگری بروند و او اینکه آذوقه و مهمات هم بان ها میدادند .

امامردم مسلک و عقاید سیاسی خودشان را مانند «گردانه آسیای بادی» عوض میکنند یعنی بالشویک امروزی فردا میتواند منشویک بشود - در باد کوبه عده زیادی از بالشویک های سابق بعد از آمدن ما از جدیترین هواخواهان حکومت انگلیس شده اند بدلیل اینکه ما مظهر طلا و قوای مسلح هستیم .

من تصور میکنم سکنه روسیه بهر رنگ سیاسی و انقلابی که در آمده باشند مانند اهالی باد کوبه تشنه حکومت مقتدری هستند که

بتواند در مملکت امنیت جانی و مالی مردم را تامین نماید .

سکته روسیه از پیروی مرام تند : آزادی - مساوات - برادری ناتوان و مریض شده اند .

انقلابیون نسبت بهمدیگر کمتر احساسات برادری نشان میدهند و همه این مرامهارا فقط برای حفظ اغراض و منافع خصوصی خودشان تعقیب و پیروی مینمایند .

- پس از مراجعت از انزلی ، من با ژنرال داکوچایف راجع بوقایع ۲۶ اوت مصاحبه داشتم .

در ضمن صحبت او خیلی جدیت داشت من را متقاعد کند که واقعه فوق یعنی بموقع نرساندن قوای ذخیره و احتیاط بمواقع لازم مدتها نظیر پیدا نخواهد کرد .

در این که مقاصد و نیت ژنرال مشارالیه خوب بود تردیدی نداشتیم لیکن طولی نکشید معلوم شد که او موفق بانجام مقاصد خود نخواهد شد .

راجع بهمین موضوع من بهیئت مدیره هم مراجعه کردم و با استفاده از موقع بانها خاطر نشان نمودم که باستثناء فن در فلکس من هیچیک از زمامداران نظامی را در فرونت جنک ندیده‌ام .

آنها فرونت جنک را روی نقشه و آنهم در اطاق کابینه مطالعه مینمودند و روی اطلاعات و راپورتهای بی اساس وعاری از حقیقت که میرسید احکام صادر میکردند و هرگز باین خیال نبودند که راپورتهای و اطلاعات واصله را با وضعیت حقیقی فرونت جنک تطبیق و مقایسه نموده و صحت و سقم آنرا تشخیص بدهند .

در ظرف سه روزه بعد هم ترکها با تعرضات بی درپی خود بما فرصت اقدام و مجال راحت باش ندادند .

در ۳۱ اوت قوای ترك با شدت هرچه تمامتر بمواقع مرتفعه «ینا گادی» حمله ور شدند .

مواقع مزبوره قبلا از طرف دستجات قشون ما اشغال شده بود زیرا پیش بینی کرده بودیم که قوای دشمن بیشتر متوجه این قسمت خواهد شد .

این دفعه باینکه همه قسم اقدامات احتیاطی لازم بعمل آمده بود معذک قشون محلی بوظیفه خود اقدام نمود و نتایج مترصده بدست نیامد .

در اینجا عین راپورت **سرهنگ فاویل** را درج مینمایم :  
« راپورت بورش قوای ترك بمواقع مرتفعه «ینا گادی» در ۳۱ وت ۱۹۱۸ : صدای تیر اندازی و شلیک متوالی از ارتفاعات «ینا گادی» که تحت اشغال نقرات روت هفتم فوج ستافورد شمالی وفرمان **لیوتنان پیتی** بود و جمعیت آن از هشتاد نفر تجاوز نمیکرد شنیده شد .  
**لیوتنان پیتی** راپورت داد که یکدسته قوای ترك بمواقع او نزدیک میشوند .

در ساعت شش صبح مجددا راپورت رسید که قوای دشمن در حدود بانصد سرنیزه در دامنه های غربی ارتفاعات تمرکز مینمایند . اطلاعاتی هم که در همین موقع متوالیا از سایر قطعات فرونت میرسید مؤید راپورت **لیوتنان پیتی** بود و ثابت مینمود که دشمن جدا برای یورش آماده میشود .

من مراتب را بارکان حرب قشون اطلاع دادم و حکم کردم که یک روت از بانالیون وارویس که در نقطه «دیگا» متوقف بود فوراً بمرکز نفت خانه «ینا گادی» روانه شده و بمشوان قوای ذخیره در آنجا منتظر دستور باشد و بلافاصله از **سرهنگ کازاروف**

فرمانده قوای ناحیه راست منطقه اشغالی خودم خواهش کردم که فوراً قطار زره پوش را بطرف ایستگاه «بالا جاری» حرکت داده و برعلیه «گریازنی وولکان» شروع بنمایش کند .

یورش قوای ترك با همراهی توپ‌های مسلسل و دوازده توپ صحرائی و کوهستانی درست در ساعت شش صبح شروع شد .

ترکها از تاریکی استفاده کرده توپ‌های مسلسل رادر پانصد قدمی ما نصب نمودند و خندقها و سنگرهای ما را به باد آتش جناحین گرفتند .

توپ‌های مسلسل را بدون زره یا سپر قرار داده و متوالیا شلیک میکردند .

مواقع مرتفعه ما تحت آتش فشانی مدهش توپخانه دشمن واقع شدند و قوای مدافع ما در سنگرها شروع بدادن تلفات نمودند . طولی نکشید معدوم شد که نگاهداری خط آتش و مقاومت در مقابل یورش دشمن بدون تقویت قوای امدادیه ممکن نخواهد شد . فرمانده روسی بنا به تقاضای من عده را برای کمک اعزام داشت ولی عده اعزامی بعد از رفتن دستجات ما و تخلیه مواقع خود تازه بدامنه های شرقی ارتفاعات رسیده بودند .

در ساعت ۷ و ۵۰ دقیقه قبل از ظهر از محافظت ارتفاعات «یناگادی» و مقاومت در مواقع بکلی مایوس شدیم . لیوتنان پیتی فرمانده روت کشته شد و برای اینکه از انهدام قطعی نفرات روت جلوگیری شده باشد در ساعت هشت و نیم صبح دستجات ما بطرف جناح راست قلعه وارویس (قطعه از فرونت که در مجاورت ارتفاعات یناگادی میباشد) عقب نشستند .

روت باتالیون وارویس از نقطه «دیکا» خیلی دیر رسید و توانست

وضعیت را بنفع ما محافظت کند و در ساعت یازده و ربع قوای دشمن بطرف قلعه « وارویس » حمله ور شدند .

از تلفات وارده در ارتفاعات « بیناگادی » و رفتن دستجات ذخیره قوای ارمنی که در قریه « بیناگادی » بودند جناح راست ما باز شد و از فقدان باتالیون ارمنی در سمت چپ قلعه وارویس جناح چپ ما هم بروی دشمن مفتوح گردید و جناحین ما خالی و بدون مدافع ماند .

دشمن فوراً از این سوء حادثه استفاده کرده و از جناح راست شروع پیشرفت نمود و همینکه قریب چهل قدم بمواقع مانزدیک شد مدافین قلعه « وارویس » را مجبور کرد که عقب نشینی اختیار کنند در صورت مقاومت تمام عده تلف میشدند و بکلی از بین میرفتند . دستجات باتالیون وارویس بطرف مرکز نقطه واقعه در ناحیه « بیناگادی » عقب نشینی کرده و از آن جا بطرف مغرب ناحیه مزبور متوجه شدند .

با مراتب فوق خط فرونت ما از ایستگاه « بالاجاری » بطرف شمال و ناحیه شرقی مرکز نفت بیناگادی ادامه یافته و با فواصل و بریدگیهای زیادی بنقطه « دیگا » منتهی میشود .

سپس من حکم کردم که روت ذخیره وارویس خط نفت بیناگادی را اشغال نماید لیکن روت اعزامی بمقصد نرسید و فقط مواقع خود را در ناحیه جنوبی خط فوق محکم کرد .

چون میدانستم که این موقعیت قابل اطمینان نخواهد بود لذا روت مذکور را از آن محل بفاصله دو یست قدم بطرف جنوب نفت خانه انتقال دادم و چون دیگر قوای ذخیره در اختیار نداشتم و میدانستم که با قوای موجود ما نمیتوانیم مواقع متصرفه را

محافظت کنیم تقاضا نمودم که اجازه بدهند دستجات را بخط قریه «بالا جاری» در امتداد خاکریز خط آهن و زاویه غربی دریاچه «دارناگول» انتقال بدهم پس از وصول اجازه وقتی هوا تاریک شد دستجات را بخطوط مزبور حرکت دادم .

دو روت از قوای باتالیون وارویس که در نقطه «دیگا» بودند بهمه ماژور دیپل واگذار شدند .

مواقع ( دیگا ) در همان شب از طرف قوای ترك مورد حمله شدید واقع شدند .

جزئیات این یورش را من در راپورت علیحده مشروحا اطلاع خواهم داد .

تلفات ما : يك صاحب منصب انگلیسی مقتول و یکی هم بر اثر جراحات زیاد تلف شد - ۳۴ نفر هم تاین مقتول و مجروح و مفقود الاثر داشتیم .

بموجب اطلاعات واصله تلفات وارده بدشمن خیلی سنگین است یورش از طرف قوای خصم با کمال جدیت و رشادت بعمل میابد . با فقدان قوای ذخیره و نرسیدن قوای امدادیه بدستجات مدافع ارتفاعات ( بیناگادی ) مقاومت و ایستادگی در مواقع مزبوره بکلی بیحاصل بود و اگر میخواستیم با همان قوای موجود مقاومت کنیم بطور قطع همه دستجات قشون مجبوراً تسلیم میشدند . «

در همان موقعیکه وقایع مذکور در فرونت صورت میگرفت من ماژور انگلندیو را با يك باتالیون قوای محلی در شهر دیدم . این در واقع موقعی بود که نفرات باستی بدون اجازه و داوطلبانه بمواقع مقدم فرونت رفته باشند لیکن سربازان باتالیون مزبور پشت بدشمن کرده بانهایت خونسردی و بی اعتنائی بطرف شهر روانه شدند!



ماژورانگلدیو و دو نفر صاحب منصب انگلیسی دیگر -  
یهوده سعی داشتند که آن ها را راضی کرده و بفروخت جنگ  
عودت بدهند .

عاقبت با زحمات زیاد موفق شدند آن ها را در امتداد  
خاکریز راه آهن نگاهدارند ولی تا آن موقع قریب بدو نلت نفرات باتالیون  
بشهر رفته بودند .

صاحب منصب مزبور در پست خودش باقی ماند و با بقیه  
نفرات باتالیون محلی با کمال شرافت انجام وظیفه نمود و در جنگ  
های ۱۴ سپتامبر جراحات سنگین برداشت .  
مشهوداتم کافی بود که بحد لزوم مرا عصبانی کند . من  
بشهر مراجعت کردم و با فرمانده کل قوا و هر پنج نفر دیکتاتور  
مذاکرات لازم بعمل آورده سپس عقیده قطعی خودم را نسبت بوضعیت  
موجود در مراسم ذیل خاطر نشان نمودم :

### « حکومت موقتی باد کوبه »

#### کپیبه - ریاست ارکان حرب

آقایان محترم . وظیفه خود میدانم که عقیده خودم را نسبت

بوضعیت سوق الجیشی باد کوبه باطلاع برسانم .

از ابتدای امر شروع کنیم :

شما اطلاع دارید که شش ماه تمام من در صدد بودم به باد کوبه

کمک برسانم . در اواخر ژویه حکومت بالشویکی در باد کوبه

منفصل شد و من دعوت شدم که برای کمک شهر حرکت کنم .

در این موقع من عده مختصری قشون در اختیار داشتم بواسطه

کسب شدت اوضاع ایران و نهضت میرزا کوحک خان من موفق

شدم عده قلیلی را به باد کوبه اعزام نمایم .

سپس بوسیله مخابرات تلگرافی با بغداد موضوع اعزام دستجات قشون را برای باد کوبه عملی نموده و هر دسته که وارد میشد فوراً روانه مینمودم .  
این نکته را فراموش نکنید که از بغداد تا انزلی ۹۰۰ ورست است .

راهها خیلی خراب است و حرکت قشون در این راهها خراب حتی با اتومبیل هم وقت زیاد لازم دارد .  
بر طبق اطلاعاتیکه بمن رسیده بود وضعیت کارها در باد کوبه بنظر من از این قرار بوده :  
۱۵ هزار نفر بودند - اطلاعات و معلومات نظامی آن ها کم ولی همه آن ها جدا جدا برای مدافعه شهر خود حاضر و آماده بودند .  
با دریافت اینگونه اطلاعات من با کمال میل پیشنهاد شما را پذیرفتم و گمانم این بود که با دو و یا سه هزار نفر قشون منظم و توپخانه که در دست مدافعین رشید واقع شده باشد خیلی کارها بتوانیم برای مدافعه شهر انجام دهیم .

بطوریکه بعدها معلوم شد زمامداران باد کوبه انتظار داشتند که اقلاً ۱۶ هزار قشون انگلیسی برای کمک وارد باد کوبه بشود و چون در فنون نظامی و سوق الجیشی اطلاعات و بصیرت کافی نداشتند نتوانستند تشخیص بدهند که برای انتقال این عده قشون و وسایل حمل و نقل - مباشرت - مهمات جنگی و قورخانه آنها در مسافت ۹۰۰ ورست چقدر وقت لازم خواهد شد .

آنها یقین داشتند که اینمقدار قشون برای مدافعه و محافظت شهر کافی خواهد بود (البته نقطه نظرشان صحیح بوده) و پس از ورود آن قوای محلی فرونت را بکلیه تخلیه کرده و در شهر بمشق

و آموختن فنون تیر اندازی و سربازی خواهند پرداخت.  
پس از ورود ما بیاد کوبه بطوریکه من شنیدم اهالی از قلات  
قوای ما ناراضی شده و در شهر انتشار داده بودند که متفقین آنها را  
فریب داده‌اند .

مگر شرط نشده بود که از من هیچقسم تعهداتی نسبت به  
جمعیت و تعداد قوای نظامی اعزامی تقاضا نخواهد شد ؟  
ترکها علاوه بر تهیه مقدمات محاصره باد کوبه پشت سر من  
راهم در ایران با تعرضات خود بطرف همدان و قزوین تهدید  
می نمایند .

شاید آنها بتوانند میرزا کوچک خان را هم وادار کنند  
که معاهده صلح با ما را تقض نماید .

بنابراین موانع و مشکلات اعزام قوای امدادیه از بغداد به  
باد کوبه در حال حاضر بمراتب بیشتر شده و دستجاتی که برای  
اعزام باد کوبه وارد اراضی ایران شده بودند تمام بر علیه تعرضات  
قوای ترك در استقامت همدان و قزوین مشغول عملیات هستند .

در حال حاضر بهیچوجه ورود قوای مهم امدادیه را برای  
باد کوبه نمیتوان انتظار داشت زیرا ترکها سرتاسر خط غربی مناطق  
اشغالی تا بغداد را تحت فشار تعرضات خود قرار داده اند و شاید هم  
بر اثر تعرضات دشمن روابط ما با قوای بین النهرین بکلی مقطوع شود .

من امروز صبح در موقع یورش قوای ترك بارتفاعات سیناکادی  
در فروت بودم وقتی بخطوط جنگ نزدیک میشدم دیدم که دستجات  
کثیرالعدد سالداتاها مواقع خود را ترك کرده روبشهر میروند ، در  
همین موقع دسته قلیل العدد انگلیسی که از هفتاد نفر تجاوز نمیشود  
با کمال رشادت در مواقع خود مقاومت و فداکاری میکردند و

تقاضا داشتند که قوای ذخیره متوقف در قریه ( بیناگادی ) را بکمک آن ها اعزام نمایم ، جلوگیری از پیشرفت قوای دشمن و شروع به تعرضات متقابلہ کار خیلی آسانی بود لیکن تقاضای مدافعین مانند کسانیکہ در صحرای لم بزرع و خالی از سکنہ گرفتار شده باشند و صدای ناله شان بجائی نرسد بکلی بلااثر ماند و بالاخرہ ناچار شدند عقب نشینی کنند و سنگر ها و مواقع خودشان را بدشمن تسلیم نمایند .

گویا یک دستہ قلیل العده برای امداد آن ها فرستاده شده بود ولی کمک و تقویت جدی مطلقا بعمل نیامد .

با ترتیبات کنونی و شرایط موجوده ناچار میشویم خطوط دفاعیہ خودمان را عقب بکشیم و در امتداد ارتفاعات جنوب خاکرینز راه آهن قرار دهیم .

این مانور خط مدافعه ما را فوق العاده کوتاه خواهد کرد و مزیتی که خط جدید دارد این است کہ مرحله آخر عقب نشینی در همین جا خواهد بود و بر اثر وقوع آن بطور قطع شهر تسلیم خواهد شد .

عقب نشینی بطرف خطوط دفاعیہ جدید بقوای ترک اجازه خواهد داد کہ تمام شبه جزیره ( آبشرون ) را در شمال و مشرق شهر اشغال نمایند و شهر را مطابق میل و دلخواه خودشان از سه جهت بمبارده کنند .

لیکن با وجود عقب نشینی بخطوط جدید تدافعی باز محافظت شهر و بندر اشکالی نخواهد داشت مشروط بر اینکه قشون محلی آنچیزی را کہ حالیه ندارد در خود احساس نماید و آن تصمیم جنگ کردن و تسلیم نشدن است .

و بر عکس اگر قشون شما بخواهد کماکان از خط آتش خارج شود مدافعه باد کوبه جز اتلاف وقت و دادن تلفات انسانی نتیجه نخواهد داشت .

من تصمیم گرفته ام که با قوای موجود جنک را با خبربرسانم لیکن اقدام بجنک با مساعدت نفراتی که ابدا میل ادامه آن را ندارند عاقلانه نیست .  
باد کوبه - ۳۱ اوت ۱۹۱۸

بعد از نهار دعوت نامه از طرف ژنرال دا کوچایف دریافت داشتم که در جلسه شورای نظامی که ساعت هشت بعد از ظهر منعقد خواهد شد حضور بهمرسانم .

من جواب دادم با اینکه نظر خوبی نسبت باینگونه مذاکرات و جلسات ندارم ولی چون تصمیم انعقاد آن قبلا اتخاذ شده باگمال مسرت حاضر میشوم .

ساعت هشت بعد از ظهر من در جلسه که ارکان دولت هم حاضر بودند حضور یافتم .

سرهنگ کلتربک و کاپیتن بری همراه من بودند و سرهنگ ستوکس هم بعنوان رئیس ارکان حرب ژنرال دا کوچایف حضور داشت .

فرمانده کل قوا پشت یکی از میزها که نقشه زیادی روی آن گسترده شده بود جلوس کرده و مرا دعوت نمود که بهلویش بنشینم اطاق جلسه مملو شده بود از نمایندگان و اعضای کمیته های مختلفه . در آنجا اعضای شورای ملی آرامه - هر پنجفردی سکتاتور نمایندگان کارگران - نمایندگان سالداتها و ملاحان و نمایندگان دهاقین همه حضور داشتند .

واضح و روشن بود که شورای نظامی منعقد باعضویت چنین

اعضائی نتایج مفید و مثبتی بدست نخواهد داد .

جلسه با راپورت ژنرال ۵ کو چایف مفتوح و رسمیت یافت .  
مشارایه اطلاعاتی روشن ولی قدری با مبالغه راجع بوضعیت  
حاضر بیان کرد .

بیانات او غالباً بواسطه هلهله و صداهای تحسین و تقیح  
نمایندگان کمیته‌های رنگارنگ قطع میشد ولی در هر صورت به او  
مهلت دادند که اظهارات خود را پایان برساند .

مشارایه در نتیجه و پایان بیاناتش اظهار کرد : قوای دشمن  
نقاط «آ» و «ب» را اشغال کرده و محتمل است در صدد اشغال  
نقطه «س» نیز برآید و اگر اینطور شد مقاومت در نقطه «د»  
نتیجه نخواهد داشت من پیشنهاد میکنم که خط دفاع خودمان را بدین  
شکل تغییر بدهیم . . . . .

هنوز ژنرال صحبتش تمام نشده و از بیاناتش نتیجه نگرفته  
بود که يك نفر ملاح با موهای پریشان و مجعد از جای خود  
برخاسته جلوی میزما آمد و شروع کرد باظهار نظریات خودش  
او از نقشه که مقابل ژنرال گسترده شده بود استفاده کرده انگشت  
کلفت خودش را میچپانید میان نقشه و مسافت زیادی را که از يك  
میل مربع بیشتر بود نشان میداد و با این ترتیب ممکن نبود نقطه  
منظور او تشخیص داده شود .

او تقریباً يك ساعت با حرارت فوق العاده حرف میزد و مکررات  
زیاد میگفت و غالباً مقصود اصلی رافراموش میکرد و مکرر مرامهای مبتدل  
ذیل را گوشزد مینمود : « ما تا آخرین قطره خون خودمان  
جنگ خواهیم کرد و فلان و بهمان .. » هر دفعه هلهله و صدای  
تحسین حضار بلند میشد .

عاقبت بمقصود اصلی نزدیک و معاوم شد که بکلی مخالف با نظریات و عقیده ژنرال است و نقشه پیشنهادی او هم مخالف نقشه مطروحه فرمانده کل قوا بود و خطوط دفاعیه را که او پیشنهاد میکرد هیچ تناسبی با خطوط پیشنهادی ژنرال نداشت .

در نتیجه بیاناتش تقریباً اینطور اظهار عقیده نمود : « ژنرال میگوید که ترکهار حال حاضر فلان نقاط را اشغال کرده و می کنند این راپورت او صحیح نیست و اساس ندارد : خط پیشرفت قوای ترك حاليه از این قرار است ... ( و مطابق فهم و تشخیص خودش بتشریح و تصویر خطیورش تر کها پرداخت ) ژنرال اظهار داشت که ما مجبور بودیم نقطه « ب » را تسلیم کنیم صحیح نیست : من همین الان اطلاعاتی از دوست خودم دریافت داشتم که خودش در قرون است .

ژنرال میگوید ما ناچار خواهیم شد فلان خط را برای مدافعه در مقابل نهب قوای خصم اختیار کنیم .

حق با او نیست : ابتدا احتیاجی بعقب نشینی و اختیار خط تدافعی جدید نداریم بلکه لازم است خطی را که من پیشنهاد میکنم اشغال شود [ مجدداً توضیحات مفصل شروع شد ] پیشنهاد ژنرال يك پیشنهادی نیست که از طرف یکنفر سلحشور جنگی ورشید مطرح شده باشد - ما تصمیم گرفته ایم جنک را بیایان برسانیم و غیره و غیره !! .. از اینکه ژنرال در جواب این دوستدار و هواخواه استراتژی اظهاری نکرد خیلی متعجب شدم .

تصور میکنم ژنرال از گفته های ملاح قسمتهای مفیدی هم استنباط و درك کرده باشد بعد از آنکه ملاح ناطق بجای خودش نشست اجازه نطق بنمایندگان شورای ارمانه داده شد .

نقشه پیشنهادی شورای آرامنه با نقشه ژنرال و نقشه پیشنهادی ملاح مطلقا شباهتی نداشت .

بعد از شورای آرامنه نوبت به دیکتاتورها رسید نقشه‌های پیشنهادی آنها هم هیچ تناسبی با موقعیت حاضر نداشت .

پس از دیکتاتورها ناطقین و نمایندگان سایر کمیته‌ها جلو آمدند و حرف زدند و هر کدام از آنها در ضمن اظهار نظریه خود نسبت بوضعیت موجود خیلی اصرار داشتند که تا نفس دارند حرف بزنند .

وقت همین طور میگذشت بالاخره ساعت يك بعد از نصف شب را اعلام کرد در این جا دیگر پیمانه صبر و طاقت من لبریز شد .

من تصمیم گرفتم که خودم و همراهانم برخت خواب برویم بنابراین از فرمانده قوا معذرت خواسته و از جلسه خارج شدیم و آنها را بحال خود گذاشتیم که تا میتوانند در مذاکرات و مباحثات بی معنی و مفهوم مداومت کنند و جلسه تا چه ساعتی طول کشید من اطلاع ندارم .

## فصل شانزدهم

### وقایع جلو می آید .

وز بعد یعنی (اول سپتامبر) با ژنرال لوئین که فقط برای یکروز توقف از بغداد آمده بود وضعیت موجود را مطرح و تحت شور قرار دادیم و پس از مذاکرات لازم باین نتیجه رسیدیم که سعی در مدافعه و محافظت باد کوپه بعد از این نمری نخواهد داشت و قشون انگلیس باید شروع بتخلیه شهر نمایند .





با اشاره بتصمیم فوق من یادداشتی بعنوان دیکتاتورها و عموم کمیته هافرستاده دعوت کردم که ساعت چهار بعد از ظهر در میهمانخانه «اروبا» منزل من حضور بهم رسانند و در ضمن یادداشت وعده دادم که اخبار خیلی مهم و تازه باطلاع آنها برسانم :

ساعت مقرر کمیته‌های رنگارنگ در منزل من حاضر شدند و من نطق ذیل را خطابا ایراد کردم :

« خبری را که من تصمیم دارم در اینجا باطلاع شما برسانم ممکن است در چند کلمه و بطور اختصار گفته شود : هیچ‌قوه نمیتواند باد کوبه را از تهاجم قوای ترك و سقوط قطعی حفظ کند .

مداومت در مدافعه و مقاومت در مقابل خصم نتیجه اش تلفات بیشمار انسانی و موقتا عقب انداختن تسلیم و سقوط شهر خواهد بود . تا کنون فقط و فقط سربازان من جنک کرده اند و با اینکه در تمام محاربات از طرف سربازان من نهایت رشادت و فدا کاری بعمل آمده معذک مغلوب قشون ترك شده اند بدلیل اینکه قشون محلی با آنها همراهی و مساعدت ننمودند و در مواقع ضرورت آنها را تقویت نمیکردند .

من نمیتوانم اجازه بدهم که جان سربازان من بیهوده و بدون اخذ نتیجه قربانی شود ! ما باینجا آمده ایم که بقشون شما کمک بدهیم تا بتوانند در مقابل قوای ترك جنک کنند نیامده ایم که که بار سنگین جنک را تنها بدوش گرفته و مورد سخریه و آلت تفریح همشهریهای شما واقع شویم .

من تا کنون هرگز ندیده ام که وقتی بقشون شما حکم یورش داده میشود فوراً اجرا کنند و در اینمورد همیشه پشت بدشمن کرده میروند .

من این نکته را مخصوصاً خاطر نشان میکنم که دست اتحاد و یاری دادن يك چنین جماعتی از هم در بجاو حه جنگ مال خوبی ندارد! من الان مصمم هستم حکم بدهم که قشون من از مواقع مقدم فروت عقب نشسته و همین امشب باد کوبه را تخلیه نمایند . من شما را دعوت کرده‌ام که راجع به تصمیم خودم قبلا مطلعتان ساخته و فرصت داده باشم برای بر کردن شکافهایی که بعد از عقب نشینی و رفتن قشون من در فروت پیدا خواهد شد اقدام لازم بعمل بیاورید . من عقیده دارم که فوراً نماینده ( پارلامتر ) نزد دشمن فرستاده استطلاع نمائید که با چه شرایط برای عقد متار که حاضر میشود . برای شما اشکالی نخواهد داشت که شرایط قابل قبولی را بدشمن تحمیل کنید یعنی مهلت بخواهید که زن ها را از شهر خارج نمائید - بنظر من این اقدام مفیدتر خواهد بود از اینکه منتظر شوید تا قشون ترك و تاتار بقوه سر نیزه غلبه کرده و شهر را بتصرف خود در آورند .

من خواهش میکنم برای یکدفعه از عادت همیشگی خودتان که نطق های مطول و صدور و تصویب قطعنامه باشد صرف نظر کنید : حالا موقع کار و عمل است نه نشان دادن قوه نطق و بیان ! در این شهر همه روح و حقیقت گفته‌های مرا هم خوب میفهمند و هم خوب احساس میکنند بنا بر این مباحثات و مذاکرات طولانی چه حاصل دارد ؟ - با همه این احوال من شمارا در اینجا بحال خودتان میگذارم که بتوانید در اطراف این موضوع مذاکره کنید و یکساعت دیگر مراجعت میکنم .

امیدوارم مذاکرات شما خاتمه یافته و تصمیمات قطعی اتخاذ

شده باشد . «

در موقع ایرادنطق فوق ملتفت شدم که در چهره‌های مستمعین  
متناوبا علائم سوء تفاهم - وحشت - یاس و در بعضی موارد هم  
عصبانیت مبادله میشوند .

حضار عموما حالت اشخاص صاعقه زده را پیدا کرده بودند :  
مثل این بود که اولین دفعه است موضوع سقوط شهر بگوششان میرسد .  
وقتی من راجع بلزوم تخلیه شهر از قوای انگلیس صحبت  
میداشتم **یرما کوف** بدون انتظار از جای خود برخاست و با عجله  
تمام از اطاق جلسه خارج شد .

من از **ماژور ما کد و نل** خواهش کردم اورا تحت نظر  
بگیرد و مراقب باشد ببیند چه خواهد کرد .

من میدانستم **یرما کوف** مرد کار است و میتواند فوراً تصمیم  
قطعی اتخاذ کند .

بعدها فهمیدم که **یرما کوف** خیال داشت برود بای تلفن و  
بجهازات توپ انداز امر بدهد که هر وقت سفاین ما قصد حرکت  
کردند فوراً بطرف آنها آتش باز کنند .

پس از خروج از سالون مجلس من بملاقات ژنرال **باگراتونی**  
وزیر جنگ رفتم .

مشارالیه در مقابل تصمیم من راجع باحضار قشون انگلیسی از  
فرونت و تخلیه شهر اظهاری نمود همینقدر خواهش کرد که در  
این قسمت تعجیل نکنم .

وقتی من دوباره بسالون مجلس برگشتم دیدم کمیته‌ها با  
سرعت و فوریت هرچه تمامتر مشغول صدور قطعنامه‌های خود هستند  
من مجدداً خواهش کردم که از صدور قطعنامه صرف نظر  
کرده و شروع بعمل نمایند و از اطاق خارج شدم و یکساعت بعد

که مراجعت کردم دیدم یکنفر ملاح ماده چهاردهم قطعنامه صادره را مطرح کرده و اخذ رای مینماید .

پس از مشاهده این وضعیت من یقین حاصل کردم که از این مذاکرات و قطعنامه ها نتیجه بدست نخواهد آمد .

با شرایط موجود بدیهی است من از لحاظ امنیت عمومی نمی توانستم فوراً اقدام به تخلیه شهر نمایم و از روی ناچاری قشون را در مواضعشان نگاهداشتم و مراسله مبنی بر تجدید اخطار بعنوان هیئت دیکتاتوری نوشته فرستادم و جوابی بمضمون ذیل دریافت داشتم :

هیئت مدیره موقتی مرکزی بحر خزر تاریخ اول سپتامبر ۱۹۱۸  
نمره - ۳۴ - باد کوبه

### ژنرال - مائزور دنستردیل

#### ارکان حرب قوای انگلیس

در جواب مراسله مورخه اول ماه جاری باطلاع شما میرسانیم: بقشون انگلیس موقعی اجازه تخلیه شهر داده خواهد شد که قشون ما هم از شهر خارج شده باشد و این اقدام عملی نخواهد شد مگر بعد از آنکه سکنه صلح طلب و بیطرف و غیر مسلح از شهر خارج شده باشند .

مراسله فوق از طرف شش نفر اعضای هیئت مدیره موقتی مرکزی بحر خزر و هیئت رئیسه کمیته اجرائیه موقتی امضاء شده بود . - روزهای ۲ و ۳ سپتامبر تر کها مختصر فعالیتی بخرج دادند .

گرچه قشون ما در فرونت و مواقع خودشان باقی بودند وای مقدمات تخلیه فوری از هر جهت آماده شده بود و فقط با یک فرمان « پیش مارش ! » ماشین تخلیه فوراً کار میافتاد .

۳ سپتامبر من مراسله بمضمون ذیل بعنوان فرمانده کل قوا ارسال داشتم :

### ژنرال دا کوچایف - کپیه هیئت مدیره

« مناسفانه من اطلاع یافتم تصمیم اخیر هیئت مدیره تحت تاثیر و تلقینات عده از اعضای جوان آن هیئت اتخاذ شده است .  
من منتظر بودم خیلی بیش از اینهاست بمقدرات باد کوبه اظهار  
علاقه نمایند .

اعضائی که مسئولیت اتخاذ این تصمیم را عهده دار شده اند بر  
خلاف رؤسا و سردسته های مجرب و مال اندیش خود گویا ملتفت  
نیستند که مقدمات و زمینه چه فجایع هولناکی را حالیه بدست  
خودشان تهیه مینمایند .

مقصود و غرض اصلی از نقشه پیشنهادی من این بود که جمعیت  
کثیرالعدده زن ها و اطفال از قتل عام حتمی الوقوع نجات یابند .  
ولی نقشه که حالیه بتصویب رسیده و بموقع اجرا گذاشته شده  
است میترسم بعواقب وخیم منتهی شود و کار را بجائی بکشاند  
که از روی لاعلاجی اخطار کنند : « هر کس میتواند جان خودش  
را نجات بدهد ! » راست است تا بحال بدفعات کمک های غیبی بما  
رسیده و باز هم ممکن است ما منتظر کمک غیبی بشویم ولی این  
نکته را مخصوصا خاطر نشان میکنم حالیه جز مدد غیبی هیچ قوه نمی  
تواند شهر را از یورش ترك و سقوط قطعی محافظت کند و پس از  
تسلیم و سقوط شهر دیگر اقدامات احتیاطی مورد ندارد .  
قبل از آنکه اهالی و سکنه شهر بتوانند از ورود دشمن  
اطلاع حاصل نمایند قشون ترك با يك يورش جدی از طرف شمالغرب  
بمرکز شهر وارد می شوند .

در حال حاضر خطرناکترین مواقع فروشی ما در جناح راست  
(طرف شمال و مغرب بالا جاری) واقع شده است .

من تصور میکنم که شدیدترین ضربه قوای ترك مخصوصا متوجه همین ناحیه خواهد شد بدلیل آنکه فقط از این راه سواره نظام آنها میتواند جناح راست مارا محصور نماید .

هیچکس در قضا یا و پیش آمدهای جنگی نمیتواند از روی تحقیق پیش بینی کند و نظریه که اظهار میشود بطور تخمین و احتمال است بنابراین نقطه را که من فوقا بدان اشاره کردم محتاج قوای ذخیره بزرگی است .

اما راجع بقوای ابوابجمعی خودم - من اقتضای دارم که تحت اوامر و احکام نظامی شما واقع شوم مشروط بر اینکه قوای من بدستجات کوچک تقسیم نشوند .

بطوریکه من اطلاع حاصل نموده ام نقشه های جنگی شما در هر مورد باید از طرف دیکتاتور ها و رجال جوان که هیچگونه تجارب نظامی ندارند تصویب شود در اینجا خاطر نشان مینمایم و این حق را برای خود محفوظ میدارم : هر حکمی که منطقا قابل قبول نباشد بموقع اجرا نخواهم گذاشت .

بعد از وصول مراسله مختصر هیئت مدیره در جواب من راجع به پیشنهاد تخلیه قشون انگلیسی من نمیتوانم موافقت کنم که قوای ابوابجمعی من تحت فرمان دیکتاتور ها باقی بمانند و همچنین نمیتوانم اجازه بدهم که نفرات قشون من بیهوده تلف شوند زیرا از طرف قشون شما مطلقا با آن ها کمک نمیشود و بعلاوه قشون شما که در مواقع جناحین فرونت واقع شده اند در بجهت جنگ عقب نشینی میکنند .

نظر بمراتب فوق من بفرماندهان زیر دست خودم حکم کردم که فقط با نظر و تشخیص خودشان اقدام نمایند و اگر هم

لازم دیدند بکلی فرونت را ترك و تخلیه کنند .  
با این مراسم من در دفعهٔ ثانی تصمیم خودم را بشما اطلاع  
دادم . وقتی موقع عمل رسید دیگر اطلاعاتی داده نخواهد شد .  
در چهارم سپتامبر مراسلهٔ شایان توجهی بمضمون ذیل از طرف  
حکومت بادکوبه دریافت داشتم :

### حضرت اجل ژنرال - ماژور دنسترویل

« عطف بمراسله مورخه ۳۱ اوت و اظهارات خود شما و بیانات  
معاون شما و در جواب مراسلهٔ مورخهٔ ۳ سپتامبر خطاب بژنرال  
داکوجایف مبنی بر پیشنهاد تسلیم بادکوبه و تذکر اینکه غیر از  
عدهٔ قشونی که فعلا در بادکوبه دارید امکان ندارد بتوانید حتی  
« يك سرباز » هم بكمك ما برسانید هیئت مدیره ناگزیر است  
بوسیلهٔ این یادداشت بشما - فرمانده قوای انگلیس و نمایندهٔ حکومت  
بریتانیا اخطار نماید :

مقصود از انعقاد و امضای معاهده جنگی بین ما و شما این بود  
که طرفین برای حفظ اساس جمهوریت روسیه و تعقیب منظور اصلی  
دول متفقہ متفقا و مشترکا مسئولیت محافظه و مدافعهٔ بادکوبه و نواحی  
آن را عهده دار شویم .

اتحاد و عقد معاهدهٔ با شما نتیجهٔ این شد که با اولیاء  
وزمامداران بالشویکی روسیه بکلی قطع روابط نمودیم و از تاریخ عقد  
معاهدهٔ مساعدت‌های آن‌ها با بادکوبه از حیث نفقات و اسلحه و مهمات  
جنگی و غیره متروک شد .

تصور میکنیم شما از این قضیه بی اطلاع نباشید که بعد از  
انفصال و سقوط حکومت بالشویکی در بادکوبه نمایندگان لنین قصد  
داشتند در اینجا حکومت حزبی تشکیل بدهند و وعده میدادند که

احتیاجات و نواقص ما را از حیث قشون و ذخایر و مهمات جنگی تکمیل و مستغنی کرده و در محاربه با قشون ترك مساعدت و تقویت کامل بعمل یآورند و شرط عمده آن‌ها این بود که قشون انگلیس فوراً باد کوبه و نواحی آن را تخلیه کرده بروند .

بدیهی است شرایط پیشنهادی آنها در آن موقع برای ما قابل قبول نبود زیرا ما میدانستیم که برای نجات قطعی باد کوبه - برای استقرار يك صلح دموکراسی در اروپا - برای نابود کردن شرایط فضاحت آور معاهده صلح «برست لیتوفسک» و بالاخره برای جلوگیری از پیشرفت نقشه جنگی آلمان ها باید دست اتحاد بانگلیس ها بدهیم و با آن ها مشترکاً و متفقاً مشغول کار بشویم .

بنا به تصورات فوق و روی زمینه مذاکراتی که با شما بعمل آمد و اطمینانی که شما و حکومت شما بما دادید ما امید وار بودیم که شما با قوای مکفی به باد کوبه وارد شوید و قوای اعزامی شما باندازه باشد که علاوه بر مدافعه و محافظت باد کوبه و توابع آن بتواند سرتاسر ممالک ماوراء قفقاز را که از جمهوریت روسیه منقطع شده بود بکلی از لوٹ وجود دشمن تصفیه کنید .

مناسفانه ما در تصورات و امیدواریهای خودمان با اشتباه رفته بودیم زیرا شما در تمام این مدت تا سوم سپتامبر ( متجاوز از يك ماه ) همه جهت يك هزار نفر سرباز و شانزده عراده توپ و مقداری مهمات جنگی و ادوات فنی بیشتر به باد کوبه وارد نکردید .

قطع نظر از تعداد قوایی که برای بیرون کردن دشمن از ممالک ماوراء قفقاز لازم بود قوای امدادیه که شما برای ما فرستادید حتی برای مدافعه جدی باد کوبه هم کافی نبود .

هر گونه دلایلی که شما برای اثبات صحت ادعای خودتان



راجع بقلت قوای امدادیه اعزامی اقامه کنید و هر قدر هم قوای اعزامی شما به باد کوبه ورزیده و از حیث احتیاجات فنی نظامی مستغنی باشند باز ما لازم میدانم باطلاع شما برسانیم و خواهشمندیم این نکته را باطلاع حکومت خودتان هم برسانید که شما مساعدت و کمک لازم را بان مقیاسی که ما حق داشتیم از شما انتظار داشته باشیم روی اطمینان های خود شما و مواعید حکومت شما بعمل نیاوردید. بعلاوه با در نظر گرفتن شرایطی که از طرف حکومت نینیم بما پیشنهاد شده بود ما خاطر نشان میکنیم که قوای اعزامی شما علاوه بر اینکه توانستند صفوف مدافعین باد کوبه را در مواقع فروتنی تقویت کنند موجب تضعیف آن ها هم شدند زیرا اگر ما شرایط حزب بالشویک را پذیرفته بودیم بطور قطع میتوانستیم صفوف مدافعین فرونت باد کوبه را با نقرات اعزامی بالشویک ها کاملاً تقویت نمائیم .

بنا بر آنچه گفته شد ما تقاضا میکنیم که شما بفوریت قوای مکفی یا از ایران و یا از بغداد بخواهید که به باد کوبه اعزام دارند . ما وجود قوای امدادیه را با وضعیت کنونی خیلی لازم میدانیم و شما هم موظف باعزام آن هستید . ما منتظر هستیم قریباً قوای امدادیه از طرف بیجراخوف از ناحیه **پتروفسک** و قوایی هم از شمال قفقاز برسد .

تا ورود قوای امدادیه شما ما لازم میدانیم که چند روزی هم در مقابل یورش و تهاجم قوای ترک مقاومت بعمل آید . ما اطمینان کامل داریم که این تصمیم و اقدام عملی خواهد شد و هر گونه پیشنهادی که راجع به تخلیه شهر برسد جدا رد میکنیم و نمیتوانیم از اظهار تعجب نسبت به پیشنهادات مصرانه شما

در این زمینه خودداری نمائیم .

این فکر و عقیده در ما ثابت و راسخ است : بایستی جنگ را بهر قیمت که شده پایان برسانیم و تا سرحد امکان در پیشرفت این منظور کوشش نمائیم .

ما یقین داریم که قوای قلیل‌العدده شما که از هر جهت مکمل است بانجام وظیفه خود قیام کرده و در پیشرفت منظور اصلی با ما تشرک مساعی خواهد نمود .

ما و شما روی زمینه حفظ منافع مشترک کار میکنیم بنابراین باید در تعقیب آن باهم مربوط و متفق باشیم .

نظریه که در مراسم خطاب بژنرال دا کوجایف ابراز داشته بودید صحیح و پسندیده نیست : شما پیشنهاد کرده اید شهر تسلیم شود با تصدیق و تقدیر تجارب نظامی و کار دانی شما از تذکار این نکته ناگزیریم که نظریه و عقیده شما برای ما قابل قبول نیست زیرا همه وسایل مدافعه تا کنون بکار برده نشده است .

قوای ابوابجمعی شما باید در کلیه امور مطیع و پیرو احکام و تعلیمات عمومی قشونی باشد زیرا قوای شما امروز جزو قشون باد کوبه است و قسمتی از آنرا تشکیل میدهد .

فرماندهان دستجات قوای ابوابجمعی شما باید مطیع اوامر و احکام فرماندهی کل قوای باد کوبه باشند .

بهیچ عنوان ممکن نیست اجازه داده شود که آنها بطوریکه شما در مراسم خودتان بتاريخ ۳ سپتامبر نوشته اید « مطابق نظریه و تشخیص خودشان عمل کنند و حتی اگر لازم بدانند فرونت رابکلی ترک نمایند » زیرا نص صریح فن نظام و استراتژی میگوید : « وحدت عمل و وحدت فرمان و فرماندهی » .

ما امید داریم که روی زمینه موافقت نظر و وحدت عمل از تجارب و معلومات عالی نظامی شما و تشکیلات بلند پایه قوای انگلیس استفاده کنیم و با کمک و یاری شما در قشون ما هم که فعلا دچار سوء تشکیلات میباشد و در عین حال حاضر است آخرین قطره خون خود را در راه پیشرفت مقصود ایثار نماید شرایطی ایجاد گردد که بتوانیم در مقابل دشمن مقاومت کافی بعمل بیاوریم.

در خاتمه خاطر نشان میکنیم که هیئت مدیره تصمیم ندارد «فرماندهی» قوای ابوابجمعی شما را بعهده بگیرد.

هیئت مدیره مرکزی بحر خزر و کمیته اجراییه آن نماینده و مظهر مقامات عالیه مملکتی هستند و از طرف شورای نمایندگان سربازان و ملاحان و کارگران انتخاب شده اند.

هیئت مدیره متخصصین مجرب از قبیل فرمانده قوا - رئیس ارکان حرب قوای بری و بحری - کمیسرهای مخصوص جهت اداره و سرپرستی کلیه عملیات و احتیاجات نظامی انتخاب و تعیین نموده است.

این اشخاص مستقیما با شما مربوط هستند و باید بدون چون و چرا و با کمال جدیت اوامر هیئت مدیره را بموقع اجرا بگذارند و تا موقعیکه قوای امدادیه از طرف شما و یا از طرف روسیه برای ما برسد و فرونت واحد متفقین در مقابل فرونت متحد ترک و آلمان تشکیل بشود آن ها موظف هستند با قوای موجود در مقابل تهاجم قوای خصم مقاومت و مدافعه نموده و شهر را محافظت کنند.

رئیس هیئت مدیره - **توشف**

عضو هیئت مدیره و سکرتر - (امضاء لایقرء)

مراسله فوق از لحاظ ادبی خیلی مهم و بی نظیر است لیکن

از نقطه نظر موافقت باحقیقت امر چندان قدر و قیمتی ندارد. مطالعه داستان من تا آخرین مرحله آن بخواتندگان اجازه میدهد که دعاوی کذب و بی اساس مندرجات مرسله فوق را بخوبی تشخیص بدهند. من فقط به بعضی از برجسته ترین ایرادات آن ها ذیلا اشاره میکنم :

در يك قسمت مرسله مذکوره ادعا میکنند بر طبق اطمینان یا وعده که گویا من شخصا داده ام حق دارند از من اعزام قوای امدادی بیشتری بخواهند - در این قسمت مرسله مرا که بعنوان دکتر آرا تیانسی نوشته بودم و در فصل دوازدهم این کتاب مندرج است بکلی از نظر فراموش کرده اند .

و اما راجع بادعای آن ها که میگویند : قصد نداشته و ندارند که قوای ابوابجمعی را تحت فرمان خود قرار بدهند - در این قسمت اینطور اقدام شده است : با اینکه برای سرپرستی و اداره قشون در فرونت جنگ یک نفر فرمانده مخصوص انتخاب و تعیین شده بود معذالک هیئت مدیره در کلیه امور نظامی مداخله میکردند احکام و اوامر مستقیم خطاب بقشون صادر نممودند و درخواست های مهمات جنگی را برای قسمت های مختلف قشونی در فرونت مستقیما مضا کرده بقورخانه میفرستادند .

در خاتمه این ادعای آن ها که قشون و افراد قشونی باد کوبه حاضر هستند برای پیشرفت منظور جان خود را نثار کنند با حقیقت خیلی منافات دارد .

اگر واقعا قشون باد کوبه دارای چنین احساساتی بودند مدافعه باد کوبه دیگر چندان اشکالی نداشت بعلاوه ممکن بود قوای ترك تا پشت دروازه تقلیس رانده شوند .

با شواهدی که راجع بعدم ثبات قوای محلی در این کتاب مسطور و مندرج است من زاید میدانم بگویم آن چیزی که در مخیله قشون محلی هرگز خطور نکرده همان حس «جان نثاری و فداکاری است» که آنها در مراسله خودشان بدان اشاره نموده‌اند. قبل از وصول و دریافت مراسله فوق من مکتوبی بمضمون ذیل خطاب بدیکتاتورهای باد کوبه نوشته فرستادم .

### دیکتاتورها !

چون ضرورت ایجاب مینماید که متفقین عموماً با هم وحدت نظر و عمل داشته باشند (گر چه میدانم از بدو ورود باینجا حکومت نظر خوبی بعملیات من نداشته ) من معتقد هستم که اگر بعضی از مراسلات و باره اوراق را در چهار نسخه ارسال نمایند بهتر باشد زیرا مطالعه مفاد و مدلول آن بمراتب سهلتر میشود .

نظریه مرا که راجع بتخلیه شهر در دقائق خطرناک پیشنهاد کرده بودم حمل بر عدم رعایت وظایف شرافتمندی نموده‌اند :

من میخواهم بان کسانی که هرگز با فنون نظامی و سوق الجیشی سروکار نداشته‌اند و از قوانین و مقررات جنگی ابداً اطلاعی ندارند بفرمانم که اولین وظیفه واجب الرعایه فرمانده و سرپرست قشون اینست که از دادن تلفات و ضایعات بیهوده گریزان باشد وقتی وضعیت و کیفیت جریان جنگ عدم پیشرفت مقصود را بخوبی نشان میدهد فرمانده حتی القوه باید احتیاط کند که قوایش محصور و گرفتار نشود. در اینموارد وظیفه او آنست که قوای ابواب جمعی خود را حرکت داده و بمواقع جدید انتقال بدهد که آن ها بتوانند بر علیه خصم عملیات متقابل را تجدید نمایند .

میکویند انگلیس ها مقدار کافی قشون نفرستادند و شهر را

خانانه بدشمن تسلیم کردند .

این يك تهمت و اقترای غیر مجازی است : با وجود مشکلات و موانع زیاد و مخاطرات بزرگ انگلیس ها از کلیه نقشه ها و مقاصد اصلی خود صرف نظر کرده بدعوت شما لیک گفته و هر کسی را که ممکن بود بکمک و یاری شما فرستادند . در ظرف سه هفته تمام قشون انگلیس ضربه های شدید قوای ممتاز خصم را تحمل نمودند و احدی نمیتواند تهور و شجاعت و فداکاری سربازان انگلیسی را انکار کند .

سربازان انگلیسی با کمال شرافت و بردباری جانشان را برای شما تار کردند .

حضور قشون انگلیس سقوط بادکوبه را با آن شرایط کمر شکن بتعویق انداخت و شرایطی ایجاد کرد که شما سهلتر و بهتر بتوانید با دشمن معاهده صلح را منعقد سازید .

گمان میکنم توضیحات مسطوره فوق برای تکمیل مفادمراسله مورخه ۳۱ اوت خودم کافی باشد و بخوبی قضایا را روشن نماید و از هرگونه سوء تفاهم که ممکن است در آینده پیش بیاید جلوگیری کند .

- دشمن آژانس های خصوصی دارد که از ملیت شما هستند و مراقب شما میباشند و برای شما خیلی اشکال دارد که بتوانید تشخیص دهید که چگونه بین ما و شما تولید تفاق مینمایند . بان ها اجازه ندهید در تعقیب منظور و اغراض خود موفقیت حاصل نمایند . . .

مکاتبات بین ما با آخرین مراسله که در پنجم سپتامبر ۱۹۱۸ بمضمون ذیل خطاب بدیکتاتور ها نوشته شده تمام میشود .

« هیئت مدیره مرکزی بحر خزر »

آقایان محترم! مراسله مورخه چهارم سپتامبر شما واصل مفاد آن را جهت اطلاع فرماندهی کل قوای بغداد ارسال نمودم يك مراسله ديگر بتاريخ فوق بایستی از طرف من بشما رسیده باشد که ضمن آن من خلاصه مفاد تلگرافاتم را با اطلاع رسانده ام . من یقین دارم که این مکتوب کلیه تردیدات شما را نسبت بمن و حسن نیت من مرتفع خواهد کرد .

من با عقیده شما راجع با اهمیت موضوع مدافعه باد کوبه کاملا موافق هستم و من در نظریه و عقیده که بحکومت متبوعه خودم داده ام جدا با فشاری و مقاومت مینمایم .

با همه این احوال من بر ذمه خود واجب میدانم خاطر نشان کنم که عقیده شما راجع بطرز رفتار حکومت بریطانیا نسبت بعد م اعزام قشون مکفی جهت مدافعه باد کوبه از تهاجم قوای ترک مقرون بحقیقت و صواب نیست : نه من و نه حکومت متبوعه من هیچکدام هرگز اطمینان و وعده ندادیم که بقدری قشون بیاد کوبه بفرستیم که بدون کمک خارجی بتواند از عهده محافظه و مدافعه شهر و توابع آن برآیند .

بعکس بما اطلاع دادند که در باد کوبه بالغ بر ده هزار قشون حاضر اسلح موجود است و قوای مزبور فقط باصلاح تشکیلات و تقویت مختصر قشون انگلیس محتاج هستند که بتوانند تعرضات قوای دشمن را کاملادفع نمایند .

من قصد ندارم از مراتب شجاعت و دلداری قشون باد کوبه چیزی کم کنم و حتی میل ندارم در این موضوع با شما وارد مباحثه و مشاجره بشوم همین قدر میگویم چه از لحاظ تسبیقات و

دیسپلین و چه از نقطه نظر ایستادگی و مقاومت در مقابل آتش دشمن قشون باد کوبه مطابق انتظارات من عمل نکردند و برای آخرین مرتبه باین موضوع اشاره میکنم .

حالیه کاری که برای ما باقی مانده اینست که در مقابل حوادثی که بما نزدیک میشوند تمام قوای خودمان را متحد کنیم و با وضع شایسته آنرا استقبال نمایم .

من لایحه تدوین کرده بوزیر جنک پیشنهاد نموده ام که برطبق آن قشون باد کوبه را به بریگادهای علیحده تقسیم کنند و من معتقد هستم که اقدام باین عمل نتایج رضایت بخشی بدست خواهد داد .

اگر شما نظریه مخالف لایحه پیشنهادی من دارید امیدوارم

با کمال صراحت و وضوح اظهار نمائید .

وعدۀ امداد از بطروفسکی و اجرای اصلاحات جدی در تشکیلات کنونی قشون محلی بشرط تحریک استعداد جنگجویی و تقویت روح سلحشوری افراد قشون موقتاً وضعیت را اصلاح خواهد کرد .  
با این حال خود را وظیفه دار میدانم که باستحضار شما برسانم مدافعه و محافظت باد کوبه با قوای نظامی بنظر من غیر ممکن بلکه از محالات است .

من اطلاعات صحیح و معتبر از منابع موثقه دارم که دولتین آلمان و عثمانی برای تقویت قوای خودشان که باد کوبه را محاصره کرده اند قوای امدادیه زیاد و توپخانه سنگین و جهازات هوایی فرستاده اند .

من در نظریۀ خودم مهترانه پافشاری کرده تذکر میدهم شما هرگونه اقدامی که لازم است برای تخلیه شهر از زنها و اطفال فوراً بعمل بیاورید .  
۵ سپتامبر ۱۹۱۸ - باد کوبه



قسمت هائی از مکاتبات من با حکومت بادکوبه که در فوق مندرج است وضعیتی را که در هفته اول سپتامبر ۱۹۱۸ در شهر حکمفرما شده بود بخوبی واضح و روشن مینماید .

قبل از آنکه من بموضوع کشمکش خودم با حکومت بادکوبه خاتمه بدهم و پیش از آنکه مسئله لاینحل فرماندهی کل قوای محلی را تصفیه نمایم و بطور کلی بمجایب و غرایب اخلاقی انقلابیون اشاره کنم لازم است ذهن خواننده را روشن کرده توضیح دهم که من ابدًا قصد ندارم از اهمیت کار و فعالیت قابل تقدیر آن ها چیزی کم کنم و یا آنها را در اشکالاتی که از هر سو گرفتار شده بودند مورد تمسخر و استهزاء قرار دهم :

وضعیتی را که من بدان اشاره نمودم البته باشدت وضعف در موقع طغیان و حکمفرمایی انقلاب در هر مملکتی دیده میشود . خراب کردن و کوبیدن بنای تشکیلات حکومتی خیلی سهل و آسان است لیکن بنا کردن طرز حکومتی که مقبول عامه و قابل دوام باشد بسیار سخت و صعب است .

در مملکت های انقلاب زده مدت های متمادی هرج و مرج و خرابکاری حکمفرمایی میکند و مساعی و جدیت های قهرمانانه مهمترین رجال و مردمان کارآزموده هم قادر نمیشود که از وخامت وضعف که بدست انقلاب تهیه شده جلوگیری کند و موجبات آسایش و رفاهیت عمومی را فراهم نماید .

فرماندهی قوای نظامی با وجود قشون مشق ندیده و باعدم استعداد و استطاعت استقرار نظم و نسق نظامی بیش از آنچه کرده بود نمیتوانست کاری صورت بدهد .

هیئت مدیره که از رجال جوان متشکل شده مردمانی هستند

عموما جدی و عاقل و نسبت بوظایف خود صدیق و وفادار میباشند. در بسیاری از اوقات آن‌ها بموفقیت های درخشان نایل میگرددند.

گرچه قوانین و نظامات گذشته در حالت احتضار بودند لیکن امنیت و انتظامات عمومی در شهر همیشه و در هر کجا حکمفرما بود.

موضوع تامین و تقسیم ارزاق عمومی در هیچ موقع بموانع و مشکلات مصادف نشد.

ششم سپتامبر يك گلوله آتش بار ترك كه بقصد مقر ارکان حرب ما انداخته شده بود یکی از عمارات مجاور اصابت کرد آن را مشعل و طعمه حریق ساخت.

بفاصله پنج دقیقه نلمبه‌ها و مامورین اطفائیه در محل حریق مشغول کار شدند و مهارت و جلاکی آن‌ها کمتر از مامورین اطفائیه ممالک اروپا نبود از توسعه حریق بفوریت جلوگیری بعمل آمد و بکلی آن را منطقی ساختند.

مامورین اطفائیه معجلا بقسمت دیگر شهر احضار شدند و باز در آنجا با نهایت جدیت شروع بایفای وظیفه نمودند.

این پیش آمد که موفقیت بزرگ هیئت مدیره را در برقرار داشتن زندگی عادی و طبیعی نشان میداد در من بی نهایت تاثیر کرد.

از پنجم الی دوازدهم سپتامبر یعنی در ظرف يك هفته در عمل مشق و تعلیم قشون محلی پیشرفت‌های کلی حاصل شد و لسی دیسیبلین و رعایت مقررات نظامی در صفوف قوای محلی کمافی السابق يك پایش لنگ بود و دستجاتی که از قشون محلی بمواقع مقدم

فرونت مامور واعزام میشدند اکثرًا بمرأ کز ماوریت مرجوعه نمیرسیدند.  
دشمن بعملیات دیده بانی اکتفا کرده نقاط ضعیف فرونت ما  
را تجسس مینمود و شهر را با آتش توپخانه بمبارده میکرد.

در این موقع ما دارای دو هیدروپلن روسی و دو طیاره  
انگلیسی بودیم و دشمن بکلی فاقد قوای هوائی بود بنا بر این ما  
میباستی از این جهت هم که شده مزیتی بر دشمن پیدا کنیم لیکن  
در باد کوبه معمولاً در ماه سپتامبر بادهای گرم خیلی شدید میوزد  
این دفعه وزش باد بقدری کسب شدت کرده بود که همه عملیات  
دیدبانی ما در فراز فرونت دشمن بصر منتهی شد و از وجود طیارات  
مطلقاً نتیجه بدست نیامد .

ما دارای شش عدد اتومبیل زره پوش بودیم که مشغول  
عملیات جنگی بودند سه عدد آن متعلق بروسها و سه عدد دیگر  
مال ما بود زره پوشها تحت فرمان مارکیزدالبیستی با کمال مهارت  
و جدیت ایفای وظیفه مینمودند .

دوازدهم سپتامبر از طرف ترکها يك نفر عرب فرار ابطرف  
ما آمد بر طبق راپورت و اظهارات او دشمن قوای خودش را  
حاضر مینمود که برای ۱۴ سپتامبر ضربه شدیدی بما وارد کند .  
راپورت مرد عرب برای ما فوق العاده مفید واقع شد زیرا بما فرصت  
و مجال میداد که تمام قوای خودمان را در مواقع مقدم فرونت  
تمرکز بدهیم .

قسمتی از قشون ما بطور معمول در پشت سر فرونت به  
خدمات لازمه اشتغال داشتند .

عرب راپورتچی یا نمیدانست و یا میل نداشت که از روی  
تحقیق محلی را که ترکها برای وارد آوردن ضربه خود در نظر

گرفته بودند نشان بدهد بنا براین ما مجبور بودیم که اقدامات احتیاطی خودمان را در مقابل قوای خصم در سرتاسر طول فرونت دوازده میلی بعمل بیاوریم مرد عرب اظهار عقیده کرد که ممکن است یورش قوای ترك بجناح چپ متوجه شود ما احتیاطا جناح چپ خودمان را بقدر لزوم مستحکم نمودیم لیکن اظهارات راپور تجسی مذکور کمتر مورد اعتماد واقع میشد زیرا معقول و قابل قبول نبود که يك نفر عرب فراری از نقشه دشمن که قطعا در ارکان حرب قوای مخالف جزو اسرار نظامی بوده اطلاع حاصل نموده باشد .

خبر تهاجم و یورش قوای ترك که برای روز بعد معین شده بود خیلی بموقع بمن ابلاغ شد و من توانستم از حرکت سرهنگ را اولنیسون ممانعت کنم .

قرار بود که سرهنگ مشارالیه ۱۳ سپتامبر به انکران برود و از آنجا با اتومبیل حرکت کرده از طرف صحرای مغان به پشت سر قوای ترك شیخون زده و کلیه خطوط ارتباطیه دشمن را در قفای فرونت قطع کند .

مقصود اصلی از یورش این بود که پل راه آهن را خراب نموده و بدین ترتیب خطوط ارتباطیه و راه آهن را در پشت سر اردوی مهاجم قفقاز و اسلام مقطوع سازند .

سرهنگ را اولنیسون مقدمات پیشرفت این منظور را از هر جهت آماده کرده بود و من یقین دارم که اگر بقدر لزوم وقت داشتیم این نقشه ممکن بود با موفقیت تام بموقع اجرا گذارده شود .

قوای قلیل العده امدادیه در حدود پانصد نفر باده توپ مسلسل از طرف ژنرال بیحراخوف رسیدند مشارالیه وعده کرده بود که

در اولین فرصت و در حدود امکان بازم اعزام نماید .  
عده اعزامی از قرات ورزیده و مشق دیده او بودند .  
حقیقتش را بخواهید این ها همان اهالی باد کوبه هستند که در  
اوت گذشته همراه ژنرال بیچراخوف بطرف شمال رفته بودند  
و حاله باین عنوان بشهر خویش مراجعت نموده اند معذک خیلی  
یستر و بهتر از قشون محلی مشق دیده و ورزیده بودند و بمراتب  
بتر نظم و نسق نظامی را رعایت مینمودند و خدمات آنها در اینموقع  
برای ما خیلی مفید و ذقیمت بود .

من می دانستم که روز جنک و حتی در موقع عقب نشینی  
ارتباط تلفنی برای ما خیلی لازم خواهد شد و خدمات مهمی را انجام  
خواهد داد . ما بقدر لزوم مصالح و لوازم فنی تلفنی موجود داشتیم .  
ماژور پیولورمان که در ظرف ششماه اخیر سرپرستی ارتباطات  
تلفنی و تلگرافی نظامی قوای ما را عهده دار بود با کمال جدیت و  
بدون دقیقه استراحت روز قبل از جنک و حتی روز جنک را در  
ترمیم و تنظیم امر مخابرات کار میکرد .

او و کاپیتن فوکسلی متخصص و استاد این فن بودند .  
موقبت عمده که در موقع عقب نشینی نصیب ما شد دلیل  
بر حسن اداره امور مخابراتی تلفن بود که تا لحظه آخر با نهایت  
جدیت و صحت ایفای وظیفه نمود .

در ظرف هفته اخیر وقتی وزش باد قدری تخفیف حاصل  
نمود طیارات ما فرصتی بدست آورده برای انجام خدمات دیدبانی  
برفراز فرونت دشمن اوج گرفتند و پس از چند فقره طیران  
دیدبانان هوایی ما راپورت دادند که از طرف مغرب متوالیا قطار  
های راه آهن بفرونت ترکها میرسد .

از این راپورت معلوم بود که قوای امدادیه مهمی برای دشمن فرستاده میشود .

با وجود راپورت‌های صریح و صحیح معذک دیکتاتور ها روی نظریه بی اساس خودشان با فشاری کرده میگفتند که تر کپا قصدشان عقب‌نشینی است و میخواهند بروند .

مسئله تقسیم قشون محلی بیریکادهای متعدد که من سابقا پیشنهاد کرده بودم همین طور در جریان بود و این موضوع یکمرتبه دیگر نظریه ما را راجع بکاری نبودن تشکیلات انقلابی ثابت و تایید مینمود .

دیکتاتورها روی این نظریه مقاومت میکردند که فرماندهان بیریکادها باید حتما یا از صاحب‌منصبان روسی و یا ارمنی باشند من جواب دادم که در مقابل تصمیم آنها اعتراضی ندارم مشروط بر اینکه فرماندهان بیریکادها علاوه بر مناصب و رتبه‌های نظامی دارای معلومات و اطلاعات لازمه نظامی نیز باشند .

با اینکه میدانستم صاحب‌منصبان کافی ندارند معذک برای اینکه زودتر موضوع اصلاح تشکیلات قشونی بموقع اجرا گذارده شود با همه شرایط آنها موافقت کردم .

در قسمت صاحب‌منصبان خودم من مطمئن بودم که فرمانده باتالیون انگلیسی وقتی مسلط بر کار شد وظایف مرجوعه را کاملاً انجام میدهد و اعتنائی نخواهد داشت که بطور رسمی یا غیررسمی بفرماندهی انتخاب شده .

عاقبت قشون و بحریه و سکنه شهر از مشاهده بیکاری و عدم فعالیت هیئت مدیره نگران شده و بصدا در آمدند .

جنبش شدیدی برپا شد و معتقد بودند که حکومت وقت را منفصل

کرده زمام اختیارات نظامی و حکومتی را بدست انگلیس ها سپارند.  
راجع باین موضوع من قبلا هم مطالعاتی کرده بودم و معتقد  
بودم که تنها راه و طریقه نجات از وضعیت وخیم فعلی این است که  
فورا حکومت را منفصل و بجای آن حکومت متفقى از کلیه فرق تشکیل  
داده و تحت اختیار مطلق اقرار دهند .

من از پیشرفت این فکر خیلی خوشوقت بودم و در پوست خود  
نمیکنجیدم لیکن ناچار شدم از تعقیب آن صرف نظر کنم زیرا آقادر  
ها صاحب منصبان لایق و کاری در اختیار خود نداشتیم که بتوانم  
هر يك را برای اداره و سرپرستی يك رشته از امور اجتماعى  
ماموریت بدهم .

قسمت عمده صاحب منصبان من در ایران بودند و از عده  
موجود در بادکوبه هم نمیتوانستم هیچیک را از پستهای که درمواقع  
مقدم و قفای فرونت جنک اشغال کرده بودند حرکت بدهم .  
با مراتب فوق من مجبور بودم بهمان اندازه نفوذی که بوسیله چند  
نفر صاحب منصبان خودمان : اولی رئیس ارکان حرب و دومی رئیس  
قورخانه و سومى فرمانده مدافعه مسلسل و چهارمى فرمانده قوای  
پیاده پیدا کرده بودیم اکتفا کنم .

شب ۱۴ سپتامبر ۱۹۱۸ وضعیت عمومى و موقعیت قشون مامور  
مدافعه بادکوبه بقرار ذیل بود :

ارتفاعات جناح چپ فرونت که منابع نطف « بی بی هییت »  
را در پناه خود داشتند تحت اشغال روت هفتم « آ » از فوج ستافورد  
شمالی ( در حدود شصت سرنیزه ) و فرمان کاپتن بولینگتن واقع  
شده بودند .

يك باتالیون قشون ارمنی که تقریبا کمتر از یکصد سرنیزه

نبود در همین ناحیه بعنوان ذخیره موجود بود .

سنگر های مجاور «وولچیتی واروت» را يك دسته قلیل العده روسی با دو توپ مسلسل اشغال کرده بود .

یکصد سرنیزه از فوج ستافورد شمالی را که تنها قوه ذخیره انگلیسی بود تحت حمایت ظلمت شب ماموریت دادند که قلعه یکی از تپه های مرتفع را که پشت سر روت هفتم «آ» واقع شده بود اشغال نمایند .

این نقطه بر کلیه جناح چپ فرونت مسلط بود .  
در دامنه شمالی ارتفاعات مذکور يك باتری توپهای سه دکمه و خمپاره افکن نصب شده بود .

قطعه از موافع شمال «وولچیتی واروت» در امتداد هشتصد قدم تحت اشغال روت «ب» از فوج ستافورد شمالی و فرمان کاپیتان تور گینگتن واقع شده بود .

سمت راست این قطعه تحت اشغال دستجات آرامنه بود و خندق های این قسمت هم تا قریه «خواجه حسن» سپرده بانها بود .  
يك باتری خمپاره افکن و يك توپ سه دکمه در ناحیه شمالی ( وولچیتی واروت ) نصب شده بود .

يك باتالیون قوای ذخیره ارمنی بمحل «بلی دم» يك میل و نیمی باد کوبه فرستاده شد .

ارکان حرب جناح چپ فرونت تحت ریاست سرهنک و گسوراب در همین محل قرار گرفته و مازور دیپول هم صاحب منصب ارتباط آن بود  
جناح راست فرونت ما تحت فرماندهی سرهنک کازاروف از قریه «خواجه حسن» شروع میشد و مازور انگلادیو هم بعنوان صاحب منصب ارتباط آ قسمت همین شده بود .



دنباله خط فرونت تا آخر ناحیه شوره‌زار های « بالا جاری » سپرده به ششصد نفر قوای اعزامی بیچراخوف بود .

قریه ( بالا جاری ) تحت اشغال دو روت از باتالیون پورچستر بود و خط از ایستگاه **بالاجاری** الی **دارنا گول** را همسایرقرات همان باتالیون اشغال کرده بودند .

ساحل جنوبی دریاچه «دارنا گول» که بکلی خشک شده بود از طرف یک باتالیون ارمنی و معبر آن بوسیله چهار مسلسل وقرات مسلسل محافظه و مدافعه میشد .

یک روت از فوج ستافورد شمالی در حدود پنجاه سرنیزه بعنوان ذخیره محلی در محل تلاقی جاده شوسه «بالاجاری» با دامنه ارتفاعات گذاشته شده بود .

یک روت از باتالیون وارویس (صد سرنیزه) بعنوان ذخیره در مقر ارکان حرب بریگاد سی و نهم ده میلی مشرق جاده شوسه باد کوبه - بیناگادی گماشته شد .

چهار باتری توپ‌های صحرائی و باتری هشتم توپخانه صحرائی همیونی و یک باتری خمپاره افکن جناح راست فرونت را محافظت مینمودند .

دو اتومبیل زره پوش انگلیسی در بالاجاری متوقف بودند سومی بعنوان ذخیره در شهر مانده بود .

بانصد نفر سرباز ارمنی و یک باتری توپ سه دکه و سه زره پوش روسی و یک اسکادرون سواره نظام در ناحیه «سورا خان» آخرین قطعه جناح راست فرونت مشغول عملیات بودند در این قسمت سواره نظام ترك دائما زحمت میرسانید و مواقع جناحی را تهدید مینمود لیکن تهدید قوای ترك چند ان جدی نبود و من هر قدر

پافشاری و اصرار کردم که یکقسمت از قوای این ناحیه را برای تقویت جناح چپ بفرستند مؤثر واقع نشد.

**ژنرال دا کوچایف** برای جناح راست خیلی نگران بود و بهیچوجه حاضر نمیشد از قوای آنجا چیزی کم کند.

فرماندهی کل قوای محارب با صاحب منصب روسی بود ولی سرپرستی مستقیم قوای انگلیسی در ۱۴ سپتامبر به **سرهنک کیوورت** سپرده شد مشارالیه توسط **سرهنک ستوکس** رئیس ارکان حرب با **ژنرال دا کوچایف** مربوط میشد.

**سرهنک فاویل** فرمانده بریکاد ۳۹ در جناح راست و **ماژورلی** فرمانده فوج هفتم ستافورد شمالی در جناح چپ بین قوای انگلیسی و فرماندهی کل قوا واسطه ارتباط بودند.

من خودم بدون واسطه با **ژنرال دا کوچایف** و **دیکتاتور** ها و **ژنرال باگراتونی** وزیر جنگ مربوط بودم. - وضعیتی را که من در فوق تشریح کردم مربوط بیک قسمت قشون میشود و از ماموریت و محل اقامت قسمت عمده قشون محلی باد کوبه ما ابداء اطلاعی نداشتیم.

سواد احکام **ژنرال دا کوچایف** برای ما میرسید قسمتهای قشونی که ضمن احکام نامشان برده میشد احکام فرماندهی کل را با کمال خونسردی تلقی مینمودند.



## فصل هفدهم

### عقب نشینی

نوز طلیمه صبح قضا و قدری ۱۴ سپتامبر ندیده بود  
که راپورتهای عرب فراری صورت حقیقت و واقعیت  
پیدا کرد :



درست ساعت چهار بعد از نصف شب در مقر ارکان حرب  
من واقعه در کشتی ( پرزیدنت کروگر ) که در مقابل لنگرگاه  
شرکت ( قفقاز مر کوری ) لنگر انداخته بود عربده و غرش  
مدش آتش فشانی شدید توپخانه دشمن که آغاز تعرضات بزرگ  
را اعلام مینمود شنیده شد .

در اینموقع و در اینجا است که میزان مردانگی و همت  
و شجاعت و ایستادگی قشون محلی بدست خواهد آمد ! اگر  
آن ها وحشت نکنند و تزلزل بخود راه ندهند نتیجه کاملاً رضایت  
بخش خواهد بود .

نظم و نسق و حالت روحی قشون باد کوبه در این اواخر  
بمراتب بهتر شده خط آتش و مدافعه را خیلی خوب تعیین نموده اند.  
اگر تر کهادر ضمن تعرضات خود باشغال مواقع مرتفعه که بشهر مسلط می  
باشند تصمیم بگیرند تلفات و ضایعات بسیار سنگین بان ها وارد خواهد  
آمد . اگر این تصمیم از طرف آن ها بموقع اجرا گذارده می  
شد حمله متقابل ما با موفقیت تام صورت میگرفت و قبل از آنکه  
قوای ترك بتواند در ثانی مجال یورش بدست بیاورد فشار قوای  
بیچراخوف از شمال و یورش قشون ما از جنوب شهر را از سقوط  
قطعی نجات میداد .

با اینگونه آرزوهای شیرین و امیدواری های فریبنده مامنظر شجاعت و جان بازی قشون محلی بودیم لیکن متاسفانه پس از وصول اولین راپورت تلفنی همه انتظارات ما مانند بخار در هوا پراکنده شد. راپورت تلفنی حاکی بود که جنک تمام شد و قشون فاتح و مظفر ترك بدون اینکه اندك مخالفتی در مقابل خود مشاهده کنند با قدم نظامی بلند و مارش فتح وارد شهر میشوند .

من میل ندارم حادثه رایش از آنچه بوده بزرگتر جلوه بدهم و در اطراف آن شاخ و برگهایی تهیه کنم کیفیت واقعه به قراری بوده که ذیلا درج میشود :

در ساعت چهار صبح که قشون ترك شروع به تعرض نمود اولین یورش شدید خود را بمواقع « وولچیتی واروت » وارد آورد پس از تصرف محکمترین و مهمترین مواقع مرتفعه فروتنی ما که دامنه های آن بواسطه پرتگاههای مهیب و بریدگیهای طبیعی بکلی محفوظ بود و بعد از شکافتن صفوف یکی از باتالیون های ارمنی که مخصوصا مامور مدافعه این قسمت فرونت بوده ترکها در چند صد یاردی حومه شهر و سه هزار یاردی پورت واقع گردیده و بر ارتفاعات مجاور شهر حاکم و مسلط شدند .

هیچ نمیتوانستیم باور کنیم که این ناحیه محکم و مهم فرونت ما باین سهولت و آسانی بتصرف دشمن داده شود در هر صورت این عمل صورت حقیقت پیدا کرد .

با يك چنین قشونی که در مرحله اول جنک و تعرض دشمن با داشتن مواقع محکم متزلزل و منهدم شود دیگر انتظار و امیدی باقی نمیماند و تنها موضوعیکه در مقابل داشتیم این بود که هرچه زودتر طرق عقب نشینی خودمان را تامین کنیم و پیشرفت قوای

دشمن را بحدی که بمقب نشینی و تخلیه شهر سکه وارد نسا زد  
بتعویق بیند ازیم .

بیاده نظام و سواره نظام ترك مواقع مرتفعه را اشغال کردند  
و انتظار میرفت که توپخانه آنها هم در آنجا حاضر شود در این  
صورت پورت باد کوبه تحت تهدید آتش شدید و مستقیم توپخانه  
واقع میشد .

خوشبختانه در این موقع قشون مهاجم قفقاز و اسلام مردد  
و متوقف شد و بما فرصت داد که در موقعیت و دسته بندی قوای  
خودمان تجدید نظر کرده و شکست و انهزام قطعی را تبدیل به  
موقعیت نمائیم .

حقیقتا هم اگر قشون محلی مختصر زحمت و تکانی بخود  
میداد فتح و ظفر بطور قطع نصیب ما میشد .

نهد سر نیزه بریکاد ۳۹ باعدۀ از قوای اعزامی بیچراخوف  
و توپخانه محلی تنها قوایی بودند که در اینموقع باریک ممکن بود  
بانه اعتماد و اطمینان پیدا کنیم لیکن قوای مزبور در مواقع جناح  
راست فرونت واقع شده و ایستگاه «بالاجاری» را در مقابل خود  
داشتند در سمت چپ آنها دستجات فوج ستافورد شمالی واقع گردیده  
بودند و جناح چپ آنها بلب دریا منتهی میشد .

دشمن تمام فشار و ضربات خود را بمرکز جناح چپ و  
آخرین مواقع جنگی سمت چپ وارد مینمود و چون مرکز خطوط  
دفاعیه ما را اشغال کرده بود ناچار شدیم دستجات ستافورد شمالی را  
برای احتراز از محاصره عقب کشیده و بدین وسیله طول خط فرونت  
را هم کوتاه تر کنیم که قابل دفاع باشد .

کوتاه شدن خط فرونت به ماژورلی که در تمام مدت جنگ

با کمال مهارت و زبردستی با تالیون خود را اداره مینمود فرصت داد که یکی از روت‌های ابوابجمعی خودشرا مقابل عدّه از قوای ترك که یکی از مواقع مرتفعه و مهمه را اشغال نموده بود اعزام دارد و سرهنگ کیو و رت هم موفق شد قوای امدادیه بیشتری برای تقویت این ناحیه و عقب راندن ترکها از مواقع مرتفعه بفرستد .

با تجدید نظری که در موقعیت و دسته بندی قشون بعمل آمد ما موفق شدیم در ساعت هشت صبح از توسعه دامنه تعرضات خصم جلوگیری کنیم ولی بواسطه قلت قشون انگلیسی و صعوبت مواقع مرتفعه فروتنی که در دست دشمن بود ما موفق بتعرضات متقابله نشدیم و هر قدر هم جدیت بخرج دادیم نتوانستیم مواقع مزسوره را از تصرف قوای دشمن خارج کنیم و کلیه زحمات و تشبثات ما در این زمینه خشی و بدون نتیجه ماند .

در هر صورت از پیشرفت تعرضات قوای دشمن بطور موقت جلوگیری بعمل آمد . هنوز همه انتظارات و امیدواری‌های ما مبدل به یاس نشده بود .

در بدو امر در نظر داشتیم قسمت عمدّه نفرات بریکاد ۳۹ را مامور تعرضات متقابله نمایم لیکن چون خطوط اشغالی آن ها خالی و ضعیف میشد از تعقیب منظور فوق صرف نظر کردیم .

آیا در اینموقع پر مخاطره و بحرانی ما میتوانستیم و حق داشتیم امیدوار باشیم که ماموریت تعرضات متقابله را قشون محلی بعهدہ بگیرند ؟

ما تمام روز را انتظار میکشیدیم که قشون محلی این وظیفه و ماموریت را ایفاء نماید و تصور میرفت که در این وحله آخر با يك قیام متهورانه خدمتی برای پیشرفت مقصود انجام دهد .

احکامی که ژنرال دا کوچایف راجع بلزوم شروع تعرضات متقابلہ خطاب بقشون محلی صادر مینمود نتیجه اش این میشد کہہ دستجات محلی محرمانہ در یک مرکز اجتماع میگردند و بدون اینکه کسی از مقصد آن‌ها اطلاع حاصل نماید مفقودالامر میشدند. برای ابراز شجاعت و فداکاری شرایط و مقررات مخصوص و علیحده پیش بینی نشده مردمان غیر شجاع هم مصدر عملیات متهورانه میشوند قشون محلی باد کوبه دو نوبت با کمال شجاعت بطرف خصم حمله ورشد لیکن شجاعت بافراهم نبودن موجبات کار و عدم تشخیص مورد بکار بردن آن قدر و قیمتی ندارد : مدیر و سرپرست این تعرضات مسامح و نادان بود و هر دو یورش قشون محلی منتهی بهزیمت شد . فرماندهان باتالیون های محلی اکثرا در موقع کار ابراز لیاقت مینمودند ولی فرماندهان دستجات کوچکتر که در موقع یورش و تعرض مخصوصا باید بیشتر مهارت بخرج بدهند و فداکاری نمایند عموما مهمل و بیکاره بودند .

علی ای حال وضعیت ما در ساعت هشت صبح چندان یاس آور و بد نبود :

جناح چپ با اعزام قوای امدادیه تقویت شد و برای مرکز جناح هم قوه کثیرالعدده فرستاده شد .

قشون ترك با داشتن یکی از مواقع مرتفعه بواسطه عدم ثبات و تزلزل عادی خود از ادامه تعرضات و یورش بطرف شهر که با آن شہامت و شجاعت شروع شده بود احتیاط مینمود .

باتالیون‌های وارویس و یورچستر تحت فرمان سرهنگ فاویل از سمت شمال جناح راست مورد تهدید یورش قوای ترك واقع شده بودند و با کمال رشادت مقاومت مینمودند و بالتیجه یورش خصم

را دفع کردند .

ما در موقعیت اشغالی دستجات در سرتاسر فرونت تجدید نظر بعمل آوردیم و خط آتش و جنگ بمراتب قویتر و مؤثرتر شد : دو طیاره قشون مهاجم ترك را تحت آتش مسلسل قرار داده و از بالای سر آنها بمب اندازی میگردند و شش اتومبیل زره پوش (سه عدد روسی و ۳ عدد انگلیسی) با موفقیت تام در جلگه وسیع مشغول عملیات بودند ،

دشمن مواقع مرتفعه هر دو طرف «وولچینی واروت» را در تصرف داشت و میتواندست قوای ذخیره خود را هم بدانجا منتقل نماید و اگر ما موفق بتعرضات متقابله نمیشدیم تصرف و سقوط شهر قطعی بود . ادامه پیشرفت قوای ترك در این ناحیه شكافی در خطوط دفاعیه بریگاد ۳۹ باز مینمود و بالنتیجه قوای مزبور مجبور بعقب نشینی میشدند در موقع جنگ ترکها اغلب آتش توپخانه خودشان را متوجه شهر میگردند و با اینکه گلوله ها و خمپاره های توپخانه دشمن چندان صدمه و آسیبی بشهر وارد نمینمود معذلك آنها به تاثیرات عمده اخلاقی آن اهمیت میدادند .

دشمن پیش بینی میکرد که با بمباردمان شهر رعب و وحشت عمومی برپا میشود . حقیقتا هم انتظارات خصم در این زمینه صورت حقیقت پیدا کرد .

ساعت ۹ صبح خبر مسرت بخشی رسید مبنی بر اینکه دو کشتی مملو از قوای امدادیه اعزامی بیچراخوف به پورت وارد شد و لنگر انداخت .

چون قوای اعزامی او مورد اعتماد و اطمینان بود لذا امیدواری حاصل شد که وضعیت رو به بهبودی خواهد گذاشت خبر فوق



سرعت برق در سرتاسر شهر شیوع یافته بفرونت هم رسید و حالت روحی و جنگجویی قشون محلی تقریباً پنجاه در صد بالا رفت. دو کشتی که طبقات پائین و بالای آن مملو از جمعیت بود خیلی ملایم به پورت و لنکر گاه نزدیک میشدند.

ولی افسوس! دوربینهای های ما بخوبی نشان میدادند که سرنشینان کشتیهای مزبور همه گروهی بودند جز سرباز! طولی نکشید معلوم شد دو کشتی مذکور حامل سربازان بیچراخوف نیستند بلکه سرنشینان آن عده زیادی از سکنه وحشتزده و جیون باد کوبه هستند که قصد مهاجرت داشتند و جهازات جنگی آن هاراعودت داده بودند.

در هر صورت این خبر دروغ در حالت روحی قشون تاثیرات خوبی بخشید و کذب بودن آن هم نتوانست وضعیت را بیش از آنچه بود خرابتر کند.

مهمترین هدف توپخانه دشمن در شهر عمارات هتل «اروپا و متروپل» بود که ارکان حرب سرهنگ کیوورت متناوبا در آن جا اقامت مینمود. عاقبت بعلت خرابی و صدمه زیاد هر دو عمارت تخلیه شد. صبح ۱۴ سپتامبر من میل نکردم با ژنرال دا کوچایف ملاقات کنم زیرا تشخیص داده بودم که اگر فرصت بدهم نقشه را که طرح نموده است شخصا بموقع اجرا بگذارد بهتر باشد بعلاوه من بسرهنگ ستوکس رئیس ارکان حرب او اطمینان کامل داشتم و میدانستم که میتواند در هر موقع روابط بر یکاد ۳۹ را با قشون محلی برقرار داشته و در لحظات شدید و بحرانی تدابیر لازمه اتخاذ نماید، ولی بعد که بملاقات فرمانده کل قوا به ارکان حربش رفتم فهمیدم که خیال من بی جهت راحت بوده.

من ساعت یازده صبح بارکان حرب رقم و همه حضار را در آنجا وحشت زده یاقم .

این پیش آمد آخرین امید و انتظار ما را مبدل به یاس کرد من در اینقسمت خود ژنرال را مقصر نمیدانم زیرا بازی کردن رل فرماندهی کل در قوای انقلابی که کلیه نقرات و افراد قشونی آن با هم مساوی هستند و حق دارند نقشه جنگی علیحده مطابق تشخیص خود پیشنهاد کنند چندان کار آسانی نیست و طرح و اجرا کردن نقشه خصوصی از آن مشککتر بلکه از محالات است . دقتر ژنرال در اینگونه موارد باید یکی از مقدسترین امکنه مقدسه محسوب شود : من ناچار شدم از چندین اطاق تودرتو که هر یک مملو از عده زیادی نویسنده و مستخدم بود عبور کنم تا باطاق ژنرال برسم وقتی درب دقتر و اطاق کارژنرال را باز کردم دیدم اگر چه نسبتا در محل خوبی واقع شده ولی امتیازاتی را که لازمه اینگونه دفاتر است فاقد میباشد . اگر بگویم که عربه مد هش انفجار خمپاره های دشمن درون اطاق را متزلزل کرده بود چندان مبالغه و اغراق ننگفته ام .

پس از ورود باطاق اولین چیزی که در مقابل چشم من مجسم شد هیکل خود ژنرال بود ولی نه در حلقه صاحب منصبان ارکان حرب پشت میز و مستغرق در مطالعه نقشه عملیات جنگی بلکه در وسط اطاق ایستاده بود و یکنفر قزاق بیرق دار در مقابل او طوری با صدای بلند و حرکات خارج از نزاکت صحبت مینمود که من خیال کردم میخواهد ژنرال را کتک بزند .

لازم نیست نام آن قزاق بیرق دار را در این جا ذکر کنم اگر برحسب اتفاق این کتاب بدستش افتاد خودش را خواهد شناخت .

وقتی قزاق مزبور از اطاق خارج شد ژنرال عوض اینکه دستور بدهد فوراً او را دستگیر و توقیف کنند بهمین اکتفا کرد که گفت: «بله! واقعا جوان تندی است! اینطور نیست؟». سایر مشاورین ژنرال هم که حرارتشان کمتر نبود منتظر نوبت خود بودند که بعد از قزاق وارد شوند.

زنگ تلفن دائما صدا میکرد و ژنرال شخصا پای تلفن جواب اشخاص را میداد.

سرهنگ ستوکس با چند نفر صاحب منصبان انگلیسی در خارج اطاق در ایوان ایستاده بودند آنها تشخیص داده بودند که هیاهوی خارج کمتر از اوضاع هرج و مرج دفتر ژنرال با عصبانیت می کند.

مقصود اصلی از ملاقات ژنرال این بود که بدانم اولاً وضعیت ارکان حرب روسها از چه قرار است ثانیاً ژنرال را متقاعد کنم که هرچه زودتر اقدام به تعرضات متقابل نماید و به او بفهمانم که فقط با این اقدام محافظت وضعیت امکان پذیر خواهد شد.

موضوع ثانی مطرح و مورد مذاکره واقع شد و یقین داشتم که احکام صادره از طرف ژنرال در این زمینه نتایج رضایت بخش بدست خواهد داد لیکن از مکالمات تلفنی ژنرال با یکی از صاحب منصبان خودش دانستم که بیورش قوای محلی چندان اهمیتی نباید داد. بعضی از سئوالات ژنرال را که شنیدم از این قرار بود: «چرا باتالیون او در محل و موعد مقرر حاضر نبوده؟ من دو روز قبل حکم کردم و تا کنون سه دفعه این حکم را تجدید نموده ام... مگر شما از محل توقف باتالیون مزبور اطلاع ندارید؟... اگر باتالیون اطاعت احکام را نمیکند باید توقیف کرد!»

در نتیجه ملاقات با فرمانده کل قوا من یقین کردم که تنها

مدد غیبی میتواند باد کوبه را نجات بدهد و دانستم که ماهیج چاره نداریم جز اینکه برای تخلیه شهر خودمان را آماده کنیم.

من بعرضه کشتی مراجعت کردم و دستور دادم که برای شروع بتخلیه اقدامات مقدماتی بعمل آورند .

دو کشتی « کورسک » و « آبو » را برای حمل سربازان مریض و مجروح حاضر کردند و کشتی « پرزیدنت کروگر » قرار شد قسمت عمده نفرات قشون و توپها را حمل نماید .

جمعیت سرنشینان « کروگر » بالغ بر یکهزار و سیصد نفر شدند زیرا علاوه بر نهصد نفر قشون محارب چهارصد نفر در قفای فرونت در شهر مشغول خدمت بودند .

ما عدلهای پنبه را که در ساحل دریا افتاده بود بداخل کشتی حمل کردیم که بعضی از قسمتهای جهاز را که ممکن بود آتش تفنگ صدمه بزند محافظت کنیم .

از آتش توپخانه جهازات جنگی ما در هر صورت وسیله دفاع و نجات نداشتیم و این تنها اقدام احتیاطی بود که مادر اینمورد توانستیم بعمل بیاوریم .

یکی از عوامل عمده پیشرفت ما در عقب نشینی قطع نشدن سیمهای تلگراف و تلفن بود و با اینکه خیابان های شهر از مامورین و آژانسهای دشمن مملو شده بود معذک سیم تلفن تا دقیقه آخر بدون اندک مسامحه کار میکرد و در عقب نشینی و تخلیه شهر منتهای مساعدت را بعمل آورد .

بعموم سربازان تعلیمات مفصل برای موقع عقب نشینی داد شده بود و تنها چیزی که باقی مانده بود ساعت شروع به تخلیه و تعیین ناحیه که از آنجا باید شروع شود اعلام گردد .

اگر همه جزئیات هم قبلا پیش بینی بشود باز عقب نشینی و تخلیه خالی از خطر نخواهد بود :

خارج کردن قشون از خط آتش در بجاوه جنگ یکی از عملیات پر مخاطره جنگی است و در صورت فعالیت دشمن ممکن است تمام قشون که در جال عقب نشینی هستند بکلی منهدم شوند ولی خوشبختانه دشمن ما چندان فعال و جدی نبود .

يك خطر بزرگتر دیگر هم در مقابل داشتیم : بمحض انتشار خبر عقب نشینی قشون انگلیس در شهر سکنه بتصور اینکه انگلیسها خیانت ورزیده اند مسلما در صدد جلوگیری برمی آمدند و در این صورت قشون ما مجبور میشدند در هر قدم جنگ و گریز کنند تا بتوانند خود را بساحل دریابرسانند . علاوه بر همه این ها من یقین داشتم که حکومت بجهازات جنگی امر خواهد کرد که بمحض تکان خوردن کشتی های ما فوراً آتش باز کنند .

تأسات چهار بعد از ظهر باز شعله امیدی در من مشتعل بود . شکست دادن و عقب راندن دشمن که پس از تصرف مفتاح شهر دوازده ساعت تمام بمسامحه گذرانیده برای قشون مدافع چندان اشکالی ندارد ولی وقتی خبر رسید که کلیه تشبثات برای حرکت دادن قوای محلی بتعرضات متقابله نتیجه بدست نداده آخرین شعله امید ما هم خاموش شد .

بقشون امر شد که شروع بعقب نشینی و تخلیه نمایند . . . مقرر شد که ساعت هشت بعد از ظهر از جناح راست شروع بعقب نشینی کنند و عقب نشینی تحت حمایت جناح چپ که تحت اشغال دستجات ستافورد شمالی بود بعمل بیاید .

دستجات مذکور ناچار بودند تا ساعت نه در مواقع خودشان ایستادگی کنند

دستور داده شد که مرضی و مجروحین را بکشتیهای « کورسک » و « آبو » حمل کنند و مجروحین متوقف در پستهای امدادیه را نیز بجهازات مزبور منتقل نمایند .

در بعضی از خیابانها محرمانه پستهای نظامی گماشته شده بود که در صورت لزوم بتواند قشون را که در حال عقب نشینی است از تعرضات سکنه شهر محافظت کنند .

يك قدم دیگر ما باقی داشتیم و آن هم اجرای آداب نزاکت و رعایت مراسم اخلاقی بود : چندی قبل من به دیکناتور ها اخطار کردم که هر وقت ضرورت حرکت قشون و عمل تخلیه را ایجاب نماید من بدون اطلاع اقدام خواهم کرد بنا بر این من خودم را ذیحق میدانستم که بدون تجدید اخطار شروع بعقب نشینی و تخلیه نمایم . در موقع جنگ انسان نمیتواند پیغمبر بشود و قضایا رایش گوئی کند ممکن بود بعد از رفتن ما مدد غیبی برسد و رب النوع قنح سکنه محصور باد کوبه را استقبال نموده و بروی آنها متبسم شود . تخلیه و عقب نشینی محرمانه ماشکافائی در فرونت باز میکرد و موجبات قنح و ظفر البته فراهم نمیشد .

قشون ترك هنوز وارد شهر نشده بود و ممکن بود مثل دفعه گذشته در بجهوه موقیت خود وحشت کرده از میدان جنگ فراری شود و از طرف دیگر ما حق داشتیم پیش بینی کنیم که اگر دیکناتورها قبلا از مقاصد ما اطلاع حاصل مینمودند البته قشون و بحریه جنگی خودشان را بر علیه ما بکار میانداختند .

چگونه من میتوانستم در آن واحد هم شرافت نظامی و هم قوای ابواب جمعی خودم را محافظت کنم ؟  
عاقبت تصمیم گرفتم دیکناتور ها را از مقصود خود مطلع داشته

اخطار نمایم که عقب نشینی و تخلیه قشون انگلیسی شروع شده است و عقیده داشتیم که گرفتاری بمخاطرات بهتر از آنست که آن‌ها تحت تاثیر فکر غلط و خیلی ساده باقی مانده بگویند که انگلیس‌ها آن‌ها را خائنانه تسلیم کردند.

پس از اتخاذ تصمیم فوق من کاپیتن بری آجودان، روسی خودم را بیا داداشت مختصری نزد دیکتاتورها فرستادم و اطلاع دادم که مصمم شده‌ام عقب نشینی و تخلیه را شروع کنم .

کاپیتن بری در جلسه هیئت دولت حاضر شد عمارتی که محل تشکیل جلسه بود تحت بمباردمان شدید توپخانه دشمن واقع شده بود و عده قلیلی از دیکتاتورها و نمایندگان کمینه‌ها که در آنجا بودند قسمی مرعوب و وحشت زده شده بودند که در مقابل اظهارات کاپیتن بری خیلی ساده جواب دادند : « هر کاری می‌خواهید بکنید . » این جواب آن‌ها را متقاعد کرد ولی جوابی نبود که کاملاً با برجا و قابل اطمینان باشد بنا بر این من تصمیم گرفتم که عملیات عقب نشینی و تخلیه را با کمال احتیاط ادامه بدهم .

جنگ تا نزدیک غروب ادامه یافت و پیشرفت عقب نشینی ما مربوط باین میشد که دستجات ستافورد شمالی بتواند در ناحیه جنوبی فرونت مقاومت کنند .

من از شجاعت و مردانگی این باتالیون که تا آخرین دقیقه ماموریت خود را بخوبی انجام داد حقیقتاً در شگفت هستم .

تمام بریگاد با صرف غیرت و جدیت مخصوصی انجام وظیفه مینمود و راجع بان جوانمردانی که در راه انجام وظیفه در آخرین روز مدافعه باد کوبه سر خود را تسلیم کردند خیلی چیزها میتوان حکایت کرد .

بین آن ها جنگجویان مشهوری بودند مانند: ماژور برسفورد کاولوک صاحب منصب فوج ستافورد شمالی نوه سر هانری گاولوک که در جنگهای لوکنوف مشهور شده بود .

(لوکنوف شهری است در هند بریتانیا در ایالت آوود که در سنه ۱۸۵۷ - ۱۸۵۸ از طرف قبایل منمرد سیپای محصور شده بود . )  
ماژور گاولوک در موقعیکه در راس قوای خود در حرکت مینمود جراحات برداشت و با همان حال بنقرات ابوابجمعی خود تعلیمات میداد و آنها را تشجیع مینمود و تا آخرین نفس در انجام وظیفه کوتاهی نکرد .

پس از غروب کردن آفتاب جنگ ملایم شد .

جنگ چهارده ساعته هر دو طرف را خسته و ناتوان کرده بود تصمیم ما در عقب کشیدن نفرات از مواقع مقدم فرونت بمراتب سهلتر شد و ماکار دیگری غیر از انجام این مقصود نداشتیم .

موضوع حرکت دادن و انتقال مجروحین از میدان جنگ آن هم در تاریکی شب واقعا از کار های خیلی مشکل بود لیکن خوشبختانه این موضوع هم مطابق دلخواه انجام گرفت .

بمحض اینکه هوا تاریک شد همه مرضی و مجروحین را بکشتیهای « کورسک » و « آبو » منتقل کرده بطرف انزلی حرکت دادیم .

بکشتی های مزبور دستور داده شد که در صورت وقوع حادثه با جہازات جنگی عرض راه مطلقا طرف نشوند و هر گونه تعلیمات که از طرف جہازات مزبوره بان ها داده شود فوراً اجرا کنند و توضیح دهند که مامور حمل مرضی و مجروحین هستند و بطور قطع از حرکت آن ها جلوگیری نخواهند کرد .



خوشبختانه ما موفق شدیم این دو کشتی را قبل از آنکه در شهر خبردار شوند حرکت بدهیم .

در ساعت ده بعد از ظهر تمام افراد انگلیسی و توپهای ما در عرشه کشتی « پرزیدنت کروگر » حاضر بودند قسمتی از اسبهای توپخانه را ما بقشون اعزامی بیچراخ-وف تسلیم نمودیم آن ها در کشتی خودشان که عازم شمال بود جاداشند و میتوانند حمل کنند

کاری که باقی داشتیم این بود که هر قدر ممکن شومهمات جنگی را بیشتر در « کروگر » بار کنیم و بسرهنگ را اولنيسون کمک بدهیم که بارگیری کشتی کوچک خود را زودتر با تمام برساند .  
عمارت قورخانه که در اختیار سرهنگ را اولنيسون بود تقریباً در پانصد قدمی لنگر گاه ما واقع شده و لنگر گاه علیحده و مخصوصی داشت .

در مدت تمام روز سرهنگ را اولنيسون مشغول بود مهمات و لوازم جنگی را از قورخانه خارج و در سفاین کوچک شرا عیکه در مقابل پورت لنگر انداخته بودند بارگیری مینمود و مقصودش این بود که اگر ضرورت ایجاب نماید فوراً سفاین کوچک را غرق کنند .  
برای ما لازم بود که هر قدر ممکن شود مهمات و ادوات جنگی بیشتر همراه برداریم زیرا احتمال میرفت عملیات جنگی تجدید شود در این صورت بدیهی است ما بمهمات جنگی احتیاج پیدا میکردیم .  
برای تامین این منظور يك کشتی کوچک موسوم به « آرمینین » بظرفیت دویست تن باختر سرهنگ را اولنيسون واگذار شد و او فوراً کشتی مزبور را از طبقه پائین الی عرشه اش از اسلحه و مهمات و ادوات جنگی و گلوله های توپ و مواد قابل انفجار بارگیری نمود

عملجات این کشتی سرکش و متعرد بود ند و مطلقا میل نداشتند حرکت کنند بنابراین لازم شد اقدامات احتیاطی بعمل آید که اگر آن ها را خواستیم حرکت بدهیم خط سیر عوضی پیش نگیرند من تصمیم گرفتم که وقتی « کروگر » خواست از ساحل بطرف دریا حرکت کند چراغهای دکل را که سر بازان ما را از شهر بساحل دریا راهنمایی میکردند پشت سر هم خاموش کنم و سرهنگ را اولنسون بمحض مشاهده این علامت فوراً لنگر کشیده و دنبال « کروگر » حرکت کند .

همه این نقشه ها و پیش بینی های ما روی کاغذ خیلی خوب بنظر میامد ولی در عمل اجرای آن بقدری مشکل میشد که مافوق آن متصور نیست منجمله فقط مدد غیبی توانست کشتی « آرمین » را در خط سیر منظور و دلخواه حرکت بدهد .

سرگذشت و پیش آمد های کشتی مزبور را بعد از قول خود سرهنگ را اولنسون حکایت خواهم کرد .

وقتی همه کارهای ما مرتب و رو بسراه شد و فقط مقداری مهمات جنگی باقی مانده بود که بایستی بعرضه « کروگر » حمل شود واقعه که من انتظار آنرا میکشیدم رخ داد : قوت و ضعف حالت روحی دیکتاتور ها بسته بوصول اخبار خوب یا بد از فرونت جنگ نبود بلکه مربوط بشدت و ضعف بمباردمان توپخانه ترك و انفجار خمپاره ها در جوار عمارتی که آن ها منزل داشتند میشد . گلوله ها و خمپاره هائی که در شهر منفجر میشد البته در دیکتاتورها تاثیری نداشت لیکن سکنه شهر باین موضوع بانظر خاصی تلقی میکردند وقتی بمباردمان شهر از طرف توپخانه دشمن کسب شدت مینمود با اینکه خسارت مادی آن چندان زیاد نبود سکنه میگفتند : « کار يك

سره شده همه چیزمان را از دست دادیم . « ولی وقتی آتش توپخانه متوجه مواقع قشون میشد با اینکه ممکن بود حقیقتا کار يك سره شود و همه چیز از دست برود سکنه میکفتند : « مانجات یاقیم ! » حالا که قدری بمباردمان شهر تخفیف پیدا کرد حالت روحی دیکتاتور ها که بر اثر انفجار مدهش گلوله های توپخانه دشمن بکلی از دست رفته بود بجای خود آمد .

دوباره اخطار یا حماسه جنگی خودشان را که در موقع بمباردمان فراموش کرده بودند بخاطر آورده تجدید نمودند : « تا آخرین قطره خون خود جنگ خواهیم کرد ! » سپس با کمال جدیت شروع به تحقیق نمودند : « انگلیس ها بچه کار مشغول هستند ؟ چرا انگلیس ها فرار میکنند ؟ » بالنتیجه يك نفر مامور برای احضار من فرستادند .

در این موقع هیجان شهر هم قدری آرام شده بود و اگر پورت را تحت نظر نگرفته بودم ممکن بود حوادث سوء و غیر مطبوعی رخ بدهد . بدون انتظار يك نفر مامور سوار بلنکر گاه آمده باقراول مامصادف شد و فریاد کرد : « در این جا چه میکنید ؟ چرا انگلیسها میخوانند حرکت کنند ؟ بارگیری جہازات را فوراً موقوف نمائید ! » پس از ادای جملات فوق مامور سواره تاخت کرد بطرف شهر و معلوم بود که رفته است در آنجا هیاهویی پیا کند .

بعد از رفتن مامور سوار چندان طولی نکشید همانطوری که انتظار داشتم نمایندگان حکومت آمدند .

لیاملین و سادوفسکی دو نفر از دیکتاتورها بساحل آمده اظهار داشتند که راجع بموضوع خیلی مهمی میخواهند با ژنرال انگلیسی ملاقات کنند .

من آنها را بعرضه کشتی «برزیدنت کروگر» دعوت کردم و در سالون نشاندم و مقصودشان را جو یا شدم .

**سادوفسکی** اظهار کرد : « من یادداشتی از طرف حکومت بعنوان شما دارم که ضمن آن اخطار مینمایند که عقب نشینی شما مانند خیانت تلقی خواهد شد و بر علیه این حرکت شما اقدامات متقابله بمعمل خواهد آمد . اگر شما قشون خودتان را از مواقع فروتنی برداشته اید باید آنها را فوراً بمواقعتشان عودت دهید . تر که اهنوز بشهر نیامده اند و ما تصمیم داریم جنگ را ادامه بدیم . در جواب اظهارات و تقاضای مشارالیه من نظریه خودم را مختصراً بقرار ذیل اظهار داشتم : « لطفاً باطلاع حکومت باد کوبه برسائید که حرکت من جزو خیانت شناخته نمیشود چونکه حکومت شما از تصمیمات من قبلاً اطلاع حاصل کرده بودند .

قشون من در تمام طول روز در جنگها شرکت داشته و در ظرف شانزده ساعت تمام نه پست آنها عوض شد و نه قوه امدادیه بانها رسید و بعکس قشون شما خیلی سست جنگ میکردند .

باین شرایط من از قربانی کردن سربازان خودم امتناع دارم . اما راجع بتقاضای شما که سربازان خودم را فوراً بمیدان جنگ بفرستم جواباً خاطر نشان میکنم : سربازان من جسماً فرسوده شده اند و بعد از شانزده ساعت جنگ متوالی و بدون تغییر پست نمی تواند جنگ را ادامه بدهند . من هم چنین حکمی صادر نخواهم کرد و همین حالا حرکت میکنم . « سادوفسکی قیافه تهدید آمیزی بخود گرفته گفت : -

«در اینصورت بحریه جنگی ما جهازات شما را بیاد آتش گرفته غرقان خواهند کرد !»

من در ضمن مشایعت آنها جواب دادم : « امیدوارم چنین حادثه رخ ندهد !»

یکی از صاحب‌نصیان ارکان حرب من ضمن مصاحبه‌ها آهسته‌بگوش من گفت: چرا اینها را توقیف نکنیم و با خودمان همراه نبریم؟ این خوب پیشنهادی بود ولی من معتقد بودم که بدون اتخاذ تدابیر قهریه ما با اجرای قشۀ خودمان موفق خواهیم شد.

من حاضر بودم ساعت یازده بعد از ظهر از ساحل بطرف دریا حرکت کنم. جہازات مسلح نسبتاً خیلی دور از ما لنگر انداخته بودند. برای طرح موضوع و رای گرفتن و تصویب کردن و صادر کردن تعلیمات و احکام لازم بجہازات جنگی دیگتاتورها خیلی وقت لازم داشتند. بعلاوه عملجات بحریه انقلابی عادت ندارند اوامر و احکام واصله را فوراً بموقع اجرا بگذارند. بحریه جنگی باد کوبه چندان اعتنائی بحکومت خود نداشت و بیشتر طرفدار ما بود. قطع نظر از همه اینها ممکن بود ملاحان بحریه جنگی باد کوبه اساساً حاضر نشوند بطرف قشونیکه بیشتر از سایر قسمتها در مدافعه باد کوبه جان بازی کرده بود تیراندازی کنند.

بعلاوه ما با چراغهای خاموش حرکت میکردیم و جہازات توپ انداز نورافکن نداشتند. ما نورافکن های آن ها را قبلاً بفرونت برده بودیم.

بنابراین تصور خطر غرق شدن از خمپاره جہازات توپ انداز چندان صحیح و بمورد نبود. کشتی پاسبانی که دهنه پرت را گرفته بود و کلیه جہازات و سفاین وارده و صادره را تحت نظر میگرفت برای ما خطرش بیشتر و مهمتر بود ما مجبور بودیم که در فاصله پانصد یارد از مقابل آن عبور کنیم. ما تصمیم گرفتیم خیلی ملایم حرکت کنیم و خوشبختانه شب هم خیلی تاریک بود. احياناً اگر کشتی پاسبانی ملتفت میشد و بطرف ما آتش باز مینمود چندان صدمه نمیتوانست وارد بیاورد زیرا کشتی

مژبور توپهای جسیم و دورزن بحری نداشت .  
همینکه ساعت یازده بعد از ظهر را اعلام کرد آن لحظه  
پرخوف و خطر که همه انتظار آنرا داشتیم نزدیک شد کماندان  
فوریسی فرمان حرکت داد ...

هر سه چراغ دگلهای کشتی پشت سرهم خاموش و با این  
علامت بسرهنك را اوئنیسون اخطار شد که حرکت کند و کشتی  
ما هم بدون سرو صدا از ساحل بحرکت آمد .

ما خیلی ملایم و با تانی روی سطح آبهای خلیج شنو میکردیم  
و کاپتین ما خط سیر کشتی را طوری در نظر گرفته بود که در  
موقع عبور از مقابل کشتی باسانی بین او و ما يك کشتی دیگر  
که لنگر انداخته باشد حایل بشود .

در اینگونه موارد خطرناك همیشه حوادث غیر منتظره رخ میدهد  
و نقشه عمل را بکلی خراب میکند .

اتفاقا برای ما هم در يك چنین موقعی حادثه غیر مترصده رخ  
داد یعنی سکوت و آرامش شب را فریاد دلخراش و گریه وزاری  
یگنفر روسی بهم زد ... یگنفر بحری روسی بالای عرشه کشتی  
نمایان شد و با صدای خیلی بلند فریاد میکرد :

«زن من ! زن من ! زن من در ساحل جا مانده ! زن مرانجات بدهید!»  
عملجات حساس جهاز البته کمک بصاحب ناله و استغاثه را واجیتر  
میدانستند تا پیروی و اطاعت حکم کاپیتن جهاز بنا بر این ماشینها فوراً  
بحرکت آمدند و لنگر ها را با صدا های مختلف پائین انداختند  
کشتی خیلی ملایم برگشت مجدداً لنگر ها را کشیدند و کشتی  
با زحمت زیاد بساحل نزدیک شد و زن جامانده ملاح روسی را  
سوار کردند .

وقتی با بحریهٔ قلبابی سروکار داشته باشید از این قبیل اتفاقات خیلی رخ میدهد. کشتی همیشه بمیل و ارادهٔ ملاحان اداره میشود و هر گونه مداخله در عملیات آن‌ها بیشتر تحریکشان میکند و باصل مقصود زیاد تر صدمه و لطمه وارد میاید. خوشبختانه صدای بالا و باین کشیدن زنجیر لنگرها جلب توجه نمود. من از معطلی بیجهت خیلی **كوك** شدم و بیشتر برای سرهنك را او نئیسون نگران بودم که با اینگونه حرکت او نمیتوانست خط سیر جهاز ما را تعقیب کند و کشتی خودش را بما برساند. در دومین دفعه که خواستیم از خلیج خارج شویم مجددا صدای فریاد و استغاثهٔ یک نفر زن بلند شد و ما باز برای آوردن یک نفر دیگر که در ساحل جا مانده بود معطل شدیم.

مرتبهٔ سوم که آمادهٔ حرکت شدیم ساعت از نصف شب هم گذشته بود. وقتی بجهاز پاسبانی نزدیک شدیم از پشت سر یک دسته جهازات شراعی که در دهنه لنگر انداخته بودند عبور کردیم در همین موقع یکی از عملجات بحری که خیلی شوخ و مزاح بود و نسبت بما هم نظر خوبی نداشت غفلهٔ همهٔ چراغهای برق را جهاز روشن کرد. این پیش آمد چندان خوش آیند نبود و نوید خوشی نمیداد.

بمحض مشاهدهٔ روشنائی جهاز پاسبانی علامت نشان دادهٔ سؤال کرد: « کیستی؟ فوراً لنگر بپنداز! » - ما جواب دادیم « اطاعت میکنیم. » لیکن در عین حال سرعت سیر ماشینها را بدرجهٔ که ممکن بود زیاد کردیم. کشتی پاسبانی فهمید که ما خیال نداریم بفرمان او اطاعت کنیم فوراً از توپهای کوچک خود بطرف ما آتش باز نمود.

گلوآه اول عربده کشان از پهلوی ایوان ناخدا که در این موقع کاپتن کشتی و کماندان نوریس و سرهنك خوشگین روی آن ایستاده بودند عبور کرد.

برای سکاندار کشتی این پیش آمد خیلی ناگوار بود فوراً  
سکان را از دست داده فرار کرد و جهاز را با اختیار خودش گذاشت  
که بهر سمت میخواهد برود .

لحظه بعد کاپیتان الکساندر ایوانوویچ فدوروف ناخدای  
کشتی شخصاً سکان را در دست گرفته و خط سیر آن را اداره کرد.  
سرعت سیر کشتی ما را از آسیب آتش توپخانه جهازپاسبانی نجات داد  
و هیچیک از گلوله‌ها بکشتی ما اصابت نمود .

چون تیر اندازی از طرف جهازپاسبانی موقوف نمیشد من یقین کردم  
که کشتی «آرمیانین» مورد توجه واقع شده و این تیر اندازی‌ها  
بطرف او بعمل میاید .

وضعیت سرهنک را اولنیسون در يك کشتی کوچک مملو  
از مهمات جنگی و مواد قابل انفجار تحت آتش شدید توپخانه کشتی  
پاسبانی چندان مطبوع و رضایت بخش نبود .

من هر لحظه منتظر بودم صدای انفجار مهیب و مدهنشی  
بگوشم برسد و با آن عمل سرهنک را اولنیسون و میسیون او ختم  
شود لیکن خوشبختانه تا آنجا که عربده و غرش توپها بگوش ما  
میرسید صدای چنین انفجاری شنیده نشد .

حالا دیگر من نگرانی نداشتم جز اینکه با کوچک بودن  
کشتی «آرمیانین» و طرف اعتماد نبودن عملجات آن تصور نمی‌کردم  
سرهنک را اولنیسون بتواند خودش را سالمابمقصد برساند

کشتی «پرزیدنت کروگر» از هر گونه خطر و سوءحادثه دور شده بود  
تعقیب آن را بهیچوجه احتمال نمیدادیم . سرعت سیر «کروگر» فقط  
باندازه يك گره از جهازات توپ انداز کمتر بود .

صبح ۱۵ سپتامبر که هوا روشن شد ما با سرعت هر چه



تمامتر سطح آبهای بحر خزر را شیار می کردیم و همه گذارشات سوء ما در باد کوبه پیش از يك خواب وحشتناك تاثیر نداشت . با هفتاد نفر صاحب منصب و هشتصد نفر سرباز در عرشه کشتی « برزیدنت کروگر » البته گذران راحتی نداشتیم ولی حالت روحی و مزاجی همه سرنشینان و مسافرین بسیار خوب و رضایت بخش بود ما هیچقسم نگرانی نداشتیم جز اینکه احتمال میرفت گرفتار کمیابی ارزاق بشویم .

این خطر نتیجه عدم مطالعه و یا مال اندیشی ما نبود . حیره خشك و خالی بین افراد و نقرات بقدر کفایت مر تا تقسیم میشد ولی هیچگونه خورش در باد کوبه توانستیم بدست بیاوریم و تهیه گوشت نازه هم با آن شرایطی که ما باد کوبه را ترك کردیم از محالات بود . واقعا مشاهده اینکه قهرمانان جنك روز گذشته فقط با نان و چاهی و سوخاری سد جوع میکنند خیلی رقت آور بود .

فقط سربازان من بودند که مفتخر شدند سر مفره لرد رئیس بلدیة لندن حضور بهرسانند .

این بریکاد که تمامش از دستجات جدید متشکل شده بود اقمهخارو نيك نامی بزرگی برای خود تحصیل کرد که تاکنون نظیر آن در تذکره های هیچ يك از افواج جنوب مشاهده نشده است .

۸۰۰ - ۹۰۰ نفر سرباز در طرف شش هفته تمام بدون عوض و استراحت در خط آتش بودند و در تمام اینمدت در مقابل قوای ترك که جمیش ده برابر بیشتر بود با کمال رشادت مقاومت کردند . شاید حمل بر خود ستائی شود اگر بگویم که طول فرونت بیست میلی باد کوبه را فقط سربازان رشید من مدافعه و محافظت می نمودند . بعضی از دستجات قشونی باد کوبه که با قشون من در يك

خندق بودند در بارهٔ مواقع خیلی خوب جنگ میکردند و توپخانهٔ باد کوبه هم بقدر لزوم خوب کار میکرد در عین حال هیچکدام از شهود مدافعهٔ باد کوبه انکار نخواهند کرد که فقط جوانان رشید بریکاد انگلیسی اجازه ندادند قشون ترك وارد باد کوبه شود. تعداد تلفات دستهٔ قلیل‌العددهٔ قشون ما در جنگلهای اخیر یکصد و هشتاد نفر مقتول و مجروح و مفقودالانثر بود یعنی تقریباً بیست درصد تمام قوایی که مشغول جنگ بودند ضایعات داشتیم. تلفات قشون ترك بمراتب بیشتر بود. قشون ترك در ۱۳ سپتامبر بعد فرسودگی و ناتوانی جنگ کردند بهمین جهت ما توانستیم قوای خودمان را صحیحاً و سالم‌بدون وقوع حادثه از خط آتش خارج کنیم.

هر شخص عاقلی تصدیق میکند که از قشون محلی باد کوبه انتظار تعرضات متقابله داشتن دلیل بر نشناختن روحیات و سبک عمل آنهاست.

اگر صبح ۱۵ سپتامبر هم قشون محلی اقدام بتعرضات متقابله کرده بود قطعاً قشون ترك عقب رانده میشد ولی برای کسیکه میدانست این اقدام بعمل نخواهد آمد عقب انداختن موضوع تخلیه مثل امتناع از آن بود و چون ترکها عاقبت شهر را بتصرف خود میگرفتند آنوقت عدهٔ زیادی سربازان رشید انگلیسی بدون جهت بکشتن میرفتند. از حیث ضایعات مهمات جنگی ما چندان خسارت مهمی نبردیم. دو طیارهٔ خودمان را که گلوله‌های قشون ترك سوراخ کرده بود خراب کردیم که مطلقاً قابل استفاده نباشد. اوتوموبیلهای زره‌پوش را که در ظرف شش هفته تمام با کمال رشادت انجام وظیفه نموده بودند و سی عدد اتموبیل فوراً را که در عمل حمل و نقل قشون خدمات ذقیمنی انجام داده بودند مجبور شدیم برای قشون ترك بگذاریم ولی آنها را بکلی خراب غیر قابل استفاده کرده بودیم.

از پورت باد کوبه که خارج شدیم من برای اسکلت فورد سواری کوچک خودم که از روز اول حرکت از بغداد ( در ماه ژانویه ) لاینقطع بمن سواری داده بود خیلی تاسف خوردم . - نزدیک بغروب آفتاب ما از دور سایه آشنای سلسله «البرز» را در ساحل ایران دیدیم . خیلی خوشوقت بودم از اینکه تمام سرنشینان «کروگر» صحیحا و سالما وارد ایران میشوند .

من در ضمن راه برای دو کشتی « کورسک و آبو » که قبل از ما از باد کوبه حرکت کرده بودند خیلی نگران بودم اولین چیزی را که پس از ورود به انزلی فهمیدیم این بود که کشتی های مذکور مدتی است وارد شده اند و همه مرضی و معجرو حین بمریضخانه ما در ساحل دریا انتقال یافته اند .

حالا دیگر من حق داشتم برای کشتی «، آرمیانین»، نگران بشوم ساعت ها گذشت و من بواسطه نرسیدن خبر داشتم ما یوس میشدم در اینموقع برای تکمیل مسرت و خوشوقتی عموم درست دوازده ساعت، که از ورود ما به انزلی گذشت کشتی رشید و کوچولو وارد پورت انزلی شد و لتگر انداخت و فوراً راپورت داد «، همه چیز مرتب و صحیح است !» -

کشتی مذکور در شش نقطه بدنه اش سوراخ شده بود ولی هیچیک از سوراخ ها از حد آب پائینتر نبود .

در اینجا قسمتی از راپورت سرهنگ راولنیسون را که وعده

کرده بودم جهت اطلاع خوانندگان درج مینمایم :

«... شب ۱۴ سپتامبر من مقدمات لازم را فراهم آوردم که کلیه مهمات و ادوات جنگی موجوده قور خانه را از لتگر گاه مخصوص آن بکشتی «آرمیانین» منتقل کنم

مقصود از حمل و انتقال آن هم این بود که اولاً مهمات و ادوات موجوده جنگی در دسترس و مورد استفاده دشمن واقع نشود و ثانیاً در موقع تخلیه شهر و عقب نشینی ممکن بود برای خود ما لازم شود .

بمن خبر رسید که بعد از ظهر ۱۴ عقب نشینی و تخلیه شهر شروع شده است .

همینکه بصره کشتی «آرمیان» وارد شدم فهمیدم که هر بیست و شش نفر ملاح و عملیه کشتی از ما ندین و بد خواهان جدی ما هستند. آنها هیچ میل نداشتند با ما کار کنند و با همه عملیات ما در عقب نشینی و تخلیه شهر جدا مخالفت مینمودند .

در ساحل مقابل لنگرگاه جهاز مذکور جمعیت زیادی سکه و حشمت زده شهر و عده کثیری فراریان نظامی اجتماع کرده و اخبار و اطلاعات وحشتناک راجع بفرونت و قشون منتشر میکردند من پس از مشاهده این وضعیت مصدر خودم و چهار نفر شوفور و کاپیتان ژاکسون را مسلح کرده با مساعدت آنها فوراً لنگرگاه را از جمعیت ولگرد و بیکاره تصفیه نمودم .

پس از تفرقه جمعیت من آن عده کوچک را در معبر لنگرگاه قراول گذاشتم و خودم بکشتی «پرزیدنت کروگر» رقم و خواهش کردم عده برای تهویت مدافعین اعزام دارند. تقاضای من پذیرفته شد و چهار نفر از سربازان فوج کمپشیر را بما کمک دادند .

وقتی بلنگرگاه مراجعت کردم دیدم يك كمیسردر آنجا انتظار مرا میکشد .

او بمن اظهار داشت : « برحسب امر حکومت آمده ام بشما

اطلاع بدهم که کشتی شمارا اجازه نمیدهند از این لنگرگاه حرکت کند و بسمت دریا برود و اگر برخلاف امر حکومت قصد حرکت نماید از طرف سفاین جنگی بمبارده خواهد شد ضمنا تقاضا کرد که یکی از توپهائی را که بجهاز منتقل کرده بودم برای حمل بفرونت جنگ باو تحویل نمایم .»

من اورا بیکی از اطاقهای جهاز بردم و قصدم این بود که اورا در آنجا معطل کنم ولی او خیالش این بود بهر شکلی شده خودی بیرون بیندازد و مراتب را بحکومت اطلاع بدهد.

من فورا يك پست قراول درب اطاق او گماشتم و اورا اسیر کردم و خودم هم باجدیت تمام برای اتمام کار و حرکت جهاز مشغول شدم. قراولان و گشتیها هم در ساحل و در معبر لنگرگاه با کمال جدیت انتظامات لازمه را برقرار مینمودند .

همینکه هوا تاریک شد کمی سردومی آمد من اورا میشناختم و او هم مانند رفیقش حامل تعلیمات حکومت بود. او اطمینان میداد که عبور از مقابل سفاین جنگی غیر ممکن است لیکن اگر قول میدهند که زن و بچه و اقوام او را همراه ببرند او جواز حرکت بدست خواهد آورد .

من پیشنهاد اورا فوراً قبول کردم و پس از سوار کردن يك گروهان اقوام و خویشان کمی سرمد کور من برای ابلاغ راپورت حتم کار بکشتی « پرزیدنت کروگر » رقم و در آنجا بمن اینطور دستور دادند :

بمحض اینکه هرسه چراغ دگلهای « کروگر » پشت سرهم خواموش شد فورا لنگر کشیده حرکت کنم و همه جا خط سیر « پرزیدنت کروگر » را تعقیب نمایم .

وقتی بلنگرگاه مقابل، قورخانه برگشتم فهمیدم که کار ما

خیلی خراب است . بقراولان دستور دادم جمعیت ولگردهارا که در، قابل کشتی ازدحام کرده بودند متفرق سازند و بکاپیتن جهازهم حکم کردم فوراً از ساحل دور شده و در مقابل پورت دور از ساحل لنگر بیندازد.

**نوریس شوفر و پارساس نظامی** در استقرار انتظامات خیلی مساعدت کردند. بعضی از عملجات کشتی خیال داشتند از کشتی بیرون رفته و قصد ما را در شهر اطلاع دهند لیکن باقوه سرنیزه از تصمیم آن ها جلو گیری شد و ما در ساعت یازده و نیم از ساحل دور شدیم . من خیال داشتم دورتر از ساحل لنگر بیندازم و منتظر علامت و اخطار « کروگر » بشوم ولی فهمیدم که عملجات حیلۀ در زنجیر لنگر بکار برده اند زیرا وقتی لنگر انداختیم زنجیر بدون انتظار کسبخت و لنگر در قعر آب فرو رفت و مفقود شد . چون در پورت عده زیادی جهازات مختلفه لنگر انداخته بودند ما ناچار شدیم دور های بلندی بزنیم تا بتوانیم کشتی را برگردانیم در همین موقع چراغهای دگل های « کروگر » پشت سر هم خاموش شد و من میدیدم که ،، کروگر،، چگونه از نزدیکی ما عبور کرد و خط سیری مخالف آن خطی که من برای خروج از پورت در نظر داشتم اختیار نمود .

من ابتدا تصور کردم که کشتی ،، کورسک ،، با استقبال ،، کروگر ،، میرود که بعد با هم حرکت کنند .

منهم فوراً خط سیر خودم را بطرف « کروگر » منحرف کردم و بایستگاه او نزدیک شدم. بمن دستور رسید که منتظر حرکت او باشم. بدهم بقاصه خیلی کم اورادنبال نمایم. طولی نکشید برخلاف انتظار من « کروگر » حرکت کرد در صورتیکه در جهاز من هنوز بقدر لزوم بخار حاضر نشده بود.

آنوقت من بایوان ناخدا رقتم و رولور بطرف کاپیتن کشتی

کشیده اخطار کردم که هر گونه تشبیهی برای تخریب کارما بعمل  
بیاورد بقیمت جان خودش تمام خواهد شد .

وقتی ما بجهاز باستانی نزدیک شدیم و بما اخطار کرد که  
توقف کنیم و کاپتن ما جواب داد که مشغول نگاهداشتن است با  
اینکه آتش توپخانه بطرف ما باز شده بود من او امجبور کردم خط سیر سابقش  
را ادامه بدهد . در همین موقع مستر **دانا** با رولور ب قسمت ماشین  
خانه وارد شد و ماشینچی را وادار کرد که بسرعت سیر جهاز  
ببفرزاید . همینکه جهاز باستانی بطرف ما شروع باتش فشانی نمود چند  
عدد کلوله توپ در نزدیکی عدل های مهمات و مواد قابل انفجار بایوان ناخدا  
اصابت کرد . کاپتن میخواست از پست خودش خارج شود من ناچار شدم  
قوة قهریه بکار برم و لوله ششلول را بصورت او چسبانده و چهار نفر  
از همراهان را احضار کردم بایوان آمدند و با کمک آنها کاپتن  
را مجبور کردم که در پست خود باقی بماند و خط سیری را  
که میخواستیم تعقیب نماید .

بعد از این مقدمه نماینده کمیته جهاز نزد من آمد اظهار  
داشت هیئت ملاحان اجازه نخواهند داد که کشتی از پورت باد کوبه  
خارج شود . من او را در همان ایوان ناخدا توقیف کردم و به تعقیب  
جاده و خط سیر خودمان مشغول شدیم .

وقتی دیدم عملجات و ملاحان با ما مخالفت میکنند بهمته آنها  
وعدده دادم که در صورت ابراز حسن خدمت پس از ورود بانزلی  
به یکایک آنها انعامات خوبی بدهم و تهدید کردم که اگر تمرد  
کنند باقوای قهریه آنها را به انجام تکالیفشان وادار خواهم کرد .  
چون نماینده کمیته ملاحان تحت اختیار کامل من بود لذا  
به او اخطار شد که اولین لطمه وارده از اعمال قوه قهریه متوجه

او خواهند شد. او ناچار بکمیته مراجعه کرد و همقطاران خود را بالحن ملایم و صلح جویانه حاضر ساخت که بدون چون و چرا شرایط ما را پذیرند.

سپس ما با خیال راحت بمسافرت خود ادامه دادیم. « برای تکمیل این داستان درج بیاتامه هیئت ملاحان اقلابی کشتی کورسک نیز در اینجا لازم است ;

« ما اعضای کمیته جهاز « کورسک » در موقع مدافعه باد کوبه با وجد و شغف مخصوصی مراقب پیشرفت های قهرمانانه سربازان رشید انگلیسی بودیم.

ما بچشم خود میدیدیم که آنها باجراحات سختی که داشتند خودشان را بمخاطرات بزرگتری می انداختند و در مدافعه شهر مقاومت و ایستادگی مینمودند. همشهری های ما خیلی ضعیف تر از آن بودند که بتوانند شهر را محافظت کنند. ما خیلی خوشوقت و مشغوف هستیم از اینکه دیدیم این جوان مردان بی نظیر از جزایر دور دست بحر شمال برای کسب افتخار و نام نیک بساحل بحر خزر آمده و جان خودشان را در راه ما قربانی کردند.

ایستادگی و شجاعت سربازان رشید شما در موقع مدافعه باد کوبه در مقابل قشون مهاجم ترك باندازه در ماها مؤثر واقع شد که مافوق آن منصور نیست. مخصوصا برای اثبات مراتب قدرشناسی از پیشگاه شما تمنی میکنیم که همه ماها را بخدمت خودتان قبول کرده افتخار تبعیت حکومت انگلیس را بماها عموما اعطاء نمائید. « بدست آوردن تصدیقی بهتر از آنچه حایله ما در دست داریم غیر ممکن بلکه از محالات است.

بریکاد ما توانست در روحیات عملجات بحری و ملاحان اقلابی باد کوبه



یادگار های خوبی باقی بگذارد و بهترین مدارک راجعت کسب نامیک و  
اقتضات بدست بیاورد . -

من مطمئن بودم که همه افراد و نفرات ما از باد کوبه حرکت  
کرده اند ولی پس از رسیدگی و تحقیق معلوم شد ماژور سو تورو  
و معین نایب بوهر از قشون استرالیائی جا مانده اند و بعلاوه یک  
دسته قلیل العده پاسبانی از قشون « ن . س . ا . س » و شش نفر  
هم از قراولان میدان طیاره جا مانده بودند . البته من نمیتوانستم  
تصور کنم عدم توجه و یا فراموشکاری ارکان حرب من باعث جا ماندان  
اشخاص شده است ولی احساس مسئولیت برای فقدان این اشخاص  
مرا و جدانا معذب داشته بود .

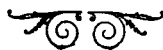
وقتی خبر رسید که همه افراد و نفرات ما که در باد کوبه  
جا مانده بودند در نهایت امنیت و آسایش هستند خیلی خوشوقت شدیم .  
ماژور سو تورو و معین نایب بوهر با مهاجرین باد کوبه بطرف  
کراسناودسک حرکت کردند - دسته قراولان و پاسبانان بقوای  
بیچراخوف ملحق شده به پتروفسک روانه شدند .

طولی نکشید بمن امر رسید که قشون ابوابجمعی خودم را  
منحل کنم وعده را به دیویزیون ۱۴ تحویل نمایم .  
در همین جا داستان سرگذشت قوای ابوابجمعی ژنرال دنستریل  
خاتمه مییابد .  
اتهی



## فهرست کتاب

- فصل اول - دروازه های بی پاسبان  
فصل دوم - مسافرت فرح انگیز بقصد تحصیل اطلاعات  
فصل سوم - دریا! دریا!  
فصل چهارم - مابطرف همدان عقب نشینی میکنیم  
فصل پنجم - قشون و اردوی خیالی  
فصل ششم - ما با اربابان و صاحبان خودمان آشنا میشویم  
فصل هفتم - قحطی و مجاعه  
فصل هشتم - توقف در همدان  
فصل نهم - يك قدم جلو  
فصل دهم - آخرین منزلگاه بطرف دریا  
فصل یازدهم - ترکها خائن و بی ایمانند  
فصل دوازدهم - ما با باد کوبه مربوط می شویم  
فصل سیزدهم - ما فرونت باد کوبه را اشغال میکنیم  
فصل چهاردهم - از هر چیز يك کمی  
فصل پانزدهم - دشمن دم دروازه است  
فصل شانزدهم - وقایع جلو می آید  
فصل هفدهم - عقب نشینی



# «فهرست اعلام»

مشمول بر :

نامهای کسان و جایها



ارس (رود): ۳۲۲  
 ارض روم: ۶  
 اروپا: ۱۵ - ۱۷ - ۴۰ - ۲۲۵ - ۳۳۶  
 ۳۴۰ - ۴۲۰  
 ارومیه: ۱۸۱ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۹  
 ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۸۶  
 استارنس (ماژور): ۴ - ۲۵۸ - ۲۷۶  
 استرآباد: ۲۵۷  
 استرالیا: ۱۶  
 اسدآباد: ۳۴ - ۳۷ - ۶۹ - ۹۷ - ۱۱۵  
 ۱۷۲  
 اسکندر مقدونی: ۷۴  
 افغانستان: ۱۹۵ - ۲۵۰ - ۲۷۲  
 اقتدرالملک: ۲۰۸ - ۲۱۳  
 اقشمه: ۱۵  
 اکباتان: ۷۳  
 امامزاده هاشم: ۲۹ - ۲۳۵ - ۲۴۶  
 امیر افخم: ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹  
 ۱۲۰ - ۱۸۳  
 امیرافشار: ۱۸۳ - ۱۸۴  
 البرز: ۱۳ - ۱۴ - ۴۰ - ۲۶۱  
 الهاوی (نایب): ۲۴۳  
 الوند (کوه): ۷۳  
 انت (کاپیتان): ۲۵

## «آ»

آاود (ایالت): ۲۵۲  
 آبشرون (جزیره): ۴۰۸  
 آراراتیانس (دکتر): ۲۱۴ - ۳۱۵ - ۳۲۴  
 آسیا: ۵ - ۱۹۵ - ۳۵۰  
 آستارا: ۲۷۳ - ۳۲۲  
 آستین: ۲۰۱  
 آفریقا: ۱۶  
 آقا پطرس: ۲۷۴  
 آلدگام (کاپیتان): ۳۹۷  
 آلمان: ۵ - ۶ - ۷ - ۸ - ۱۰ - ۱۲  
 ۷۵ - ۲۷۲ - ۲۸۰ - ۲۸۳ - ۳۵۲  
 آلیات (بندر): ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲  
 ۲۷۰  
 آمازاسی (سرهنک): ۳۸۶  
 آمریکا: ۱۸۸  
 آمیون: ۱۸۴  
 آوج: ۳۸ - ۷۲  
 آوینسوف (سرهنک): ۳۴۲ - ۳۴۳

## «الف»

اردبیل: ۲۷۳

ایو (کاپیتان): ۱۰۸  
ایوردن (کاپیتان): ۳۲۸

«ب»

بایل: ۲۷

باتین (سرهنک): ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۳۴۰

۳۸۵

بادکوبه: ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۱۰ - ۱۵

۲۲ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵

۷۲ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۱۰ - ۱۵۷

۱۵۸ - ۱۶۱ - ۱۶۸ - ۱۷۳ - ۱۷۴

۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۰۳ - ۲۳۸ - ۲۴۰

۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۵ - ۲۵۶

۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۵ - ۲۶۹ - ۲۷۲

۲۷۴ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱

۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۱ - ۲۹۳

۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۱۰

۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶

۳۱۸ - ۳۲۲ - ۳۲۷ - ۳۳۳ - ۳۴۵

۳۴۷ - ۳۶۰ - ۳۸۷ - ۴۲۰ - ۴۲۸

۴۴۳ - ۴۵۰ - ۴۶۳ - ۴۶۸

بارتلو (ماژور): ۱۹ - ۲۳ - ۳۷

۱۸۸

باراتوف (ژنرال): ۳۶ - ۸۱ - ۸۲

۹۱ - ۹۲ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۷ - ۱۸۳

۳۰۲

بارون مدم (سرهنک): ۹۳

باطوم: ۵ - ۷

باکو: ۵ - ۶ - ۶۰

باگراتونی (ژنرال): ۳۴۴ - ۴۱۵

بالاجار: ۳۳۸ - ۳۴۰ - ۴۳۷

بالشویک (حزب): ۳۴۵ - ۳۶۱

انزلی: ۱۴ - ۱۵ - ۲۱ - ۲۲ - ۳۷

۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۵ - ۵۴

۶۰ - ۶۳ - ۶۴ - ۷۱ - ۷۲ - ۹۷

۱۰۹ - ۲۳۴ - ۲۴۲ - ۲۴۳

۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۶۵ - ۲۷۰

۲۷۸ - ۲۸۲ - ۲۹۴ - ۲۹۷

۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۳ - ۳۰۷ - ۳۱۰

۳۱۲ - ۳۴۵ - ۳۶۳ - ۳۶۸

انیکلدیو (ماژور): ۱۷۷ - ۱۷۸

۴۰۴ - ۴۳۶

انگلیس: ۵ - ۶ - ۸ - ۹ - ۱۲ - ۱۵

۲۰ - ۳۰ - ۷۱ - ۲۸۱ - ۳۹۹

۴۲۶

اوسبورن (کاپیتان): ۲۶۴

اوفلی شر (ژنرال): ۳۶ - ۳۷

اوکشوت: ۵۰ - ۱۰۳ - ۱۹۱ - ۲۲۳

اوسفور (خیا بان): ۲۵۱

اوم پااول: ۳۱۹

اوبت مارش (ماژور): ۲۵۵ - ۳۶۰

ایران: ۴ - ۶ - ۸ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳

۱۴ - ۲۰ - ۲۷ - ۳۱ - ۳۷

۴۲ - ۴۸ - ۷۰ - ۷۳ - ۷۵

۷۹ - ۸۰ - ۸۳ - ۸۶ - ۸۹ - ۹۷

۹۸ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۹ - ۱۱۰

۱۱۷ - ۱۲۲ - ۱۲۶ - ۱۳۷

۱۵۸ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۷۰

۱۷۳ - ۲۰۲ - ۲۱۰ - ۲۱۹

۲۲۵ - ۲۴۴ - ۲۵۰ - ۲۵۱

۲۶۳ - ۲۷۳ - ۲۹۸ - ۳۲۰

۴۳۵

ایروان: ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۴۹

ایگناتی: ۳۴۶

۲۷۰-۲۷۱-۲۷۵-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴-  
 ۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰-  
 ۷۹۲-۲۹۳-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-  
 ۳۵۵-۳۵۶-۳۶۹-۳۳۲-  
 ۴۴۱  
 بين النهرين: ۶-۱۱-۱۲-۱۳-  
 ۱۶-۲۳-۲۵۲-۲۶۱-  
 ۲۸۳-۲۸۴-۲۸۶-۲۹۲  
 بينا گاری: ۳۹۴-۴۰۱  
 بی بی هییت: ۳۳۳-۳۳۴-۳۳۷-۳۳۵

«پ»

باطاق (ده): ۲۶  
 پايك (سرهنگ): ۳۷-۶۳-۳۸۶  
 پارلامتر: ۴۱۴  
 پروتسكيل (ماژور): ۲۵  
 بطروف: ۲۸۰-۳۰۵-۳۲۷-۳۲۸-  
 ۳۲۹-۳۳۳  
 پنينگتون (ليوتنان): ۲۷۲-۲۷۵  
 پوآدبار (ليوتنان): ۱۱۰  
 پولورمان (ماژور): ۲۳۳  
 پوپ (کاپيتان): ۲۳۴  
 پونا (کاپيتان): ۱۵۵  
 پولاخ: ۲۸۸  
 پينکادبلی (خيابان): ۲۵۱  
 پيره بازار: ۲۹۷

«ت»

تاتار: ۳۸۳-۴۱۴  
 تبريز: ۷۶-۱۴۰-۱۶۱-۱۷۲  
 ۱۸۲-۲۵۷-۲۶۳-۲۶۴  
 ۲۷۲-۳۷۹  
 ترکستان: ۱۵-۱۹۵

بالاخان: ۳۳۴  
 بانك شاهي: ۳۱-۳۷  
 بايرون (ژنرال): ۸۲-۱۰۷-۱۴۹-  
 ۱۹۲-۱۹۷  
 براون (ماژور): ۲۹۹-۳۰۰-۳۰۸  
 بتير (کاپيتان): ۲۸۵  
 بریتانیا: ۲۲-۳۵۵  
 بخارا: ۵-۶  
 برست ليتوفسک: ۲۲۰  
 برلن: ۵-۶  
 بری (کاپيتان): ۲۰۴-۴۰۹-۴۵۱  
 برونکيل (ماژور): ۲۱۰  
 بريگارد: ۳۳۴  
 بشارت السلطنه (شاهزاده): ۲۰۹  
 بصره: ۱۹  
 بغداد: ۵-۶-۱۱-۱۲-۱۹-۲۱-۲۳-  
 ۲۴-۲۵-۶۹-۷۶-۹۳-۱۰۹-  
 ۱۹۳-۲۶۰-۲۶۱-۲۷۸-  
 ۲۸۳-۳۰۲-۳۱۶-۳۱۷  
 بوبوخ: ۲۴۳-۲۴۵-۳۰۷  
 بولينگتن (کاپيتان): ۲۳۵  
 بومر: ۲۶۹  
 بيستون (قریه): ۳۳  
 بيکندي: ۶۹  
 بيچار: ۴-۱۸۱-۱۸۲-۲۴۸-  
 ۲۵۹-۲۶۷  
 بيچراخوف (پالکونيك): ۳۱-۳۲-  
 ۳۴-۸۱-۹۱-۹۹-۱۰۱-۱۰۲-  
 ۱۱۰-۱۱۱-۱۶۵-۱۶۷-۱۹۱-  
 ۱۹۹-۲۰۰-۲۰۲-۲۲۰-۲۲۱-  
 ۲۲۲-۲۲۵-۲۲۷-۲۲۸-۲۳۰-  
 ۲۳۲-۲۳۴-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-  
 ۲۴۲-۲۴۳-۲۴۵-۲۴۹-۲۶۲

«خ»

خاسلام (ماژور) ۲۵۶ - ۳۸۶

خانقین: ۲۱ - ۲۵ - ۲۶

خزر (دریا): ۶ - ۷ - ۱۱ - ۱۳ -

۱۴ - ۱۵ - ۲۱ - ۲۲ - ۳۹ -

۴۰ - ۴۶ - ۶۲ - ۹۹ - ۱۰۲ -

۱۹۵ - ۲۰۳ - ۲۴۲ - ۲۴۵ -

۲۵۶ - ۲۷۳ - ۳۱۰ - ۳۲۰

خواجه حسن (قریه): ۴۳۶

خواهران شفقت: ۳۸۵

خوسکین (سرهنگ): ۲۰۹ - ۳۳۷ -

۲۵۹

«د»

دارناگول (دریاچه): ۴۳۷ - ۴۰۴ -

داکوچایف (ژنرال): ۲ - ۲۰۰ - ۴۰۹ -

۴۱۷ - ۴۱۹ - ۴۲۲ - ۴۳۸ -

۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۵

دانا: ۳۸۲ - ۴۶۷

داریوش اول: ۳۳

دربند: ۲۹۱ - ۳۶۸

درنفورد (کاپیتان): ۲۳۵

دماوند ۴۰

دسترویل (ژنرال): ۴ - ۸۷ - ۲۴۸ -

۲۷۸ - ۲۸۲ - ۲۸۴ - ۳۵۶ -

۴۱۶ - ۴۱۹ - ۴۶۹

دونان (سرهنگ): ۲۵۴

دونل (مارک): ۱۵۸

دونگو (کاپیتان): ۱۰۸

دونکان (سرهنگ): ۲ - ۲۵ - ۳۶ -

۷۳ - ۱۴۳ - ۳۳۷

ترسکی: ۱۶۲

تروتسکی: ۳۹۹

تزار: ۲۷۹

تغان (کاپیتان) ۱۶۰

تفلیس: ۷ - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۳۶ - ۶۰ -

۶۳ - ۸۰ - ۸۸ - ۹۷ - ۱۰۳ -

۱۹۵ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۸۲

توشف: ۴۲۳

تورگینگتن (کاپیتان): ۴۳۶

تهران: ۳۸ - ۲۴۹

«ج»

جلفا: ۷۶ - ۳۱۵

جون (کاپیتان): ۲۵

جونسون (کاپیتان): ۲۵

«چ»

چلیابین : ۵۴ - ۵۵ - ۵۸ - ۶۴ -

۶۵ - ۶۶ - ۷۲ - ۲۳۹ - ۲۴۳ -

۲۴۴ - ۲۷۰ - ۲۷۸ - ۲۷۹ -

۲۸۰ - ۲۸۱ - ۳۰۰ - ۳۰۱ -

۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۵۴

«ح»

حاجی بابای اصفهانی (کتاب): ۲۱

حاجی طرخان (بندر): ۱۴ - ۱۵ -

۲۶۹ - ۲۷۲ - ۳۰۵ - ۳۵۳ -

۳۶۱

حاجی ساعدالسلطنه: ۱۱۲ - ۱۱۶ -

۱۲۳ - ۱۵۱



زيبالوف: ۳۶

«ژ»

ژاکسون (کاپيتان): ۴۶۴

ژون (کاپيتان): ۱۴۲ - ۱۴۳

«س»

سااوندرس (کاپيتان): ۲۵ - ۵۳ - ۵۸

۶۱ - ۶۵ - ۷۹ - ۱۱۲ - ۱۲۳

۱۳۰ - ۱۶۰ - ۲۰۶ - ۲۱۵

۲۶۶ - ۲۹۹ - ۳۶۰

سادوفسکی: ۳۴۲ - ۴۵۵ - ۴۵۶

سالونیک: ۱۶

ساوجلاخ: ۱۶۰ - ۲۵۸ - ۲۷۵

۲۷۶

ساولایف: ۲۰۱ - ۲۰۴ - ۲۰۵

۲۱۰ - ۲۱۲

سپهسالار: ۱۸۵ - ۱۸۸

سپارو (کاپيتان): ۳۹۳

سپتانوف (کاپيتان): ۳۲۴

ستواند (خيابان): ۲۵۱

ستارنس (ماژور): ۱۶۰ - ۱۷۶

۱۸۱ - ۱۸۲

ستوکس (سرهنک): ۴ - ۱۶۶ - ۱۷۲

۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۳۰۶

۳۰۹ - ۳۴۳ - ۳۵۳ - ۴۰۹

۴۴۵ - ۴۴۷

ستورک (کاپيتان): ۲۵

سرایت (کاپيتان): ۳۶۰

سعدی: ۲۱۹

سعدالسلطنه (حاجی): ۸۳

دونیک (کاپيتان): ۲۵ - ۷۳ - ۱۱۴

دهلی: ۱۸

دیگا: ۴۰۱

دیرل (ماژور): ۲۰۴ - ۴۳۶

«ر»

رااولنسون (سرهنک): ۳۸۴ - ۴۳۲

۲۵۳ - ۲۵۴ - ۴۵۸ - ۴۶۰

۴۶۳

رستم آباد: ۲۳۲

رشت: ۴ - ۴۳ - ۴۹ - ۵۰ - ۶۷

۷۱ - ۸۰ - ۱۹۱ - ۲۱۰ - ۲۳۴

۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸

۲۳۹ - ۲۴۶ - ۲۶۶ - ۲۹۵

۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۱۷

روتج: ۲۵

روخلین (کمیسر): ۳۶۶

رودبار: ۲۳۳ - ۲۳۴

روسیه: ۶ - ۱۱ - ۱۵ - ۳۲ - ۱۸۸

۳۵۲ - ۳۹۸

رولاندسون (ماژور): ۲۲۲ - ۳۸۶

رولندسون (سرهنک): ۳۶

رولنسون (سرهنک): ۳۷۵ - ۳۷۶

رولنسون (نایب سرهنک): ۲۵۷

رویتز: ۱۰

«ز»

زاغه (قربه): ۳۶

زلاند جدید: ۱۶ - ۳۲

زنجان: ۴ - ۱۶۰ - ۱۹۷ - ۲۴۸

۲۶۷ - ۲۷۳ - ۳۷۹

۱۳۱ - ۱۶۶ - ۱۷۱ - ۱۷۲ -  
۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۲۰۸ -  
۲۴۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۸ -  
۳۰۳  
طرابوزان (فروت): ۲۴۱ - ۳۴۳ -  
۳۴۵

«ع»

عشق آباد: ۱۹۶

«غ»

غازیان: ۱۴ - ۴۰

«ف»

فالستاف: ۲۰۷  
فاونل (سرهنگ): ۲۶۲  
فاویل (سرهنگ): ۳۴۰ - ۳۹۳ - ۴۰۱ -  
۴۳۸ - ۴۴۳  
فدورف (الکساندرایوانویچ): ۴۶۰  
فرانسه: ۱۶ - ۱۸۸ - ۳۸۴  
فرمانفرما: ۱۸۸  
فریدالدوله: ۱۲۹ - ۱۳۱ - ۲۵۴ -

۲۶۷

فن باشن: ۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۱ -  
۲۳۲ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۸  
فن درفلکس (سرهنگ): ۳۴۲ - ۳۴۳ -  
۴۰۰

فوکسلی (کایتان): ۲۳۳

فونک: ۱۹۱

سفیدرود: ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۲۲۶ -  
۲۲۷  
سقز: ۱۸۱ - ۱۸۲  
سلطان آباد: ۱۵۹  
سلطان آد: ۲۵  
سلطان بولاغ (گردنه): ۳۸ - ۷۲ -  
۷۵ - ۱۰۸ - ۱۸۹  
سوتور (ماژور): ۴۶۹  
سون (سرهنگ رولاند): ۲۸۴  
سوراخان: ۴۳۷  
سیستان: ۱۱۴  
سینگر (لیوتنان): ۲۳  
سیک: ۱۸۲

«ش»

شاردین (کلنل): ۱۱۰  
شاردینیه (سرهنگ): ۱۷۴ - ۳۸۴  
شاومیان: ۳۰۵ - ۳۳۳ - ۳۶۱ - ۳۷۵ -  
۳۸۷  
شبللی (گردنه): ۲۷۳  
شوفر (نوریس): ۴۶۶  
شومیان: ۱۵۷

«ص»

صاین قلعه: ۲۷۵  
صحرای مغان: ۳۸۵ - ۴۳۲

«ط»

طاق قیر (تنگه): ۱۳  
طهران: ۱۵ - ۴۰ - ۷۷ - ۱۰۹ - ۱۱۷ -

«ق»

قازما (= كسما): ۲۳۶ - ۲۴۶

قازيان: ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۱۴

قافلان كوه: ۳۷۹

قزوين: ۱۱ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۳ - ۶۸

۶۹ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۶ - ۷۷

۷۸ - ۸۰ - ۹۰ - ۱۰۲ - ۱۰۳

۱۰۹ - ۱۵۹ - ۱۶۲ - ۱۶۵

۱۶۶ - ۱۷۲ - ۱۷۸ - ۱۸۵

۱۸۶ - ۱۸۸ - ۱۹۱ - ۱۹۳

۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۱

۲۰۲ - ۲۰۶ - ۲۲۱ - ۲۲۲

۲۲۵ - ۲۳۵ - ۲۴۰ - ۲۴۸

۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۶۴ - ۲۶۶

۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۷۳ - ۲۷۶

۲۸۲ - ۲۸۵ - ۲۹۳ - ۲۹۹

۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۷

۳۷۹

قفقاز: ۵ - ۶ - ۷ - ۷۵ - ۹۹ - ۱۶۱

۱۹۴ - ۲۰۲ - ۲۳۹ - ۲۴۹

۲۵۷ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۴

۲۷۸ - ۲۷۹ - ۳۵۳

قسطنطنيه: ۵

قصرشيرين: ۱۷۲

قلهك: ۲۶۱

«ك»

كانادا: ۱۶-۳۵۶

كاسپيل (كاپيتان): ۲۵

كافر: ۱۷۳

كراچي: ۱۹

كر كوك: ۱۷۳

كرمانشاه: ۱۱ - ۲۳ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱

۳۲ - ۳۳ - ۷۷ - ۸۰ - ۸۱

۲۴۸ - ۲۸۵ - ۲۹۹

كرنسكي: ۳۵۸

كريگوريويويج: ۵۰

كاولوك (برسفورد): ۴۵۲

كراستناوودسك: ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۷۱

۲۷۲ - ۳۶۱ - ۳۶۸ - ۳۸۴

كراوورد (سرهنك): ۳۳۱ - ۳۶۲

كروگرډ (برزيدنت): ۳۰۹ - ۳۱۹

۳۳۲ - ۳۳۵ - ۳۴۲ - ۳۷۱

۳۸۱ - ۳۹۰

كسما = قازما

كلارن (مستر): ۳۶۲

كلتريڪ (سرهنك): ۳۲ - ۲۲۴

۲۸۴ - ۴۰۹

كلورتى (ماك): ۲۹۷

كميته انقلابى اتزلى: ۳۵۴

كماندورنوريس: ۳۴۵ - ۳۶۸ - ۳۷۰

۳۸۸

كنيون (كلنل): ۳۲

كوبانسكى: ۴۴ - ۶۹ - ۱۶۲

كوپر (كاپيتان): ۴۹

كوپراتيف (مؤسسه): ۳۶۳ - ۳۶۴

كو كرال (كاپيتان): ۲۰۹ - ۲۱۲

۲۱۳ - ۲۱۵ - ۲۶۶ - ۳۶۰

كورا (رود): ۲۴۱ - ۲۴۲

كورسك: ۳۵۳

كينلينك: ۲۸۴

كينيون (سرهنك): ۱۷۱

كيوورت (سرهنك): ۴ - ۱۹۲ - ۳۰۶

۳۲۴ - ۳۳۶ - ۳۴۰ - ۳۷۸

۴۳۸ - ۴۴۲ - ۴۴۵

«گ»

ماژور جی: ۱۵۹  
 ماکلورن: ۵۰ - ۱۰۳ - ۲۲۳ - ۲۳۹  
 ۲۴۷ - ۲۴۸  
 ماکداول: ۲۶ - ۱۱۳  
 ماکدونل (ماژور): ۴۱۵  
 ماکلاری: ۱۹۱  
 ماکارتی (ماژور): ۴ - ۲۸۵  
 مانسون (ژنرال): ۲۵۷ - ۳۸۶  
 ماهیدشت: ۳۱  
 مایتیوس (سرهنک): ۴ - ۲۹۵ - ۲۹۷  
 مدحت السلطنه: ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۲  
 ۲۱۳ - ۲۱۶  
 مرو: ۱۹۶ - ۲۵۷  
 مسکو: ۶۴ - ۹۹ - ۲۶۹ - ۲۸۰  
 ۳۲۹

مشهد: ۳۸۶

مصر: ۱۶

مکبل (کاپیتان): ۱۵۵

منجیل: ۴۴ - ۴۶ - ۴۷ - ۶۷ - ۶۸

۱۶۵ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷

۲۲۹ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴

۲۳۷ - ۲۷۶ - ۲۹۹

مسوری (ساک): ۳۶ - ۹۲ - ۱۲۳

۲۵۵

میرزا کوچک خان: ۲۲ - ۳۹ - ۴۱

۲۲ - ۲۹ - ۵۰ - ۵۷ - ۶۱ - ۷۰

۷۱ - ۷۸ - ۷۹ - ۱۰۲ - ۱۰۳

۱۰۴ - ۱۱۰ - ۱۱۵ - ۱۳۲

۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۵۵ - ۱۶۰

۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۹۰ - ۱۹۲

۲۰۸ - ۲۱۶ - ۲۱۹ - ۲۲۲

۲۲۳ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۳۱

۲۳۲ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۴۹ - ۲۵۰

گاولوک (سرهانری): ۴۵۲

گلستان (کتاب): ۱۲۱

گوپر (کاپیتان): ۲۵ - ۱۵۶

گودوین: ۳۸ - ۷۰

گورلیانند (کاپیتان): ۳۲۴

گولدسمیت (کاپیتان): ۱۹ - ۲۰ - ۲۳

۳۶ - ۳۷ - ۶۳ - ۱۷۴

گدورگیف (نایب): ۳۴

گریازنی وولکان: ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۷۸

۳۸۶ - ۳۹۱

گیلان: ۱۵ - ۲۱ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲

۲۴۶

«ل»

لازارف: ۳۰۷

لاستوچکین (ژنرال): ۸۱

لندن: ۱۸ - ۲۴ - ۷۶

لنکران: ۳۲۲ - ۳۲۴ - ۳۸۵

لنین: ۳۹۹ - ۴۱۹

لوئین: (ژنرال): ۲۱۲

لی (ماژور): ۴۳ - ۳۹۴ - ۴۴۱

لیوتنان سینگر: ۳۹ - ۴۹

لیوتنان اکبر: ۱۰۸

لیاملین: ۳۴۴ - ۴۵۵

لیوتنان پیتی: ۴۰۱ - ۴۰۲

«م»

مارکیز دالبینس: ۴۳۱

مارلینک (چارلز): ۳۹ - ۲۶۰

مازندران: ۴۰

ونتور: ۳۴۶  
وولچینی واروت: ۳۲۹ - ۳۴۱

«۵»

هارون آباد: ۲۱  
هاریطونوف (سرهنگ): ۳۸۰ - ۳۸۶  
هایک (ماژور): ۱۸۵  
همدان: ۱۵ - ۲۱ - ۲۳ - ۲۴ - ۳۳ -  
۳۴ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۹ - ۴۳ -  
۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ -  
۸۰ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۵ - ۸۹ -  
۹۰ - ۹۱ - ۹۷ - ۱۰۷ - ۱۰۸ -  
۱۱۱ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۳۱ -  
۱۳۹ - ۱۵۱ - ۱۵۴ - ۱۵۵ -  
۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۷۲ -  
۱۷۸ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۸ -  
۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۷ - ۲۴۸ -  
۲۵۵ - ۲۶۷ - ۲۷۵ - ۲۷۶ -  
۲۸۲ - ۲۸۵ - ۲۹۴ - ۲۹۹ -  
۳۰۳

هندرسن: ۱۷۷  
هندوستان: ۱۸ - ۲۲ - ۷۱ - ۲۴۹  
هوسار: ۲۳۲ - ۲۷۶  
هونن (مسیو): ۵۱

«۵»

یرماکوف: ۳۴۴ - ۳۴۷ - ۴۱۵  
یورچستر: ۳۴۰ - ۳۹۴  
یولاخ (رودخانه): ۲۴۱  
یوردن (نایب سرهنگ): ۲۰۹ - ۳۷۳

۲۷۷ - ۲۸۳ - ۲۹۵ - ۲۹۸ -  
۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۷ - ۳۱۴ -  
۳۱۸ - ۳۲۲ - ۳۳۲ - ۳۶۹ -  
۳۷۷ - ۴۰۵ - ۴۰۷ -  
میانج: ۴ - ۱۹۷ - ۲۶۴ - ۲۶۷ -  
۲۷۳ - ۲۷۴  
مویر: ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۲۳۹ - ۲۴۸ -  
موصل: ۲۷۴ - ۲۷۵  
میناگا: ۳۳۴

«ن»

نوئل (کاپیتان): ۱۰۳ - ۱۹۱ - ۲۲۳ -  
۲۹۵ - ۳۲۲ - ۳۷۷ - ۳۸۵ -  
نوریس (کماندور): ۲۵۶ - ۳۱۱ -  
۴۵۸ - ۴۵۹  
نیوکوم (ماژور): ۲۲۴ - ۳۵۴ -  
۳۵۶ - ۳۸۲  
نایب ساولایف: ۲۰۰

«و»

واتس: ۲۵  
وارویس (قلعه): ۴۰۲  
واگستاف (ماژور): ۴ - ۱۶۰ - ۱۷۶ -  
۱۸۲ - ۲۷۶  
واندنبرگ (ماژور): ۳۷۴  
وپول (الکساندر): ۲۶۹ - ۲۸۴  
وگسوراب (سرهنگ): ۴۳۶  
ولاد قفقاز: ۳۸۶  
ولگا (رود): ۱۴ - ۱۵ - ۲۷۲



دانشتر فورس (نیروی تعنت فرماندهی دانستر ویل). مشق سر بازان

ایرانی در نزدیکی همدان.

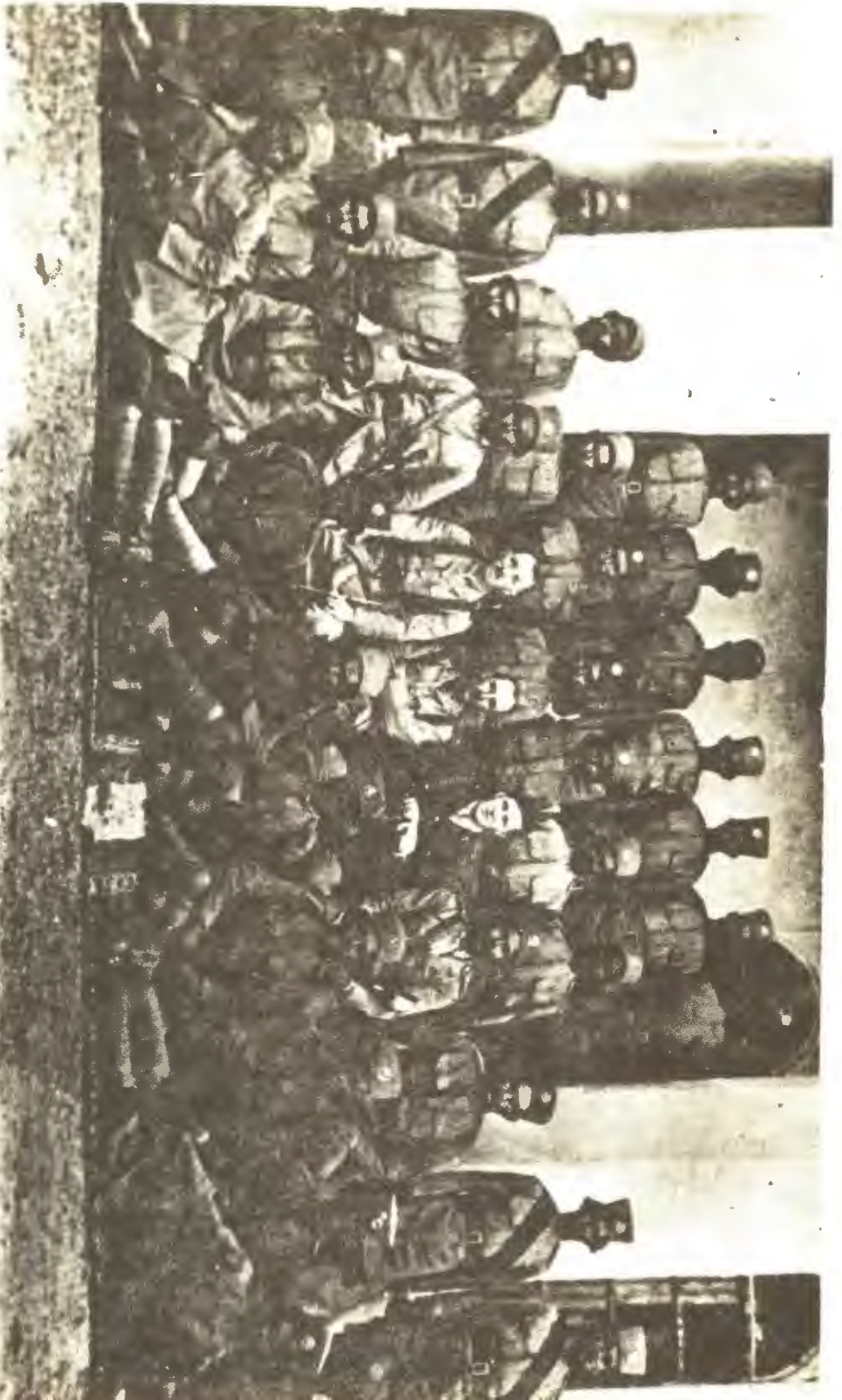


مشق سربازان آسوری در نزدیکی همدان.









تفنگداران جنوب (پلیس جنوب). افسران انگلیسی و ایرانی و  
درجه داران ایرانی، هنگ اول سلطان احمد شاه، بندرعباس،



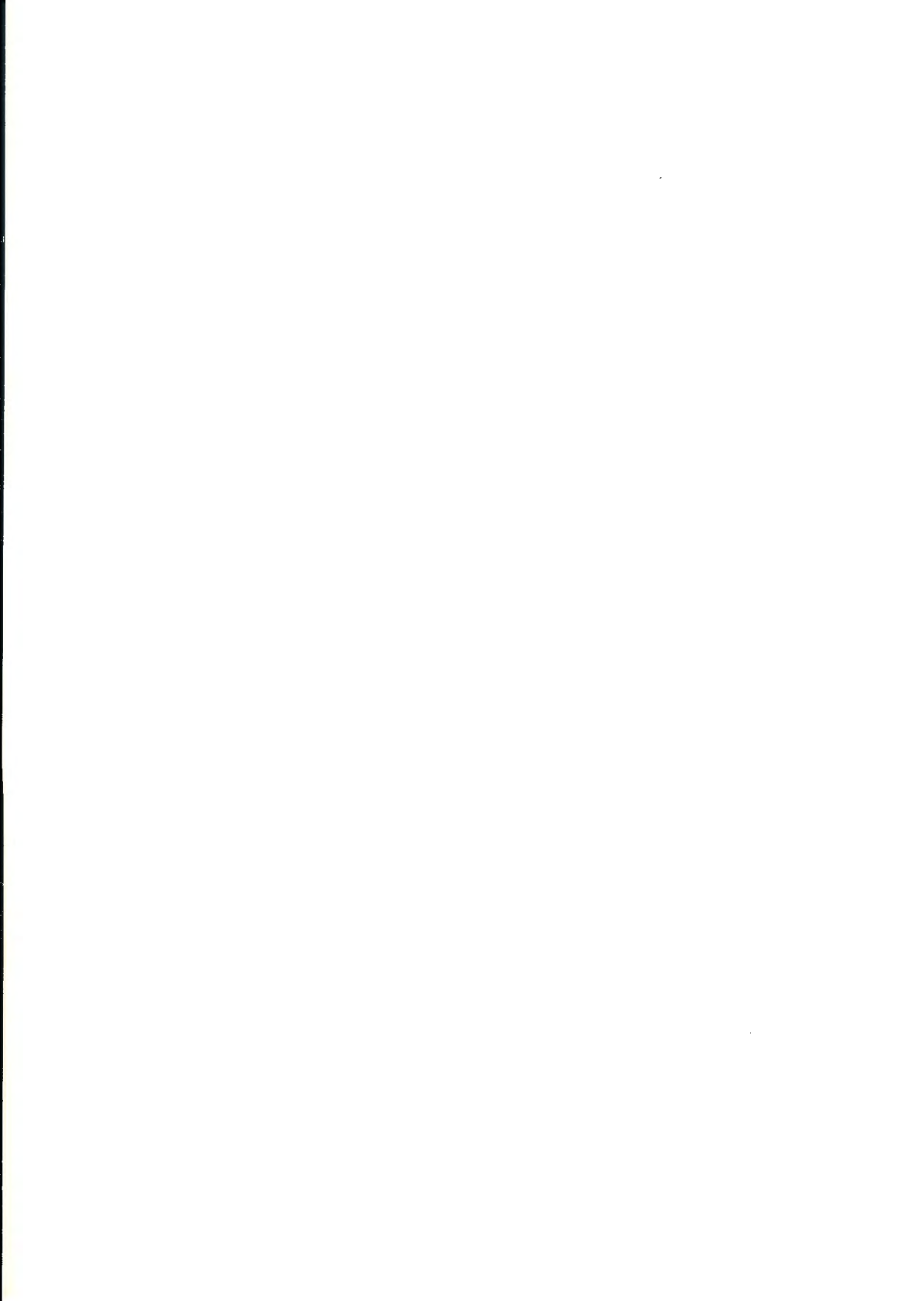
سربازان انگلیسی و هندی «دانشتر لورس» (بیرونی تحت امره) در نزدیکی منجیل در سال ۱۹۱۸.







پل معلق در امتداد جاده « لینیچ » بین امراز و اصفهان، در  
حدود سال ۱۹۰۰.





راهسازی در تحت نظارت ارتش بریتانیا در کردنه اسدآباد در نزدیکی همدان در ماه مارس ۱۹۱۸.





عمل نخستین لوله‌های نفت ایران؛ خوزستان، ۱۹۱۱ .



تاریخ اسلام و انقلاب  
کتابخانه تخصصی